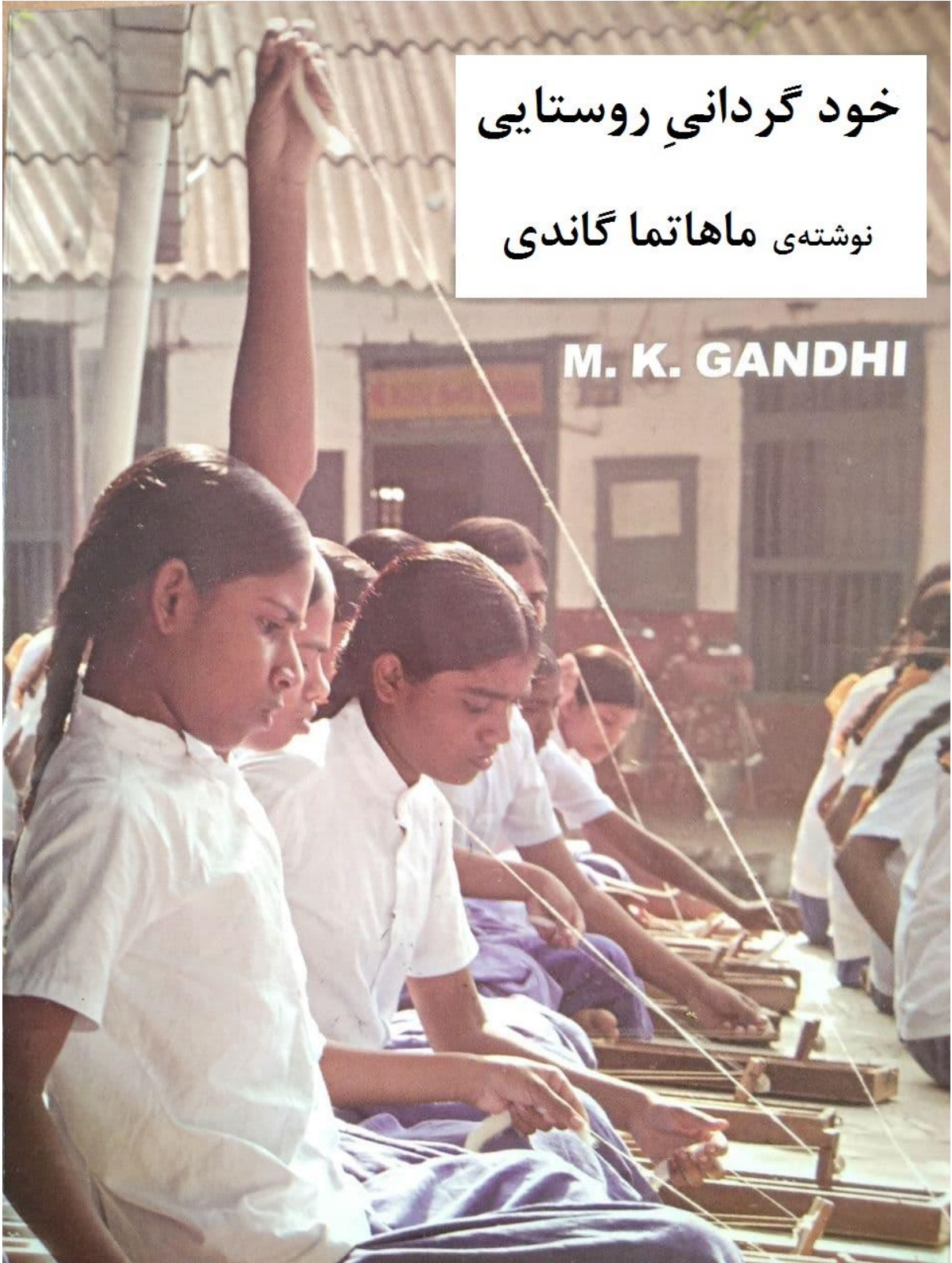


خود گردانی روستایی

نوشته‌ی ماهاتما گاندی

M. K. GANDHI



خودگردانیِ روستایی

ماهاتما گاندی

خودگردانی روستایی

نوشته‌ی ام. کی. گاندی

تالیف ایچ. ام. ویاس

انتشارات ناواجیوان (navajivan.org)

هند، احمدآباد - ۱۴

ترجمه‌ی غلامعلی کشانی - دی‌ماه ۱۳۹۹

چند اشاره‌ی مهم:

- برای خوانش بهتر خواننده، از دو نشانه‌ی درنگ " ' "، نشانه‌ی ساکن " ° " در متن استفاده شده که به‌جای کاماهای نابه‌جا، مخصوصاً بعد از نهادِ جمله گذاشته می‌شود تا کمی وقفه ایجاد کند و جلوی بدخوانی بسیاری از جملات فارسی را بگیرد.
- در این متن از کسره‌ی اضافه و اعرابِ دیگر تا حد ممکن استفاده شده تا متن روان خوانده شده و دوباره خوانی نشود.
- هر قطعه‌ای از نوشته‌های گاندی در هر فصل، با شماره از یکدیگر تفکیک شده‌اند، و در آخر کتاب 'مرجع هر یک از این قطعه‌ها با تاریخ روز انتشار به شکل یک فهرست آمده است. برای اطلاع از تقدم و تاخر نظراتِ گاندی می‌توان به این فهرست نگاه کرد.
- همه‌ی پانوشت‌ها از طرف مترجم اند.

پیش سخن مترجم

چرا باز هم از گاندی می‌شنویم؟

در دنیای بیرون، کتاب‌های زیادی از گاندی و در باره‌ی او، مخصوصاً به زبان انگلیسی وجود دارد. اما در زبان فارسی تعداد بسیار کمی کتاب از او یا درباره‌ی او منتشر شده است. از این تعداد کتاب کم هم، بیشتر به گاندی سیاست‌مرد و پدر استقلال هند توجه شده است. در حالی که او وجوه فکری-عملی دیگری هم داشته که به آن کم‌توجهی شده است.

گاندی^۱ در^۱ کنار دخالت تقریباً ناخواسته‌اش در سیاست^۱ کنش‌گر اجتماعی و صاحب‌نظر در باره‌ی اقتصاد، آموزش، توسعه (شکوفایی مادی و معنوی) و به‌خصوص توسعه‌ی روستایی بوده است. این ادعا در کتاب حاضر به‌خوبی قابل دیدن است. او در این کتاب فرصت می‌کند که به این دغدغه‌های اصلی‌اش بپردازد.

او در کتاب حاضر دقیقاً نظریه‌ی اقتصادی می‌دهد، به شکوفایی روستاها و خودگردانی‌شان می‌اندیشد، راه حل می‌دهد و عمل هم می‌کند. در این نوشته‌ها می‌بینیم که این گاندی متفاوت با هم رفتار خود را، هم‌چون عمل‌اش در عرصه‌ی سیاسی، به دو اصل مهم فکری-رفتاری خود یعنی بی‌خشونت‌ی شفقت‌آمیز (آهیمسا)^۲ و پایداری در راه حقیقت (ساتیاگراها) پیوند می‌زند و این فکرها و عمل‌ها را دقیقاً متأثر از این دو اصل می‌داند و نه چیزی دیگر.

او در این کتاب از چه می‌گوید؟

گاندی با دیدن وضعیتِ حقارت‌آمیزِ هندیان در آفریقای جنوبی بود که ناخواسته از جامه‌ی یک وکیل مدافع خوش‌آینده‌ی مرفه اما اخلاق‌مند و پاک بیرون آمد و به یک فعال سیاسی تمام‌وقت فدایی و باز هم پاک تبدیل شد. اما بعد از خواندن کتاب "تا این آخرین" اثر جان راسکین بود که در عین دخالت در سیاست، معتقد شد که اقتصاد فردی-جمعی، بر خلاف اقتصاد جریان اصلی مدرن، باید به راهی دیگر برود و این راه^۱ اول از همه از خود فرد شروع می‌شود. به همین دلیل "کوچ‌آباد ققنوس" را تاسیس کرد تا خودش و دوستانِ داوطلب‌اش بر اساس همان اقتصادی زندگی کنند که کشف کرده بود. از این به بعد بود که

^۱ - الف کوچکی که بعد از کلمه‌ی گاندی آمده است نشانه‌ی درنگ است که در این کتاب به‌جای کلمات بی‌جا گذاشته می‌شود.
^۲ - Ahimsa: این کلمه قبلاً در فارسی آهیمسا خوانده شده.

فعالیت‌های گاندی غیر از بهبود وضع عینی هندیان آفریقای جنوبی (که او را ناخواسته به سیاست پیوند می‌زد)، چند وجهی شد.

او به هند برگشت. در این جا هم همان رفتار را در پیش گرفت. هندیان او را کسی می‌دانستند که حق محرومان را از قدرت‌مندان می‌گیرد. نمی‌توانست با شهرتی که پیدا کرده بود نسبت به رنج محرومانی که به او پناه می‌آوردند، بی‌تفاوت باشد. پس دوباره کنش‌گر اجتماعی شد. این کنش‌گری باز هم او را به سیاست کشاند. اما هر وقت که فرصتی آزاد به دست‌اش می‌رسید به همان کنش‌گری و عمل اجتماعی اکتفا می‌کرد. ولی هر قدر که جلو می‌رفت و با سیاست حاکمان و نخبه‌گان هندی مخالف انگلیس بیشتر آشنا می‌شد، کم‌کم ریشه‌ی مشکلات را در جای دیگری می‌دید.

گاندی حالا کشف تازه‌تری کرده بود که: "دزد قهوه‌ای رنگ با دزد سفیدپوست فرقی ندارد." دزدان قهوه‌ای را در بین ثروت‌مندان، قدرت‌مندان و سیاست‌مردان هندی موافق یا حتی مخالف سلطه‌ی انگلیس می‌دید. به همین دلیل بود که متوجه شد قدرت تعیین سرنوشت مردم را که به شکل متمرکز در دست این سه گروه انباشت شده بود باید کاملاً پراکنده و منتشر کرد به طوری که هر کس بتواند در کنار کسب حق تعیین سرنوشت به خوبی از آن قدرت حفاظت کند. او راه‌حل را در تمرکززدایی کامل دید. برای این تمرکززدایی^۱ روستاهای پر شمار هند را مثل مجمع‌الجزایر مستقلی تصور کرد که با قدرت مستقل خود می‌توانند تمرکزگرایی را کنار زده و نگذارند که دزدان قهوه‌ای یا سفید برای‌شان تعیین سرنوشت کنند، و در این میان به پایین‌ترین طبقه‌ی محرومان جامعه‌ی هند، یعنی نجس‌ها (هاريجان‌ها) توجه بیشتری کرد. او معتقد بود که استقلال سیاسی از بریتانیا، بدون خودگردانی روستایی، هیچ ارزشی ندارد.

گاندی در این کتاب که مجموعه‌ی گردآوری شده و موضوعی شده‌ی نوشته‌های او در باره‌ی روستاهاست، در طرح خود تلاش می‌کند که چهره‌ی روستاهای هند را با انواع تدابیر، از جمله با شوراها سنتی، اما اصلاح شده‌ی پنج نفره‌ی پنچایات تغییر دهد. در عمل هم سعی می‌کند تمرکززدایی را به‌طور کامل از روستاها شروع کند و شهر را بعداً در برابر کار انجام شده بگذارد تا شهر، هم از خود تمرکززدایی کند و هم از استثمار روستا دست بردارد، یعنی همان چیزهایی که امروزه دیدگاه‌های نوین زاپاتیستا و موری بوکچین^۳ بر آن تاکید کرده‌اند. او معتقد است که تاکنون، شهر به استثمار روستا مشغول بوده. و حالا با ارائه‌ی دانشی که در زمینه‌های مختلف دارد و نیز با فداکاری پیشروان‌اش باید دین خود را به روستاها بپردازد و مراقب باشد که سنگی هم جلوی پای روستا نیندازد.

^۳ - برای اطلاع از این دو نک: پیوست‌های کتاب *سارودایا- بهروزی برای همه*، نوشته‌ی گاندی، در سایت "عدم خشونت".

در کتاب می بینیم که تصویر روستاهای مستقل و خودگردان را فقط در ذهن نگه نمی دارد، بلکه به سراغ عمل می رود. گاندی متخصصین، صاحب نظران و علاقه مندان به این نظریات را به دور خود جمع می کند و بنیادهایی برای کار در روستا تدارک می بیند، به تربیت کنش گر روستایی دست می زند و حتی از جزئیات وظایف و اختیارات شوراهای مستقل روستایی و کنش گران روستایی صحبت می کند. به این ترتیب خود را آرمانگرایی عمل گرا می شناساند. او در این نوشته ها به اقتصاد و سیاست آرمانی اش می پردازد و فرق آن را با سایر جریان های غالب سیاسی و اقتصادی جهان شرح می دهد؛ در زمینه سیاست هم، به شدت به خودگردانی واحدهای مستقل بشری و دموکراسی مستقیم معتقد است؛ و در زمینه اقتصاد نگاه او "نگاه امانت دارانه" است که باید چگونگی دقیق تر همه ی این ها را از خود او شنید.

کتاب در بعضی موارد وارد جزئیاتی می شود مثل نحوه ی تولید کمپوست، خوراک حداقلی روستائیان، بهداشت فردی و بهداشت محیطی، درمان طبیعی و امثال این ها که نشانه ی عمل گرا بودن گاندی است. این جزئیات می توانند محل تردید و بحث هم باشند و بعضی های شان هم از نظر خواننده، ناپذیرفتنی. اما اصل حرف او چیز دیگری است و خواننده می تواند از آن موضوعات ناپذیرفتنی و حاشیه ای بگذرد و فقط به اصل حرف او فکر کند. او وارد بحث های فلسفی هم نمی شود، بلکه به تشخیص خود به آن چیزی توجه نشان می دهد که زندگی مردم را انسانی تر می کند. تمام تلاش او در این نوشته ها 'تامین همزمان معنویت، منزلت، خوراک، پوشاک و مسکن شایسته از راه های مختلف برای کسانی است که مجبورند مثل حیوان در هفتصد هزار روستای آن دوران هند زندگی کنند.

گاندی از نظر مردم انسانی مقدس بوده. اما در تمام کتاب، چیزی از دین دیده نمی شود و فقط به عشق به خدا یکی دو بار تاکید می شود که برای کنش گران لازم است تا به کمک آن عشق از خود بگذرند و عمل فداکارانه کنند. به قول خودش، فقط بر جوهر همه ی ادیان که عشق به خداست تاکید می کند.

به گاندی انتقاداتی شده است: بعضی از ناظران اجتماعی معتقدند که شهرنشینی و سرعت فعلی ارتباطات و جابه جایی ها، سرنوشت حتمی همه ی بشر است و راهی دیگر در جلوی پا وجود ندارد. به همین دلیل، پر نشاط کردن و شکوفایی روستایی رویایی است ناشدنی و بی فایده. باید عملاتن داد به گوشت برزلی در پاکستان، انبه ی پاکستانی در فرانسه و کیوی نیوزیلندی در سوئد. باید همه از این سرعت ارتباطات و حمل و نقل سود ببرند و برای همین هاست که نمی شود دست به ترکیب نظام فعلی زد. گاندی در این کتاب نمونه ای به دست می دهد از نظریه ی خلاف این دیدگاه و سعی می کند آن را اثبات کند. به این نظریات نمی توان فوراً و به آسانی برچسب قرون وسطایی، عقب گرا، و رویایی زد. چرا که مصیبت ها و معضلات سیاسی،

محیط‌زیستی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نابرابری‌هایی که در طی این تحولات بزرگ برای مردم به‌وجود آمده‌اند، ما را تشویق می‌کنند که به راه‌حل‌های خلاقانه‌ی بیرون از راه‌حل‌های جریان غالب هم فکر کنیم. این جاست که آشنایی ما با این نوع نظریات او هم از اهمیت بالایی برخوردار است. و این اصل ماجرای کتاب است، نه درستی یا نادرستی نظر او در باره‌ی درمان طبیعی یا طرز تهیه‌ی کمپوست.

گاندی را یکی از اولین منتقدان توسعه به سبک غربی-شمالی، و الهام‌بخش متفکران پساتوسعه در دهه‌ی هفتاد قرن ۲۰ هم دانسته‌اند. این توصیف به دلیل طرح‌کردن همین مباحثی است که در این کتاب و در کتاب‌های دیگرش می‌توان دید. وقتی که او به نقد ماشین، ماشینیسیم، صنعت‌گرایی، اقتصاد جهانی شده و حمل‌ونقل مدرن می‌پردازد، لحن سخن او به سمت لحن نامداران پساتوسعه از قبیل ولفگانگ زاکس، آرتورو اسکوبار، ایوان ایلچ، مجید رهنما و ... نزدیک شده و قابل تامل می‌شود. از طرف دیگر وقتی بارها و بارها بر اقتصاد محلی تکیه می‌کند، او را به یکی از پیشگامان اقتصادهای جایگزین و راه‌حل‌های اجرا شده‌ی اقتصاد محلی فعلی تبدیل می‌کند.

از طرف دیگر، معضلات محیط‌زیستی که کمترین‌اش احتمال شدید بروز جنگ بر سر منابع اولیه‌ای است مثل نفت و خاک، و از جمله جنگ آب و قحطی آن، و آلودگی همه‌ی زندگی بشر شهرنشین با مواد شیمیایی بسیار پیچیده در کنار تغییر اقلیم، داغ‌شدن زمین، و پدیده‌ی نفت در نقطه‌ی اوج (به حداکثر رسیدن استخراج و در پی آن کاهش عرضه‌ی آن)، همه‌ی ما را نگران می‌کند که تا کی می‌توانیم از این موبایل‌هوشمند که قطب شمال را به فاصله‌ی یک کلیک به استوا نزدیک کرده لذت ببریم. راه‌حل‌های گاندی در این کتاب به شکلی است که سمت و سوی‌شان احتراز خودبه‌خودی از این معضلات است، چرا که او روستا را واحد تمدنی می‌شناسد و نه شهر را. پس شنیدن دقیق‌تر سخنان او در کنار سایر دیدگاه‌ها بی‌فایده نیست.

گاندی در این کتاب برای ما چه دارد؟

حالا می‌توان دلایل ترجمه‌ی این کتاب را بهتر درک کرد. سرزمین ما مثل همه‌ی کشورهای جهان سوم رو به شهرنشینی رفته، کشورهای جهان اول قبلاً رفته‌اند، اما با ترتیباتی منظم‌تر از جهان سوم با پیامدهای خاص خودشان. اما تخریب روستاها در جهان سوم هر چه که می‌گذرد دارد به سرعت‌اش اضافه می‌شود و حاشیه‌نشینی و معضلات ملی‌اش را در شهرها و ملت‌ها به اوج‌های تازه می‌رساند. باید چاره‌هایی جست. چاره‌های گاندی‌وار برای ما هم می‌توانند در کنار روند جریان‌های فکری- عملی غالب قابل تامل باشند. البته باید دانست که هم مکان، هم زمان و هم مخاطبان اولیه‌ی گاندی با ما فاصله دارند و به همین خاطر فرض بر تقلید نیست، اما مغز سخن او حتماً می‌تواند تامل‌پذیر باشد. نکته این‌که نظریات گاندی در طول زمان در حال تکامل بوده و ممکن است تناقضات و رندهایی را هم در نظرات او ببینیم.

یکی دیگر از اهداف ترجمه‌ی کتاب^۴ نشان دادن راه تازه‌ای برای آبادی و آزادی و آرامش ایران است. در شرایطی که اداره کردن ایرانی که دارای کلان‌شهرهای زیادی است برای هر حاکمیتی، صالح یا ناصالح، تبدیل به یک ناممکن شده و چشم‌انداز آبادی و آزادی و آرامش بسیار تیره است، یک راه جایگزین، بازگشت به روستاها یا حداقل زنده نگهداشتن همین روستاهای موجود است (هرچند که صحبت از مهاجرت معکوس هم برای حل معضلات درهم‌پیچیده‌ی جامعه‌ی ایران و جوامع مشابه، نسخه‌ی آشنایی شده است و تازگی ندارد). راهی که گاندی نشان می‌دهد، نحوه‌ی تلاش برای زنده کردن و زنده نگهداشتن روستاها به کمک عمل موثر شوراهای مستقل، واقعی و پر قدرت روستایی است. او این کار را به هیچ وجه کمتر از استقلال سیاسی نمی‌شناسد. تامل بر روی بحث چگونگی توسعه و احیای روستایی^۵ رو در روی راه‌حل‌های جریان غالب^۴ برای ما هم یک "باید" است.

نکته‌ی مهمی که در گفته‌های او برای ما مفید است تاکید مکرر او به خصوصیات انگیزشی، اخلاقی، رفتاری، پایبندی به اصول، صبوری و پیگیری بودن کنش‌گران متعهد است. گاندی به رهبران و کنش‌گران اجتماعی نشان می‌دهد که اگر بخواهند کار کنند، چگونه باید کار کنند، به چه چیزهایی باید اهمیت بدهند و چه چیزهایی را باید حتما به دور بریزند. به کنش‌گر می‌گوید که چه کسی و چه چیزی هدف اصلی کنش او باید باشد. در مجموع برای روستائیان و کنش‌گران، نحوه تحول انسان فعلی را به "انسان نو" تشریح می‌کند. پس ما هم می‌توانیم در کوشش‌های خود از این شروط الگو بگیریم.

دلیل دیگر ترجمه، تاکید و توصیه‌ی او بر توجه همیشگی جنبش‌های اجتماعی به هدف اصلی و دور نشدن از آن است.. او به خود-توان بخشی طبقات محروم به شدت توجه داشت. کنش‌گران دیگری هم که امثال این آرمان را داشته باشند، می‌توانند الگویی پرتامل در پایبندی گفتار و رفتار او به این هدف مهم ببینند.

با توجه به همگی نکات بالا است که می‌توان گفت آشنایی با نظرات گاندی در باره‌ی خودگردانی، شکوفایی و شکوفایی روستایی برای صاحب‌نظران و مردم عادی ایران هم یک "باید" می‌تواند باشد، چرا که شکوفایی روستاهای فعلی هر چه باشد، حتما از فشار شدیدی که بر روی شهر می‌آید کم می‌کند. شاید روزگاری برسد که کنش‌گرانی اجتماعی از نوعی که گاندی حال‌وهوای‌شان را برمی‌شمرد، روستا-اندیش بشوند و با عجین کردن زندگی خود با روستائیان برای توسعه‌ی روستایی مناسب با سرزمین خودمان آستین بالا بزنند.

غلامعلی کشانی

^۴ - Main Stream: جریان اصلی، جریان غالب، جریان رایج. منظور جریان‌های فکری-عملی-اجرایی است که رسم روزگار است، در هر حوزه‌ی نظری یا عملی دست بالا را داشته و بر روی واقعیت‌های بیرونی اثر عمیق می‌گذارد.

GHKESHANI.COM
KESHANIGH@GMAIL.COM

پیش‌گفتار

واقعا جای خشنودی دارد که انتشارات ناوا حیوان‌منتخبی از نوشته‌های ماهاتما گاندی در باره‌ی "خودگردانی روستایی" را به شکل کتاب منتشر می‌کند. این کتاب دیدگاه‌های گاندی‌جی^۵ را در باره‌ی جنبه‌های مختلف زندگی روستایی از جمله کشاورزی، صنایع روستایی، دام‌داری، حمل‌ونقل، آموزش پایه، سلامت و بهداشت محیط در خود دارد.

در دورانی که تلاش می‌کنیم تا حاکمیت خودگردان روستایی (پنچایات راج) را بر پایه‌ی تمرکززدایی وسیع از قدرت سیاسی و اقتصادی به اجرا درآوریم، این کتاب برای بخش بزرگی از مقامات و همین‌طور برای فعالان غیر رسمی حتماً از ارزش بسیار بالایی برخوردار است. جنبش "شکوفایی جماعتی"^۶ نباید به‌عنوان نوعی از برنامه دیده شود که عمدتاً از دموکراسی‌های غربی "وارد" می‌شود، بلکه باید ضرورتاً بر پایه‌ی شرایط و سنت‌های هندی باشد. بنابراین بسیار مهم است که همه‌ی فعالانی که برای مشارکت در این جنبش آموزش می‌بینند^۱ اطلاعات و دانش کافی از دیدگاه‌های گاندی‌جی در باره‌ی جنبه‌های مختلف بازسازی روستایی داشته باشند. اگر از تجربیات و آرمان‌های گاندی‌جی در مورد الگوی برنامه‌ریزی برای هند چشم‌پوشیم و آن‌ها را دور بزنیم، خطر بزرگی را برای تکامل دموکراسی‌مان بر پایه‌های درست به‌وجود آورده‌ایم.

اشتباه است اگر فکر کنیم گاندی به دیدگاه‌های کهنه‌ای در باره‌ی صنعتی کردن مدرن پروبال داده است. در واقع، او مخالف ماشینی‌شدن به معنای دقیق کلمه نبود؛ بلکه قویاً مخالف جنون حاکمیت ماشین بود. او به هر اصلاح و پیشرفتی در ماشین‌های کوچکی خوشامد می‌گفت که می‌توانست برای میلیون‌ها صنعت‌گر در روستا تامین شغل کنند. او در عوض تولید انبوه به دست کارخانه‌های بزرگ، طرفدار تولید "انبوه توده‌ها" در خانه‌ها و کلبه‌های خودشان بود. گاندی‌جی به شدت دل‌نگران تامین اشتغال کامل برای هر شهروند جسماً توان‌مند هندی بود و معتقد بود که فقط با سازمان‌دهی کارآمد صنایع روستایی و خانگی در روستا می‌توان به این هدف رسید. هر برنامه‌ریزی‌ای که از نیروی انسانی عاطل مناطق روستایی به‌طور کامل استفاده نکند نمی‌تواند منطقی یا معقول باشد. گاندی‌جی می‌گفت "برای مردمی که گرسنگی می‌کشند و بیکاراند، تنها

^۵ - در هند پسوند جی برای عزت‌گذاری و تحبیب به اسم اضافه می‌شود.

^۶ - development: توسعه. واژه‌ی "توسعه" پوشش‌دهنده‌ی معانی وسیع این کلمه نیست. اما شکوفایی فراگیرنده‌تر است.

شکل قابل قبول خدا که جرات حضور و بروز داشته باشد کار و وعده‌ی خوراک به‌عنوان دست‌مزد است." (گزیده‌هایی از گاندی، ان. کی. بس، ص. ۴۹). این نظریه‌ی اشتغال کامل امروزه از طرف اقتصاددانان غربی به‌عنوان اصل بنیادی "شکوفایی اقتصاد برنامه‌ای"^۷، به‌خصوص در کشورهای توسعه‌نیافته‌ی دارای جمعیت زیاد و در حال رشد شناسایی شده است. استاد گالبریث^۸ معتقد است که "اشتغال کامل مطلوب‌تر از تولید بیشتر همراه با بیکاری است."^۹ (جامعه‌ی مرقه، ص. ۱۵۵)

ماهاتما گاندی از راه سازماندهی دولت‌های خودگردان روستایی به شدت از تمرکززدایی از قدرت اقتصادی و سیاسی پشتیبانی می‌کرد. او بر این نظر مشخص بود که نظام دولت روستایی در هند، اگر با اصول علمی عمل کند، نه تنها توان اجتماعی و اقتصادی روستاها را افزایش می‌دهد، بلکه نیروهای دفاع ملی را هم در برابر خطر تجاوز خارجی تقویت می‌کند. آچار یا وینوبا بهاوی^{۱۰} هم تأکید زیادی بر نیاز فوری به سازماندهی روستاهای هند بر پایه‌ی نوعی جماعت تعاونی از راه جنبش گرامدان^{۱۱} داشته است. این آرمان دموکراسی تمرکززدایی‌شده یا "پنچایات راج"^{۱۲} نبایستی به عنوان پیشنهادی احساساتی بر پایه‌ی مفاهیم قرون وسطایی تلقی شود. مطالعه‌ی اندیشه‌ی اقتصادی و سیاسی مدرن در غرب مشخص می‌کند که امروزه نهادهای تمرکززدایی‌شده به‌عنوان عنصری حیاتی برای تاسیس دموکراسی بر شالوده‌های باثبات تلقی می‌شوند. استاد جُود^{۱۳} می‌گوید "اگر قرار باشد ایمان انسان به عمل اجتماعی احیا شود حاکمیت باید تکه‌تکه شود و کارکردهایش توزیع شوند." (نظریه‌ی سیاسی مدرن، صص. ۱۲۰ تا ۱۲۱)^{۱۴}. استاد کوئل^{۱۵} در کتاباش "سوسیالیسم فابیانی"^{۱۶} معتقد است برای رواج‌دهی ظرفیت‌کنش جمعی در بین مردان و زنان معمولی "باید شروع کنیم به ساختن جامعه‌مان بر پایه‌ی دموکراسی‌های کوچک." از این جایگاه، تجربه‌ی پنچایات راج که با شور و غیرت در هند راه افتاده است گام درستی به سمت هدف "خودگردانی روستایی" است که گاندی مجسم کرده بود.

^۷ - planned economic development

^۸ - Prof. Galbraith

^۹ - Affluent Society

^{۱۰} - Vinoba Bhava: وینوبا بهاوی (۱۸۹۵ - ۱۹۸۲)، طرفدار بی‌خسختی و حقوق بشر اهل هند؛ مشهور به آچار یا. به‌خاطر جنبش اهدا و توزیع زمین بهودان شهرت دارد. او به‌عنوان "معلم ملی هند" و جانشین معنوی ماهاتما گاندی به‌حساب می‌آید. فیلسوفی برجسته بود. در جنبش بهودان، روستا به روستا می‌رفت و تلاش می‌کرد از صاحبان زمین‌های زیاد، برای دهقانان بی‌زمین، زمین‌های اهدایی بگیرد.

^{۱۱} - Gramdan Movement

^{۱۲} - Panchayat Raj: حاکمیت شوراهای پنج نفره‌ی روستایی

^{۱۳} - Prof. Joad

^{۱۴} - Modern Political Theory

^{۱۵} - Prof. Cole

^{۱۶} - Fabian Socialism

پیش از هر چیز، باید این توجه را داشته باشیم که گاندی جی به دنبالِ نظمِ اجتماعی و اقتصادی بر پایه‌ی ارزش‌های صرفاً مادی نبود. او همیشه به آرمانِ "زندگی ساده و اندیشه‌ی بلند"^{۱۷} معتقد بود و برای "استانداردِ بالای زندگی" تلاش می‌کرد و نه فقط برای "استانداردِ بالای معاش". گاندی می‌گوید "تمدن به معنای حقیقی‌اش به افزایش‌ها موقوف نیست، بلکه به محدود کردن ارادی و داوطلبانه‌ی خواسته‌ها وابسته است."

متأسفانه، اغلب اوقات از این جنبه‌ی اخلاقیِ زندگیِ اقتصادی به ضررِ رفاهِ واقعیِ انسانی غفلت می‌شود. امروزه اقتصاددانان نوین بر نیاز فوری به "سرمایه‌گذاری بر روی انسان" در کنار "سرمایه‌گذاری بر روی کالا" تأکید می‌کنند تا به رشد اقتصادی دامن‌گستر و سریع بتوان رسید. استاد شامپیتر^{۱۸} به درستی می‌گوید که برای موفقیتِ دموکراسیِ اقتصادی و سیاسی، "افرادی به تعداد کافی با توانایی کافی و شخصیت اخلاقی باید وجود داشته باشند." (نک: سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی). عین همین نظر را کراسلند^{۱۹} با تمام قوا در جمله‌ی زیر بیان کرده‌است: "ما نمی‌خواهیم وارد عصر فراوانی‌ای بشویم که در آن متوجه شویم همان ارزش‌هایی را از دست داده‌ایم که به ما می‌آموزند از فراوانی چه‌طور لذت ببریم." (آینده‌ی سوسیالیسم، ص. ۵۲۹) به همین دلیل این انسان و جنبه‌ی اخلاقیِ برنامه‌ریزیِ ماست که باید دائماً در ذهن همه‌ی کارگران و کارکنان، مقامات رسمی و همین‌طور در ذهن غیر مقامات حضور داشته باشد، یعنی کسانی که دست‌اندرکارِ این ماجرای ساختمانِ هندِ نوینِ رویاهای گاندی جی هستند.

دهلی نو، شریمان نارایان^{۲۰}

۱۳-۱۱-۱۹۶۲

^{۱۷} - plain living and high thinking: تعبیری از ویلیام وردزورث شاعر انگلیسی که به شکل simple living هم به کار می‌رود.

^{۱۸} - Prof. Schumpeter

^{۱۹} - Crosland

^{۲۰} - Shriman Narayan

مقدمه

در طول تاریخ بشر تا قبل از این هیچ وقت آرمان وحدت بشری نگاه سیاستمداران، دانشمندان، ادیبان و مردم عادی را مثل امروز به خود متوجه نکرده است. به قول شیری آریند^{۲۱} "امروزه آرمان وحدت بشری کمابیش به شکل سربسته^۱ راهش را به جلوی خود آگاهی ما دارد باز می کند. شرایط ذهنی و مادی این عصر، این شرایط را ایجاد کرده اند و تقریباً بر آن تحمیل شده اند، به خصوص اکتشافات علمی ای که زمین مان را آن قدر کوچک کرده اند که گسترده ترین پادشاهی های آن حالا از استان یک کشور بزرگتر به نظر نمی رسند."^{۲۱} آرنولد توین بی^{۲۲} به درستی می گوید "مهارت غرب در فناوری، آن چنان که شاعرانه بیان اش می کنیم، فاصله را نیست و نابود کرده و هم زمان دستان انسان را برای اولین بار در تاریخ به سلاح هایی مجهز کرده که قادرند نوع بشر را نیست و نابود کنند. ... دلیل این که این قدر فوری به وحدت نیازمندیم هم هیجان انگیز است و هم پیش پا افتاده. این نکته با صراحت در تعبیر "یک دنیا یا هیچ" بیان شده است. برای هر زن و مرد آگاه به سیاست در دنیای فعلی روشن است که در عصر اتم اگر فوراً جنگ را بر نیندازیم، جنگ ما را برمی اندازد."^{۲۳} پیتیریم سوروکین^{۲۴} با کلام بی نظیرش مشکل جهان را به این شکل تعریف می کند: «بشریت در حالی که از زخم های جنگ خون چکان است و از فرانکشتاین های نابودی اتمی در وحشت است، با نومییدی در جستجوی راهی به بیرون از قتل گاه است. او در تمنای زندگی به جای مرگ ننگین است. به جای جنگ خواهان صلح است. گرسنه ی عشق در عوض نفرت است. مشتاق نظم است که به جای بی نظمی بنشینند. رویای انسانیتی بهتر را در سر دارد، رویای خردی والاتر و جامه ی فرهنگی فاخرتری برای قامت اش در برابر ژنده پیرهن خونین تمدن آدم ماشینی اش. انسان با درگیر کردن احمقانه ی خود در قله ی مرگ و رویارویی محتوم با مسئله ی «بودن یا نبودن» مجبور است نومیدانه تر از همیشه به جستجوی پرسش ابدی بقا و نامیرایی بپردازد.»

^{۲۱} - آرمان وحدت بشری

^{۲۲} - Arnold Toynbee

^{۲۳} - کتاب آرمان وحدت بشری: The Ideal of Human Unity

^{۲۴} - Pitirim Sorokin: سوروکین (۱۸۸۹ - ۱۹۶۸) جامعه شناس و فعال اجتماعی روسی-آمریکایی. او در شکل گیری "نظریه ی چرخه ی اجتماعی" سهمیم بود. این نظریه بر خلاف نظریه ی انقلاب گرایی اجتماعی، می گوید که رویدادها و مراحل جامعه و تاریخ عموماً خودشان را در چرخه هایی تکرار می کنند. نظریه ی چرخه ضرورتاً منکر پیشرفت اجتماعی نیست.

اگر بشریت که هم‌اکنون با سلاح‌های کُشنده در چالش است در اقدام به‌موقع در مسیر درست کوتاهی کند، راه دیگرش نابودی کامل است. نجات بشریت در تاسیس دولت جهانی است. ضرورت دست‌کشیدن از جنگ آن را گریزناپذیر می‌کند. تاسیس یک دولت جهانی اصیل ضرورتاً نیازمند برچیدن حاکمیت ملی حکومت‌های فعلی است.

این که چگونه دولت جهانی تاسیس خواهد شد پرسش مهمی است، چرا که خلاصی از حاکمیت ملی کار آسانی نیست. اما سیاست‌مداران انگشت‌شماری وجود دارند که مثل گاندی جی بگویند: "نکته‌ی ناشدنی یا عمده‌ای در بیان آمادگی‌مان برای وابستگی متقابل جهانی به جای ناوابستگی نمی‌بینم. ... پیامد منطقی فداکاری آن است که فرد خود را برای جماعت قربانی می‌کند، جماعت برای ناحیه، ناحیه برای استان، استان برای ملت و ملت برای دنیا!" آرنولد توین بی می‌گوید، "در عصر اتم روحیه‌ای که در سیاست‌مداران‌مان نیاز داریم، قطعاً روحیه‌ی آشوکایی^{۲۵} (بی‌خشونت) است. ما دیگر نمی‌توانیم بدون وحدت زندگی کنیم. اما دیگر نمی‌توانیم با روش‌های اجباری و زورمدار خواهان این هدف ناگزیر باشیم. در روزگار ما نه زور و اجبار، بلکه هدایت و تغییر دادن دیدگاه‌ها تنها ابزاری است که می‌توانیم برای وحدت بشریت به کار بگیریم. در عصر اتم، استفاده از زور به اتحاد منجر نمی‌شود، بلکه به خود-ویرانگری کشیده خواهد شد. در این دوران، ترس و آگاهی^۱ به سیاستی راه می‌برند که آشوکا را الهام بخشیدند تا آن را فقط بر پایه‌ی آگاهی دنبال کند." به این ترتیب روشن است که راه خشونت تا ابد بر روی بشریت بسته است. ماهاتما گاندی در پیش‌درآمد کتاب شری بهاراتان کوماراپا^{۲۶} به نام "روستایی‌گری"^{۲۷} می‌گوید "دو جنگ گذشته‌ی نسل ما' ورشکستگی تمام‌عیار این نوع نظام‌های اقتصادی را اثبات کردند. اتفاقاً به نظرم می‌رسند جنگ‌ها ورشکستگی جنگ را ثابت کردند." امیدوارم بتوانیم بگوییم که امروز دوران بی‌خشونت است که شروع شده! دنیا راهی نخواهد داشت جز استفاده از گنج پایان‌ناپذیر بی‌خشونت که تا حالا همه‌ی سیاست‌مداران جهان با حقارت به آن نگاه کرده‌اند. گاندی معتقد بود که هند رسالتی مشخص دارد که انجام بدهد. او می‌گوید: "هند«ی بیدار و آزاد پیامی از صلح و حسن نیت برای این دنیای نالان دارد." در جایی دیگر گفت، "در درونی‌ترین زوایای قلبام حس می‌کنم ... که دنیا از فرط خون‌ریزی رو به مرگ است. دنیا به دنبال راه چاره‌ای است، و من خود را با این خیال گول می‌زنم که شاید این امتیاز سرزمین باستانی هند باشد که راه برون‌رفت را به دنیای مشتاق نشان دهد." به گفته‌ی آرنولد توین بی "مشارکت خاص هند' پاک‌دلی و بلندنظری‌اش خواهد بود. ... معتقدم این نکته را نسل‌های آینده در نگاه به گذشته در خواهند یافت که این هدیه‌ی ویژه‌ی هند به نسل متحد بشر بوده است.

^{۲۵} - Ashoka: آشوکای کبیر، پادشاه شهبقاره‌ی هند در ۲۶۸ تا ۲۳۲ قبل از میلاد. او به مدارای دینی و بی‌خشونت و ترویج بودایی‌گرایی شهرت دارد.

^{۲۶} - Shri Bhuratan Kumarappa

^{۲۷} - Villagism

تا زمانی که بهترین ضمانت حل و فصل اختلافات و کشمکش‌ها نیروی نظامی باقی بماند، برقراری صلح جهانی از راه دولت جهانی رویایی پوچ و توخالی خواهد ماند. اگر صلحی دائمی بخواهیم، استفاده از زور باید کاملاً کنار گذاشته شود. فقط دولت جهانی با پشتیبانی ضمانتی اخلاقی است که می‌تواند صلح پایدار را تضمین کند. فدراسیونی جهانی بر مبنای برابری و برادری همه‌ی واحدهای تشکیل‌دهنده‌اش، چه کوچک یا بزرگ، راه درازی در جهت تضمین صلح جهانی طی خواهد کرد. دولتی جهانی به تنهایی نمی‌تواند صلح را تضمین کند، چرا که ریشه‌های جنگ در نظام‌های اجتماعی-اقتصادی کشمکش‌زای ملت‌ها قرار دارند. تا زمانی که این کشمکش‌ها از ریشه بیرون می‌زنند، امید به صلح جهانی فقط یک پندار خواهد بود. بنابراین، یک سازمان جهانی^۱ کار دموکراسی واقعی و برچیده‌شدن استثمار در هر شکل یا قالب را تضمین خواهد کرد. فقط واحدهای کوچک اند که به عمل دموکراسی واقعی کمک می‌کنند و میدانی برای رشد کامل افراد فراهم می‌کنند. هر قدر واحدها بزرگتر، همان قدر هم میدان برای ابتکار و آزادی افراد کمتر خواهد بود. سازمان‌های بزرگتر مستعد مهار افراد و گروه‌های کوچک اند، چون برای همسان‌سازی و انضباط تلاش می‌کنند. آنان در نهایت به رکود و زوال فزاینده منتهی خواهند شد. بنابراین، برای دستیابی به صلح جهانی الزامی است که نظام‌های کنونی سیاسی و اقتصادی به شکلی جهت بگیرند که واحدهای کوچک تمرکززدایی شده بسازند. در غیر این صورت، موضوع صلح جهانی نقش بر آب خواهد شد و دولت جهانی با ظهور مشکلات حل‌نشدنی بر سر راه خود به خطر خواهد افتاد. بنابراین، گزینه‌ی ناگزیر واحدهای سیاسی و اقتصادی تمرکززدایی شده^{۲۸} است.

تجربه‌ی نوع بشر "گواه"ی است بر این حقیقت که زندگی جمعی هنگامی حیات بخش، رنگارنگ و ثمربخش‌تر است که در واحدهای کوچک و سازمان‌های ساده‌تر تمرکز داده شود. تنها واحدهای کوچک اند که پرشورترین حمایت‌ها را داشته‌اند. زندگی‌ای جمعی که در مناطق دور از هم پهن می‌شود دچار کمبود انسجام و بهره‌وری می‌شود.

دولت‌شهرهای یونان باستان و جمهوری‌های روستایی هند نمونه‌های شکوفایی تمام‌عیار حیات غنی و قدرت‌مند را عرضه کردند.

جواهر لعل نهروی^{۲۹} فرزانه چنین می‌نویسد:

"این نظام خودگردان روستایی شالوده‌ی فضای سیاسی آریایی بود. همین بود که به آن توان و قدرت می‌داد. شوراهای

^{۲۸} - و طبعاً کوچک.

^{۲۹} - Pandit Jawaharlal Nehru: هم‌رزم سیاسی گاندی و اولین نخست‌وزیر پس‌استقلال هند.

روستایی آن قدر نسبت به آزادی‌های‌شان حساس بودند که طبق قانون‌شان هیچ سربازی اجازه نداشت به روستا وارد شود مگر با مجوز پادشاه. نیتی سارا می‌گوید که وقتی رعایا از افسری شکایت می‌کنند شاه باید طرف رعایا را بگیرد، نه طرف افسران را؛ و در صورتی که افراد بسیاری ازو شکایت می‌کردند، افسر اخراج می‌شد چرا که به قول نیتی سارا "چه کسی از شراب پُست و مقام مست نمی‌شود."

سخنانی خردمندانه که به نظر می‌رسد خطاب به انبوه مقاماتی است که امروزه در این کشور بدرفتاری و بدحکمرانی می‌کنند.

فرماندار کل انگلیسی‌هند، سِر چارلز متکالف، همین دهه‌ی ۱۸۳۰ بود که جماعات روستایی را به این شکل تشریح کرد:

"جماعات روستایی جمهوری‌های کوچکی اند که تقریباً همه‌چیزی را که می‌خواهند در بین خود دارند و تقریباً بی‌نیاز از روابط خارجی اند. به نظر می‌رسد آن‌جا که چیزی دوام نمی‌آورد، این‌ها دوام می‌آورند. این اتحادیه‌ی جماعت‌های روستایی که هر یک حکومت کوچکی جدایی را تشکیل می‌دهند ... به مقدار زیادی سرچشمه‌ی شادمانی‌شان، و سرچشمه‌ی برخوردارگی‌شان ناشی از آزادی و استقلال بسیار است."

این توصیف برای نظام قدیمی روستا بسیار ستایش‌آمیز است. ما تصویری از شرایطی تقریباً بی‌غل و غش و بی‌پیرایه در این جا می‌بینیم. بی‌تردید آزادی و استقلال بسیار زیادی که روستاها داشتند نکته‌ی خوبی بود و ویژگی‌های خوب دیگری هم وجود داشتند ... کار بازسازی و تولد دوباره‌ی آن‌ها (جمهوری‌های روستایی) هنوز هم به عهده‌ی ماست که انجام شود.^{۳۰}

تصویر خودگردانی روستایی در ذهن گاندی جی رستاخیز پنچایات‌های قدیمی روستایی نیست، بلکه شکل‌گیری تازه‌ی واحدهای مستقل روستایی سواراج (خودگردان)^{۳۱} در بافتار دنیای کنونی است. خودگردانی روستایی تجسم عملی بی‌خسوفی در سپهر سیاست، اقتصاد و اجتماع است.

در نظر گاندی جی، جامعه‌ی آرمانی دموکراسی بی‌حکومت است، حاکمیت آنارشیستی^{۳۲} روشن‌بینانه‌ای است که زندگی اجتماعی آن چنان در آن کامل است که خودتنظیم است.^{۳۱} در حاکمیت آرمانی قدرت سیاسی وجود ندارد چون حکومتی وجود

^{۳۰} - نگاهی به تاریخ جهان، نوشته‌ی جواهر لعل نهرو

^{۳۱} - Swaraj: خودگردانی

^{۳۲} - anarchism: آنارشیسم یا اقتدارگریزی فلسفه و جنبشی سیاسی است که نسبت به انحصارطلبی در قدرت ضدیت ریشه‌ای دارد و همه‌ی اشکال اجبار و سلسله‌مراتب را رد می‌کند. آنارشیسم خواستار از بین بردن قدرت رهبری متمرکز است و به نظر آن تمامی دولت‌های تک حزبی نامطلوب، غیرضروری و مضر هستند. وضعیتی که مدیریت آن داوطلبانه، همراه با دموکراسی مستقیم، و بدون اعمال قدرت از سوی دولت متمرکز باشد، وضعیت آنارشیستی است. یکی از شعارهای اصلی آن "نه به ارباب" است.

ندارد." گاندی جی معتقد بود که تحققِ تمام‌عیارِ آرمان ممکن نیست. اما "آرمان مثلِ خطِ اقلیدسی است که خطی بی‌ضخامت است، ولی تا امروز کسی نتوانسته آن را بکشد و کسی هم هرگز نخواهد توانست. با این حال فقط با در ذهن داشتنِ این خطِ آرمانی است که به پیشرفت‌هایی در هندسه رسیده‌ایم." در زمینه‌ی سیاسی، او "خودگردانی روستایی" را به ما داد که به آرمان دموکراسی بی‌حکومت‌اش نزدیک شویم. او متوجه است که بهترین حکومت، آن است که کمترین فرمان را صادر کند.^{۳۳} بنابه فلسفه‌ی کمونیسم، مرحله‌ی نهایی آن جاست که "حکومت تحلیل می‌رود." اما در حاکمیتِ تمامیت‌خواه روسیه، این تمرکزِ همه‌ی قدرت در حکومت است که وجود دارد. باور کردن این که زمانی برسد که حکومت در آن جا تحلیل برود مشکل است. ماهاتما گاندی که آرمان‌خواهی عمل‌گرا است متوجه‌ی فایده‌ی آرمان دموکراسی بی‌حکومت شد، و "خودگردانی روستایی" را عرضه کرد که "تحلیل‌روی حکومت" نیست، اما پراکنشِ حکومت است. لذا "خودگردانی روستایی" آرمانی است که بر خلاف هدفِ دور از دسترس "تحلیل حکومت" بر روی سطحی دست‌یافتنی بیان می‌شود.

دموکراسی‌های مدرن سازوکارهای انتخابات-محور، حزب-محور، و معطوف به قدرت متمرکز پیچیده‌ای هستند. تمرکز اقتدار^۱ مشخصه‌ی تقریباً همه‌ی نظام‌های سیاسی فعلی است که لخت و سنگین و نامتوازن شده‌اند، چه سرمایه‌داری، سوسیالیستی یا کمونیستی باشند. افراد اگر چه به عنوان رای‌دهنده ارباب خوانده می‌شوند، کسی به حساب نمی‌آیند. آنان خود را برای انداختن رای در انتخابات دوره‌ای نشان می‌دهند و بعد تا انتخابات بعدی به خواب می‌روند. این تنها اقدام سیاسی فرد است که در یک دوره‌ی تعیین‌شده انجام می‌دهد. یعنی او تحت هدایت نظام متمرکز حزبی، و راهنمایی روزنامه‌هایی که غالباً ابزار قدرت‌های اقتصادی متمرکزند به حرکت در می‌آید. فرد نقشی کم یا هیچ در شکل‌گیری سیاست دولت دارد. در دولت رفاه یا رژیم تمامیت‌خواه، او تا حد حیوانی پُر خورده، زبان بسته و واداشته‌شده نزول می‌کند که ظاهر انسانی دارد.

گاندی می‌خواست که دموکراسی واقعی در هند عمل کند. بنابراین، می‌گفت "دموکراسی واقعی نمی‌تواند با حضور ۲۰ فرد که در مرکز نشسته‌اند عمل کند. باید از پایین و به دست مردم هر روستا کار کند." در "خودگردانی روستایی" در روستایی که واحد سیاسی کوچک تمرکززدایی شده‌ای است که برخوردار از حداکثر قدرت است، هر فرد تأثیر و نقش مستقیمی در دولت دارد. فرد معمار دولت خود است. دولت روستا از راه شورای پنج‌نفره‌ی پنچایات عمل خواهد کرد که هر ساله به دست روستائیان بالغ، با حداقل شرایط مقرر انتخاب می‌شود. دولت روستایی همه‌ی اختیار و صلاحیت قانونی را خواهد داشت. در پنچایات قوه‌ی قانون‌گذار، قضایی و اجرایی یک‌جا است، چون نظام مجازاتی در آن وجود ندارد.

^{۳۳} - این تعبیر متعلق به تامس جفرسون رئیس‌جمهور آمریکا است. اما هنری دیوید ثورو آن را در اول کتاب نافرمانی مدنی‌اش سر لوجه می‌کند، اما اضافه می‌کند که در نهایت کار به آن جا می‌رسد که "بهترین حکومت، آن است که اصلاً حکومت نکند. و مردم هنگامی صاحب این حاکمیت خواهند شد که خود را برای داشتن آن آماده کرده باشند."

در چنین نظامی شهروندانی وجود دارند که خویشتن‌دار اند، نه رعیت‌هایی در کنترل اقتدار؛ مردمی برخوردار از ابتکار و احساس کاملاً پرورش یافته برای پذیرش مسئولیت شهروندی، به جای آنانی که برای همه چیز منتظر دولت اند.

دمکراسی واقعی، یعنی خودگردانی برای آزادی کامل و رشد کامل فرد تلاش می‌کند که نیروی محرکه‌ی بنیادی یک نظام سیاسی واقعی است.

به این ترتیب خودگردانی روستایی در تصور گاندی‌جی دمکراسی اصیل و پرقدرتی است که درمانی بالقوه برای بسیاری از ضعف‌های سیاسی است؛ ضعف‌هایی که ویژگی نظام‌های سیاسی فعلی است. این نوع الگوی دمکراسی اصیل تمرکززدایی شده پیامی برای کل بشریت دارد.

در نظر گاندی‌جی قدرت سیاسی به خودی‌خود هدف نبود، اما یکی از ابزارهای توان‌مندسازی مردم برای بهبود وضع‌شان در هر سپهر زندگی بود. بنابراین در "آخرین وصیت و شهادت" مشهورش اظهار کرد که گرچه هند به استقلال سیاسی دست پیدا کرده، اما هنوز باید تلاش کند تا به استقلال اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی، در چارچوب هفتصد هزار روستایش در برابر شهرک‌ها و شهرها برسد." در آن‌جا تصویری و برنامه‌ای برای خودگردانی روستایی ترسیم می‌شود که همان حاکمیت پَنچایات است که به بیانی دیگر واحدی است بی‌خشونت و از نظر اقتصادی خودکفا که کامل‌ترین قدرت سیاسی را دارد. خودگردانی روستایی در تصور گاندی‌جی انسان‌محور است، برخلاف اقتصاد غربی که ثروت‌محور است. اقتصاد پَنچایات گاندی اقتصاد حیات است، در حالی که اقتصاد غربی اقتصاد مرگ است.

گاندی در حالی که وظایف کنش‌گر روستایی را تعیین می‌کند - کنش‌گری که طبیعتاً در تصور گاندی‌جی موقعیت محوری در برنامه‌ریزی خودگردانی روستایی دارد - می‌گوید کنش‌گر باید روستا را به شکلی سازمان بدهد که آنان را با کشاورزی و صنایع دستی مستقل و متکی به خود کند، مردم روستا را در زمینه‌ی بهداشت فردی و محیطی آموزش بدهد، همه‌ی اقدامات پیشگیرانه از بیماری و همه‌گیری در بین مردم را انجام بدهد و آموزش مردم روستا را از تولد تا مرگ در راستای "آموزش نو"^{۳۴} سازمان بدهد.

سیاستمداران جهان که مشتاق صلح جهانی اند به تلاش برای طرح‌ریزی از بالا به پایین فکر می‌کنند، در حالی که گاندی‌جی در نظر داشت که از پایین به بالا کار کند. بنابراین او می‌گوید "استقلال باید از پایین شروع شود. به این ترتیب هر "روستا"یی یک جمهوری یا پنچایات است که تمام قدرت‌ها را دارد. در پی آن هر روستا بایستی روی پای خود بوده و قادر به حل‌وفصل امور خود، حتی تا حد دفاع از خود در برابر کل دنیا باشد. باید برای جان‌دادن در تلاش برای دفاع از خود در برابر هر حمله‌ای از بیرون آموزش ببیند و آماده باشد. به این ترتیب است که در نهایت این فرد است که «واحد» اساسی است." از نظر گاندی‌جی "خودگردانی به معنای تلاش دائمی برای مستقل بودن از کنترل دولتی، چه دولت خارجی یا ملی است. اگر مردم از دولت سواراج دائماً بخواهند که هر امر جزئی زندگی‌شان را اداره کند، وجود آن دولت تاسف‌بار است." در خودگردانی روستایی قدرت اصلی به عهده‌ی فرد خواهد بود. اگر او بخواهد تصویر کامل "خودگردانی روستایی" را در واقعیت ببیند باید اول خودش خودگردان بشود. فرد هر طور که باشد عالم هم به همان شکل فرد است. خودگردانی روستایی به این ترتیب آینه‌ی روح سواراجی است که افراد تشکیل‌دهنده‌اش آن را در زندگی روزانه بیان می‌کنند. بنابراین کنش‌گر روستایی باید توجه خود را قبل از هر چیز بر روی آموزش حقیقی متمرکز کند. آن آموزش بایستی نوعی شکوفایی هماهنگ سه عنصر ذهن، قلب و دست باشد. "آموزش نو" میوه‌ی "ناپاسیا"^{۳۵} گاندی‌جی است. خود گاندی‌جی تجسد کامل هماهنگ این سه عنصر است. روح بی‌خشونت‌ی در کل ترکیب آموزش نو نفوذ می‌کند که هدف‌اش شکوفایی عمومی کودک از نظر جسمی، ذهنی و روحی به کمک صنعت دستی است. با تأمین بنیادی آموزش واقعی در راستای خطوط آموزش نو، شهروند سرمایه‌ی بزرگ ساختمان خودگردانی روستایی خواهد بود.

خودگردانی روستایی اقتصاد است انسان-محور، بی‌بهره‌کشی، نامتمرکز و ساده‌ی روستایی که برای هر یک از شهروندان‌اش بر مبنای همکاری داوطلبانه و کار برای دست‌یابی به خودکفایی در نیازهای بنیادی خوراک، پوشاک و سایر ضروریات زندگی اشتغال کامل را پیش‌بینی می‌کند. نظام‌های اقتصادی تازه که ظاهراً در تن‌پروری و ناپرهیزی، کثرت خواهش و جدایی اخلاقیات از اقتصاد ریشه دارند سازمان‌های بزرگ-مقیاس ماشینی متمرکز پیچیده‌ای هستند. آن‌ها با بیکاری، نیمه‌بیکاری، بی‌نوایی، بهره‌کشی، مسابقه‌ی دیوانه‌وار برای چنگ‌زدن بازارها و تصرف زمین‌ها برای منابع اولیه بدقواره می‌شوند. رقابت‌ها، درگیری‌ها و جنگ‌های طبقاتی بافت اجتماعی را می‌پوسانند. آن‌ها در پی بردگی فرد و برخورد با انسان صرفاً به عنوان کارگری که به ماشین خوراک می‌رساند، باعث کاهش شخصیت او به عنوان دنباله‌ی صرف ماشین می‌شوند. او حساسیت ظریف‌اش را در اثر کارهای تکراری قاتل روح از دست می‌دهد و در پی آن برای تفریح به‌عنوان نوعی فرار از خودکامه‌گی وظیفه‌ی خسته‌کننده‌ی کارخانه^۱ به سالن‌های سینما، پیاله‌فروشی‌ها و خانه‌های کام‌فروشی پناه می‌برد. جامعه به ممتازان و

^{۳۵} - tapas یا tapasia: معنای لغوی اش "ساخته‌شده از حرارت" است. این تعبیر به تلاش انسان در خویشتن‌داری برای دستیابی به یک هدف اشاره می‌کند.

بی‌امتیازان، ثروت‌مند و فقیر تقسیم می‌شود. هیچ وقت نابرابری اقتصادی به این شدت امروزه نبوده که میلیونرها بی‌هدف در آغوشِ تجمل زندگی کنند و رنجبرانِ سخت‌کوش به زحمت آن قدر داشته باشند که پوست و استخوان‌شان را سر پا نگهدارند. کشورهای بسیار پیشرفته‌ی فنی مثل انگلیس و آمریکا هنوز نتوانسته‌اند مشکلِ بیکاری را حل کنند، پدیده‌ای که خود را در هند به صورت n (ان) برابر^۱ در بافتارِ میلیون‌ها نفرِ پراکنده در هفت‌صد هزار روستا نشان می‌دهد، روستائینی که غالباً از دوران قدیم با کشاورزی روزگار می‌گذرانند.

خودگردانیِ روستایی میوه‌ی جستجوی همیشگی از طرفِ گاندی بود که قلب‌اش را با میلیون‌ها گرسنه‌ی هند هم‌ذات‌پنداری کرده و این طلسم را به عنوانِ درمانِ خطاناپذیر دردهای هند، و حتی بالاتر از آن، دردهای کلّ جهان پیشنهاد کرد؛ جهانی که در همه‌ی تاریخ‌اش، دهقانان همیشه در هر جایی استثمار شده‌اند و در مرز گرسنگی بوده‌اند. در نامه‌ای به تاریخ ۱۹۴۵/۱۰/۵ به پاندیت نهرو این‌چنین نوشت:

"به این نتیجه رسیده‌ام که اگر هند قرار باشد به آزادیِ حقیقی برسد و از طریقِ هند جهان هم به آن برسد، پس دیر یا زود این واقعیت باید بازشناخته شود که مردم باید در روستاها زندگی کنند، نه در شهرها^۱ در کلبه‌ها، نه در کاخ‌ها. ده‌ها میلیون نفر هرگز قادر نخواهند بود که در شهرها و کاخ‌ها در صلح با هم زندگی کنند. به این ترتیب آنان چاره‌ای جز توسل به خشونت و دروغ نخواهند داشت، به هر دو."

"معتقدم که بدون حقیقت و بی‌خشونت‌ی چیزی جز نابودی برای بشریت وجود نخواهد داشت. ما می‌توانیم حقیقت و بی‌خشونت‌ی را فقط در سادگیِ زندگیِ روستایی عملی کنیم و این ساده‌زیستی به بهترین وجهی در چرخه^{۳۶} و هر آنچه که به چرخه مربوط می‌شود پیدا می‌شود. از این که جهان امروزه به راه نادرست می‌رود نباید از گفتنِ حقیقت بترسم. ممکن است هند هم همان راه را برود و مثل شب‌پره‌ی ضرب‌المثل‌ها عاقبت با رقصِ هر چه بی‌امان‌اش به دورِ شعله خود را بسوزاند. اما وظیفه‌ی وجدانی‌ام تا آخرین نفس آن است که هند را و از طریقِ هند^۱ جهان را از آن چنان ویرانی‌ای حفظ کنم."

"اصلِ حرفِ من این است که انسان بایستی به آنچه که نیازهای واقعی‌اش هستند قانع باشد و خودبسندگی شود. اگر این کنترل را نداشته باشد، نمی‌تواند خود را نجات دهد. با این همه، دنیا از افراد تشکیل می‌شود همان‌طور که قطرات اقیانوس را می‌سازند... این حقیقتی است بسیار واضح."

^{۳۶} - charkha: چرخه‌ی نخ‌ریسی که نقش‌اش بر روی پرچم هند هم دیده می‌شود. کارشناسی، از نزدیکان گاندی، نوع سنتی آن را اصلاح کردند.

بنابراین گاندی جی برای ساده‌زیستی و فقر خودخواسته به پاخاست. ساده‌زیستی به این معنا نیست که انسان نباید امکانات رفاهی مخلوقات را داشته باشد. او می‌گفت که هر کس بایستی خوراک متوازن، پوشاک ضروری و سرپناه داشته باشد. او معتقد بود هر موجود زنده‌ای حق خوراک دارد. او می‌گفت: "از نظر من قوانین اقتصادی هند و اگر بخواهیم راستاش را بگوئیم قوانین اقتصادی جهان، به‌صورتی باید باشند که بر طبق آن هیچ‌کس به‌خاطر خواسته‌ی خوراک و پوشاک در رنج نباشد. به عبارت دیگر، هر کسی باید امکان داشته باشد که کار کافی داشته باشد تا بتواند دخل و خرج خود را در آورد. و این آرمان در سطح جهان فقط موقعی عملی می‌شود که ابزار تولید ضروریات اولیه‌ی زندگی در کنترل توده‌ها باقی بمانند. این‌ها بایستی به رایگان در دسترس همگان باشند، درست مثل هوا و آب خدا که همین‌طورند و باید هم باشند.^{۳۷} آن‌ها نباید وسیله‌ای برای بهره‌کشی از دیگران شوند. انحصار آنان از طرف هر کشوری، هر ملتی یا هر گروه انسانی بی‌انصافی است. چشم‌پوشی از این اصل ساده، علت همان بی‌نوابی است که امروزه نه‌تنها در این سرزمین غم‌زده شاهدیم، بلکه در تمام بخش‌های دیگر دنیا هم می‌بینیم. او برای ساختن چنان اقتصاد بی‌خشونت‌ی که اشتغال کامل همه‌ی شهروندان را تضمین کند، صنعت‌گرایی^{۳۸} صنایع متمرکز و ماشین‌آلات نالازم را رد می‌کرد. شهرها را واسطه‌هایی می‌دید که از روستاها بهره‌کشی می‌کنند. او حتی آن‌ها را دُمَل چرکین بدنه‌ی اجتماعی کشور نامید. گاندی جی می‌گفت که امید به نظام جهانی آینده در روستاها وجود دارد، یعنی تعاونی‌های کوچک صلح‌طلبی که در آن‌ها نه اجبار و نه زور وجود دارد، بلکه همه‌ی فعالیت‌ها با مشارکت داوطلبانه انجام می‌گیرد. با سلطه‌ی عشق در همه‌ی بنای "خودگردانی روستایی" دیگر کسی بالا یا پایین نیست. همه برابرند. نه کاست^{۳۹} و نه طبقه، هیچ یک وجود ندارند؛ نجس شمردن آدم‌ها مطرح نیست، دعوی هندو-مسلمان وجود ندارد. همه‌ی افراد به وضع و حالت طبیعی انسانی خود برمی‌گردند.

^{۳۷} - commons: همدار (اسم جمع)، هم‌داشته، مشاع (مشاعات) یا [منابع] مشترک (commons) منابعی فرهنگی یا طبیعی هستند که به صورت رایگان و بدون نظارت دولتی یا خصوصی در اختیار «همه»ی اعضای جامعه‌ی انسانی و سایر موجودات زنده قرار دارند. به عنوان مثال، هوای موجود در جو زمین، دریاها و اقیانوس‌ها و سیاره‌ی زمین در شمار همدارها هستند. همدارها دارای‌های خصوصی (private) یا عمومی (public) نیستند. در ضمن، همدارها در مفهوم عام خود فقط برای استفاده‌ی انسان‌ها نیستند، بلکه مثل هوا و اقیانوس و جنگل، مورد استفاده‌ی همه‌ی موجودات زنده قرار دارند. در بسیاری از موارد همدارهایی نظیر یک الگوریتم متن‌باز، یک ترانه‌ی بومی متعلق به فرهنگ شفاهی یک جامعه یا فضای عمومی یک خیابان، عملاً محدود به انسان‌ها هستند و با این‌حال همدار به شمار می‌روند. نک: (eco-literacy.net)

^{۳۸} - Industrialism: کارخانه‌داری، صنعت‌داری، صنعت‌خواهی. صنعت‌گرایی به معنای سلطه‌ی تولید انبوه ماشینی در برابر صنعت دستی چند نفره یا تک نفره،

^{۳۹} - caste: نوعی طبقه‌بندی اجتماعی که در هند چهار دسته اند: برهمن یا برهمن‌ها (دانشمندان و کاهنان یا جانا)، کشاتریا (حاکمان و مبارزان)، ویش یا ویشیا (کشاورزان، بازرگانان و صنعتگران)، شودراها (کارگران و ارائه‌دهندگان خدمت). کسی که در خارج از این ۴ گروه باقی می‌ماند پاریا است که به معنای خارج از کاست است. پاریاها یا دالیت‌های امروزی نجس به حساب می‌آیند و خودشان هم دارای چند زیر گروه هستند که شدت نجسی‌شان با هم فرق می‌کند. گاندی این طبقه را با نام هاریجان (فرزند خدا) یاد می‌کرد و به شدت مراقب حقوق و رفاه‌شان بود. بعضی از منتقدین بومی گاندی و پیرو آنان، منتقدین خارجی گاندی، از روی بی‌اطلاعی یا غرض او را مدافع نظام کاست و لذا مدافع تبعیضات نفرت‌آور طبقاتی دانسته اند. اما در این کتاب عملاً بارها و بارها تلاش گاندی را برای زنده‌کردن حقوق و خودتوان‌بخشی آنان می‌بینیم.

خودگردانی روستایی در اوج کار خود الگویی برای نسخه‌برداری دنیا ارائه می‌کند. در آن هنگام این هدیه‌ی هند به دنیا است. آن وقت است که واحدهای روستایی خودگردان دنیا^{۴۰} جامعه‌ی برادروار زنده‌ی بسیار فرهیخته، هوشمند و پر شور مردان و زنان خواهد بود. زندگی کردن در این نوع جامعه به خودی خود نوعی آموزش و خرسندی خواهد بود. زندگی در آن جا نوعی خودبیان‌گری^{۴۰} همه‌ی استعدادها و مبادله‌ی احساس‌های عشق و تکریم دوسویه است که از طریق عمل به خدمت دوجانبه بیان می‌شود. فرهنگ، هنر، شعر، نقاشی و علم تحقق تمام عیارشان را خواهند یافت. این جماعت تحقق سلطنت خدا بر روی زمین خواهد بود.

خودگردانی روستایی این چنین ظرفیتی در خود دارد. وظیفه‌ی همه‌ی ما است که به آن نیرو برسانیم و عملی‌اش کنیم. عملی کردن "رویای پدر ملت" وظیفه‌ی وارثانی است که از او میراثی غنی و نامیرا به ارث برده‌اند. به همین دلیل، این که "دولت‌های ایالتی" فعلی قوانینی را به اجرا درآورده‌اند که گرام پنچایات‌ها (شوراهای روستایی) را با تجهیز آنان به قدرت‌های بیشتر ایجاد کنند، کاری است به صلاح و درست. امیدواریم گرام پنچایات‌ها تصویر "خودگردانی روستایی" تصور شده‌ی گاندی‌جی را در جلوی چشم‌شان داشته باشند و در راستای خطوطی که او توصیه کرد کار کنند.

خودگردانی روستایی بایستی با روحیه‌ای که گاندی‌جی آن را تصور کرده به عمل در بیاید. اگر روحیه‌ی خدمت فداکارانه و عشق که از محدودیت‌های "کاست"ی، اعتقادی یا طبقاتی فراتر می‌رود، در آنان که مسئولیت‌های کار برای گرام پنچایات را به دوش می‌گیرند وجود نداشته‌باشد، خودگردانی روستایی میوه‌ی شیرینی را به بار نمی‌آورد که گاندی انتظارش را می‌کشید.

بهتر است سخنان پاندیت نهرو را در باره‌ی سیستم‌های روستایی به یاد داشته‌باشیم: "هر قدر یک فرد یا گروه خود را از مردم بالاتر ببیند، همان قدر هم خطر خودمحوری، خودپسندی و کوتاه‌بینی در او زیادتیر می‌شود." روستاهای ما هم اکنون از گسست اجتماعی، کاست‌زدگی و کوتاه‌فکری رنج می‌برند. راه موفقیت گرام پنچایات‌ها با گل و فرش قرمز هموار نیست. امید باید داشت که این سرزمین باستانی بر مشکلات غلبه کند، ماموریت هند را عملی کرده و از طریق آن شریک افتخار واقعی خدمت به دنیا بشود.

در این کتاب تلاشی شده تا قطعات نوشته‌های ماهاتما گاندی در موضوع خودگردانی روستایی گردآوری شوند و اندیشه‌هایش

^{۴۰} self expression: یکی از نشانه‌های شخصیت سالم، داشتن قدرت بیان خود به شکل‌های متنوعی است که خلاقیت می‌طلبند، اما در هر صورت از پنهان کردن و سرکوب شخصیت و هویت کاملاً به دور است. به کلام دیگر این بخشی از خودشکوفایی است در نظریه‌ی سلسله مراتب نیازهای مزلو.

تا حد ممکن به شکلی پیوسته ارائه شود. برای حفظ یکپارچگی متن نقل قول های غیر مستقیم در چند مورد به مستقیم تبدیل شده است. متن اصلی، به جز در موارد ویرایش و حذف جزئی با وفاداری دست نخورده حفظ شده است.

مدیون شری شریمان نارایان هستم به خاطر پیش گفتار آغازین اش.

ایچ.ام. ویاس، ۱۹۶۲/۱۱/۲۲

فهرست مطالب

پیش سخن مترجم

پیش گفتار

مقدمه

۱- معنای سواراج (خودگردانی)

۲- تصویری از جامعه‌ی آرمانی

۳- امید به کدام راه؟

۴- شهرها و روستاها

۵- خودگردانی روستایی

۶- اصول بنیادی خودگردانی روستایی

۱- برتری انسان - اشتغال کامل

۲- کار بدنی

۳- برابری

۴- امانت‌داری

۵- تمرکززدایی

۶- سوادشی (خودکفایی)

۷- خودبسندگی

۸- تعاونی‌گرایی

۹- ساتیاگراها (پایداری و پافشاری در راه حقیقت)^{۴۱}

^{۴۱} - satyagraha: تلفظ درست هندی آن ستیاگره است. اما تلفظ رایج و راحت‌تر آن در فارسی همین ساتیاگراها است. ستیا به معنای حقیقت و گرّه

۱۰- برابری ادیان

۱۱- پنچایات راج (حکومت شورای روستایی)

۱۲- آموزش نو

۷- کار برای نان

۸- برابری

۹- نظریه‌ی امانت‌داری

۱۰- خودکفایی (خود بسندگی)

۱۱- خودکفایی و تعاون

۱۲- پنچایات راج (حکومت شورای روستایی)

۱۳- آموزش نو

۱۴- رفاه کشاورزی و دام‌داری ۱

۱۵- رفاه کشاورزی و دام‌داری ۲

۱۶- رفاه کشاورزی و دام‌داری ۳

۱۷- رفاه کشاورزی و دام‌داری ۴

۱۸- رفاه کشاورزی و دام‌داری ۵

۱۹- پارچه‌ی خادی و ریسندگی

۲۰- دیگر صنایع روستایی :

- لبنیات

- برنج کوبی دستی و آسیاب دستی ذرت

- روغن ماشینی و روغن دست-افشرد

- قند زرد دست‌ساز و خاندساری

- زنبورداری

- دباغی

- صابون

- کاغذ دست ساز

- جوهر

۲۱- حمل و نقل روستایی

۲۲- پول، صرافی و مالیات

۲۳- بهداشت محیط روستا

۲۴- سلامت و بهداشت روستایی

۲۵- رژیم غذایی

۲۶- حفاظت از روستا

۲۷- کنش گر روستایی

۲۸- دولت و روستاها

۲۹- هند و دنیا

نمایه

خودگردانی روستایی

خطاب من به خواننده

می‌خواهم به خواننده‌ی جستجوگر نوشته‌هایم و سایر کسانی که به آن‌ها علاقه‌مندند بگویم که به هیچ وجه دل‌نگران یک‌دستی و هم‌ساز بودن سخنان‌ام نیستم. در کندوکاو‌ام برای حقیقت، نظرات بسیاری را کنار گذاشتم و چیزهای تازه‌ی بسیاری را آموختم. حال که پا به سن گذاشته‌ام، این حس را ندارم که رشد درونی‌ام متوقف شده یا این که رشد با تحلیل جسم‌ام متوقف می‌شود. آن چیزی که برای‌اش دل‌واپس هستم، آمادگی‌ام در اطاعت از آوای حقیقت، یعنی خدایم، از این لحظه تا هر لحظه‌ی بعدی است، و بنابر این، وقتی کسی هر گونه دوگانگی بین هر دو نوشته‌ی من ببیند، اگر هنوز ایمانی به سلامت عقل من داشته باشد، طبعاً باید آخری را انتخاب کند.^{۴۲} (ام. کی. گاندی، هاریجان، ۱۹۳۳/۰۴/۲۹، ص. ۲۰)

^{۴۲} - این یادآوری گاندی، برخورد علمی و هوشمندی او را می‌رساند و این که نگران اختلاف نظر مخاطبان خود در برابر اظهارات متناقض خود بوده است؛ کاری که اختلاف را از بین خوانندگان و آیندگان برطرف می‌کند.

فصل ۱

معنای سواراج

کلمه‌ی سواراج واژه‌ای است مقدس، کلمه‌ای ودایی، به معنای خودگردانی و خویشتن‌داری، و نه آزادی از همه‌ی قیدوبندها است که واژه‌ی "استقلال" غالباً به آن معنا است. (۱) ^{۴۳}

همان‌طور که هر ملتی لایق خوردن، نوشیدن و نفس کشیدن است، هر ملتی هم سزاوار اداره‌ی امور خود است، فارغ از این که چقدر هم بد ^{۴۴} اداره کند. (۲)

با تعبیر سواراج منظوم دولت هند است با رضایت مردم، آن‌طور که با بیشترین تعداد جمعیت بالغ، مرد یا زن آن دیده می‌شود، چه متولد بومی باشند یا مقیم، چه این‌که با کار دستی به خدمت حکومت مشغول باشند یا کسانی که زحمت کشیده‌اند و اسم خود را به‌عنوان رای‌دهنده ثبت کرده‌اند ^{۴۵}. ... سواراج واقعی با کسب قدرت به دست افراد انگشت‌شمار به وجود نخواهد آمد، بلکه با کسب و عملی کردن توانایی بالقوه از طرف همه برای مقاومت در برابر قدرتی است که از آن سوء استفاده شود. به عبارت دیگر، سواراج قرار است با آموزش دادن توده‌ها به ادراک این حس به دست بیاید که توانایی مدیریت و کنترل قدرت حاکم را داشته باشند. (۳)

با تعبیر استقلال سیاسی منظوم نوعی تقلید از مجلس عوام انگلیس یا حاکمیت شوروی روسیه یا حاکمیت فاشیست ایتالیا یا حاکمیت نازی آلمان نیست. آنان نظام‌هایی متناسب با خلاقیت خود دارند. ما باید چیزی از خودمان متناسب با خود داشته

^{۴۳} - شماره‌های در پرانتز به بخش منابع در پایان کتاب مربوط می‌شوند. شمارش برای هر فصل، از نو شروع می‌شود.

^{۴۴} - با این کلام، او همه‌ی حق تعیین سرنوشت را یکجا به خود مردم ذینفع می‌سپارد، ضررهای انتخاب بد را به سلب‌کردن این حق ترجیح می‌دهد و فرض را بر این می‌گذارد که در فرایند اعمال این حق است که به اداره‌ی خوب می‌توانند برسند.

^{۴۵} - electoral card: در دموکراسی انتخاباتی و پارلمانی حداقلی شکلی، شهروندان باید برای رای دادن قبلاً در محل اقامت خود ثبت‌نام کنند و کارت الکتروال بگیرند. به این ترتیب، رای‌دهی اتوبوسی حذف می‌شود و حداکثر تعداد رای‌دهندگان احتمالی هم از روزهای قبل از رای‌دهی مشخص می‌شود. کارت الکتروال جلوی بسیاری از تقلبات را در موقع رای‌دهی و رای شماری می‌گیرد.

باشیم. آنچه که می‌تواند باشد بیشتر از آن چیزی است که می‌توانم بگویم. من آن را با حکومتِ خدا (راما راج) تشریح کرده‌ام، یعنی حاکمیتِ مردم بر پایه‌ی قدرتِ اخلاقیِ ناب. (۴)

خودگردانی کاملاً به توانِ درونی‌مان و به توانایی‌مان به جنگیدن در برابرِ سخت‌ترین مشکلات بستگی دارد. در حقیقت، خودگردانی‌ای که نیازی به مبارزه‌ی دائم برای رسیدن به آن و حفظ آن نداشته باشد، ارزشِ آن اسم را ندارد. بنابراین تلاش کرده‌ام که در نظر و عمل نشان بدهم که خودگردانیِ سیاسی یعنی خودگردانی برای تعداد زیادی مرد و زن، از خودگردانی فردی بهتر نیست و بنابراین، باید دقیقاً با همان ابزاری کسب شود که برای خودگردانیِ فردی یا خودفرمانی لازم است. (۵)

خودگردانی به معنای تلاشِ دائم برای مستقل بودن از کنترلِ دولت است، چه دولتِ خارجی باشد، چه ملی. مابه‌ی تاسف خواهد بود اگر که مردم از دولتِ سواراج انتظارِ مدیریتِ هر جزئی از زندگی را داشته باشند. (۶)

سواراج من حفظ کردنِ صحیح و سالمِ خلاقیت‌های تمدن‌مان است. من خیلی چیزهای تازه‌ای می‌خواهم بنویسم، اما آن‌ها همه باید بر روی لوحه‌ی هندی نوشته شوند. با خوشحالی از غرب وام می‌گیرم، البته در صورتی که بتوانم آن وام را با بهره‌ی معقول پس بدهم. (۷)

سواراج فقط وقتی می‌تواند زنده بماند که اکثریتِ مردم وفادارِ میهن‌دوستی وجود داشته باشند که خیرِ ملت برای‌شان در بالاترین اولویت باشد و حتی از سودِ شخصی‌شان هم بالاتر. سواراج به معنای حاکمیتِ دولت به دست افرادِ بسیار است. وقتی افرادِ بسیار غیراخلاقی یا خودخواه باشند، دولت‌شان می‌تواند به معنای هرج‌ومرج باشد، نه چیزی دیگر. (۸)

خودگردانیِ رویایی من ... خودگردانیِ رویایی ما هیچ تمایزِ نژادی یا دینی را نمی‌شناسد. و همین‌طور در انحصارِ افرادِ باسواد و پول‌دار نیست. سواراج قرار است برای همه باشد، از جمله کشاورزان، اما با تأکیدی که در برگزیده‌ی میلیون‌ها نابینا، علیل و گرسنه هم باشد. (۹)

گفته شده است که سواراج هندی^{۴۶} حاکمیتِ جماعتِ اکثریت، یعنی هندوان^{۴۶} است. اشتباهی بزرگ‌تر از این نمی‌تواند وجود داشته باشد. اگر بخواهد حقیقت داشته باشد، من به عنوانِ یک نفر از نامیدینِ آن به عنوانِ سواراج خودداری می‌کنم و با تمام

^{۴۶} - هندو نام یکی از ادیان مردم هند است و هند ادیان پرشماری دارد، از جمله مسلمان، بودایی، ...

توانام با آن مبارزه می‌کنم، چرا که از نظر من سواراچ هندی^۱ حاکمیت همه‌ی مردم است، حاکمیت عدالت است. (۱۰)

اگر سواراچ به معنی متمدن کردن ما، و خالص کردن و تحکیم تمدن مان نمی‌بود، هیچ ارزشی نمی‌داشت. اصل تمدن ما آن

است که اولویت اصلی را در تمام کارها به اخلاق، چه در جامعه یا به صورت شخصی می‌دهیم. (۱۱)

پورنا سواراچ - "پورنا" یعنی کامل، چون همان قدر برای شاهزاده است که برای دهقان است، همان قدر برای مالک ثروت مند

است که برای شخم کار بی‌زمین است، همان قدر برای هندوهاست که برای مسلمانان است، همان قدر برای مسیحیان و

پارسی‌هاست که برای چین‌ها و یهودیان و سیک‌هاست، فارغ از هرگونه تمایزی از نظر کاست، اعتقاد یا وضعیت زندگی. (۱۲)

خود معنای ضمنی کلمه و ابزارهای کسب آن که به آن‌ها متعهدیم - یعنی حقیقت و بی‌خسوتی - مانع همه‌ی این امکان‌ها

می‌شود که سواراچ برای یکی بیشتر و برای یکی کمتر باشد و طرفی بعضی را بگیرد و برای بعضی خسارت‌زا باشد. (۱۳)

سواراچ رویایی من سواراچ انسان فقیر و ضعیف است. تو باید از ضروریات زندگی استفاده کنی همان طور که شاهزادگان و

پول‌داران استفاده می‌کنند. اما به این معنا نیست که کاخ‌هایی مثل آنان داشته باشی. آن‌ها برای شادمانی لازم نیستند. من و

تو در آن‌ها گم می‌شویم. اما تو باید از همه‌ی آن راحتی‌های معمولی‌ای برخوردار باشی که آدم ثروت‌مند در زندگی استفاده

می‌کند. ذره‌ای شک ندارم که سواراچ تا زمانی که این راحتی‌ها برای تو تضمین نشده باشند پورنا سواراچ نیست. (۱۴)

تصویر من از پورنا سواراچ استقلال منزوی نیست، بلکه استقلال سالم و بزرگ‌میشانه است. میهن‌دوستی من، اگر چه

سرسختانه است، اما انحصارگرا نیست، طوری نیست که به هیچ ملتی یا فردی آسیب بزند. اصول حقوقی آن قدر حقوقی

نیستند که اخلاقی اند. من به حقیقت ابدی "مال‌ات را به طوری استفاده کن که به مال همسایه‌ات آسیب نزنند"^{۴۷} معتقدم.

(۱۵)

استقلال کامل به واسطه‌ی حقیقت و بی‌خسوتی به معنای استقلال هر واحد است، هر چند که جزئی‌ترین بخش ملت باشد،

بدون ترجیح نژادی، رنگ پوست یا اعتقاد. این استقلال هرگز انحصارگرا نیست. بنابراین با همبستگی متقابل کاملاً سازگار

است، چه در درون یا بیرون. "عمل" همیشه عقب‌تر از "نظر" می‌ماند، حتی به شکل خط رسم شده^۱ از خط نظری اقلیدس

عقب می‌ماند. بنابراین استقلال فقط تا حد نزدیک شدن عملی ما به حقیقت و بی‌خسوتی نظری^۱ کامل خواهد شد. (۱۶)

^{۴۷} - به لاتین: sic utere tuo ut alienum non laedas

همه چیز بستگی به این دارد که منظور و خواستِ مان از پورنا سواراج چه باشد. اگر منظورمان بیداری توده‌ها، درافکندن دانشی در بین آنان در باره‌ی منافع حقیقی‌شان و توانایی خدمت به آن منافع در برابر همه‌ی دنیا باشد، و اگر از پورنا سواراج هماهنگی، آزادی از تهاجمِ درونی و بیرونی، و بهبودِ مترقیانه در وضع اقتصادی توده‌ها انتظار داشته باشیم، می‌توانیم هدفمان را بدون کسبِ قدرت سیاسی، و با اقدام مستقیم به کمکِ قدرتِ موجودمان به دست آوریم. (۱۷)

اجازه بدهید از برداشت‌ام در باره سواراج هیچ اشتباهی نشود. سواراج استقلال کامل از کنترل بیگانه و استقلال اقتصادی است. پس در یک سر استقلال سیاسی دارید، و در سر دیگر استقلال اقتصادی. دو راس دیگر هم دارد. یکی از آن‌ها اخلاقی و اجتماعی است، که راسِ مربوطه‌اش دارما^{۴۸} است، یعنی دین به متعالی‌ترین معنایش. دین شامل هندوگری، اسلام، مسیحیت و سایر ادیان می‌شود، اما منظورم از همه‌ی این‌ها بالاتر است. ... بهتر است این را مربع^{۴۹} سواراج بنامم که اگر هر یک از زوایایش عمود نباشند از شکل می‌افتد. (۱۸)

سواراج از نگاه من فقط وقتی عملی می‌شود که همه‌ی ما قاطعانه پذیرفته باشیم که سواراج مان فقط از راه حقیقت و نفی خشونت پیروز می‌شود، عمل می‌کند و باقی می‌ماند. دموکراسی حقیقی یا سواراج توده‌ها هرگز از راه آزارِ نادرست و خشن به دست نمی‌آید، به این دلیل ساده که نتیجه‌ی طبیعی استفاده از آن‌ها دفع همه‌ی مخالفت‌ها از راه سرکوب و اخراج مخالفین است. این چنین چیزی به آزادی فردی کمکی نمی‌کند. آزادی فردی فقط موقعی بهترین نقش خود را بازی می‌کند که تحت یک رژیم بی‌خشونت (آهیمسا)^{۵۰} ناب باشد. (۱۹)

در سواراج بی‌خشونت لازم نیست مردم حقوق‌شان را بدانند، اما لازم است وظایف‌شان را بدانند. هیچ وظیفه‌ای نیست مگر این که حق مرتبط با خود را ایجاد کند؛ و فقط آن‌هایی حقوق حقیقی هستند که از انجام درست وظایف فرد ناشی می‌شوند. به همین ترتیب حقوق شهروندی فقط به آنانی تعلق می‌گیرد که به حکومتی که به آنان تعلق دارد خدمت می‌کنند. و فقط آنان هستند که ارزش آن حقوقی را دارند که به آنان تعلق می‌گیرد. هر کسی این حق را دارد که دروغ بگوید یا به لات‌بازی دست

^{۴۸} - Darma: درمه، به معنای نظام گیتی و رفتار مطابق با این نظام (قانون‌مندی ذاتی جهان) است. این واژه‌ی سانسکریت در دین هندو به معنای وظیفه و رسالت هر فرد هم هست.

^{۴۹} - تا این جا فقط از سه راس یاد شده است.

^{۵۰} - ahimsa: آبه معنای نه، همیسا به معنای خشونت: نه به خشونت، بی‌خشونت. محور اصلی تفکر گاندی در کنار ساتیاگراها (پایداری در راه حقیقت). گاندی به مفهوم مذهبی-سنتی "نه به خشونت" معنی شفقت و عشق نسبت به همه‌ی موجودات را هم اضافه کرد.

بزند. اما اعمال این حق هم به خود فرد و جامعه آسیب می‌زند. ولی برای کسی که حقیقت و بی‌خسونتگی را مراعات می‌کند، این رعایت آبرو و حیثیت می‌آورد، و آبرو هم حقوق را. و افرادی که در نتیجه‌ی عمل به وظیفه به حق می‌رسند، از آن حق فقط در خدمت جامعه استفاده می‌کنند، نه هرگز برای خود. خودگردانی گروهی از مردم به معنای جمع کل سواراج (خودگردانی) افراد است و آن‌گونه سواراج در نتیجه‌ی عمل افراد به وظایف‌شان به عنوان شهروند به‌دست می‌آید. در آن هیچ‌کس به فکر حقوق‌اش نیست. آن حق‌ها وقتی که لازم باشند، برای انجام وظیفه‌ی بهتر، نوبت‌شان می‌رسد و عملی می‌شوند. (۲۰)

در سواراج بر پایه‌ی بی‌خسونتگی هیچ‌کس دشمن کسی نیست، هر کسی سهمیه‌ی خود را برای رسیدن به هدف مشترک می‌پردازد، همه می‌توانند بخوانند و بنویسند، و دانش‌شان روز به روز به رشد خود ادامه می‌دهد. بیماری و ناخوشی به حداقل می‌رسد. هیچ‌کسی تهی دست نیست و نیروی کار همیشه اشتغال خواهد داشت. در آن چنان حاکمیتی جایی برای قمار، مشروب‌خواری و بی‌اخلاقی یا نفرت طبقاتی وجود ندارد. ثروت‌مندان از ثروت‌شان خردمندان و مفید به حال همگان استفاده می‌کنند، آن‌ها را در جهت افزایش تجمل و لذات دنیایی تلف نمی‌کنند. در آن جامعه نمی‌بینیم که مستی از ثروت‌مندان در کاخ‌های جواهرنشان و میلیون‌ها نفر در آلونک‌های بی‌نور و بی‌تهویه زندگی کنند. در سواراج بی‌خسونت دست‌اندازی به حقوق عادلانه وجود ندارد و کسی از روی بوالهوسی نمی‌تواند حقوق ناعادلانه داشته‌باشد. در یک حاکمیت با حساب و کتاب غصب اموال یک پدیده‌ی ناممکن است و توسل به زور برای پس گرفتن مال از غاصب لازم نیست. (۲۱)

فصل ۲

تصویری از جامعه‌ی آرمانی

اگانندی جی تصویرهند آزاد را به صورت اساسی در ترانه‌ای مجسم دید که در یکی از نماز مغرب‌های جمع‌اش در بانگی کولونی^{۵۱}، در دهلی نو خوانده شد. این ترانه او را تسخیر کرد و برای لرد پثیک لاورنس^{۵۲} فرستاد. ترانه در زیر می‌آید.ا:

ما ساکنین سرزمینی هستیم

که در آن غم و رنج نیست،

که در آن توهم و تشویشی نیست،

نه فریب و نه شهوت،

که در آن گنگِ عشق جاری است

و همه‌ی مخلوقات لبریز از نشاطاند،

که در آن همه‌ی جان‌ها رو به یک سو دارند،

و آن‌جا که جایی برای درک زمان باقی نیست،

خواست‌های همگان برآورده است؛

این‌جا همه‌ی بده-بستان‌ها عادلانه است،

این‌جا همه از یک پارچه‌اند،

این‌جا خبری از نداری و پریشانی نیست،

و نه از خودپسندی به هر شکل و ظاهر،

نه پایینی و نه بالایی،

نه اربابی و نه برده‌ای؛

^{۵۱} - Bhangi Colony: محله‌ی بانگی‌ها. بانگی طبقه‌ای است که به‌طور سنتی نجس به‌حساب می‌آید، و در طول تاریخ^۱ شغل‌اش به تمیزکردن

مستراح‌ها، جارو کشی، و تخلیه‌ی فاضلاب و مستراح محدود بوده است. آنان اسم بالمیکی را ترجیح می‌دهند.

^{۵۲} - Lord Pethick-Lawrence

همه جا لبریز از نور است، اما با گرمایی که نمی‌سوزاند،

آن سرزمین درون توست -

اسم‌اش سواراج، سوادشی است،

همان سرزمین درون‌ات -

پیروزی! پیروزی! پیروزی!

فقط آن کس عملی‌اش می‌کند که مشتاق‌اش باشد. (۱)

[بعداً معلوم شد که این تصویری از هند رویایی‌اش بوده است.]

تصویری از جامعه‌ی بدون کاست و بی‌طبقه، بدون تقسیمات عمودی و فقط با تقسیمات افقی، بدون بالا، بدون پایین؛ همه‌ی خدمات ارزشی برابر دارند و دستمزدی یکسان؛ آنانی که بیشتر دارند از مزیت‌شان نه برای خودشان بلکه به‌عنوان پس‌اندازی برای دیگری که کمتر دارند استفاده می‌کنند؛ عامل انگیزنده در انتخاب شغل پیشرفت شخصی نیست، بلکه خودبیان‌گری و خود‌پروری از راه خدمت به جامعه است.

از آن جایی که مقام و مرتبه‌ی همه‌ی خدمات در این‌جا یکسان است و دستمزدی یکسان به بار می‌آورد، مهارت‌های موروثی از نسلی به نسل دیگر حفظ می‌شوند و تکامل می‌یابند، به‌جای این که قربانی دام نفع شخصی بشوند. اصل خدمت به جماعت جانشین رقابت نامحدود و خسته‌کننده می‌شود. هر فردی کوشنده‌ای است با فراغت و فرصت بسنده و تسهیلاتی برای آموزش و فرهنگ. دنیای شگفتی است از صنایع دستی و تعاونی‌های کشاورزی فشرده‌ی^{۵۳} کوچک‌مقیاس، دنیایی که در آن جایی برای فرقه‌گرایی جماعتی یا کاست وجود ندارد. درنهایت^۱ این جامعه دنیای سوداشی (خودکفایی) است که در آن مرزهای اقتصادی تنگ‌تر ترسیم می‌شوند، اما چارچوب‌های آزادی فردی تا حداکثر خود بزرگ می‌شوند؛ هر کسی مسئول محیط بی‌واسطه‌ی هم‌جواری خود است و همه مسئول جامعه. حقوق و وظایف را اصل همبستگی متقابل و معامله به مثل تنظیم و تعیین می‌کند؛ بین جزء و کل تضادی نیست؛ خطر این که میهن‌دوستی^۲ کوتاه‌بینانه، خودپسندانه یا تهاجمی شود وجود ندارد یا این که بین‌المللی‌گرایی (انترناسیونالیسم) به چیزی انتزاعی تبدیل شود که موضوع عینی در مه کدیر کلی‌گویی‌های مبهم گم شود. (۲)

در این جامعه نه تهی‌دست وجود دارد و نه گدا، نه بالا و نه پایین، نه کارفرمای میلیونر و نه کارگر نیمه‌گرسنه، نه نوشابه‌های سکرآور و نه مواد مخدر. همان حرمتی به زنان گذاشته می‌شود که برای مردان تضمین شده است و پاکدامنی و عفت مردان و

^{۵۳} intensive agriculture: کشاورزی متمرکز. بارآوری بیشتر از راه کوددهی موثرتر و نگهداشت بهتر و دفع آفات و ... در یک واحد معین زمین.

زنان با دقت نظارت و محافظت می‌شود.^{۵۴} جایی که هر زنی، به استثنای همسرِ مردی بودن، از سوی مردان هر دینی بنا به سن به عنوان مادر، خواهر یا دختر دیده می‌شود. در آن‌جا نجسِ آدم‌ها مطرح نخواهد بود و به همه‌ی اعتقادات احترامی یکسان گذاشته خواهد شد. همه‌شان با سرافرازی، شادمانی و خودخواسته‌گی نان‌آور خواهند بود. امید دارم هر کسی که به من گوش می‌دهد یا این‌ها را می‌خواند مرا ببخشد اگر در حالی که بدن‌ام را با بی‌خیالی کش‌وقوس می‌دهم، با خورشید گرم شده و آفتاب جان‌بخش را جذب می‌کنم به خود اجازه داده‌ام که به این شور و حال فرو بروم. (۳)

^{۵۴} - گاندی محافظت را سر بسته گفته و توضیح نداده که آیا با دخالت از طرفِ اقتدار بیرونی انجام می‌شود یا از درون. در این عبارت کمی بوی رفتن به سمتِ "برادر بزرگ" اورولی (در کتاب ۱۹۸۴) به مشام می‌رسد.

فصل ۳

امید به کدام راه؟

صنعتی سازی

متاسفم که صنعتی سازی دارد به بلایی برای بشریت تبدیل می شود. صنعتی سازی کاملاً به ظرفیت تو برای بهره کشی، به باز بودن بازارهای خارجی به روی تو، و به غیبت رقیبان^{۵۵} بستگی دارد. به دلیل کم شدن هر روزهی همین عوامل است که بیکاری هر روزه در انگلیس بیشتر و بیشتر می شود. تحریم هندیان فقط در دسری کوچک بوده است. و اگر انگلیس این چنین حال و روزی داشته باشد، کشوری پهناور مثل هند نمی تواند با صنعتی سازی سودی در انتظار داشته باشد. در واقع، هند^۱ وقتی که شروع کند به بهره کشی از ملت های دیگر - که اگر صنعتی شود این کار را حتماً باید بکند - برای آن ملت ها بلا، و تهدیدی هم برای کل دنیا خواهد بود. و چرا من به فکر صنعتی کردن هند باشم که از ملت های دیگر بهره کشی کنم؟ آیا فاجعه ی آن وضعیت را نمی بینید؟ یعنی ما می توانیم برای ۳۰۰ میلیون بیکارمان کار پیدا کنیم، اما انگلیس برای سه میلیون بیکارش هیچ نمی تواند و با مشکلی روبروست که بزرگترین متفکران انگلیس را گیج کرده است؟ آینده ی کارخانه داری تیره است. انگلیس رقیبان موفقی در آمریکا، ژاپن، فرانسه و آلمان پیدا کرده است. انگلیس در یک مشت کارخانه ی هند رقیبانی دارد و همان طور که در هند بیداری ای پیدا شده، حتی در آفریقای جنوبی هم بیداری ای پیدا خواهد شد؛ در سرزمینی با منابع به شدت غنی ترش - منابع طبیعی، معدنی و انسانی اش. انگلیسی قدرت مند در برابر نژادهای پر قدرت آفریقا آدم کوتوله ای بیش نیست. با این همه، می گوید آنان وحشیان اصیلی اند. قطعاً اصیل اند، اما وحشی نیستند؛ و در طی چند سال انگشت شمار ملت های غربی ممکن است از این که آفریقا را آشغال دانی وسایل خود بدانند دست بر خواهند داشت. و اگر آینده ی صنعتی سازی برای غرب این قدر تیره است، آیا برای هند نمی تواند تیره تر باشد؟ (۱)

علت آشوب فعلی چیست؟ علت در بهره کشی است، نمی گویم که بهره کشی از ملت های ضعیف تر به دست قوی تر، بلکه

^{۵۵} - گاندی در این جا به سه ویژگی اساسی سرمایه داری صنعتی اشاره می کند که خواهان جهان گستری است و نه کمتر، گرایش تامه به انحصار طلبی دارد و مایل به بهره کشی هر چه بیشتر است.

می‌گوییم از ملت‌های برادر به دست ملت‌های برادر. و مخالفتِ بنیادیِ من با ماشین برای این پایه است که همین ماشین است که این ملت‌ها را قادر کرده تا از دیگران بهره‌کشی کنند. ماشین در ذاتِ خود مثل چیزی است چوبی و می‌تواند به هدف خوب یا بد تبدیل شود. اما همان طور که می‌دانیم به‌آسانی به هدفِ بد تبدیل می‌شود. (۲)

در واقع، غرب در باره‌ی صنعتی‌سازی و بهره‌کشی افراط داشته است. حقیقت این است که این تمدنِ صنعتی نوعی بیماری است، چون کلّ آن شرّ است. بهتر است گولِ حرّافی‌ها و شعارها را نخوریم. من با کشتی بخار و تلگراف دعوی ندارم. آن‌ها می‌توانند بدون پشتیبانیِ صنعتی‌سازی و همه‌ی آن‌چه که همراه آن است بقاء داشته باشند. آن‌ها هدف نیستند. آن‌ها به هیچ‌وجه برای بهروزیِ دائمی نسلِ بشر حیاتی و ضروری نیستند. حالا که ما استفاده از بخار و برق را می‌شناسیم، باید بتوانیم بعد از این که یادگرفته باشیم از صنعتی‌سازی خودداری کنیم، به شکل مناسب از آن‌ها استفاده کنیم. بنابراین دغدغه‌ی ما نابودیِ صنعتی‌سازی به هر قیمتی است. (۳)

دیدگاه روشن‌نگرانه‌ی رشدیابنده‌ای وجود دارد که به این تمدنی که از یک طرف بلندپروازیِ مادیِ سیری ناپذیری دارد و از طرفِ دیگر به جنگ ختم می‌شود بی‌اعتماد است. اما چه خوب و چه بد، چرا هند بایستی به معنای غربی صنعتی بشود؟ تمدنِ غربی شهرنشین است. کشورهای کوچکی مثل انگلیس یا ایتالیا ممکن است بتوانند نظام‌های‌شان را شهری کنند. کشور بزرگی مثل آمریکا با جمعیتِ بسیار پراکنده شاید نتواند طور دیگری عمل کند. اما آدم فکرمی‌کند که کشوری بزرگ، با جمعیتی انبوه با یک سنت روستاییِ باستانی که تا این‌جا هدف‌اش را تامین کرده نیازی به این کار ندارد، و نبایستی از الگوی غربی نسخه‌برداری کند. چیزی که برای یک ملت در شرایطی خاص خوب است لزوماً برای ملتی دیگر در شرایطی متفاوت خوب نیست. خوراک یک انسان غالباً برای انسانی دیگر سمّ است. جغرافیای فیزیکیِ یک کشور سهم برجسته‌ای در تعیین فرهنگ‌اش دارد. یک کُتِ خز ممکن است برای ساکنِ مناطق قطبی ضروری باشد، اما می‌تواند آنانی را که در مناطقِ استوایی زندگی می‌کنند از گرما خفه کند. (۴)

رنج و دردِ کنونی بی‌شک غیر قابل تحمل است. تُهی‌دستی باید محو شود. اما صنعتی‌سازی اصلاً راه حل نیست. نکبت در استفاده از گاریِ گاوکِش نهفته نیست، بلکه در خودپسندی‌مان و فقرِ توجه به همسایگانِ مان نهفته است. اگر ما عشقی به همسایه‌گانِ مان نداشته باشیم، هیچ تغییری هر چند انقلابی خیری به ما نمی‌رساند. (۵)

اگر قدرت‌اش را داشتیم آن نظام را همین امروز از بین می‌بردیم. کشنده‌ترین سلاح‌ها را به کار می‌بردیم اگر می‌دانستیم که

می‌توانند آن را نابود کنند. فقط به این دلیل خودداری می‌کنم که استفاده از آن چنان سلاح‌هایی فقط به آن نظام تداوم می‌دهد. هر چند که ممکن است اداره‌کنندگان فعلی‌اش را نابود کند. آنانی که به دنبال نابودی افراد به جای روش‌ها هستند، همان روش‌ها را می‌گیرند و بدتر از آنانی می‌شوند که به اشتباه فکر می‌کردند با از بین بردن‌شان روش‌ها از بین می‌روند.^{۵۶} آنان ریشه‌ی شرّ را نمی‌شناسند.^{۵۷} (۶)

صنعتی‌سازی در مقیاس انبوه وقتی که مشکلات رقابت و بازاریابی سر می‌رسند ضرورتاً به بهره‌کشی فعال یا نافع‌الروستائیان تمام می‌شود. بنابراین، ما باید بر روی خودکفایی روستایی و تولید غالباً برای استفاده‌ی شخصی (و نه برای فروش و صادر کردن) تمرکز کنیم.^{۵۸} به شرط حفظ این ویژگی در صنعت، با این مسئله که روستائیان حتی از ماشین‌ها و ابزارهای جدیدی که می‌توانند بسازند و به کار ببرند مخالفتی وجود ندارد. این ماشین‌ها فقط نباید به‌عنوان ابزار بهره‌کشی دیگران استفاده شوند.

(۷)

من معتقد نیستم که صنعتی‌سازی در هر صورتی برای هر کشوری ضرورت دارد. برای هند خیلی بی‌ضرورت‌تر است. در واقع معتقدم هند مستقل فقط با در پیش گرفتن زندگی ساده اما شریف با شکوفایی هزاران کلبه‌اش و زیستن در صلح با دنیا، وظایف‌اش را نسبت به دنیای نالان و ناخوش می‌تواند انجام بدهد. اندیشه‌ی والا^{۵۹} با زندگی مادی پیچیده^{۶۰} بر پایه‌ی سرعت بالای تحمیل‌شده بر ما از طرف خدای پول‌پرستی همخوانی ندارد. همه‌ی لطف‌ها و زیبایی‌های زندگی فقط موقعی شدنی هستند که یاد بگیریم با شرافت زندگی کنیم.

پیشنهاد این ساده‌زیستی برای یک ملت منزوی هر قدر هم از نظر جغرافیایی و جمعیتی بزرگ در برابر دنیایی تا دندان مسلح، و در میانه‌ی جلال و شکوه آن کشورها مسئله‌ای است که برای شکاکان مطرح است. پاسخ سراسر است و ساده است. اگر زندگی ساده ارزش زیستن داشته باشد، پس ارزش تلاش کردن دارد حتی اگر که فقط فرد یا گروهی اندک این تلاش را انجام دهد.

(۸)

^{۵۶} - اشاره‌ی ضمنی به انقلاب خشونت آمیزی که کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های تندروتر پیشنهاد می‌کرده‌اند.

^{۵۷} - منظور این که ریشه‌ی شرّ در ماشین‌پرستی و صنعتی‌سازی است، در حالی که اینان فقط می‌خواهند با حفظ صنعت ماشینی، آن را سوسیالیزه کنند. گاندی تلویحاً به کمونیست‌ها و سوسیالیست‌های متعارف اشاره کرده است.

^{۵۸} - تولید کشاورزی صرفاً برای فروش، به تک محصولی تولیدات نقدینه‌زا منجر می‌شود.

^{۵۹} - plain living and high thinking: زندگی ساده و اندیشه‌ی والا. کلامی از ویلیام وردزورث. این تعبیر بعداً به simple living تبدیل شده است.

تمدن اروپا بی‌شک برای اروپایی‌ها مناسب است، اما برای هند به معنای تخریب است، اگر که از آن نسخه برداریم. این حرف به این معنا نیست که هر آن‌چه را که خوب و سزاوار گرفتن است نباید بگیریم و به آن تشبّه کنیم، همان‌طور که به این معنا هم نیست که حتی اروپائیان نبایستی از هر آن‌چه آسیبی که احتمالاً در آن راه یافته باشد دل بکنند. جستجوی بی‌وقفه برای رفاه مادی و تکثیر آن همان شری است که در آن راه دارد، و خود را مجاز می‌دانم که بگویم خودِ اروپائیان باید چشم‌اندازشان را بازبینی کنند، اگر که قرار نباشد در زیر بار سنگین رفاهی هلاک شوند که برده‌اش شده‌اند. ممکن است خوانش من نادرست باشد، اما می‌دانم که برای هند، رفتن به دنبال مرغ تخم‌طلا^{۶۰}، رفتن به پیشواز مرگ قطعی است. بگذارید بر روی قلب‌مان شعار فیلسوفی انگلیسی را حک کنیم که می‌گوید: "زندگی‌ای ساده و اندیشه‌ای والا."^{۶۱} امروزه قطعی است که میلیون‌ها نفر نمی‌توانند زندگی مادی عالی داشته باشند و ما که اندکی هستیم که اقرار می‌کنیم برای توده‌ها داریم فکر می‌کنیم، در جستجویی پوچ برای زندگی مادی عالی، به خطر از دادن اندیشه‌ی والا دست می‌زنیم. (۹)

شنیده‌ام خیلی از هم‌وطنان‌ام می‌گویند می‌توانیم ثروت آمریکا را به دست آوریم اما از روش‌هایش دوری کنیم. به خودم اجازه می‌دهم بگویم که این چنین کاری، اگر انجام شود، محکوم به شکست است. ما نمی‌توانیم در آن واحد هم خردمند، هم خویشتن‌دار، هم آتش‌فشان خشم باشیم. امکان ندارد تصور کنیم خدا مقیم سرزمینی باشد که در زیر لایه‌ی دود و غوغای دودکش کارخانه‌ها و خانه‌ها پنهان است و جاده‌هایش گذرگاه لکوموتیوهای عجولی است که واگن‌های زیادی را می‌کشند که پر است از انسان‌هایی که در بیشتر موارد نمی‌دانند به دنبال چه هستند، کسانی که اغلب اوقات حواس پرت اند، و عصبانیت‌شان در اثر فشرده شدن در واگن مثل ساردین در قوطی کنسرو بهبود پیدا نمی‌کند، کسانی که خود را در بین غریبه‌گان محض می‌بینند، کسانی که اگر می‌توانستند آنان را از واگن بیرون می‌انداختند و آن‌ها هم به نوبه‌ی خود به همین شکل این‌ها را بیرون می‌ریختند. من به این‌ها اشاره می‌کنم چون اتفاقاً این موارد نماد رشد مادی به حساب می‌آیند. اما یک ذره هم به شادمانی‌مان اضافه نمی‌کنند. (۱۰)

پاندیت نهرو^{۶۲} دنبال صنعتی‌سازی است، چون فکر می‌کند اگر آن را سوسیالیزه کرد، از آسیب‌های سرمایه‌داری نجات پیدا

^{۶۰} - Golden Fleece: در اصل پشم زرین. در اسطوره‌های یونانی، گنجینه‌ای که یاسون و آرگونوت‌ها در جستجوی آن بودند که بالاخره آن را بدست آوردند. کنایه از چیزی که قدرت زنده کردن انسان یا هر موجود زنده را دارد. در این جا منظور گنجی است که مصرانه به دنبال‌اش هستیم.

^{۶۱} - plain living and high thinking: کلامی از ویلیام وردزورث. این تعبیر بعداً به simple living تبدیل شده است

^{۶۲} - پاندیت به معنای حکیم است. این لقب را به نهرو داده بودند. او همکار سیاسی گاندی در جریان مبارزات استقلال بود و بعداً اولین نخست‌وزیر هند مستقل شد.

می‌کند. نظرِ خودِ من این است که آن شرّها در ذاتِ صنعتی‌سازی هستند و هیچ میزانی از سوسیالیزه شدن نمی‌تواند آن‌ها را دفع کند. (۱۱)

وقتی که به روسیه نگاه می‌کنم که به تقدیسِ صنعتی‌سازی رسیده‌اند، زندگی در آن‌جا جذابیتی برای‌ام ندارد. به زبانِ انجیل، "چه فایده اگر انسان همه‌ی دنیا را صاحب شود و روح‌اش را از دست بدهد؟" و به اصطلاحِ جدید، برای انسان خفت‌بار است که فردیت‌اش را از دست بدهد و صرفاً دندان‌های در چرخ‌دنده‌ی ماشین شود. من می‌خواهم هر فردی یک عضوِ سرزنده‌ی کاملاً شکوفای جامعه شود. روستا باید خودکفا شود. اگر فرد باید بر پایه‌ی بی‌خسونتگی کار کند، راه‌حلّ دیگری نمی‌بینم. الان به این یقین دارم. (۱۲)

مبادا که هند هرگز در پی روشِ غربِ راهِ صنعتی‌سازی را انتخاب کند. امپریالیسمِ اقتصادیِ پادشاهی یک جزیره‌ی کوچک (بریتانیا) امروزه دنیا را به زنجیر کشیده. اگر کلِ یک ملتِ ۳۰۰ میلیونی هند همان بهره‌کشی را در پیش بگیرد، دنیا را مثل ملخ لخت خواهد کرد (۱۳)

آینده‌ی هند در راستای راهِ خون‌بارِ غرب نیست که نشانه‌های خستگی را دارد، بلکه در راستای راهِ بی‌خون‌ریزیِ صلحی است که از زندگی‌ای ساده و خدایی بر می‌آید. هند در خطرِ از دست دادنِ روح‌اش است. این ملت نمی‌تواند آن را نداشته باشد و در عین حال زندگی کند. بنابراین هند نمی‌تواند با تنبلی و ناامیدی بگوید، "من نمی‌توانم از هجومِ سیلِ غرب فرار کنم." این ملت باید به قدرِ کافی قوی باشد که به خاطرِ خودش و به خاطرِ دنیا در برابر آن مقاومت کند. (۱۴)

ماشین‌ها

- در شرایطِ آرمانی همه‌ی ماشین‌ها را که ردّ نمی‌کنید؟

- اما در شرایطِ آرمانی، من همه‌ی ماشین‌ها را ردّ می‌کنم، حتی همان‌طور که خودِ این بدن را هم ردّ می‌کنم، جسمی که برای رستگاری مفید نیست و به دنبال آزادیِ مطلق از قیدِ روح است. با این دیدگاه، من کل ماشین‌ها را ردّ می‌کنم، اما ماشین‌ها باقی خواهند ماند، چون مثلِ بدن، گزیری از آن‌ها نیست. خودِ بدن، همان‌طور که گفتم، ناب‌ترین قطعه‌ی سازوکاری است، اما اگر مانعی بر سرِ بالاترین پروازهای روح باشد، بایست ردّ شود. (۱۵)

ماشین جایگاه خود را دارد؛ آمده است که بماند، اما نباید اجازه پیدا کند که جانشینِ کارِ ضروریِ انسانی شود. خیش پیشرفته

چیز خوبی است. اما اگر شخصی پیدا شود و بتواند اتفاقاً با اختراع مکانیکی خودش کل سرزمین هند را شخم بزند و کل تولید کشاورزی را کنترل کند و اگر میلیون‌ها نفر شغل دیگری نداشته باشند، آنان گرسنه خواهند ماند، با بیکارگی کندذهن می‌شوند، همان‌طور که بسیاری‌شان از قبل هم شده بودند. این خطر دائمی وجود دارد که افراد بسیار بیشتری به آن وضعیت نامطلوب دچار شوند.

من به هر بهبودی در ماشین‌های صنایع دستی خوش‌آمد می‌گویم، اما می‌دانم که جایگزین کردن کار دستی با محورهای ماشینی جنایت است، مگر این که فرد هم‌زمان آماده باشد که به میلیون‌ها کشاورز شغلی دیگر در محل زندگی‌شان بدهد. (۱۶)

آن نوع کاربرد ماشین مجاز است که در خدمت منافع جمع باشد. (۱۷)

می‌توانم طرفدار کاربرد پیچیده‌ترین ماشین‌ها باشم اگر با آن‌ها از تنگ‌دستی هند و بیکارگی ناشی از آن جلوگیری شود. من ریسندگی دستی را به‌عنوان تنها راه در دسترس برای دور کردن فقر و ناممکن کردن کمبود کار و ثروت پیشنهاد کرده‌ام. خود چرخ ریسندگی یک ماشین با ارزش است، و من هم به سهم بی‌ادعای خود تلاش کرده‌ام در آن اصلاحاتی انجام بدهم که با شرایط خاص هند تناسب بهتری داشته باشد. (۱۸)

- آیا شما ضد همه‌ی ماشین‌ها هستید؟

- به تاکید می‌گویم "نه". اما من مخالف تکثیر کورکورانه‌ی آن‌ها هستم. نمی‌گذارم پیروزی ظاهری ماشین چشم‌ام را خیره کند. من قاطعانه مخالف همه‌ی ماشین‌های مخرب هستم. اما به ابزار و دستگاه‌های ساده و آن نوع ماشین‌هایی که در کار فردی صرفه‌جویی می‌کنند و بار میلیون‌ها کلبه را سبک می‌کنند خوش‌آمد می‌گویم. (۱۹)

چیزی که من مخالفش هستم جنون ماشین است، نه خود ماشین. این جنون برای آن ماشین‌هایی است که اسم‌شان "صرفه‌جوی کار" است. آدم‌ها به "صرفه‌جوی کار" آن‌قدر ادامه می‌دهند تا این‌که هزاران انسان بدون کار بشوند و به کف خیابان‌ها پرت شوند تا از گرسنگی بمیرند. من می‌خواهم در وقت و کار صرفه‌جویی شود، نه برای کسری از بشر، بلکه برای همه؛ من تجمع ثروت را می‌خواهم، نه در دست‌های افراد انگشت شمار، بلکه در دست‌های همه. امروزه ماشین‌ها صرفاً کمک می‌کنند تا تعداد انگشت‌شماری بر پشت میلیون‌ها نفر سوار شوند. انگیزه‌ی پشت این وضع، نوع دوستی برای صرفه‌جویی کار نیست، بلکه طمع است. من با این چنین وضعی است که با تمام قوایم مبارزه می‌کنم.

- پس شما بر ضد ماشین به خودی خود مبارزه نمی کنید، بلکه برضد سوء استفاده از آن تلاش می کنید که امروزه بسیار رایج است.

- بی تردید می گویم "بله"؛ اما اضافه می کنم که یافته ها و اکتشافات علمی بایستی پیش از هر چیز از ابزار شدن برای طمع و حرص صرف دست بردارند. آن وقت است که از کارگران کار بیش از حد کشیده نمی شود و ماشین ها، به جای این که مزاحم شوند، مددکار خواهند بود. هدف من محو همه ی ماشین ها نیست، بلکه محدودیت آن ها است.

- در یک بحث منطقی چه وقتی به نظر می رسد که بگوییم همه ی ماشین های پیچیده ی موتوری باید کنار گذاشته شوند؟

- باید کنار گذاشته شوند، اما یک نکته را باید روشن کنم. موضوع انسان بالاتر از هر چیزی است. ماشین نباید منجر به تحلیل بردن اعضای انسان شود. به عنوان مثال، من استثنائات هوشمندانه ای را مطرح می کنم. چرخ خیاطی سینگر را در نظر بگیرید. این چرخ یکی از انگشت شمار چیزهای مفیدی است که تا به حال اختراع شده، و در باره اش قصه ی عاشقانه ای هم بر سر زبان ها است. سینگر می دید که زن اش کار کسالت بار خیاطی و دوخت و دوز را با دستن اش انجام می دهد و صرفا از روی عشق به او چرخ خیاطی را اختراع کرد تا او را از کار نالازم راحت کند. اما او نه تنها در کار او صرفه جویی کرد، بلکه کار هر کسی را که بتواند یک چرخ خیاطی بخرد صرفه جویی می کند.

- اما در آن حالت کارخانه ای باید برای ساخت همین چرخ خیاطی ها وجود داشته باشد، و این کارخانه باید ماشین های موتوردار معمولی داشته باشد.

- بله، اما من به اندازه ی کافی سوسیالیست هستم که بگویم آن کارخانه ها باید ملی شوند، یا در کنترل دولت باشند. آن ها فقط باید در جذاب ترین و مطلوب ترین شرایط کار کنند، نه برای سود، بلکه برای بشریت؛ در این حالت عشق است که به عنوان انگیزه جای طمع را می گیرد. این همان تغییری است که در مناسبات کار می خواهیم. این تب دیوانه وار برای ثروت باید فروکش کند، و کارگر بایستی نه فقط از مزدی روزانه، بلکه از وظیفه ای روزانه مطمئن شود که جان کندن نباشد. ماشین در این شرایط، بیشتر از هر چیز کمکی است به انسانی که با آن کار می کند تا این که در خدمت حکومت باشد یا در خدمت مالک آن. این تب دیوانه وار اگر بند بیاید، آن وقت است که کارگر (همان طور که گفته ام) در شرایط جذاب و مطلوب کار خواهد کرد. این جدا از

آن استثنایی است که در ذهن دارم. چرخ خیاطی در پشت‌اش عشق داشت. فرد باید عالی‌ترین موضوع توجه باشد. صرفه‌جوئی در کار فرد و اعتنای صادقانه‌ی بشردوستانه باید هدف باشد، و نه این که انگیزه 'طمع باشد. عشق را به‌جای طمع بگذارید، آن وقت است که همه‌چیز درست خواهد شد. (۲۰)

- "فکر می‌کنم مخالفِ عصرِ فعلیِ ماشین هستید."

- این تعبیرِ کاریکاتورِ نظرِ من است. من مخالفِ خودِ ماشین‌ها نیستم، اما وقتی اربابِ ما می‌شود کاملاً با آن مخالف‌ام.

- "شما هند را صنعتی نمی‌کنید؟"

- به تعبیرِ خودم صنعتی می‌کنم. جماعت‌های روستایی باید احیا شوند. روستاهای هند همه‌ی خواسته‌های شهرک‌ها و شهرها را تولید می‌کردند و برای‌شان می‌فرستادند. هند موقعی فقیر شد که شهرهای مان بازار خارجی شد و شروع کردند به تخلیه‌ی روستاها با سر ریز کردنِ کالاهای ارزان و بُنجل از سرزمین‌های خارجی.

- "پس به سراغ اقتصادِ طبیعی می‌روید."

- بله. در غیر این صورت بایستی بروم به سراغ شهر. من کاملاً توان‌اش را دارم که بنگاه بزرگی را اداره کنم، اما آگاهانه و خودخواسته جاه‌طلبی را قربانی می‌کنم، نه به‌عنوان فداکاری، بلکه به‌خاطر این که قلب‌ام از آن سربلندی می‌کند، چون در چپاولی که هر روزه از این کشور می‌شود سهمی ندارم. اما من روستا را به‌شکلی دیگر صنعتی می‌کنم. (۲۱)

به فرض این‌که در این لحظه ماشین‌ها بتوانند همه‌ی نیازهای بشری را تامین کنند، باز هم تولید در مناطق مشخصی متمرکز می‌ماند، به‌طوری که مجبوری به شکل غیر مستقیم توزیع را تنظیم کنی، در حالی که اگر تولید و توزیع هر دو در مناطقی باشند که آن تولیدات لازم اند، توزیع به شکل خودکار تنظیم می‌شود، و فرصت کمتری برای حقه بازی و هیچ فرصتی برای سوداگری باقی نخواهد ماند. ... وقتی تولید و مصرف هر دو محلی شوند و سوسه‌ی تسریع تولید "به مدت نامحدود و به هر قیمتی" از بین می‌رود. همه‌ی مشکلات و دشواری‌های بی‌پایان نظام اقتصادیِ امروزمان هم 'در آن موقع به پایان می‌رسند. ... و البته تولید انبوه حتماً انجام می‌گیرد ... اما تولید انبوه (بر پایه‌ی فردی) در خانه‌های خود مردم. اگر تولید فردی را در میلیون‌ها ضرب کنی آیا تولید انبوه در مقیاس بسیار زیاد را به تو نخواهد داد؟ تولید انبوه تو ... تولید به دست کمترین تعداد

ممکن با کمک ماشین‌های شدیداً پیچیده است. ... ماشین من بایستی از نوع ابتدایی‌ترین‌هایی باشد که بتوانم آن را در خانه‌ی میلیون‌ها نفر به کار بیندازم. (۲۲)

می‌دانم که انسان بدون صنعت نمی‌تواند زندگی کند. بنابراین با صنعتی کردن مخالف نیستم. اما نگرانی زیادی در استفاده از صنعت ماشین‌ها دارم. ماشین با سرعت خیلی زیاد تولید می‌کند، و با خودش نوعی نظام اقتصادی می‌آورد که من نمی‌توانم آن را بفهمم. نمی‌خواهم آن چیزی را بپذیرم که می‌بینم اثرات شرش از همه‌ی خیرهایش شدیدتر است. می‌خواهم میلیون‌ها آدم زبان‌بسته‌ی سرزمین‌مان سالم و خوش‌حال باشند و می‌خواهم که از نظر معنوی رشد کنند. تا امروز برای این هدف نیازی به ماشین نداشته‌ایم. دستان زیادی، بسیار زیاد بیکارند. اما وقتی که درک و فهم‌مان رشد کند، اگر نیازی به ماشین‌ها حس کردیم، حتماً به سراغ‌شان می‌رویم. اگر صنعت می‌خواهیم، پس بهتر است سخت‌کوش شویم. بهتر است خود اتکا شویم، آن وقت بیش از حد هم به دنبال الگوهای دیگران نخواهیم رفت. وقتی و اگر به ماشین‌ها احتیاج داشته باشیم از آن‌ها استفاده خواهیم کرد. آن وقتی که زندگی‌مان را بر پایه‌ی بی‌خسوفی بنا کرده باشیم، خواهیم دانست که ماشین را چه‌طور کنترل کنیم. (۲۳)

فصل ۴

شهرها و روستاها

امروزه دو مکتب فکری در دنیا وجود دارد. یکی می‌خواهد دنیا را به شهرها تقسیم کند و دیگری به روستاها. تمدن شهری و تمدن روستایی دو چیز کاملاً سوا هستند. یکی به ماشین‌ها و صنعتی‌سازی تکیه می‌کند و دیگری به صنایع دستی. ما ترجیح را به دومی داده‌ایم.

با این‌همه، این صنعتی‌سازی و تولید بزرگ مقیاس فقط در همین اواخر رشد کرده‌اند. نمی‌دانیم تا چه حدی در شکوفایی خشنودی‌مان سهم داشته‌اند، اما تا این حد می‌دانیم که به دنبال خود جنگ‌های جهانی را آورده‌اند. این جنگ جهانی دوم هنوز تمام نشده، و حتی اگر به آخر برسد، صحبت از جنگ سوم جهانی هم شده است. کشور ما هیچ وقت تا این حد ناخشنود و درمانده نبوده است. اهالی شهر ممکن است سودهای کلان و مزدهای خوب داشته باشند، اما همه‌ی این‌ها با مکیدن خون روستاها ممکن می‌شود. ما دنبال جمع کردن خروار خروار پول نیستیم. ما نمی‌خواهیم برای کارمان همیشه به پول وابسته باشیم. اگر آماده‌ی فدای جان برای آرمان باشیم، پول هیچ است. ما باید ایمان داشته باشیم و با خودمان صادق باشیم. اگر این‌ها را داشته باشیم خواهیم توانست با تمرکز دایی از سرمایه‌ی سه میلیون روپیه‌ای‌مان در روستاها تا سه میلیارد روپیه ثروت ملی تولید کنیم. برای انجام این کار اصلی، آن چه لازم است خودکفا کردن و خوداتکا کردن روستاهاست. اما یادتان نرود که آرمان خودکفایی من آرمانی کوتاه‌بینانه نیست^{۶۳}. در خودکفایی من جایی برای خودپسندی و تکبر وجود ندارد. (۱)

نمی‌توانیم با ثروتی که در شهرهای هند می‌بینیم فریب بخوریم. این ثروت از انگلیس و آمریکا نمی‌آید. این ثروت از خون فقیرترین‌ها است. گفته می‌شود که ۷۰۰ هزار روستا در هند وجود دارد. بعضی‌های‌شان کاملاً از بین رفته‌اند. هیچ کس آماری از هزاران نفری که در بنگال و کارناتاک و جاهای دیگر از گرسنگی مرده‌اند ندارد. کارکنان دولت از آن‌چه که روستائیان به سرشان می‌آید نمی‌توانند تصویری داشته باشند. اما من که خودم یک روستایی‌ام، وضعیت روستاها را می‌دانم. من اقتصاد روستایی را می‌شناسم. به شما می‌گویم که فشار از بالا^{۶۴} آن‌هایی را که در پایین هستند له می‌کند.

^{۶۳} - اشاره‌ی گاندی به ردّ انزوآوری ناشی از خودشیفتگی ملی است

تنها چیزی که لازم است آن است که دست از سرشان برداشته شود. (۲)

کارگران کارخانه‌ها در بمبئی برده شده‌اند. شرایط زنان کارگر در این کارخانه‌ها تکان‌دهنده است. وقتی که کارخانه‌ای هنوز نبود این زنان گرسنگی نمی‌کشیدند. اگر جنون‌های در کشورمان رشد کند، سرزمینی ناخشنود خواهد شد. ممکن است این حرفام کفر به حساب بیاید، اما موظفام که بگویم برای ما بهتر بود که به منچستر پول بفرستیم و پارچه‌ی بُنجلِ منچستر را بپوشیم تا این که همان کارخانه‌ها را در هند تکثیر کنیم. با استفاده از پارچه‌ی منچستر ما فقط پول‌مان را هدر می‌دهیم، اما با بازتولید منچستر در هند، پول‌مان را به قیمت خون‌مان حفظ می‌کنیم، چون دقیقاً هستی اخلاقی‌مان به تحلیل خواهد رفت؛ و من برای پشتیبانی از نظرم، خود همین کارگران کارخانه‌ها را شاهد می‌گیرم. و آنانی که از راه کارخانه‌ها ثروت انباشته‌اند به‌نظر نمی‌آید که از سایر ثروت‌مندان بهتر باشند^{۶۴}. احمقانه است اگر فکر کنیم راکفلر هندی از راکفلر آمریکایی بهتر باشد.^{۶۵} هند فقیر می‌تواند آزاد باشد اما سخت است که هر هندی‌ای که از راه بی‌شرافت‌مندان ثروت‌مند شده باشد بتواند آزادی‌اش را دوباره به‌دست آورد. می‌ترسم مجبور شویم بپذیریم که پول‌دارها از حکومت انگلیس حمایت کنند؛ چون منافع‌شان وابسته به ثبات آن است. پول باعث بی‌چاره شدن انسان می‌شود. چیز دیگری که همان‌قدر مضر است فساد جنسی است. هر دو سم‌اند. نیش مار سم‌اش کمتر ازین دو است، چون اولی جسم را نابود می‌کند و دومی جسم، ذهن و روح را. بنابر این نیازی نداریم که از چشم‌انداز رشد صنایع کارخانه‌ای خوشحال باشیم. (۳)

روستائیان فقیر را دولت خارجی و همین‌طور هم‌وطن‌های‌شان -شهرنشینان- استثمار می‌کنند. آنان خوراک را تولید می‌کنند و گرسنه می‌مانند. آنان شیر تولید می‌کنند و بچه‌های‌شان بی‌شیر می‌مانند. این شرم‌آور است. هر کسی باید خوراکی متعادل، خانه‌ای مناسب برای زیستن، امکاناتی برای آموزش فرزندان و خدمات بهداشتی کافی داشته باشد. (۴)

چندتایی شهر مدرن مثل غده و وصله‌ی ناجورند و در حال حاضر هدف زیان‌بار دوشیدن خون زندگی روستاها را به نمایش می‌گذارند. ... شهرها با زیان‌های توهین‌آمیزشان تهدیدی دائمی برای زندگی و آزادی روستائیان‌اند. (۵)

این انسان‌های شهرنشین است که مسئول جنگ در سراسر دنیاست، و نه هرگز روستائیان. (۶)

^{۶۴} - آنان یعنی بعضی از سرمایه‌داران وطنی.

^{۶۵} - گاندی به شدت به این نظریه هم در سیاست و هم در اقتصاد تاکید می‌کرده. او فرقی بین دزد هندی و دزد اروپایی قائل نبود.

من رشدِ شهرها را مثل آفتی می‌بینم، ناگوار برای بشریت و جهان، ناگوار برای انگلیس و قطعاً ناگوار برای هند. انگلیس هند را از راه شهرهایش استثمار کرده است. شهرها روستاها را استثمار کرده‌اند. خون روستاها سیمانی است که با آن بنای شهرها ساخته شده است. من می‌خواهم این خونی که امروزه در رگ‌های شهرها متورم شده، باری دیگر در رگ‌های روستاها جاری شود. (۷)

- شما شهرها را دُمَل و غده‌های بدنهی سیاست نامیده‌اید. با این دُمَل‌ها چه باید کرد؟

اگر از یک دکتر بپرسید به شما خواهد گفت که با دُمَل چه باید کرد. دُمَل را باید یا بیشتر زد یا بر روی‌اش مرهم و چسب زخم گذاشت. ادوارد کارپنتر تمدن را عارضه‌ای نامید که نیازمند درمان است. رشدِ شهرهای بزرگ تنها یک نشانه‌ی آن عارضه است. من که خودم اهل درمان با طبیعت هستم، طبعاً طرفدارِ راهِ درمانِ طبیعی با تزکیه و پاک‌سازیِ عمومی سیستم هم هستم. اگر قلبِ شهرنشینان ریشه در روستاها داشته باشد، اگر آنان حقیقتاً روستا-اندیش بشوند، همه‌ی چیزهای دیگر خودبه‌خود به‌دنبالِ آن خواهند آمد و دُمَل به سرعت خوب خواهد شد. (۸)

من اعتقاد داشته‌ام و بارها و بارها تکرار کرده‌ام که هند در چند تا شهرش نیست که وجود پیدا می‌کند، بلکه در ۷۰۰ هزار روستایش خود را پیدا می‌کند. اما ما شهرنشینان معتقد بوده‌ایم که هند بایستی در شهرهایش دیده شود. تا حالا خیلی کم مکث کرده‌ایم و از خود پرسیده‌ایم که آیا آن مردمانِ فقیر چیزی به قدر کافی به‌دست‌شان می‌رسد تا بخورند و بپوشند و آیا سقفی بالای سرشان هست تا آنان را از خورشید و باران حفظ کند (۹)

فهمیده‌ام که شهرنشین عموماً روستایی را استثمار می‌کند، در واقع او به خرجِ معاشِ روستایی فقیر زندگی کرده است. مقاماتِ انگلیسی بسیاری در باره‌ی شرایط مردمِ هند مطلب نوشته‌اند. تا آن جا که می‌دانم هیچ کسی نگفته است که روستایی هندی آن قدر دارد که بتواند جسم و روح اش را سالم نگهدارد. برعکس آنان پذیرفته‌اند که اصل جمعیت در مرزِ گرسنگی زندگی می‌کنند و ده درصد نیمه‌گرسنه اند، و این که میلیون‌ها نفر مجبورند تا به یک مشت نمکِ خاک‌آلود و فلفل و برنج و غلاتِ برشته راضی باشند.

می‌توانید مطمئن باشید که اگر از هر یک از ما خواسته می‌شد که با آن رژیمِ خوراکی زندگی کنیم، یک ماه بیشتر دوام نمی‌آوردیم یا این که باید می‌ترسیدیم که قوای ذهنی‌مان را از دست بدهیم. حال این که روستائیان ما هر روزه زندگی را

با این وضع سر می‌کنند. (۱۰)

بیش از ۷۵ درصد جمعیت اهل کشاورزی اند. اما اگر تقریباً همه‌ی نتیجه‌ی کارشان را بیرون بکشیم یا بگذاریم دیگران بیرون بکشند، نشانه‌ی این است که روحیه‌ی خودگردانی در ما زیاد نمی‌تواند وجود داشته باشد. (۱۱)

شهرها می‌توانند از خودشان مراقبت کنند. این روستاست که باید به آن رو کنیم. بایستی آنان را از تعصبشان، از خرافاتشان، و از چشم‌انداز تنگ‌شان آگاه کنیم و این کار را نمی‌توانیم از راهی جز زندگی در بین آنان و مشارکت در غم‌ها و شادی‌هایشان و گسترش آموزش و اطلاعات هوش‌مندانه در بین آنان انجام بدهیم. (۱۲)

ما باید روستائیان مطلوبی داشته باشیم، نه روستائینی با نظرات بهداشت محیطی عجیب‌شان و بی‌توجه به چه‌طور خوردن و چه خوردن روستائیان. بیاییم مثل بیشترشان نباشیم که باری به هر جهت می‌پزند، باری به هر جهت می‌خورند و باری به هر جهت زندگی می‌کنند. بیاییم به آنان خوراک مطلوب‌شان را نشان بدهیم. بیاییم فقط با خوش‌آمدها و بدآمدها به آن‌جا نرویم، بلکه به ریشه‌های آن خوشامد و بدآمدها بپردازیم. (۱۳)

ما باید با روستائینی هم‌ذات‌پنداری کنیم که زیر آفتاب سوزانی که بر پشت‌های خمیده‌شان می‌خورد جان می‌کنند و باید ببینیم که چگونه مایل‌ایم تا از برکه‌ای آب بخوریم که خودشان در آن حمام می‌کنند، لباس‌ها و ظرف‌هایشان را می‌شویند و دام‌هایشان از آن آب می‌خورند و در آن غلت می‌زنند. آن وقت است و نه پیش از آن که ما واقعا بازنمای توده‌ها هستیم و آنان^۱ به همان قطعیتی که این‌ها را می‌نویسم، به هر دعوتی پاسخ می‌دهند. (۱۴)

ما باید نشان‌شان بدهیم که می‌توانند سبزی‌جات‌شان را با خرج کم بکارند و سلامتی‌شان را حفظ کنند. به‌علاوه باید به آنان نشان بدهیم که بیشتر ویتامین‌ها موقعی که برگ‌ها را می‌پزیم از بین می‌روند. (۱۵)

باید به آنان بیاموزیم که چه‌طور اقتصاد وقت و سلامتی و پول را رعایت کنند. لیونل گرتیس روستاهای ما را کپه‌ی پهن توصیف کرده. باید آن‌ها را تبدیل به روستاهای الگو کرد. مردم روستاهای ما با این که دورتا دورشان هوای تازه است، هوای تازه نمی‌خورند؛ در حالی که دورتا دورشان خوراک‌های تازه است خوراک تازه گیرشان نمی‌آید. من در باره‌ی خوراک مثل یک مبلغ

مسیحی^{۶۶} با جدیت و اصرار حرف می‌زنم، چون ماموریت‌ام زیبا کردن روستاهاست. (۱۶)

فایده‌ای ندارد که بفهمیم آیا روستاهای هند همیشه مثل امروز بوده‌اند یا نه. اگر هیچ وقت بهتر نبوده‌اند، این نقطه ضعف فرهنگ باستانی ما است که به آن افتخار زیادی هم می‌کنیم. اما اگر هرگز بهتر نبوده‌اند، پس چطور در طول قرن‌ها از زوال سالم مانده‌اند، زوالی که دور و برمان جریان دارد. وظیفه‌ی پیش‌روی هر عاشق میهن این است که بفهمد چه‌گونه جلوی این زوال گرفته می‌شود، یا چیزی که همان است^۱ این است که بفهمد چه‌طور می‌توان روستاهای هند را بازسازی کرد به‌طوری‌که برای هر کسی آسان باشد که در آن‌ها زندگی کند، همان‌طور که از زندگی در شهرها انتظار می‌رود. در واقع این وظیفه‌ای است در برابر هر انسان میهن‌دوست. ممکن است روستائیان از دست‌رفته باشند، ممکن است روزگار تمدن روستایی به سر آمده باشد، ممکن است لازم باشد که هفتصد هزار روستا جای خود را به هفتصد شهر منظم بدهند که جمعیتی نه سیصد میلیونی بلکه سه میلیاردی را پشتیبانی کنند. اگر سرنوشت هند بخواهد به این شکل بشود، همین هم یک شبه اتفاق نمی‌افتد. برای این که تعدادی از روستاها و روستائیان نیست و نابود شوند و باقی‌شان به شهر و شهروند تبدیل شوند، باز هم وقت لازم است. (۱۷)

جنبش روستایی همان‌قدر آموزش مردم شهری است که آموزش روستائیان است. کنش‌گرانی که از شهر بیرون کشیده می‌شوند، بایستی روحیه‌ی روستا را در خود بپرورند و هنر زندگی را به شیوه‌ی روستائیان بیاموزند. این به آن معنا نیست که باید مثل روستائیان گرسنگی بکشند، اما به این معنا هست که تغییری ریشه‌ای در سبک کهنه‌ی زندگی‌شان باید اتفاق بیفتد. (۱۸)

تنها راه این است که در میان‌شان باشی و با ایمانی بی‌تزلزل بی‌وقفه کار کنی، به‌عنوان رفتگر، پرستار، خدمت‌کار و نه به‌عنوان حامی بالای سرشان؛ و همه‌ی پیش‌داوری‌های منفی و مثبتات را فراموش کنی. بیاییم یک لحظه حتی سواراج را فراموش کنیم، و حتما پول‌دارانی را که حضورشان در هر گام ستم بر ماست فراموش کنیم. آنان آن‌جا هستند. خیلی‌ها هستند که با این مشکلات بزرگ درگیرند. بیاییم به‌کار فروتنانه‌تر روستا بپردازیم که الان لازم است و حتی بعد از آن که به هدف‌مان برسیم باز هم وجود خواهد داشت. در واقع، کار روستایی وقتی که موفق می‌شود خودش ما را به هدف نزدیک‌تر می‌کند. (۱۹)

جماعت‌های روستایی باید احیا شوند. روستاهای هند همه‌ی خواسته‌های شهرک‌ها و شهرهای هند را تولید و تامین می‌کردند.

^{۶۶} - اشاره به اصرار و تلاش شدید میلغان (میسوونرهای) مسیحی برای مسیحی کردن کافران.

هند موقعی فقرزده شد که شهرهای مان بازار خارجیان شدند و شروع کردند به خشکاندن روستاها با خالی کردن کالاهای ارزان و بُنجلِ سرزمین‌های خارجی در این سرزمین. (۲۰)

فقط زمانی رابطه‌ای سالم و اخلاقی بین شهر و روستا ظهور می‌کند که شهرها به جای بهره‌کشی خودخواهانه از روستائیان بپذیرند که وظیفه دارند به خاطر توان و معاشی که از روستائیان می‌گیرند، از آنان سپاس‌گزاری کافی کنند. و اگر کودکان شهر قرار باشد که نقش خود را در این کار بزرگ و شریف بازی کنند، آموزش‌های حرفه‌ای‌شان بایستی به شکل مستقیم به نیازهای روستا مربوط باشند. (۲۱)

ما وارثین تمدنی روستایی هستیم. به نظر من، گستردگی کشورما، گستردگی جمعیت، موقعیت و اقلیم کشور تمدنی روستایی را برای‌اش مقدر کرد. معایب‌اش معلوم اند، اما هیچ یک از آنان علاج‌ناپذیر نیستند. ریشه‌کنی آن و جایگزینی‌اش با تمدنی شهری به نظر من کاری ناممکن است، مگر این که مجهز به ابزاری موثر باشیم تا جمعیت را از سیصد میلیون به سه یا مثلاً حداقل به سی میلیون کاهش بدهیم. بنابراین من مجبورم چاره‌ها را با فرض ضرورتِ تداوم بخشی به تمدن روستایی فعلی و تلاش برای خلاصی از معایب بدیهی‌اش پیشنهاد بدهم. (۲۲)

فصل ۵

خودگردانی روستایی

جایگاه روستا

خدمت به روستاهای مان استقرار خودگردانی است. هر چیز دیگر فقط رویای بی‌فایده است (۱)

اگر روستا نابود بشود هند هم نابود خواهد شد. دیگر هندی وجود نخواهد داشت. رسالتش در جهان از دست خواهد رفت.

(۲)

باید بین روستاها که به اندازه‌ی خودش باستانی است و هند شهرها که مخلوق سلطه‌ی خارجی اند یکی را انتخاب کنیم.

امروزه شهرها بر روستاها تسلط داشته و آن‌ها را به‌طوری می‌دوشند که در حال ویرانی اند. نگرش "خادی"^{۶۷} من به من

می‌گوید شهرها موقعی که آن سلطه برود بایستی در خدمت روستاها باشند. بهره‌کشی از روستاها به‌خودی‌خود خشونت

سازمان یافته است. اگر ما می‌خواهیم که خودگردانی بر پایه‌ی بی‌خشونتی ساخته شود، بایستی به روستاها جایگاه درست‌شان

را بدهیم. (۳)

فکر می‌کنم اگر هند و به‌واسطه‌ی هند دنیا هم به آزادی حقیقی برسد، آن وقت دیر یا زود این حقیقت باید شناخته شود که مردم بایستی در روستاها زندگی کنند، نه در شهرها، در کلبه‌ها و نه در کاخ‌ها. ده‌ها میلیون مردم هرگز نمی‌توانند در شهرها و

^{۶۷} - Khadi, Khadar: خادی یا خادار. پارچه‌ی ساده‌ای که از پنبه بافته می‌شود و نسبت به بافت کارخانه‌ای زمخت و خشن‌تر است. این پارچه در برنامه‌ی گاندی به پدیده‌ای راهبردی تبدیل می‌شود. گاندی به‌غلط متهم شده بود که متوهمانه همه‌ی صنایع و دنیای مدرن و علم و پیشرفت را کنار می‌زند و فقط به بدویت این پارچه پناه می‌برد. در حالی که به قول خودش، او عملگرایی آرمان‌خواه بود و آماده بود که خادی را با هر جایگزین بهتری عوض کند. اما عملاً می‌دید آن چیزی که می‌تواند برای همه‌ی بیکاران کار تولید کند، همین چرخه‌ی خادی است و ایجاد یک اقتصاد چرخه‌ای (circular economy) بر پایه‌ی همین پارچه در حد وسع و توان تولیدکنندگان و دست‌اندرکاران آن. او در این کتاب هم تأکید می‌کند که تاریخ، باید ارزش راجع این اقتصاد باشد و پارچه در ازای نخ تولیدی و تحویل داده شده مبادله شود. به این ترتیب، سیاست اقتصادی هوشمندانه‌ای را در نظر داشته که بر پایه‌ی "پنبه‌ی در دسترس همگان" شکل بگیرد. ارزش نخ، مشابه ارزشی است که پشتوانه‌شان صدف، طلا و جواهرات یا اسکناس است.

کاخ‌ها در صلح با هم زندگی کنند. آنان به ناچار راهی ندارند جز این که به خشونت و دروغ متوسل شوند.

معتقدم بدون حقیقت و بی‌خشونت‌ی چیزی جز نابودی برای بشریت نمی‌تواند رخ دهد. ما حقیقت و بی‌خشونت‌ی را فقط می‌توانیم در سادگی زندگی روستایی عملی کنیم و این ساده‌زیستی به بهترین شکلی می‌تواند در چرخه و همه‌ی آن چیزهایی که به دنبال چرخه می‌آیند پیدا شود. اگر دنیا امروز راه اشتباه می‌رود نباید بترسم. ممکن است هند هم آن راه را برود و درست مثل پروانه‌ی ضرب‌المثل‌ها خود را سرانجام در آتشی بسوزاند که سرسختانه به دورش می‌چرخد. اما تا آخرین نفس وظیفه‌ی اخلاقی من است که تلاش کنم هند را و به‌واسطه‌ی هند جهان را، از آن چنان نابودی‌ای محافظت کنم. (۴)

خودگردانی روستایی

نگاه من به خودگردانی روستایی این است که یک جمهوری کامل است، مستقل از همسایگان‌اش برای نیازهای حیاتی‌اش، و باین‌حال همبسته با آن‌ها برای بسیاری از نیازهای دیگری که وابستگی در آن‌ها ضرورت است. به این ترتیب دغدغه‌ی اول هر روستا تولید محصولات خوراکی و پنبه برای پارچه است. بایستی برای دام‌هایش مرتع مشخصی و محوطه‌ی تفریحی و زمین بازی برای بزرگسالان و کودکان داشته باشد. بعد از آن اگر زمین اضافه‌ای وجود داشته باشد برای محصولات نقدآور^{۶۸} مفید کشت می‌شود، که به‌جز شاه‌دانه^{۶۸}، توتون، تریاک و امثال این‌ها هستند. روستا یک تالار نمایش، مدرسه و تالار همایش را خواهد داشت. تاسیسات آبرسانی خود را برای تامین آب تمیز خواهد داشت. این کار می‌تواند از راه مخازن یا چاه‌های زیر کنترل^{۶۹} انجام شود. آموزش تا پایان دوره‌ی ابتدایی اجباری خواهد بود. تا جایی که ممکن باشد هر فعالیتی بر پایه‌ی تعاونی انجام خواهد گرفت. هیچ "کاست"ی آن‌طور که امروزه با نجاست^{۷۰} درجه‌بندی شده داریم وجود نخواهد داشت^{۷۰}. بی‌خشونت‌ی با فن^{۷۱} "ساتیاگراها"یش و ناهمکاری^{۷۱} ضمانت اجرای جماعت روستا خواهد بود. خدمت اجباری به‌عنوان محافظ روستا وجود خواهد داشت که افرادش به صورت گردشی از روی فهرستی که در روستا نگهداری می‌شود تعیین می‌شود. دولت روستا با پنچایاتی (شورایی پنج نفره) تشکیل می‌شود که هر ساله از طرف روستائیان بالغ، زن و مرد، دارای حداقل شرایط^{۷۱} انتخاب می‌شود. این‌ها تمام قدرت و صلاحیت قانونی لازم را خواهند داشت. از آن جایی که نظام تنبیهی به معنای مصطلح وجود

^{۶۸} ganja- گیاهی برای تولید حشیش.

^{۶۹} - کنترل از نظر آلودگی.

^{۷۰} - کاست پاریا یا به قول کاست‌های بالاتر^{۷۰} نجس‌ها بین خودشان درجه بندی دارند. به شکلی که یک زیر گروه خیلی نجس است. گفته می‌شود که گاندی با نظام کاستی مخالفتی نداشته است. اما قطعاً با نجس‌پنداری این نظام قاطعانه مبارزه کرده است و خود را در معرض خطر قرار داده. به این ترتیب، او فقه هندو را تا جایی که ضد اخلاق نبوده می‌پذیرفته و با جرات و جسارت در برابر مواضع ضد اخلاق‌اش می‌ایستاده. لذا می‌توان گفت او به‌هیچ‌وجه یک هندوی ارتدکس (راست کیش) نبوده.

^{۷۱} - دو شرط مهم داشتن حداقل ۱۸ سال سن و مقیم بودن است.

نخواهد داشت، این شورا مشترکاً قانون‌گذار، قضایی و اجرایی است تا در طول یک سال خود^۱ کار کند. هر "روستا"یی می‌تواند به شکل این جمهوری باشد، بدون دخالت زیادی، حتی از طرف دولت مرکزی فعلی که تنها ارتباط موثرش با روستا باج‌گیری از درآمد روستاست. من در این جا به روابط با روستاهای همسایه و مرکز - در صورت وجود - نپرداخته‌ام. هدفام ارائه‌ی طرحی کلی از دولت روستایی است. در این جا دموکراسی تمام عیار بر پایه‌ی آزادی فرد برقرار است. فرد^۱ معمار دولت خود است. قانون بی‌خسوتی بر او و دولت‌اش حکم می‌کند. او و روستایش قادرند که قدرت جهان را به چالش بکشند. چرا که قانون ناظر و حاکم بر هر روستایی آن است که در دفاع از شرف خود و روستایش مرگ را تحمل خواهد کرد. در تصویر ترسیم‌شده در این جا چیزی ذاتاً غیرممکن وجود ندارد. ساختن الگوی چنین روستایی ممکن است کار یک عمر باشد. هر کس که عاشق دموکراسی و زندگی روستایی باشد می‌تواند روستایی را انتخاب کند، با آن مثل دنیایش و تنها کارش رفتار کند، آن وقت است که نتایج خوبی به دست خواهد آورد. او با کار رفتگری^۲، نخریسی، نگهبانی، بهیاری و مدیری مدرسه یک‌باره شروع می‌کند. اگر هیچ کس به سراغ‌اش نیاید، می‌تواند به کار رفتگری و نخریسی رضایت بدهد. (۵)

روستایی مطلوب

روستای مطلوب هندی به شکلی ساخته می‌شود که کاملاً از نظر بهداشت محیطی تمام عیار مناسب باشد. کلبه‌هایی دارد با نور و تهویه‌ی کافی، ساخته‌شده از مواد دسترس پذیر در شعاع هشت کیلومتری‌اش. کلبه‌ها حیاط‌هایی خواهند داشت که اهل خانه‌ها را قادر می‌کنند تا برای مصرف خانگی سبزی‌جات بکارند و دام‌شان را جا بدهند. کوچه‌ها و خیابان‌های روستا از هر گونه گرد و خاک قابل اجتناب خالی خواهد بود. روستا مطابق با نیازهای چاه‌هایی خواهد داشت که در دسترس همه خواهند بود. عبادت‌گاه‌هایی برای همه، همین‌طور محل همایش عمومی، مرتعی برای چرای دام، تعاونی لبنیات، مدارس ابتدایی و متوسطه‌ای که در آن‌ها آموزش مهارت‌های صنایع روستایی نقش محوری دارد. شورای پنج‌نفره‌ی پنچاپات هم برای حل و فصل دعاوی خواهد بود. روستا^۱ غلات، سبزی‌جات و میوه، و خادی خودش را تولید خواهد کرد. این‌ها تقریباً تصور من از یک روستای الگو است. ... فکر می‌کنم روستائیان، با راهنمایی هوش‌مندانه می‌توانند درآمد روستا را، جدا از درآمد شخصی، دو برابر کنند. در روستاهای ما منابع پایان‌ناپذیری نه برای اهداف تجاری در همه‌ی موارد، اما قطعاً برای اهداف محلی تقریباً در همه‌ی موارد وجود دارد. بزرگترین مصیبت بی‌میلی نومیدانه‌ی روستائیان برای بهره‌برداری بهتر از زمین‌شان است.

اولین مشکلی که کنش‌گر روستایی حل خواهد کرد بهداشت محیط است. این فراموش‌شده‌ترین مسئله‌ای است که کنش‌گر را

^{۲۲} - scavenger: در هند دوران گاندی، رفتگری به معنای مستراح‌کشی هم بوده که به‌عهده‌ی پایین‌ترین دسته‌ی طبقه‌ی نجس‌ها انجام می‌گرفته. این نکته باید یادآوری شود که هند امروز هم هنوز پاریا‌ها و چهار طبقه‌ی اصلی را در خود دارد، هر چند که در قانون، این طبقه‌بندی‌ها رد شده است.

گیج و مبهوت می‌کند و سلامت جسمی مردم را تضعیف و بیماری را پخش می‌کند. اگر کنش‌گر یک "بانگی"^{۷۳} داوطلب شود با جمع کردن مدفوع و تبدیل آن به کود و جارو کردن خیابان‌های روستا شروع می‌کند. او به مردم خواهد گفت که چه‌طور و کجا "دست‌شویی" کنند^{۷۴} و از اهمیت بهداشت محیط و لطمه‌ی بزرگی که ناشی از غفلت از آن است با آنان صحبت می‌کند. کنش‌گر به کار خود ادامه می‌دهد، چه این روستائیان به او گوش بدهند یا نه. (۶)

روستای مطلوب من آدم‌های هوشمند را در خود جا خواهد داد. آنان در کثافت و تاریکی مثل حیوانات زندگی نخواهند کرد. زن و مرد آزاد خواهند بود و قادرند در برابر هر کسی در دنیا مقاومت کنند. در آن جا طاعون، وبا و آبله، هیچ‌کدام وجود ندارند؛ هیچ کس عاقل نیست، هیچ کسی در تجمل غوطه نمی‌خورد. هر کسی باید سهم کار دستی خود را ادا بکند. ... پیش‌بینی راه‌آهن، پست‌وتلگراف و امثال این‌ها ... ممکن است. (۷)

^{۷۳} - bhangi: بانگی طبقه‌ای است که به‌طور سنتی نجس به حساب می‌آید، و در طول تاریخ شغل‌اش محدود به تمیزکردن مستراح‌ها، جارو کشی (رفتگری)، و تخلیه‌ی فاضلاب و مستراح بوده است. خود آنان اسم بالمیکی را ترجیح می‌دهند. اینان در پایین‌ترین درجه‌ی طبقه‌ی پاریا قرار دارند.

^{۷۴} - مشکلی که هنوز هندوستان قرن ۲۱ از آن رنج می‌برد، می‌توانی پلیسی را ببینی که در مرکز یک شهر مهم رو به دیوار قلعه‌ای تاریخی مشغول قضای حاجت است. در کنار خط راه‌آهن، در صبح زود، می‌توانی خال‌خال‌های سیاهی را از دوردست و سپس از نزدیک ببینی که نشسته‌اند و کار خود را انجام می‌دهند. در حالی که گاندی در ۱۹۰۴ در آفریقای جنوبی به این مشکل و همین‌طور انداختن آب‌دهان و بینی توجه داشته و خواستار جرم شناخته‌شدن این کارها بوده است. بخشی از تمایل به استفاده‌نکردن از مستراح، حتی مستراح‌های بسیار شیک خانوارهای پول‌دار در هند، به علت پلید شمردن شدید مدفوع است و دور کردن آن از محیط خصوصی. اما علت بزرگ‌تر^۱ نبود فرهنگ استفاده از مستراح بهداشتی است. در یک مورد، روستاییانی که مستراح‌های پیش‌ساخته گرفته بوده‌اند، آن را به انباری تبدیل کرده بودند. مثلاً نک:

فصل ۶

اصول پایه‌ی خودگردانی روستایی

۱- برتری انسان - اشتغال کامل

واقعیت برتری انسان است (۱)

هدفی که باید در پیش بود خرسندی انسان در ترکیب با رشد کامل ذهنی و اخلاقی است. صفت اخلاقی را مترادف معنوی به کار می‌برم. این هدف می‌تواند با تمرکززدایی به دست بیاید. تمرکزگرایی به عنوان نظام با یک ساختار بی‌خسونت اجتماعی ناسازگار است. (۲)

به نظر من ساخت اقتصادی هند، و در واقع امر، ساخت اقتصادی جهان بایستی طوری باشد که هیچ کسی تحت آن از خواسته‌ی خوراک و پوشاک در رنج نباشد. به عبارت دیگر همه کس بایستی قادر به انجام کار لازم باشد تا او را قادر کند که خرج و دخلش را یکی کند. و این آرمان به شکل جهانی و فراگیر فقط موقعی عملی می‌شود که ابزار تولید ضروریات بنیادی زندگی در کنترل توده‌ها باقی بماند. این‌ها باید آزادانه و به رایگان در دسترس همه باشند، مثل هوا و آب که رایگان هستند یا باید باشند^{۷۵}؛ این‌ها نباید ابزار معامله برای بهره‌کشی دیگران شوند. انحصار این‌ها از طرف هر کشوری، ملتی یا گروهی از افراد نامنصفانه است. غفلت از این اصل ساده، علت تنگ‌دستی‌ای است که امروزه نه تنها در این سرزمین غم‌زده، بلکه در بخش‌های دیگر دنیا هم شاهدیم. (۳)

^{۷۵} - commons: همدار (اسم جمع)، هم‌داشته، مُشاع (مُشاعات) یا [مَنابع] مشترک (commons) منابعی فرهنگی یا طبیعی هستند که به صورت رایگان و بدون نظارت دولتی یا خصوصی در اختیار «همه» اعضای جامعه‌ی انسانی و سایر موجودات زنده قرار دارند. به عنوان مثال، هوای موجود در جو زمین، دریاها و اقیانوس‌ها و سیاره‌ی زمین در شمار همدارها هستند. همدارها دارای‌های خصوصی (private) یا عمومی (public) نیستند. در ضمن، همدارها در مفهوم عام خود فقط برای استفاده‌ی انسان‌ها نیستند، بلکه مثل هوا و اقیانوس و جنگل، مورد استفاده‌ی همه‌ی موجودات زنده قرار دارند. در بسیاری از موارد همدارهایی نظیر یک الگوریتم متن‌باز، یک ترانه‌ی بومی متعلق به فرهنگ شفاهی یک جامعه یا فضای عمومی یک خیابان، عملاً محدود به انسان‌ها هستند و با این حال همدار به شمار می‌روند. (نک: eco-literacy.net)

آن اقتصادی که به روی ارزش‌های اخلاقی چشم می‌بندد یا آن‌ها را رعایت نمی‌کند اقتصاد حقیقی نیست. تعمیم قانون بی‌خسونتی در قلمرو اقتصاد^۱ معنایی کمتر از عرضه‌ی ارزش‌های اخلاقی‌ای ندارد که به‌عنوان یک عامل باید در تنظیم تجارت بین‌المللی به حساب بیایند. (۴)

هر انسانی حقی برای زیستن دارد، و بنابراین حقی برای داشتن امکاناتی برای تغذیه‌ی خود و در صورت ضرورت حق پوشاک و مسکن خود. (۵)

"در غم فردا نباش" دستوری است که تقریباً در همه‌ی متون مذهبی جهان تکرار شده است. در جامعه‌ی بسامان، تامین معاش بایستی آسان‌ترین چیز در دنیا باشد (و این گونه هم اعلام می‌شود). در واقع ملاک نظام‌یافتگی در یک کشور تعداد میلیونرهایش نیست، بلکه نبود گرسنگی در بین توده‌هایش می‌باشد. (۶)

هر برنامه‌ای که از مواد خام یک کشور بهره‌کشی می‌کرده و از نیروی انسانی بالقوه قدرت‌مندش چشم‌پوشی کرده نامتوازن بوده و هرگز نمی‌توانسته مستعد برقراری برابری بشری باشد.

برنامه‌ریزی واقعی در بهترین شکل استفاده از کل نیروی انسانی هند نهفته است. (۷)

باید از بی‌خیالی یا خوردن غذای مفصل شرمگین باشیم تا زمانی که هنوز یک مرد یا زن جسماً توانایی وجود داشته باشد که بدون کار یا غذا باشد. (۸)

هر انسانی حق برابری در ضروریات زندگی دارد، همان‌طور که حتی پرندگان و حیوانات وحشی هم این حق را دارند. و از آن‌جایی که هر حقی با خودش وظیفه‌ی مرتبطی می‌آورد و چاره‌ی مرتبطی هم برای مقاومت در برابر هر حمله‌ای بر ضد آن حق همراه دارد، بنابراین برای پشتیبانی از برابری اساسی اولیه فقط کافی است که وظایف و چاره‌ها را مشخص کرد. وظیفه‌ی مربوطه کار کردن من با این دست‌وپاها است و چاره‌ی مربوطه ناهمکاری با کسی است که مرا از محصول کارم محروم می‌کند.

(۹)

۲- کار بدنی

آدمی که کار بدنی نمی‌کند چه‌طور می‌تواند حق خوردن داشته باشد؟ (۱۰)

انجیل می‌گوید "نان‌ات را با عرق جبین‌ات بخور." فداکاری‌ها ممکن است انواع مختلفی داشته باشند. یکی از آن‌ها حتماً می‌تواند کار جسمی برای نان باشد. اگر همه برای نان‌شان کار می‌کردند و نه بیشتر، آن وقت خوراک کافی و فراغت کافی برای همه وجود می‌داشت. آن وقت بود که شکایتی از جمعیت اضافه نبود، نه بیماری و نه فلاکت‌هایی که دور و برمان می‌بینیم. این نوع کار برترین شکل فداکاری خواهد بود. انسان‌ها بی‌شک با بدن و ذهن‌شان کارهای زیاد دیگری انجام می‌دهند، اما همه‌ی این‌ها کار عشق برای خیر مشترک خواهد بود. آن وقت است که نه فقیر و نه غنی، نه بالا و نه پایینی، نه پاکی و نه نجسی وجود نخواهد داشت. (۱۱)

میلیون‌ها گرسنه طالب یک شعرند - خوراک نیروبخش. آنان حق ندارند آن را دریافت کنند، بلکه باید آن را به دست بیاورند. و آن را فقط با عرق جبین می‌توانند به دست آورند. (۱۲)

بازگشت به روستا به معنای شناسایی داوطلبانه‌ی صریح وظیفه‌ی کار برای نان و همه‌ی دنباله‌های آن است. (۱۳)

کار فکری مهم است و جایگاه بی‌شک ارزنده‌ای در تصویر زندگی دارد. اما چیزی که بر آن تاکید دارم ضرورت کار بدنی است. مدعی‌ام که هیچ انسانی نباید از آن وظیفه معاف باشد. (۱۴)

خدا انسان را برای "کار برای خوراک‌اش" آفرید^{۷۶} و گفت که آنانی که بدون کار می‌خورند دزد اند. (۱۵)

۳- برابری

اقتصاد حقیقی هرگز مانع بالاترین معیارهای اخلاقی نیست، درست همان طور که اخلاقیات حقیقی‌ای که شایسته‌ی این نام باشد بایستی همزمان^۱ اقتصاد خوب هم باشد. اقتصادی که عبادت خدای پول‌پرستی را القا می‌کند، و قوی را قادر می‌کند تا ثروت را به هزینه‌ی فقرا انباشت کند، دانشی است دروغین و شوم. این دانش مرگ به بار می‌آورد. از طرف دیگر اقتصاد حقیقی

^{۷۶} - روشن است که گاندی در این‌جا برداشت خود یا برداشت متون مقدس هندو و خودش را از کار بیان می‌کند. ما به‌هیچ‌وجه با خیر نخواهیم شد که این پیام را خدا به چه صورتی به آن متون یا به گاندی رسانده است.

به معنای عدالت اجتماعی است، خیر همگان را به طور برابر ترویج می‌کند، و از جمله خیر ضعیف‌ترین‌ها را، و برای زندگی مطلوب ضروری است. (۱۶)

می‌خواهم برابری منزلت‌ها را به وجود آورم. (۱۷)

آرمان من توزیع برابر است، اما تا آن‌جا که می‌توانم ببینم، این آرمان نمی‌تواند عملی شود. بنابراین برای توزیع منصفانه‌تر تلاش می‌کنم (۱۸)

برابری اقتصادی شاه‌کلید استقلال بی‌خسونت است. کار کردن برای برابری اقتصادی به معنای برچیدن تضاد ابدی بین سرمایه و کار است. این کار از یک طرف به معنای هم‌تراز کردن انگشت‌شمار ثروت‌مندان است که بخش بزرگ ثروت ملت در دست‌هایشان است و از طرف دیگر هم‌تراز کردن میلیون‌ها انسان نیمه‌گرسنه‌ی لخت است. یک نظام دولت بی‌خسونت تا زمانی که شکاف بزرگی بین ثروت‌مندان و میلیون‌ها گرسنه برجاست به وضوح غیرممکن است. تضاد بین کاخ‌های دهلی نو و آلونک‌های مفلوک فقرا و طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند حتی یک روز هم در یک هند آزاد ادامه داشته باشد، در هندی که فقرا از همان قدرتی برخوردارند که ثروت‌مندترین افراد در این سرزمین دارند. انقلاب خشن و خونین در یک روزی امری قطعی است مگر با تفویض داوطلبانه‌ی ثروت‌ها و قدرت همراه آن ثروت‌ها و به اشتراک‌گذاری آن‌ها در راه خیر همگانی. من هوادار نظریه‌ام یعنی امانت‌داری هستیم، با این که در این روزها تمسخر بر سرش باریده است. درست است که رسیدن به آن سخت است، ولی رسیدن به بی‌خسونت هم همین طور سخت است، ولی با این وجود ما در سال ۱۹۲۰ برای بالارفتن از آن شیب تند تصمیم خود را گرفتیم. (۱۹)

مفهوم واقعی توزیع برابر این است که هر انسانی بایستی امکانات تامین خواسته‌های طبیعی‌اش را داشته باشد و نه چیزی دیگر. مثلا اگر فردی که گوارش ضعیفی دارد و به یک چهارم پوند^{۷۷} آرد برای نان‌اش نیاز دارد و دیگری که بدن‌اش یک پوند لازم دارد، هر دو بایستی در موقعیتی باشند که خواسته‌شان را برآورده کنند. برای ملی کردن این آرمان کل نظام اجتماعی باید بازسازی شود. جامعه‌ای که بر پایه‌ی بی‌خسونت است نمی‌تواند از هیچ آرمان دیگری حمایت کند. شاید نتوانیم آن هدف را

^{۷۷} - برابر با ۴۵۴ گرم، تقریبا نیم کیلو.

عملی کنیم، اما باید آن را در ذهن داشته باشیم و برای نزدیک شدن به آن بی‌وقفه کار کنیم^{۷۸}. به همان نسبت که به سمت هدف مان پیش می‌رویم به رضایت و شادمانی می‌رسیم و باز هم به همان نسبت در جهت عملی کردن جامعه‌ای بی‌خسونت یاری کرده‌ایم.

۴- امانت‌داری

در واقع، در ریشه‌ی آموزه‌ی توزیع برابر^۱ آموزه‌ی امانت‌داری ثروت‌مندان قرار دارد که ثروتی بیش از حد را مالک اند، چون بنابه این آموزه آنان نباید یک روپیه بیشتر از همسایگان‌شان داشته باشند. این توزیع چگونه اتفاق می‌افتد؟ به شکل بی‌خسونت؟ یا این که ثروت‌مندان را باید از دارایی‌شان سلب مالکیت کرد؟ برای انجام این کار طبعاً باید به خسونت متوسل شویم. این اقدام خشن نمی‌تواند فایده‌ای به جامعه برساند. جامعه فقیرتر خواهد شد، چرا که از نعمت انسانی محروم می‌شود که می‌داند چه‌طور ثروت را انباشت کند. بنابراین راه بی‌خسونت آشکارا برتر است. فرد ثروت‌مند با ثروت‌اش رها می‌شود تا بخشی از آن را که به‌صورت معقول برای نیازهای شخصی لازم دارد برای خود استفاده کند و برای باقی‌مانده‌ی ثروت هم به‌عنوان امانت‌دار عمل کند تا برای جامعه صرف شود. در این استدلال، شرافت فرد امانت‌دار بدیهی فرض می‌شود.

اما اگر با وجود بیشترین تلاش‌ها ثروت‌مندان به معنای واقعی کلمه محافظ منافع فقرا نشوند و اینان بیشتر و بیشتر له شوند و از گرسنگی بمیرند، باید چه کار کرد؟ من در تلاش برای پیدا کردن راه حل این معما ناگهان با ناهمکاری و نافرمانی بی‌خسونت به‌عنوان ابزار درست و خطاناپذیر برخورد کردم. ثروت‌مندان نمی‌توانند بدون همکاری فقرا در جامعه به انباشت ثروت بپردازند. اگر این خبر به گوش فقرا برسد و در میان‌شان نفوذ کند، قوی می‌شوند و یاد می‌گیرند خودشان را چه‌گونه با بی‌خسونتی از نابرابری‌های خردکننده‌ای آزاد کنند که آنان را به مرز گرسنگی برده است. (۲۰)

۵- تمرکززدایی

به نظرم می‌رسد که اگر قرار باشد هند در مسیر خطوط بی‌خسونت رشد کند، بایستی خیلی چیزها را تمرکززدایی کند. از تمرکزگرایی بدون زور کافی نمی‌توان دفاع کرد و آن را ادامه داد. خانه‌های ساده‌ای که در آن‌ها چیزی برای دزدی نیست پلیس نمی‌خواهند؛ این کاخ‌های ثروت‌مندان است که باید محافظان قوی داشته باشند تا آنان را در برابر دزدان مسلح محافظت کنند.

^{۷۸} - گاندی برای تفهیم بهتر این معنا، در این کتاب چند بار از مثال خط یا نقطه‌ی اقلیدسی استفاده می‌کند که در واقعیت هیچ وقت نمی‌توانند وجود عینی داشته باشند، اما ما آن‌ها را فرض می‌گیریم و با آن فرض‌های روی کاغذ دانش‌هندسه و مهندسی را پیش می‌بریم.

همین‌طور هم کارخانه‌جات بزرگ. هند روستا-محور با خطر حمله‌ی خارجی کمتری روبروست تا هند شهر-محور که به نیروهای نظامی زمینی، دریایی و هوایی کاملاً مجهز است. (۲۱)

نمی‌توانید بی‌خسوفتی را بر روی تمدنی کارخانه-محور بنا کنید، اما می‌توان آن را بر روی روستاهای مستقل ساخت. اقتصاد روستایی آن‌طور که من تصور می‌کنم به کلی از بهره‌کشی به‌دور است، و بهره‌کشی جوهره‌ی خسوفت است (۲۲)

۶- استقلال اقتصادی (سوادشی)

سوادشی آن روحیه‌ای است در ما که ما را محدود می‌کند به استفاده از محیط بلافصل اطرافمان و خدمت‌رسانی به آن محیط در مقایسه با نقاط دورتر.^{۷۹}

اگر از آموزه‌ی سوادشی پیروی کنیم، وظیفه‌ی من و شما است که همسایگانی را پیدا کنیم که نیازهای ما را تامین می‌کنند و در مواردی که نمی‌دانند چگونه کارشان را به پیش ببرند آموزش‌شان بدهیم، با این فرض که همسایگانی وجود دارند که نیازمند شغل سالم اند. به این ترتیب، هر "روستا"یی در هند تقریباً واحدی متکی به خود و خودکفا خواهد شد که فقط کالاهایی را با روستاهای دیگر مبادله می‌کند که در محل تولیدش نیستند. این نکته شاید بی‌معنا به نظر برسد. تعجیبی ندارد، هند سرزمین مهملات است. بی‌معناست که آدم از تشنگی آتش بگیرد اما حاضر نشود که از یک مسلمان مهربان آب بگیرد. در حالی که هزاران هندو ترجیح می‌دهند بمیرند تا از آب خانوار مسلمان بخورند. این آدم‌های نادان وقتی قبول کنند که دین‌شان می‌خواهد که فقط باید پوشاکی را بپوشند که در هند تولید شده و خوراکی را بخورند که فقط باید در هند کشت شده، از پوشیدن هر لباس دیگری یا خوردن هر خوراک دیگری هم می‌توانند خودداری کنند. (۲۳)

هوادر سرسپرده‌ی سوادشی نسبت به غریبه‌گان سوءنیتی نخواهد داشت و نسبت به هیچ کس در دنیا از سر ستیزه‌جویی رفتار نخواهد کرد. سوادشی فرقه‌ی نفرت نیست. آموزه‌ی خدمت بی‌منیتی است که ریشه‌هایش در خالص‌ترین آهی‌مسا (بی‌خسوفتی) یعنی عشق است. (۲۴)

^{۷۹} - Local economy: اقتصاد محلی. در دنیای معاصر 'محلی‌گرایی، اقتصاد محلی، تولید برای محل و توزیع در محل تولید' و پول محلی رهیافت‌های مطرحی شده‌اند. در این اقتصاد، نشت به بیرون باید به حداقل خود برسد، مگر این که چاره‌ای دیگر نباشد. در عوض، مبادله با نزدیک‌ترین همسایه‌ی مجاور، به جای همسایه‌ی دور و بسیار دور راهنمای عمل خواهد شد. به این وسیله، هم از بورس‌بازی، تمرکزگرایی و انحصار و احتکار جلوگیری می‌شود و هم در هزینه‌های حمل‌ونقل و انبارداری و تلفات آن پیش‌گیری می‌شود. در اقتصاد بازار آزاد امروز، طبیعی است که مثلاً در عرض یک سال هزار گاو از یونان به انگلیس صادر شود و همزمان ۱۲۰۰ گاو عیناً مشابه به دست بازاریان دیگری از انگلیس به یونان وارد شود.

۷- خودکفایی

واحدِ جامعه باید روستایی باشد یا مثلاً گروهِ کوچکِ قابلِ کنترلی از مردم باشد که در شرایطِ آرمانی به‌عنوانِ یک واحدِ خودکفا (از نظرِ تامینِ نیازهای حیاتی‌شان) باشد. (۲۵)

اولین دغدغه‌ی هر روستایی کشت و تولیدِ محصولاتِ خوراکیِ خود و پنبه برای پارچه خواهد بود. (۲۶)

واقعیتِ اصلیِ خادار^{۸۰} این است که هر روستا را در خوراک و لباس‌اش بی‌نیاز از کمک کند.

خادیِ خودکفا هرگز موفق نخواهد شد مگر این که پنبه را خودِ نخ‌ریسان برای خود کشت کنند یا عملاً در خود هر روستا کشت شود. این به‌معنای کشت نامتمرکزِ پنبه است تا آن حدقلی که خادیِ خودکفا مطرح است. (۲۷)

هر روستایی بایستی روی پای خود باشد و قادر به اداره‌ی امور خود حتی در دفاع از خود در برابر همه‌ی دنیا باشد. (۲۸)

۸- تعاونی‌گرایی

تا جایی که ممکن است هر فعالیتی بر پایه‌ی تعاونی باید انجام شود (۲۹)

نظام تعاونی برای کشاورزان بسیار بیشتر از پلاس‌بافان ضرورت دارد. زمین متعلق به دولت است؛ بنابراین بیشترین بازده را موقعی می‌دهد که به‌شکل تعاونی کشت شود.

^{۸۰} - Khadar, khadi: خادی یا خادار. پارچه‌ی ساده‌ای که از پنبه بافته می‌شود و نسبت به بافتِ کارخانه‌ای زمخت و خشن‌تر است. این پارچه در برنامه‌ی گاندی به پدیده‌ای راهبردی تبدیل می‌شود. گاندی به‌غلط متهم شده بود که متوهمانه همه‌ی صنایع و دنیای مدرن و علم و پیشرفت را کنار می‌زند و فقط به بدویتِ این پارچه پناه می‌برد. در حالی که به قولِ خودش، او عملگراییِ آرمان‌خواه بود و آماده بود که خادی را با هر جایگزینِ بهتری عوض کند. اما عملاً می‌دید آن چیزی که می‌تواند برای همه‌ی بیکاران کار تولید کند، همین چرخه‌ی خادی است و ایجادِ یک اقتصادِ چرخه‌ای (circular economy) بر پایه‌ی همین پارچه در حدِ وُسع و توانِ تولیدکنندگان و دست‌اندرکاران آن. او در این کتاب هم تأکید می‌کند که تاریخ، باید ارزشِ این اقتصاد باشد و پارچه در ازای نخِ تولیدی و تحویل‌داده شده مبادله شود. به این ترتیب، سیاستِ اقتصادیِ هوشمندانه‌ای را در نظر داشته که بر پایه‌ی پنبه‌ی در دسترس همگان شکل بگیرد.

باید به یاد داشت که تعاونی‌گری باید بر پایه‌ی بی‌خسونت‌ی باشد. (۳۰)

۹- ساتیاگراها^{۸۱}

بی‌خسونت‌ی با فنّ ساتیاگراها و ناهمکاری‌اش باید ضمانت‌اجرایی احقاقِ حقوقِ جماعت روستایی باشد (۳۱)

۱۰- برابری ادیان

هر دینی جایگاه محترم و برابر خود را دارد. ما همه برگ‌های درختی با عظمت‌ایم که تنه‌اش نمی‌تواند از ریشه‌اش جدا شود، ریشه‌ای که عمیقاً در دل خاک جا دارد. تندترین بادها نمی‌تواند آن را از جا بکند. (۳۲)

۱۱- حکومتِ شورایی پنج نفره

دولتِ روستا با شورای پنج نفره‌ای اداره می‌شود که هر ساله از طرف روستائیان بالغ، مرد و زن، دارای حداقل شرایط تعیین شده انتخاب می‌شوند. (۳۳)

از آن جایی که نظام مجازاتی به معنای پذیرفته‌ی آن وجود نخواهد داشت، این شورا ترکیبی از وظایف قانون‌گذاری، قضایی و مجریه را به عهده می‌گیرد تا در یک سال خدمت‌اش به کار بپردازد. (۳۴)

هر شورای پنج نفره‌ی مرد یا زن بالغ، که روستایی یا روستا-اندیش باشد یک واحد را می‌سازند.

دو شورای مجاور هم یک گروه کاری را خواهند ساخت که زیر نظر یک راهبر انتخابی از بین خودشان هستند:

وقتی که یک‌صد شورا به این شکل تشکیل شود، پنجاه راهبر رتبه اول از بین خود یک راهبر رتبه دوم انتخاب خواهند کرد. و

^{۸۱} - Satyagraha: ستیاگره. ستیا به معنای حقیقت و گرّه به معنای پایداری برای به‌دست آوردن چیزی است. پایداری در راه حقیقت در کنار آهیمنسا (بی‌خسونت‌ی) دو رکن اصلی تفکر جامع‌گاندی اند.

الی آخر، راهبران رتبه اول در این بین زیر نظر راهبر رتبه دوم کار می‌کنند. گروه‌های موازی دویست شورایی به تشکیل خود ادامه خواهند داد تا این که کل هند را بپوشانند، هر گروه بعدی شوراها به همان روش انتخاب راهبر رتبه اول، راهبر رتبه دوم را انتخاب می‌کند. همه‌ی راهبران رتبه دوم مشترکا با هم برای کل هند و منفردا برای مناطق مربوطه به خودشان خدمت خواهند کرد. راهبران رتبه دوم، هر وقت که ضروری دیده شود، از بین خود رئیسی را انتخاب می‌کنند که در صورت تمایل خودشان همه‌ی گروه را مدیریت و رهبری کند. (۳۵)

۱۲- آموزش نو (نای تعلیم) ۸۲

با تعبیر آموزش منظورم بیرون کشیدن تمام و کمال بهترین توانایی‌ها در کودک و انسان است -چه در جسم، چه در ذهن و چه در روح. سواد نه پایان آموزش است و نه حتی شروع آن. سواد فقط یکی از ابزارهایی است که با آن مرد و زن می‌توانند آموزش بگیرند. سواد به‌خودی‌خود آموزش نیست. بنابراین من آموزش کودک را با یاد دادن یک صنعت دستی مفید شروع می‌کنم و او را قادر می‌کنم که از اولین لحظه‌ی شروع آموزش حرفه‌اش چیزی را تولید کند. به این ترتیب هر مدرسه‌ای می‌تواند خودکفا شود، به این شرط که حکومت تولیدات این مدارس را بخرد. (۳۶)

فصل ۷

کار برای نان

طبیعت بزرگ عمدا قصد داشته که نان مان را با عرقِ جبین به دست آوریم. بنابراین هر کسی که لحظه‌ای عاطل باشد به همان نسبت باری است به دوش همسایگان‌اش؛ این رفتار اقدام به نقضِ دقیقاً اولین درس بی‌خسوفی است. ... آهی‌مسا بی‌معنا است اگر توجه کامل متعادل به همسایه‌ی شخص وجود نداشته باشد، به این ترتیب انسان عاطل در همان شرطِ اولیه ایراد دارد. (۱)

این قانون آسمانی که انسان بایستی نان‌اش را با کارِ دست‌هایش به دست آورد، اولین بار از سوی نویسنده‌ای روسی به اسم تی. ام. بُندارف^{۸۳} مطرح شد. تولستوی آن را تبلیغ کرد و وسیعاً معرفی کرد. به نظر من همان اصل در فصل سوم گیتا هم مطرح است، آن جایی که می‌گوید آن کسی که بدون فداکاری می‌خورد، خوراک دزدی می‌خورد. فداکاری در این جا فقط به معنای کار برای نان است.

عقل هم ما را به نتیجه‌ای مشابه می‌رساند. یک انسان که کار جسمی انجام نمی‌دهد چه طور می‌تواند حق خوردن داشته باشد؟ "تو در عرقِ جبینات نان‌ات را خواهی خورد" این را انجیل می‌گوید. یک میلیونر نمی‌تواند به مدت زیادی به این وضع خود ادامه بدهد، و کمی بعد از زندگی‌اش خسته خواهد شد، اگر تمام طول روز در بسترش غلت بزند، و حتی این که غذایش را جلویش بگذارند. بنابراین او گرسنگی را به زور با نرمشِ بدنی ایجاد می‌کند و غذایی را که می‌خورد به خود تعارف می‌کند. اگر هر کسی، دارا یا ندار به این شکل مجبور باشد به این یا آن شکل نرمش کند، چرا این نرمش شکل تولیدی به خود نگیرد،

^{۸۳} - T. M. Bondaref: تیموفی میخائیلوویچ بُندارف (۱۸۲۰-۱۸۹۷) دهقان فیلسوف روسی بود. مقاله‌ی "پیروزی کشت‌گر یا تلاشگری و آنکل‌واره‌گی" را نوشت که الهام‌بخش لئو تولستوی شد. تولستوی در سال‌های ۱۸۸۸ و ۱۹۰۶ به انتشار آن مقاله پرداخت.

یعنی کار برای نان؟ هیچ کس از کشاورز نمی‌خواهد که نرمشِ تنفسی انجام بدهد یا عضلاتش را به کار بیندازد. و بیش از نُه‌دَهَم جمعیتِ بشری با شخمِ زمین کار می‌کنند. دنیا چقدر شادتر، سالم‌تر و صلح‌جوتر می‌شد اگر که یک‌دَهَمِ باقی‌مانده هم از الگوی اکثریتِ غالب تبعیت می‌کردند، حداقل تا آن حدّ که برای خوراکِشان کافی باشد!

تضادِ جهان‌گستری بین سرمایه و کار وجود دارد، و فقرا حسرتِ اغنیا را می‌خورند. اگر همه برای خوراک کار می‌کردند تفاوت‌های درجاتِ آدم‌ها محو می‌شدند؛ ثروت‌مندان باز هم می‌بودند، اما آنان خود را فقط امانت‌دارِ اموال‌شان می‌شناختند، و آن را عمدتاً در راهِ منافعِ عموم مصرف می‌کردند.

کار برای نان 'موهبتی عالی برای کسی است که بی‌خسوفی را رعایت می‌کند، حقیقت را می‌پرستد و رعایتِ براهماچاریا^{۸۴} را به شکل عملی طبیعی انجام می‌دهد. این کار می‌تواند حقیقتاً فقط به کشاورزی مربوط شود. اما امروزه به هر دلیلی، هر کسی در شرایطی نیست که به آن مشغول شود. بنابراین شخص به جای شخمِ زمین می‌تواند بریسد یا بیافد، یا نجاری و آهن‌گری کند و همیشه کشاورزی را به چشمِ کارِ مطلوب و آرمانی ببیند. هر کسی باید رفتگر^{۸۵} خود باشد. تخلیه و دفع به همان اندازه‌ی خوردن اهمیت دارد؛ و بهترین حالت این است که هر کس پس‌ماند خودش را خود دفع کند. اگر این کار شدنی نباشد، هر خانواده باید به رفت‌وروی خود رسیدگی کند.

سال‌ها حس کرده‌ام که چیزی باید از ریشه غلط باشد که رفتگری مسئله‌ی طبقه‌ای جدا در جامعه شده است. ما هیچ سابقه‌ی تاریخی از کسی نداریم که اولین بار پایین‌ترین جایگاه اجتماعی را به این خدمتِ بنیادی بهداشتی داد. او هر کسی هم که بوده به هیچ وجه کار خوبی برای ما نکرده. ما از اول بچه‌گی‌مان باید این نکته را در ذهن‌مان حک کنیم که همه‌مان رفتگریم، و ساده‌ترین راه این کار، برای هر کسی که آن را پذیرفته این است که کار برای نان را با رفتگری شروع کند. رفتگری، وقتی هوش‌مندان انجام شود، به درک حقیقی از برابری انسان کمک خواهد کرد. (۲)

منبع حقیقی حقوقِ انسان‌ها انجام وظیفه است. وقتی همه‌ی مان وظایف‌مان را انجام بدهیم، حقوق دور از دسترس نخواهند بود. اگر در حالی که وظایف را انجام نداده باشیم به دنبال حقوق بدویم، آن‌ها مثل سراب از دست‌مان فرار می‌کنند. هر قدر که

^{۸۴} - Brahmacharya: عهد با خدا برای پرهیزگاری کامل و به معنای "رفتار سازگار با برهمن" یا "در مسیر برهمن". در یوگا، هندویسم و بودیسم عموماً به سبک زندگی‌ای اشاره می‌کند که با خویشنداری و ریاضتِ جنسی‌ایکد همراه است. در این عهد، طبعاً دزدی و دروغ هم ممنوع است. براهماچاریا وقتی است که شخص^۱ بدن و ذهن‌اش را از راه ریاضت کاملاً تحت کنترل قرار می‌دهد.

^{۸۵} - در جامعه‌ی سنتی هند رفتگری، مستراح‌کشی و تمیزکردن توالت‌ها کار طبقه‌ی نجس‌ها (معمولاً گروه بانگی‌ها) بوده.

بیشتر به دنبال‌شان می‌دویم، همان قدر دورتر پرواز می‌کنند. همین آموزه در کلماتِ نامیرای کریشنا تجلی داشته است: "فقط عمل مال‌توست، نتیجه را با تمام قوا دور بینداز." عمل وظیفه است، نتیجه حق است. (۳)

هر انسانی حقی برابر در برخورداری از ضروریاتِ زندگی دارد، همان‌طور که حتی پرندگان و حیوانات دارند. و از آن جایی که هر حقی با خود وظیفه‌ای مرتبط، و چاره‌ای مرتبط برای مقاومت در برابر هر گونه حمله به آن حق دارد، برای دفاع از برابری بنیادی اولیه تنها کافی است که به وظایف و چاره‌ها پی بُرد. وظیفه‌ی مرتبط کار کردن با اعضا است و چاره‌ی مرتبط ناهمکاری با کسی است که مرا از نتیجه‌ی کارم محروم می‌کند. (۴)

اگر هر کسی برای نان‌اش کار می‌کرد و نه بیشتر از آن، آن‌وقت بود که خوراک کافی برای همه وجود می‌داشت. آن وقت از جمعیت زیاد شکایتی نمی‌شد؛ نه بیماری و نه این همه فلاکت، آن‌طور که دوروبرمان می‌بینیم، هیچ یک وجود نمی‌داشتند. این نوع کار برترین شکلِ فداکاری خواهد بود. انسان‌ها بی‌شک بسیاری کارهای دیگر با دستان یا ذهن‌شان انجام خواهند داد، اما همه‌ی آن کارها کارِ عشق برای خیرِ مشترک خواهد بود. در آن صورت نه ثروت‌مند و نه فقیری، نه بالایی و نه پایینی، نه نجسی و نه پاکی^۱ هیچ یک وجود نخواهند داشت.

این ممکن است آرمانی دست‌نیافتنی باشد اما به این خاطر لازم نیست از تلاش برای آن دست برداریم. حتی اگر بدون رعایتِ کاملِ قانونِ فداکاری، یعنی قانونِ هستی‌ما، کار بدنی لازم برای نانِ روزانه‌مان را انجام بدهیم، راه درازی را به طرف هدفِ آرمانی طی کرده‌ایم.

اگر که این کار را می‌کردیم، خواست‌های‌مان به حداقل می‌رسید، خوراک‌مان ساده می‌شد. آن‌وقت بود که می‌خوردیم تا زندگی کنیم، نه این که زندگی کنیم تا بخوریم. هر کسی که به دقتِ این پیشنهاد شک داشته باشد اگر عرق جبین را برای نان‌اش امتحان کند، بالاترین لذت را از تولیداتِ کارش خواهد برد، سلامتی‌اش بهتر خواهد شد، و کشف خواهد کرد که خیلی از چیزهایی که دارد اضافی اند (۵)

کارِ هوش‌مندانه برای نان در هر وقتی برترین شکلِ خدمتِ اجتماعی است.

صفتِ "هوش‌مندانه" به این دلیل به کار اضافه شده است که کاری که قرار است خدمتِ اجتماعی باشد بایستی آن هدفِ

مشخص را در پشت خود داشته باشد. در غیر این صورت، هر کارگری می‌تواند مدعی شود که خدمت اجتماعی انجام می‌دهد. درست است، او به یک معنا این کار را انجام می‌دهد، اما چیزی که در این جا معنا می‌دهد چیزی بالاتر از آن است. کسی که برای خیر کلی همگان کار می‌کند به جامعه خدمت می‌کند و استحقاق دست‌مزدش را دارد. بنابراین چنین کاری که برای نان است با خدمت اجتماعی فرقی ندارد. (۶)

مگر نمی‌شود که آدم‌ها نان‌شان را با کار فکری در بیاورند؟ نه. نیازهای بدن بایستی با بدن تامین شود. تعبیر "کارقیصر را به قیصر واگذار" شاید در این جا به درستی مصداق داشته باشد. کار ذهنی یعنی همان کار فکری برای روح است و برای رضایت خود آن. هرگز نباید خواستار دست‌مزد باشد. در وضعیت آرمانی، پزشکان، حقوق‌دانان، و امثال آنان فقط برای نفع جامعه کار می‌کنند، نه برای خود. اطاعت از قانون کار برای نان، انقلابی خاموش در ساختار جامعه ایجاد خواهد کرد. پیروزی بشر عبارت خواهد بود از جانشین کردن مبارزه برای وجود خود با مبارزه برای خدمت دوجانبه. قانون حیوانی با قانون انسانی جایگزین می‌شود.

بازگشت به روستاها به معنای شناسایی صریح و داوطلبانه‌ی وظیفه‌ی کار برای نان و همه‌ی آن چیزهایی است که در پی دارد. اما منتقد می‌گوید، "میلیون‌ها کودک هندی امروزه در روستاها زندگی می‌کنند و با این حال زندگی نیمه‌گرسنه دارند." افسوس که این گفته بسیار درست است. خوشبختانه می‌دانیم که حضور آنان ناشی از اطاعت خودخواسته نیست. شاید اگر می‌توانستند، از کار بدنی شانه خالی می‌کردند، و حتی اگر جایی برای ماندن پیدا می‌کردند با شتاب به نزدیک‌ترین شهر می‌رفتند. اطاعت اجباری از یک ارباب، نوعی بردگی است، اطاعت خودخواسته از پدر^۱ افتخار فرزند است. به همین شکل اطاعت اجباری از قانون کار برای نان^۱ پرورش‌دهنده‌ی فقر، بیماری و نارضایتی است. نوعی از وضعیت بردگی است. اطاعت خودخواسته از آن بایستی با خود^۱ رضایت و سلامت بیاورد. و این نوع سلامتی است که ثروت واقعی است، نه سکه‌های نقره و طلا. (۷)

گدایی

بی‌خشونتگی من دادن غذا به آدم سالمی را نمی‌پذیرد که برای آن غذا به شکلی شرافت‌مندانه کار نکرده، و اگر قدرت داشتم همه‌ی نذری‌خانه‌ها (سداوڑاتاها)^{۸۶} را که غذای رایگان می‌دهند تعطیل می‌کردم. این کار ملت را خوار کرده است و تنبلی،

^{۸۶} sadavrata- "نذر مذهبی برای غذا پخش کردن همیشگی"، به‌خصوص در عبادت‌گاه‌ها. این نذری پخش کردن هندو حتی در هند امروز به پیروان سیک و مسلمان رقیب هندوها هم سرایت کرده و هر کدام در جایی برای خود نذری همیشگی ترتیب می‌دهند.

بطالت، ریا و حتی جرم را تشویق کرده است. این نوع صدقه‌ی نابه‌جا چیزی به ثروت کشور اضافه نمی‌کند، چه مادی، چه معنوی؛ و حس دروغین "بارزش بودن" به صدقه‌دهنده می‌دهد. چه قدر خوب و عاقلانه می‌بود اگر که صدقه‌دهنده موسسه‌ای راه می‌انداخت که در آن‌ها در فضایی سالم و تمیز به مردان و زنانی که برای‌شان کار می‌کنند غذا می‌دادند. شخصا فکر می‌کنم که چرخ نخ‌ریسی یا هر فرایندی که پنبه باید طی کند شغلی مطلوب خواهد بود. اما اگر آن را نداشته باشند، هر کار دیگری را می‌توانند انتخاب کنند؛ تنها قانون باید این باشد که "بدون کار «خوراک»ی نیست." هر شهری مشکلات سخت خودش را با مسئله‌ی گدایی دارد، مشکلاتی که پول‌دارها مسئول‌اش هستند. فکر می‌کنم پرت‌کردن خوراکِ رایگان جلوی آدم‌های عاطل و باطل راحت‌تر است، اما بسیار سخت‌تر است که موسسه‌ای سازمان داد که در آن قبل از دادن غذا باید کاری شرافت‌مندانه انجام شود. از نظر مالی، در مراحل اولیه، به هر قیمتی، هزینه‌ی تغذیه‌ی مردم بعد از گرفتن کار از آنان بیشتر از آشپزخانه‌های رایگان فعلی خواهد بود. اما فکر می‌کنم اگر که ما نخواهیم به مسابقه‌ی آدم‌های عاطل که این سرزمین را به سرعت دارند زیر پا می‌گذارند سرعت ببخشیم، در دراز مدت کم‌هزینه‌تر خواهد بود. (۸)

کاملاً حس می‌کنم در حالی که تشویق گدایی بد است، هیچ گدایی را بدون پیشنهاد کار و غذا رد نمی‌کنم. اگر کار نکنند او را بدون غذا از خودم دور می‌کنم. آن‌هایی که جسم‌شان ناتوان است مثل آدم‌های لنگ و علیل را دولت باید حمایت کند. اما زیر پوشش نابینایی دروغین و حتی نابینایی واقعی شیدای زیادی انجام می‌شود. خیلی از نابینایان با پول نامشروع پول‌دار شده‌اند. خوب است به جای این که در معرض این وسوسه قرار بگیرند، آنان را در پناهگاه‌هایی نگهداری کرد. (۹)

فصل ۸

برابری

نظری من در باره‌ی جامعه این است که اگر چه برابر به دنیا می‌آییم، یعنی حق فرصت‌های برابر داریم، اما همه ظرفیت و توانایی یکسانی ندارند. مثلاً، همه نمی‌توانند قد یا رنگ یا توان هوشی یا ... یکسانی داشته باشند؛ بنابراین، به‌طور طبیعی بعضی‌ها توانایی دارند که بیشتر به‌دست بیاورند و بعضی کمتر. آدم‌های با استعداد بیشتر خواهند داشت، و از استعدادشان برای این هدف استفاده می‌کنند. اگر از استعدادهای‌شان با شفقت استفاده کنند، نیاز مملکت را برآورده خواهند کرد. این آدم‌ها به‌عنوان امانت‌دار وجود دارند، نه به هیچ معنایی دیگر. من آدم باهوش را می‌گذارم که بیشتر در بیاورد، مانع استعدادش نمی‌شوم. اما بخش عمده‌ی درآمد بیشتر او بایستی برای خیرمملکت استفاده شود، درست مثل درآمد همگی فرزندان کاسب یک پدر که باید در صندوق خانوار جمع شود (۱)

معنای واقعی توزیع برابر این است که هر انسانی بایستی پول لازم برای تامین همگی خواسته‌های طبیعی‌اش را داشته باشد و نه بیشتر. مثلاً اگر کسی گوارشی ضعیف دارد و فقط یک چهارم پوند آرد برای نان‌اش لازم دارد و دیگری یک پوند، هر دو باید در وضعیتی باشند که خواسته‌شان را برآورده کنند. برای عملی کردن این اصل کل نظام اجتماعی باید بازسازی شود. جامعه‌ی بی‌خسونت نمی‌تواند از هیچ آرمان دیگری پشتیبانی کند. ممکن است نتوانیم به این هدف برسیم، اما باید آن را در ذهن داشته‌باشیم و بی‌وقفه برای نزدیک شدن به آن کار کنیم. هر قدر که به سمت هدف‌مان پیش می‌رویم، رضایت و خشنودی می‌یابیم، و باز هم به همان مقدار به عملی کردن جامعه‌ی بی‌خسونت کمک کرده‌ایم. (۲)

برابری درآمد

استعدادهای‌تان را در خدمت جامعه بگذار، به‌جای این که به پول تبدیل‌شان کنی. اگر پزشک باشی، در هند به‌اندازه‌ی کافی

بیماری هست که همه‌ی مهارت‌های پزشکی‌ات را به کار بگیری. اگر حقوق‌دان باشی، در هند به اندازه‌ی کافی اختلاف و دعوا وجود دارد. به جای دامن زدن به مشکل بیشتر، آن دعاها را در بیرون دادگاه حل و فصل کن و دادخواهی‌ها را متوقف کن.^{۸۷} اگر مهندس هستی خانه‌هایی الگو بساز، مناسب درآمد و نیاز مردمان که لبریز از سلامتی و هوای تازه باشند. هیچ چیزی از آن چه که یاد گرفته‌ای نیست که ارزش نداشته باشد. (دوستی که پرسش کرده بود حساب‌دار قَسَم خورده^{۸۸} بود و گاندی‌جی در ادامه به او گفت:) نیاز شدیدی در همه‌جا به حساب‌دار برای حسابرسی حساب‌های کنگره و سازمان‌های مرتبطش وجود دارد. شما به هند بیا - من کار کافی و همین‌طور دست‌مزدتان را خواهیم داد - چهار آنه^{۸۹} در روز که مطمئناً بسیار بیشتر از درآمد میلیون‌ها نفر در هند است. (۳)

اشتغال به حرفه‌ی حقوق‌نابستی به معنای حقوق‌روزانه‌ی بیشتری مثلاً از دست‌مزدِ نجار روستا باشد. (۴)

اگر هند قرار بود زندگی مستقلانه‌ی نمونه‌ای را داشته باشد که حسرتِ دنیا باشد، همه‌ی بانگی‌ها (رفنگران)، دکترها، حقوق‌دان‌ها، معلمان، تاجران و سایرین باید برای یک روز کارِ شرافت‌مندانه حقوقی یک‌سان بگیرند. ممکن است جامعه‌ی هند هرگز به این هدف نرسد، اما وظیفه‌ی هر هندی است که عزمِ خود را برای این هدف جزم کند و نه برای هدفی دیگر، اگر که قرار است هند سرزمینی شادکام باشد. (۵)

^{۸۷} - روال خود گاندی به‌عنوان وکیل مدافع همین‌طور بوده، هم در هند و هم در آفریقای جنوبی.

^{۸۸} - chartered accountant: حساب‌دار صلاحیت‌دار. قسم‌خورده اصطلاحی است در فارسی^۱ برای حساب‌رسانی که باید در مواقع اختلاف حساب‌های بنگاه اقتصادی را بازبینی و ابهام‌زدایی کنند تا دعوایی فیصله پیدا کند.

^{۸۹} - anna: یک شانزدهم روپیه. با این حساب، یک روپیه در دوران گاندی قدرتِ خرید خیلی بالایی داشته است.

فصل ۹

نظریه‌ی امانت‌داری

فرض کنیم ثروت انبوهی را به‌دست آورده‌ام، یا باارثیه، یا با تجارت و صنعت، باید بدانم که همه‌ی آن ثروت مال من نیست، آن چه مال من است حق زندگی‌ای شرافت‌مندانه است، نه بهتر از آنی که میلیون‌ها نفر دیگر از آن برخوردارند. باقی ثروت‌ام به جماعت مردم متعلق است و باید برای بهروزی جماعت استفاده شود. من این نظریه را وقتی اعلام کرده‌ام که نظریه‌ی سوسیالیستی در باره‌ی اموال زمین‌داران و بزرگان حاکم در کشور مطرح بود. آنان این طبقات صاحب امتیاز را در دیدگاه خود حذف می‌کردند. من از این طبقه می‌خواهم که حرص و طمع و حس تملک‌شان را به تدریج کنار بگذارند، و با وجود ثروت‌شان، خود را تا سطح آنانی که نان‌شان را با کار به‌دست می‌آورند پایین بیاورند. کارگر باید متوجه شود که مالکیت ثروت‌مند بر ثروت‌اش کمتر از مالکیت کارگر بر مال‌اش یعنی بر قدرت انجام کار است.

این مسئله که با این تعریف^۱ چند نفر می‌توانند امانت‌دارانی واقعی باشند خارج از موضوع است. اگر نظریه درست باشد دیگر مهم نیست که افراد زیادی بر اساس آن زندگی کنند یا فقط یک نفر مطابق آن عمل کند. مسئله‌ی اصلی مجاب شدن است. اگر اصل بی‌خسونت‌ی (آهیمسا) را بپذیری، باید تلاش کنی که مطابق‌اش زندگی کنی، فارغ از این که موفق بشوی یا شکست بخوری. چیزی در این نظریه وجود ندارد که گفته شود بالاتر از درک عقل است، اما ممکن است بگویی عمل به آن سخت است. (۱)

ممکن است بگویی امانت‌داری از نظر حقوقی داستان‌سرای است. اما اگر مردم بر روی آن دائماً تامل کنند و تلاش کنند بر اساس آن عمل کنند، آن وقت است که چرخ زندگی بر روی زمین بسیار بیشتر از امروزه بر طبق عشق می‌چرخد. امانت‌داری مطلق مانند تعریف اقلیدس از نقطه، یک امر انتزاعی است و همیشه دست‌نیافتنی است. اما اگر برای‌اش تلاش کنیم خواهیم توانست در جهت برقراری حالتی از برابری بر روی زمین بیشتر از هر شیوه‌ی دیگری پیش‌روی کنیم. ... اعتقادِ راسخ دارم که اگر حکومت^۱ سرمایه‌داری را با خسونت سرکوب کند، خودش در چنبره‌ی خسونت گرفتار خواهد شد، و در تلاش برای توسعه‌ی بی‌خسونت‌ی تا ابد شکست خواهد خورد. حکومت^۱ خسونت را به‌شکل متمرکز و سازمان‌یافته بازنمایی می‌کند. فرد

روحي دارد، اما چون حکومت بی‌روح است، هرگز این عادت را از آن نمی‌توان گرفت، خشونت‌ی که اصل وجودش را به آن مدیون است. از این رو من نظریه‌ی امانت‌داری را ترجیح می‌دهم. در حالت اول^{۹۰} این ترس همیشه وجود دارد که ممکن است دولت نسبت به آنانی که با آن اختلاف دارد خشونت‌ی بیش از حد به کار ببرد. در واقع خیلی خوش حال می‌شوم اگر افراد مورد نظر به شکل امانت‌دار رفتار کنند؛ اما اگر کوتاهی کنند، معتقدم که باید آنان را با اعمال حداقل خشونت به دست دولت از اموال‌شان محروم کنیم. ... (به‌همین دلیل بود که در کنفرانس میزگرد گفتم هر گروه ذینفع بایستی به‌دقت مورد بررسی قرار گیرد، و در صورت ضرورت دستور مصادره داده شود ... بنا به مورد با غرامت یا بی‌غرامت.) چیزی که شخصا ترجیح می‌دهم نبود تمرکز قدرت در دست حکومت است، و به‌جای آن گسترش حس امانت‌داری است؛ همان‌طور که در نظرم زیان‌آوری خشونت مالکیت خصوصی کمتر از خشونت حکومتی است. اما اگر ناگزیر باشد، از حداقل مالکیت دولتی پشتیبانی می‌کنم.^{۹۱}

(۲)

این روزها رسم شده که بگویند جامعه نمی‌تواند سازمان پیدا کند یا در خط بی‌خشونت حرکت کند. من به همین نکته می‌پردازم. در یک خانواده وقتی پدر به فرزند مقصرش سیلی می‌زند، فرزند به انتقام فکر نمی‌کند. اطاعت او به خاطر اثر بازدارنده‌ی سیلی نیست، بلکه به‌دلیل عشق رنجیده‌ای است که در پشت آن سیلی حس می‌کند. در نظر من این تمثیل جوهره‌ی روشی است که جامعه با آن اداره می‌شود یا باید اداره شود. آنچه که برای خانواده صادق است بایستی برای جامعه هم که یک خانواده‌ی بزرگتر است بایستی صادق باشد. (۳)

معتقدم که بی‌خشونت‌ی صرفاً فضیلتی شخصی نیست. بی‌خشونت‌ی فضیلتی اجتماعی هم هست که باید مثل سایر فضیلت‌ها پرورش داده شود. جامعه قطعاً و عمدتاً با اعمال بی‌خشونت‌ی در مراودات دوجانبه‌اش تنظیم و اداره می‌شود. چیزی که من به‌دنبال آن هستم گسترش آن در مقیاسی بزرگتر، ملی و بین‌المللی است. (۴)

نظریه‌ی "امانت‌داری" چاره‌ای موقتی و قطعاً پنهان‌کارانه نیست. مطمئنم که به نقد همه‌ی نظریه‌های دیگر جواب می‌دهد. ضمانت‌اجرائی فلسفه و دین را در پشت خود دارد. این که مالکان ثروت بر طبق این نظریه عمل نکرده‌اند نادرست بودن‌اش را اثبات نمی‌کند، بلکه ضعف خود ثروت‌مندان را ثابت می‌کند. هیچ نظریه‌ی دیگری متناسب با بی‌خشونت‌ی نیست. در روش بی‌خشونت خطاکار اگر از خطایش برنگردد نتیجه‌ی کارش را می‌بیند. چون یا از راه ناهمکاری بی‌خشونت وادار می‌شود که

^{۹۰} - در حالت سرکوب مالکیت

^{۹۱} - گاندی در صفحات پیشین، در سخنانی متاخرتر، فقط به ضمانت نافرمانی مدنی و ناهمکاری با صاحبان ثروت تاکید می‌کند و نه به ملی کردن بضعی از سرمایه‌ها.

خطا را ببیند یا خودش را کاملاً منزوی خواهد دید. (۵)

بی‌تردید این عقیده را تأیید می‌کنم که عموماً ثروت‌مندان و به‌همان دلیل بیشتر انسان‌ها در روشی که پول درمی‌آورند با هم فرقی نمی‌کنند. در کاربرد روش بی‌خسونت، فرد بایستی معتقد باشد که هر انسانی، هر چند گمراه ممکن است با رفتار انسانی و ماهرانه اصلاح شود. ما باید خیر درون انسان‌ها را صدا بزنیم و انتظار پاسخ داشته باشیم. آیا این که هر عضو جامعه 'همه‌ی استعدادهايش را، نه فقط برای افزایش قدرت شخصی بلکه برای خیر همگان به کار بگیرد سرچشمه‌ی بهروزی جامعه نیست؟ ما نمی‌خواهیم برابری مرگباری را تولید کنیم که هر کس از کاربرد توانایی‌اش تا حد اکثر ممکن ناتوان شود یا باعث ناتوانی او شوند. چنان جامعه‌ای در نهایت باید نابود شود. بنابراین توصیه‌ام را پیشنهاد می‌کنم که پولدارها می‌توانند میلیون‌های خود را دربیابند (البته که با شرافت و درستی). به این منظور که اگر آن‌ها را به خدمت همگان وقف کنند کار کاملاً درستی انجام داده‌اند. "آن چه که از مال به تو می‌دهد، قسمت تو است، از آن کام بگیر." ^{۹۲} ذکر ^{۹۳} است بر پایه‌ی دانشی نامتعارف. این مطمئن‌ترین روش شکل‌دهی به نظام تازه‌ی زندگی با نفع فراگیر است که به‌جای نظام فعلی‌ای می‌نشیند که هر کس بدون توجه به آن چه برای همسایه‌اش پیش می‌آید برای خودش زندگی می‌کند (۶)

^{۹۲} - عبارتی در یکی از وداها. باقی عبارت این است: "اما به مال دیگران دست‌درازی نمی‌کنیم."

^{۹۳} - mantra: مَنْتَرَه، ذکر یک کلمه‌ای غالباً تک‌هجایی یا یک عبارت که هندوها در موقع عبادت مکرراً به کار می‌برند یا همگان در موقع مراقبه در ذهن یا با زبان تکرار می‌کنند.

فصل ۱۰

سوادشی (خودکفایی)

سوادشی آن روحیه‌ای است که ما را محدود می‌کند به استفاده از محیط مجاورمان و خدمات‌رسانی به آن، نه به منطقه‌ای دورتر.^{۹۴} بنابراین، در مورد دین، برای برآورده کردن شرایط این تعریف، من خودم را باید به دین نیاکانی‌ام محدود کنم. یعنی، استفاده از محیط مجاور مذهبی‌ام. اگر آن را معیوب می‌بینم، باید با تصفیه‌ی آن از عیب به آن خدمت کنم. در قلمرو سیاست، من بایستی نهادهای بومی را به کار بگیرم و با اصلاح معایب اثبات‌شده‌شان به آن‌ها خدمت کنم. در مورد اقتصاد، من باید فقط از چیزهایی استفاده کنم که به‌دست همسایگان بی‌واسطه و مجاورم تولید می‌شوند و در صورت نیاز به اصلاح با کارآمد کردن و تکمیل کردن آن صنایع به آن‌ها خدمت کنم. به نظر می‌رسد که این نوع سوادشی، اگر به‌عمل در بیاید، به عصر طلایی شادکامی^{۹۵} منتهی می‌شود.

بیایم به‌طور مختصر سه دسته‌ی سوادشی را که در بالا آمدند بررسی کنیم. هندوگرایی دینی محافظه‌کار شده است، و بنابراین به‌خاطر روحیه‌ی نهفته‌ی سوادشی در آن، به قدرتی توان‌مند تبدیل شده است. چون تبلیغ‌گر نیست، مداراگرترین دین است، و امروزه استعداد گسترش دارد، همان‌طور که در گذشته هم داشته. فکر می‌کنم آن‌طور که به اشتباه تصور می‌شود، نه در بیرون راندن بلکه در جذب بوداگرایی موفق شده است. با تکیه به دلیل روحیه‌ی سوادشی، هندو از تغییر دین‌اش خودداری می‌کند، نه این که فکر کند بهترین دین است، بلکه به دلیل این که می‌داند که می‌تواند آن را با اصلاح تکمیل کند. و آن‌چه که در باره‌ی هندوگرایی گفته شد در مورد سایر ادیان بزرگ جهان صادق است، فقط باید دانست که این نکته به‌خصوص در باره‌ی هندوگرایی صادق است. اما در این جا به نکته‌ای می‌رسیم که من در نظر دارم. اگر حقیقتی در آن‌چه گفته‌ام وجود داشته باشد، هند نسبت به سازمان‌های بزرگ تبلیغی مسیحی هند به‌خاطر کارهایی که کرده‌اند و می‌کنند^{۹۶} دین عمیق حق‌شناسی به‌گردن دارد، این سازمان‌ها آیا به روح مسیحیت خدمت باز هم بیشتری نمی‌کنند اگر که هدف تبلیغ دینی را کنار بگذارند و همزمان به خدمات انسان‌دوستانه‌شان ادامه بدهند؟

^{۹۴} - همان اقتصاد محلی، که تولید و توزیع برای خود و محیط اطراف بلافصل انجام می‌گیرد.

^{۹۵} - millennium: هزاره‌ی طلایی، هزاره‌ی موعود

^{۹۶} - خدمت به محرومان و درمان آنان به اضافه‌ی تبلیغ دینی برنامه‌ریزی شده و مصرانه که میسیونرها (مبلغین) به آن تاکید داشته‌اند.

با دنبال کردن روح سوادشی است که من نهادهای بومی را مشاهده می‌کنم، و شوراهای روستایی چشم‌ام را می‌گیرند. هند واقعا کشوری است جمهوری‌گرا، و به همین دلیل است که تا به حال توانسته از هر ضربه‌ای که خورده، جان سالم به در ببرد. شاهزادگان و حاکمان چه هندی یا خارجی، خیلی کم با توده‌های انبوه تماس داشته‌اند، مگر برای جمع کردن درآمد. این توده‌ها هم به نوبه‌ی خود به نظر می‌رسد که کارِ قیصر را به قیصر واگذار کرده‌اند و برای باقی‌کارها آن‌جور که دوست داشته‌اند عمل کرده‌اند. سازمان گسترده‌ی کاست نه تنها به خواسته‌های دینی جماعت پاسخ می‌داد، بلکه به نیازهای سیاسی‌اش هم پاسخ می‌داد. روستائیان امور داخلی‌شان را از راه نظام کاست اداره می‌کردند و به کمک آن با هرگونه ستم از سوی قدرت یا قدرت‌های حاکم برخورد می‌کردند. ممکن نیست که توانایی سازمان‌یابی ملتی را انکار کرد که از طریق نظام کاست قادر بود قدرت شگفت سازمان‌یابی‌اش را به وجود آورد. انسان فقط باید در مراسم گُمبا ملا در هاردوار شرکت کند ... تا بفهمد که آن تشکیلات چقدر ماهرانه باید بوده باشد تا بدون تلاشی ظاهری به شکل موثری قادر شود تا از یک میلیون زائر پذیرایی کند. باین حال باب شده که بگویند ما توانایی سازمان‌دهی نداریم. این ادعا متأسفانه در مورد کسانی که به رسم جدید پرورش یافته‌اند تا حدی درست است.

ما به خاطر جدایی تقریباً کشنده‌ای که از روحیه‌ی سوادشی داشته‌ایم در عقب‌افتادگی وحشتناکی جان‌کنده‌ایم. ما، طبقه‌ی تحصیل‌کرده، تحصیل‌مان را به زبانی خارجی کرده‌ایم. بنابراین بر روی توده‌ها اثر نگذاشته‌ایم. می‌خواهیم که توده‌ها را نمایندگی کنیم اما شکست می‌خوریم. آنان ما را خیلی نزدیک‌تر از ماموران انگلیسی به حساب نمی‌آورند. دل‌شان با هیچ یک از این دو صاف نیست. خواسته‌های‌شان خواسته‌های ما نیست. ازین‌رو شکافی وجود دارد. و شما نه تنها در واقعیت ناکامی در سازمان‌دهی را شاهدید بلکه نیاز به سازگاری بین نمایندگان و موکلین‌شان را هم می‌بینید. اگر در طی پنجاه سال گذشته ما به زبان‌های بومی تحصیل کرده بودیم، بزرگتران و خدمت‌کاران و همسایگان‌مان از دانش‌مان بهره‌ای می‌بردند؛ اکتشافات یک بس یا یک رای^{۹۷} درست مثل رامایانا و مهابهاراتا می‌توانست گنجینه‌های خانگی همه‌ی مردم به حساب بیایند... ظاهراً تا جایی که توده‌ها مطرح‌اند، آن کشف‌های بزرگ می‌توانند از طرف خارجی‌ان هم انجام شده باشند. اما در صورتی که آموزش در همه‌ی شاخه‌های یادگیری به زبان‌های بومی داده می‌شد، به جرات می‌گویم به شکل شگفتی غنی می‌شدند. مشکل بهداشت محیط روستایی و نظایر آن مدت‌ها پیش حل شده بود. شورای روستایی حالا به شکل خاصی نیرویی زنده بود و هند تقریباً از خودگردانی‌ای متناسب با شرایط‌اش سود می‌برد، و از نظاره‌ی خفت‌بار ترور سازمان‌یافته بر خاک مقدس‌اش جان به در می‌برد. اما ماهی را هر وقت از آب بگیریم تازه است.

^{۹۷} - Bose and Ray: دو دانشمند برجسته‌ی هندی. ساتیندرا ناث بس (۱۸۹۴-۱۹۷۴)، ریاضی‌دان و فیزیک‌دان، و چاندرا ری (۱۸۶۱-۱۹۵۵)،

شیمی‌دان، مورخ، صنعت‌گر، متخصص آموزش و پرورش و نیکوکار هندی.

و حالا نوبتِ آخرین بخشِ سوادشی می‌رسد. بیشترِ فقرِ عمیقِ توده‌ها به خاطرِ دورشدنِ خانمان برانداز از سوادشی در حیاتِ اقتصادی و صنعتی است. اگر هیچ کالایی از بیرون هند وارد نمی‌شد، هندِ امروز سرزمینی بود که در آن شیر و عسل جاری بود. اما این طور نشد. ما طمع‌کار بودیم^{۹۸} و انگلیس هم طمع‌کار. رابطه‌ی بین انگلیس و هند آشکارا از اساس خطا بود. اما انگلیس از روی خطا در هند نمانده است. سیاستِ اعلام‌شده‌اش این است که هند امانتِ مردم‌اش در دستِ ماست. اگر این حقیقت داشته باشد، لانکاشایر^{۹۹} باید کنار برود. و اگر نظریه‌ی سوادشی نظریه‌ای است معقول، لانکاشایر می‌تواند بدون آسیب کنار برود، هر چند ممکن است فعلاً دچار ضربه شود. من به سوادشی به‌عنوان جنبشِ تحریمِ برآمده از انتقام نگاه نمی‌کنم. آن را به‌عنوان اصلی مذهبی می‌بینم که همگان باید رعایت‌اش کنند. اقتصاددان نیستیم، اما بعضی رساله‌ها را خوانده‌ام که نشان می‌دهند انگلیس می‌توانست به سادگی کشوری خودکفا شود و همه‌ی محصولاتِ را که نیاز دارد تولید کند. ممکن است این گزاره‌ای کاملاً مسخره به نظر برسد و شاید بهترین دلیل برای نادرستی‌اش این باشد که انگلیس یکی از بزرگترین واردکنندگان جهان است. اما هند پیش از آن که قادر باشد برای خودش زندگی کند نمی‌تواند برای لانکاشایر یا هر کشور دیگری زندگی کند. و هند فقط موقعی می‌تواند برای خودش زندگی کند که همه‌ی نیازهایش را درون مرزهایش تولید کند و به او کمک شود که تولید کند. نیازی ندارد و نباید داشته باشد که به درونِ گردابِ رقابتِ خانمان براندازی وارد شود که برادرگشی، حسادت و آسیب‌های بسیار دیگری را پرورش می‌دهد. اما چه کسی جلوی میلیونها بزرگ‌اش را می‌گیرد که وارد رقابتِ جهانی نشوند؟ مطمئناً قانون نمی‌تواند مانع شود. اما فشارِ افکارِ عمومی و آموزش مناسب می‌تواند در جهتِ مطلوبِ تأثیراتِ زیادی داشته باشد. صنعتِ بافندگیِ دستی در حالِ مرگ است. در گشت‌وگذارها، به‌ویژه خاصی به آن کرده‌ام ... و سعی کرده‌ام که تا حدِ ممکن با بافندگان دیدار کنم؛ و قلب‌ام به درد آمده است از دیدنِ این که نسل‌شان از بین رفته است، از دیدنِ دست‌کشیدنِ خانوارها از شغلی که زمانی پر رونق و شرافت‌مندانه بوده است.

اگر آموزه‌ی سوادشی را دنبال کنیم، وظیفه‌ی من و شماست تا آن همسایگانی را پیدا کنیم که خواسته‌های ما را تامین می‌کنند و در صورتی که نمی‌دانند چگونه عمل کنند و به آنان یاد بدهیم که آن خواسته‌ها را برایمان تامین کنند-با این فرض که همسایگانی وجود دارند که نیازمندِ شغل اند. آن وقت است که هر روستای هندی تقریباً یک واحدِ خودکفا و بی‌نیازی خواهد بود که فقط کالاهای لازمی را با همسایگان‌اش مبادله می‌کند که در محل قابل تولید نیستند. ممکن است کل این فکر بی‌معنا به نظر بیاید. بسیار خوب، هند کشور بی‌معنایی‌ها است. این بی‌معناست که گلوی کسی از تشنگی بسوزد، در حالی که

^{۹۸} - منظور بورژوازی تجاری است که تجارت با انگلیس را چرب‌تر می‌دیده.

^{۹۹} - Lancashire: لانکاشایر منطقه‌ای در شمال غربی انگلیس است که در دوران گاندی مرکز نساجی بوده است.

مسلمانی مهربان آماده باشد که آبِ پاکی برای خوردن تقدیم کند و با این حال هزاران هندو ترجیح بدهند که از تشنگی بمیرند تا این که از یک خانوار مسلمان آب بگیرند. همین مردم نادان، وقتی بپذیرند که دین‌شان از آنان می‌خواهد فقط پوشاکی را بپوشند که در هند تولید شده و خوراکی را بخورند که در هند کشت شده می‌توانند از پوشیدن هرگونه پوشاکِ دیگر و از خوردن هر گونه خوراک دیگری خودداری کنند.

آیه‌ای در کتاب بگود گیتا وجود دارد که با ترجمه‌ای آزاد به این معناست که توده‌ها از طبقات پیروی می‌کنند. اگر بخش متفکرِ جماعت قرار باشد که به سوادشی وفادار باشد، به راحتی می‌توان رفتارِ مضرّ را خنثی کرد، حتی اگر که تا مدتی باعثِ زحمتِ زیادی بشود. من از دخالتِ قانونِ دولت در هر بخشِ زندگی متنفرم. در بهترین حالت، این دخالت فقط به معنای شرّ کمتر است و نه چیزی دیگر. اما تقاضا برای اعمالِ عوارضِ حمایتی را بر روی کالاهای خارجی تحمل می‌کنم و در واقع از آن استقبال می‌کنم. ناتال، مستعمره‌ی بریتانیا در آفریقای جنوبی، با بستن مالیات بر شکری که از جزیره‌ی موریس، مستعمره‌ی دیگر بریتانیا می‌آمد از شکرِ خود پشتیبانی کرد. انگلیس با تحمیلِ تجارتِ آزاد بر هند در حقّ این کشور گناه کرده است. ممکن است برای اش غذا تامین بشود، اما برای هند این کار مثل سمّ بوده است.

اغلب گفته شده است که هند نمی‌تواند سوادشی را به هیچ قیمتی در زندگی اقتصادی پیاده کند. آنانی که این ادعا را مطرح می‌کنند به سوادشی به عنوان قاعده‌ی زندگی نگاه نمی‌کنند. در نگاه آنان سوادشی صرفاً تلاشی وطن‌دوستانه است - که در صورت لزوم انکارِ نفس نباید انجام بگیرد. اما سوادشی به شکلی که در این جا تعریف می‌شود انضباطی دینی است که در بی‌توجهی مطلق به نآسودگی جسمی‌ای که ممکن است در فرد ایجاد کند باید تحمل شود. در سایه‌ی آن محرومیت از یک سنجاق یا سوزن، به این دلیل که در هند ساخته نمی‌شود نیازی نیست که وحشتی بیافریند. فردِ طرفدارِ سوادشی یاد خواهد گرفت که زندگی‌اش را بدون صدها چیزی بگذرانند که امروزه ضروری می‌بیند، به علاوه، آنانی که سوادشی را با استدلال ناشدنی بودن از فکرِ خود کنار می‌گذارند یادشان می‌رود که سوادشی با این همه، هدفی است که باید با تلاش دائمی به آن رسید. و ما باید به طرفِ هدف برویم حتی اگر سوادشی را محدود به یک مجموعه‌ی مشخص اقلام کنیم و به خود اجازه بدهیم که به عنوان اقدامی موقتی از آن چیزهای خارجی‌ای که ممکن است در کشور قابل تهیه نباشند استفاده کنیم.^{۱۰۰}

حالا به سراغِ ایرادِ دیگری می‌روم که به سوادشی گرفته شده است. مخالفان آن را خودپسندانه‌ترین آموزه‌ای می‌دانند که بدون

^{۱۰۰} - گاندی در این جا و جاهای دیگر این کتاب، واردات یا خریدِ کالاهای ضروری‌ای را که در محل ساخته نمی‌شوند طبیعی می‌داند. از معنای کلام او در این باره، می‌توان اصلِ عمومی معامله با مناطقِ بلافاصله نزدیک، اصل حاکم بر این نظرات را فهمید. به بیان دیگر، او به اقتصادِ معیشتی (تولید برای مصرفِ خود)، اقتصادِ محلی، تولید و توزیع برای محیطِ بلافاصل اطراف خود قائل بوده، و تولیدِ محصولاتِ نقدآور را در درجه‌ی چندم می‌گذاشته.

هیچ توجیحی از نگاه قواعد متمدنانه‌ی اخلاقی است. در نگاه آنان عمل به سوادشی بازگشت به بربریت است. نمی‌توانم وارد تحلیل مشروح این گزاره بشوم. اما تاکید می‌کنم که سوادشی تنها آموزه‌ای است که با قانون فروتنی و عشق سازگار است. وقتی که به سختی می‌توانم به خانواده‌ی خودم خدمت کنم، این خودپسندی است که به فکر اقدام به خدمت به کل هند باشم. بهتر است تلاش‌ام را بر روی خانواده‌ام متمرکز کنم و بدانم که از طریق آن تلاش‌ها به کل ملت و اگر بتوانم به کل بشریت خدمت می‌کنم. این فروتنی است و آن عشق است. انگیزه کیفیت عمل را تعیین می‌کند. ممکن است بدون توجه به رنجی که برای دیگران ایجاد می‌کنم به خانواده‌ام خدمت کنم. مثلاً ممکن است شغلی را بپذیرم که مرا قادر می‌کند پول مردم را به زور به جیب بزنم. با این کار پول‌دار می‌شوم و به این وسیله خواسته‌های نامشروع بسیار خانواده را برآورده کنم. در این جا من نه به خانواده خدمت می‌کنم و نه به مملکت. یا این که ممکن است تشخیص بدهم که خدا دست‌وپا را فقط برای آن به من داده تا برای معیشت‌ام و برای آنانی که به من وابسته اند کار کنم. آن وقت زندگی‌ام و زندگی آنانی را که مستقیماً به من مربوط می‌شوند هم‌زمان ساده می‌کنم. در این مثال، من بدون ایجاد ضرر به هیچ کس دیگری به خانواده خدمت می‌کنم. به فرض این که هر کسی از این نوع رفتار پیروی کند، هم‌زمان وضعیت مطلوبی خواهیم داشت. همه در یک زمان به آن وضعیت نمی‌رسند. اما آن کسانی از ما، که به حقانیت آن می‌رسند، و آن را در عمل پیاده می‌کنند، به‌طور آشکار آمدن آن روزگار شادکامی را جلو می‌اندازند و سرعت می‌بخشند. با این نوع زندگی همراه با فکر خدمت به هند، جدا از هر کشور دیگری، به هیچ کشوری ضرر نمی‌رسانم. مبین دوستی من هم انحصاری است و هم فراگیر. انحصاری است به این معنا که با تمام فروتنی‌ام توجه‌ام را به سرزمین مادری‌ام محدود می‌کنم، اما فراگیر است به این معنا که خدمت‌ام سرشت رقابت‌آمیز و ستیزه‌جویانه ندارد. قاعده‌ی حقوقی "مال‌ات را به‌شکلی استفاده کن که به مال دیگران ضرر نرساند." قاعده‌ای صرفاً حقوقی نیست، بلکه آموزه‌ی بزرگ زندگی هم هست. (۱)

حتی سوادشی هم مثل هر چیز خوب دیگری اگر به‌ت‌واژه تبدیل شود می‌تواند باعث زوال شود. این خطری است که باید از آن دوری کرد. طرد کالای خارجی، فقط به این دلیل که خارجی است و ادامه دادن به اتلاف وقت و پول ملی برای ترویج کالاهایی در کشور خود که مناسب‌اش نیستند، اما صرفاً داخلی اند، حماقتی شرم‌آور و نفی روحیه‌ی سوادشی است. هوادار واقعی سوادشی سوء نیت به خارجی را به دل نمی‌گیرد و با ستیزه‌گری نسبت به هیچ کس در روی زمین برانگیخته نمی‌شود. سوادشی فرقه‌ی نفرت نیست. آموزه‌ی خدمت فداکارانه‌ای است که ریشه‌هایش در خالص‌ترین بی‌خسوتی (آهیمسا) یعنی عشق قرار دارد. (۲)

فصل ۱۱

خودکفایی و تعاون

حقیقت و بی‌خشونت‌ی شالوده‌ی نظام فکری‌ام را می‌سازند. اولین وظیفه‌ی ما این است که نبایستی باری به دوش جامعه باشیم، یعنی باید متکی به خود باشیم. از این دیدگاه، خودکفایی به خودی خود نوعی خدمت است. بعد از خودکفایی^۱ ما وقت آزادمان را برای خدمت به دیگران به کار خواهیم گرفت. اگر همه خودکفا شوند، هیچ کسی دچار مشکل نخواهد بود. در این حالت نیازی به خدمت‌رسانی به کسی نخواهد بود. اما هنوز به آن مرحله نرسیده‌ایم و بنابراین باید به فکر خدمات اجتماعی باشیم. حتی اگر در تحقق خودکفایی کاملاً موفق بشویم، چون انسان موجودی است اجتماعی، باید خدمت را به این یا آن شکل بپذیریم. یعنی، انسان همان قدر متکی به خود است که همبسته به دیگری است. موقعی که برای حفظ سلامت نظام جامعه وابستگی ضروری می‌شود، دیگر وابستگی نیست، بلکه همکاری است. در همکاری شیرینی وجود دارد؛ در بین کسانی که با یکدیگر همکاری می‌کنند، کسی ضعیف یا قوی نیست. هر یک با دیگری برابر است. در وابستگی نابرابر است که حس بیچاره‌گی وجود دارد. اعضای یک خانواده همان قدر متکی به خود اند که همبسته به هم. هیچ حس مال من یا مال تو وجود ندارد. همه همکار هستند. به این ترتیب هم وقتی یک جامعه، یک ملت یا کل بشریت را مثل یک خانواده در نظر می‌گیریم همه‌ی انسان‌ها همکار می‌شوند. اگر ما بتوانیم تصویری از آن همکاری را مجسم کنیم متوجه می‌شویم که نیازی به پشتیبانی ماشین بی‌جان نیست. به جای کاربرد حداکثری ماشین قادر خواهیم بود که با کمترین کاربرد آن زندگی‌مان را اداره کنیم^{۱۰۱} و در این وضعیت است که امنیت و حفاظت از خود واقعی ظاهر می‌شود. (۱)

ایده‌ی خودکفایی من آن است که روستائیان در خوراک، پوشاک و سایر ضروریات بنیادی خودکفا باشند. اما در همین هم می‌تواند مبالغه شود. بنابر این باید منظورم را درست بفهمانم. خودکفایی به معنای محدودیت نیست. خودکفا بودن "خودبسندگی" مطلق نیست. در هیچ شرایطی نمی‌توانیم همه‌ی چیزهایی را که نیاز داریم تولید کنیم. بنابراین با این که هدفمان خودبسندگی است، باید آن‌چه را که نمی‌توانیم در روستا تولید کنیم از بیرون روستا تهیه کنیم؛ بایستی مقادیر هر چه بیشتری از آن چیزهایی که می‌توانیم تولید کنیم داشته باشیم تا آن‌ها را با چیزهایی مبادله کنیم که نمی‌توانیم تولید کنیم. (۲)

بی‌شک وضعیت مطلوب برای هر خانواده این است که پنبه‌ی خود را کشت کرده، بریسد و ببافد، درست همان طور که هر

^{۱۰۱} - در این جا می‌بینیم که در برابر کاربرد حداکثری و جنون‌آمیز ماشین، به کاربرد حداقلی رضایت می‌دهد.

خانوار باید زمین خودش را داشته باشد و غلات خود را بکارد و بپزد و بخورد. (۳)

در باره‌ی خوراک، هند زمین حاصل خیز زیاد دارد، آب کافی وجود دارد و کمبود نیروی انسانی ندارد. ... عامه‌ی مردم باید آموزش بگیرند تا متکی به خود شوند. همین که بفهمند باید روی پای خود بایستند، فضا به یکباره دچار دگرگونی می‌شود.

هند بیش از نیازش پنبه تولید می‌کند. مردم باید آن‌ها را بربایند و ببافند. مردم باید خادی‌شان را تولید کنند. همین که شروع کنند به تولید خوراک و پوشاک خود، کل چشم‌اندازشان تغییر خواهد کرد. (۴)

خودبستگی تعبیر مهمی است. ... روستاها اگر برای نیازهای اولیه‌شان خودکفا نباشند و برای حفاظت‌شان در برابر آشوب و بی‌نظمی داخلی از طرف مخالفان و بیماری و خطر دزدان و راهزنان متکی به خود نباشند از بین خواهند رفت. بنابراین خودکفایی به معنای همه‌ی فرایندهای پنبه و تولید محصولات خوراکی فصلی و علوفه برای دام است. تا زمانی که این کارها انجام نشود گرسنگی خواهد بود. و اتکاب خود به معنای سازمان‌دهی جمعی برای تضمین حل و فصل اختلافات داخلی از راه حُکْمِیَّتِ عقلای روستا و پاکیزش با توجه جمعی به بهداشت محیط و بیماری‌های همگانی است. تلاش صرفاً فردی^{۱۰۲} اصلاً کافی نیست. و بالاتر از همه، به روستائیان باید آموخته شود با تلاش مشترک احساس قدرت داشته باشند تا روستا را در برابر دزدان و راهزنان محافظت کنند. این کار به بهترین شکلی با بی‌خسونت^{۱۰۳} جمعی انجام می‌گیرد. اما اگر راه بی‌خسونت برای کنش‌گران روشن نباشد، نباید در سازمان‌دهی دفاع جمعی از راه خسونت^{۱۰۴} تردیدی کنند. (۵)

خادی خودکفا هرگز بدون پنبه‌ی کشت‌شده به دست خود ریسندگان یا عملاً در هر روستا موفق نخواهد شد. این کار به معنای تمرکز دایی از کشت پنبه تا آن جاست که حداقل به خادی خودکفا مربوط می‌شود. برای این هدف به سرشماری و آمار روستاهایی که مشغول‌اند نیاز خواهیم داشت. چرا که هر ریسنده‌ای یا بافنده‌ای^{۱۰۵} قطعه زمینی (هرچند کوچک) ندارد تا پنبه‌اش را کشت کند. خادی خودکفا به خودی‌خود طرحی است که وجود اتحادیه‌ی ریسندگان سراسر هند (ایسا)^{۱۰۶} را می‌تواند توجیه کند. این عرصه‌ای است که این اتحادیه هنوز در هیچ مقیاس قابل توجهی به آن نپرداخته. (۶)

^{۱۰۲} - گاندی در این جا به شکل مشروط به دیگران جواز ابراز خسونت دفاعی می‌دهد، اما در جاهایی دیگر گفته است که خودش حتی همین را برای شخص خود هم انجام نمی‌دهد. او در شکلی محدود و فوری و در دفاع از کسانی دیگر که تحت مسئولیت شخص هستند اعمال خسونت را تقبیح نمی‌کند، اما به‌طور کلی از جان‌گذشتگی بی‌خسونت خود را شجاعانه‌تر از به‌دست گرفتن سلاح از سوی شجاعان می‌داند.

ما فقط به آن بخش از خلقتِ خدا که نزدیک‌ترین بخش و شناخته‌ترین بخش برای ما است خدمت می‌کنیم. ما می‌توانیم از همسایه‌ی کناری‌مان شروع کنیم. نباید قانع باشیم که حیاط خودمان را تمیز نگهداشته‌ایم، باید ببینیم که آیا حیاطِ همسایه‌مان هم تمیز است یا نه. می‌توانیم به خانواده‌مان خدمت کنیم، اما نمی‌توانیم روستا را برای نفع خانواده‌مان قربانی کنیم. عزتِ خودِ ما در حفظِ عزتِ روستای خودِ ما است. اما هر کدام‌مان باید محدودیت‌های خودمان را بشناسیم. ظرفیتِ ما برای خدمت به دانش‌مان از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم محدود می‌شود. اما اجازه بدهید که به ساده‌ترین زبان بگوییم. خالی کردن زباله‌ی حیاط‌مان در حیاطِ همسایه خدمت به بشریت نیست، بلکه آزار دادن است. بیاییم تا با خدمت به همسایه‌مان شروع کنیم. (۷)

در باره‌ی کشاورزی، باید حداکثر تلاش را بکنیم تا از تکه‌تکه شدن بیشتر زمین پیشگیری کنیم، و مردم را تشویق به کشاورزیِ تعاونی کنیم. (۸)

روستا می‌تواند پنبه را به صورتِ تعاونی برای خودش بکارد و اگر این کار انجام بگیرد کاملاً باعث آن می‌شود که هیچ پارچه‌ی وارداتی نتواند پارچه‌ای را که به این شکل تولید شده شکست بدهد، چه از نظر قیمت یا دوام. این فرایند باعث بیشترین صرفه‌جویی در انرژی می‌شود. (۹)

بهتر است بدانیم این سرشتِ اجتماعیِ بشر است که او را از مخلوقاتِ وحشی جدا می‌کند. اگر امتیازِ اوست که مستقل باشد، از طرفِ دیگر به همان میزان هم، وظیفه‌ای اوست که همبسته باشد. فقط آدمِ متکبر است که مدعیِ ناوابستگی به هیچ کسِ دیگر و خودبسندگی می‌شود. ... این شدنی است که روستاهای‌مان را به نحوی بازسازی کنیم که روستاها به صورت یک‌جا و جمعی، نه خود روستائیان به شکل فردی، خودبسند شوند، تا جایی که نیازهای پوشاکی‌شان مطرح است. (۱۰)

در صحبتی که سالِ پیش در مدرّس با انجمنی تعاونی داشتم، گفتم که تلاش می‌کنم از راه ریسندگی دستی بزرگ‌ترین انجمنِ تعاونی شناخته شده در دنیا را بنیان‌گذاری کنم. این ادعایی نادرست نیست. البته ممکن است بلندپروازانه باشد. نادرست نیست چون دست‌ریسی نمی‌تواند به هدف خود خدمت کند مگر این که میلیون‌ها نفر در آن عملاً به تعاون بپردازند.

کار هر مرکزِ معمولی را در نظر بگیرید. در دفتر مرکزی بذرِ پنبه برای ریسندگان جمع می‌شود. پنبه را پنبه‌پاک‌کن‌ها احتمالاً در مراکز پاک می‌کنند. این پنبه بعداً بین مامورانی تقسیم می‌شود که آن را به شکلِ تکه‌تکه تحویل می‌گیرند. حالا پنبه

آماده‌ی توزیع در بین ریسندگان است که هفته به هفته نخ‌های‌شان را می‌آورند و تکه‌ها و دستمزدهای‌شان را در عوض می‌گیرند. نخ‌ی که دریافت می‌شود برای بافتن به بافنده‌ها داده می‌شود و به صورت پارچه خُدار برای فروش تحویل گرفته می‌شود. حالا این بار، پارچه بایستی به بافندگان فروخته شود - یعنی به عموم مردم. بنابراین دفتر مرکزی در تماس دائمی زنده‌ی انسانی با تعداد زیادی از مردم 'فارغ از کاست، رنگ پوست یا اعتقادشان خواهد بود. از آن جایی که مرکز سود سهامی ندارد، دل‌نگرانی خاصی ندارد جز کار برای نیازمندترین افراد. مرکز برای مفید بودن باید به تمام معنا پاک باشد. پیوند بین آن و بخش‌های تشکیل‌دهنده‌ی آن سازمان بزرگ مطلقاً معنوی و اخلاقی است. بنابراین یک مرکز ریسندگی تعاونی‌ای است که اعضای آن پاک‌کنندگان پنبه، ماموران مرکز، ریسندگان، بافندگان و خریداران اند - که همگی با یک پیوند مشترک به هم وصل اند یعنی با خیراندیشی و خدمت. (۱۱)

راز موفقیت کار تعاونی آن است که اعضا بایستی صادق باشند، مزیت بزرگ تعاونی را بشناسند و تعاونی بایستی هدف متریکی مشخصی داشته باشد. بنابراین نگهداری مقدار مشخصی پول در تعاونی برای کسب پول بیشتر از راه گرفتن بهره‌های بسیار بالا هدف بدی است. اما کشت و کار و لینیاتی تعاونی بی‌شک هدف خوبی است که منافع ملی را ارتقا می‌دهد. این نوع مصداق‌ها می‌توانند تکثیر شوند. من نمی‌دانم که این انجمن‌های ... مختلف چیستند. آیا بازرسان شریفی دارند که کارشان را بلد باشند یا نه؟ باید یادآوری کرد که این جنبش‌ها در اغلب اوقاتی که مدیریت بی‌صداقت و هدف مشکوک بوده مصیبت‌زا از کار در آمده‌اند. (۱۲)

فصل ۱۲

حکومتِ شورایی پنج نفره

شورای پنج نفره در دوران پیشا-استقلال

شورای پنچایات حال و هوایی باستانی دارد؛ کلمه‌ی خوبی است. معنای لغوی‌اش انجمن پنج نفره‌ی منتخب روستائیان است. این واژه نمایان‌گر نظامی است که با آن جمهوری‌های بی‌شمار هند حکمرانی می‌شدند. اما دولت بریتانیا، با روش تماماً بی‌رحمانه‌ی جمع‌آوری مالیات‌اش، تقریباً این جمهوری‌های باستانی را نابود کرد، چرا که نتوانستند ضربه‌ی این نوع گردآوری درآمد را تحمل کنند. اعضای کنگره حالا دارند تلاشی ناپخته می‌کنند تا با دادن اختیارات قانونی مدنی و کیفری به ریش‌سفیدان روستا آن نظام را احیا کنند. این تلاش اول بار در سال ۱۹۲۱ انجام شد و شکست خورد. حالا دوباره دارد انجام می‌شود و اگر به شکل نظام‌مند و شایسته، نمی‌گویم علمی، آزمایش نشود باز هم شکست خواهد خورد.

به من گزارش شده که در نای نیتال، در نقاط خاصی از ایالت اوتار پرادش، حتی پرونده‌های کیفری مثل تجاوز جنسی به دست پنچایات‌هایی کذایی قضاوت شده‌اند. از قضاوت‌های عجیب و غریبی به دست شوراهای جاهل یا ذینفع خبردار شده‌ام. این‌ها اگر حقیقت داشته باشند خبرهای بسیار بدی هستند. شوراهای بی‌نظم و غیرعادی در زیر بار بی‌توجیه حقوقی خود محکوم به فروپاشی اند، بنابراین مقررات زیر را برای راهنمایی کنش‌گران روستایی پیشنهاد می‌کنم:

- ۱- هیچ شورایی نباید بدون مجوز کتبی کمیته‌ی کنگره استانی تشکیل شود؛
- ۲- در اول کار یک شورا بایستی با همایش عمومی‌ای انتخاب شود که همراه با فراخوان طبل برای این هدف تشکیل می‌شود؛
- ۳- باید از طرف "کمیته‌ی دهستان"^{۱۰۴} تایید و توصیه شود؛
- ۴- این شورا نباید اختیار کیفری داشته باشد؛
- ۵- می‌تواند به پرونده‌های مدنی رسیدگی کند، به شرطی که طرفین خودشان دعوای‌شان را به آن ارجاع بدهند.
- ۶- هیچ کسی نباید مجبور شود که هیچ مسئله‌ای را به شورا ارجاع بدهد؛
- ۷- هیچ شورایی نباید هیچ‌گونه اختیاری برای تحمیل جریمه داشته باشد، تنها ضمانت پشت احکام مدنی‌اش اعتبار اخلاقی‌اش، بی‌طرفی مطلق‌اش و اطاعت با رضا و رغبت طرفین دعوا است؛

^{۱۰۴} - Tahsil Committee: کمیته‌ی اداره‌کننده‌ی دهستان در هند.

۸- در حال حاضر از طرف شورا هیچ نوع تحریم اجتماعی یا از تحریم‌های دیگر نباید وجود داشته باشد؛

۹- از هر شورایی انتظار می‌رود که به این امور بپردازد:

(الف) آموزش پسران و دختران در خود روستا؛

(ب) بهداشت محیط روستا؛

(پ) نیازهای پزشکی؛

(ت) مراقبت و تمیزی چاه‌ها و آبگیرهای روستا؛

(ث) بهبود حال (به قول خودشان) نجس‌ها و نیازهای روزانه‌شان.

۱۰- شورایی که در طی شش ماه بعد از انتخاب‌اش، بدون علت معقول از مواردی که در ماده‌ی ۱۰ بالا ذکر شد کوتاهی کند، یا

به شکل دیگری در حفظ اعتماد روستائیان ناتوان باشد، یا به هر علت دیگری خود را بی‌صلاحیت بداند، در صورتی که این

نکته‌ها برای کمیته‌ی کنگره‌ی استانی ثابت شود، می‌تواند منحل شده و به جایش شورای دیگری انتخاب شود.

عدم صلاحیت در اعمال جریمه یا تحریم اجتماعی در مراحل اولیه یک ضرورت است؛ تحریم اجتماعی در روستا به سلاخی خطرناک در دستان افراد جاهل و بی‌ملاحظه تبدیل شده است. اعمال جریمه هم می‌تواند منجر به شرارت شده و خود هدف پیش رو را تباه کند. در مواردی که یک شورا واقعاً محبوب مردم باشد و محبوبیت‌اش را با کار سازنده‌ای از آن نوع که در ماده‌ی ۱۰ گفته شد افزایش می‌دهد، خودبه‌خود متوجه می‌شود که به قضاوت و قدرت‌اش به واسطه‌ی اعتبار اخلاقی‌اش احترام گذاشته می‌شود. و این بزرگ‌ترین ضمانت اجرائی است که کسی یا نهادی می‌تواند داشته باشد و آن کس یا نهاد را نمی‌توان از آن محروم کرد. (۱)

شوراهای پنچایات در هند پسا-استقلال

استقلال بایستی متعلق به مردم هند باشد، نه آن کسانی که امروزه بر آنان حکومت می‌کنند.^{۱۰۵} حاکمان بایستی به اراده‌ی

آنانی وابسته باشند که در زیر سلطه دارند. بنابراین آنان باید خدمت‌گزار مردم و آماده‌ی اعمال اراده‌ی آنان باشند.^{۱۰۶}

^{۱۰۵} - گاندی بارها نگرانی خود را از جایگزینی ارباب رنگین‌پوست به جای ارباب سفیدپوست ابراز کرده بوده. او فرقی بین این دو ارباب قائل نبود و تنها راه را تمرکززدایی و حاکمیت خود مردم از راه شوراهای پنچایات در روستاها و مشابه آن‌ها در شهرها می‌دانسته. او به سیاست‌بازان، به خصوص نوع هندی آن به شدت مشکوک بوده. او از سیاست‌بازی حرفه‌ای یقه‌سفیدان متنفر بود.

^{۱۰۶} - دو اصل راهنمای عمل جنبش zapatista در چیاپاس مکزیک این‌ها است: "در این قلمرو مردم فرمان می‌دهند و حکومت هم فرمان می‌برد." و "برای هر کس همه چیز، برای ما هیچ چیز!"

استقلال بایستی از پایین شروع شود. بنابراین هر دهکده‌ای جمهوری یا پنچایاتی خواهد بود با حداکثر قدرت. به این ترتیب، هر دهکده‌ای باید بر روی پای خود بوده و قادر به اداره‌ی امور خود باشد، حتی تا آن جا که بتواند از خود در برابر همه‌ی دنیا دفاع کند. روستا باید آموزش ببیند و آماده‌ی جان دادن در دفاع از خود در برابر هر حمله‌ای از بیرون باشد. بنابراین، در نهایت، این فرد است که واحد به‌شمار می‌آید. این نگاه اصل وابستگی به همسایگان یا دنیا را و تمایل به کمک‌گرفتن از آنان را نفی نمی‌کند. در واقع بازی آزادانه و خودخواسته‌ی نیروهای دوسویه خواهد بود. این چنین جامعه‌ای ضرورتاً به شدت با فرهنگ است و هر مرد و زنی در آن می‌داند که چه می‌خواهد و، از همه مهم‌تر، می‌داند که هیچ کسی نباید چیزی بخواهد که دیگران نمی‌توانند آن را با همان مقدار کار داشته باشند.

این اجتماع بایستی طبعاً بر پایه‌ی حقیقت و بی‌خشونتگی باشد که، به نظر من، بدون باوری زنده به خدا ممکن نیستند، یعنی نیروی زنده‌ی دانای کل خودبنیادی که در ذات هر نیروی شناخته‌ی دیگری در جهان جاری است و به هیچ کدام وابسته نیست و وقتی که همه‌ی نیروهای دیگر به احتمال بالا نابود شوند یا از عمل دست بردارند زنده خواهد ماند. من قادر نیستم زندگی‌ام را بدون باور به این نیروی زنده‌ی فراگیر شرح بدهم.

در این ساختار برآمده از روستاهای بی‌شمار حلقه‌های دائماً گسترنده‌ای وجود خواهند داشت که هرگز صعود نمی‌کنند. زندگی هر می نیست که نوک‌اش سوار بر قاعده باشد. بلکه حلقه‌ای اقیانوسی است که مرکزش فرد خواهد بود که همیشه آماده است برای روستا جان بدهد، او آماده است که برای حلقه‌ی روستا خود را فدا کند، تا زمانی که بالاخره کل به یک جان تبدیل شود که از فردها تشکیل شده است، جانی که هرگز با تکبر خود مهاجم نیست، بلکه همیشه فروتن است و در شکوه حلقه‌ی اقیانوسی‌ای که افراد واحدهای مکمل آن هستند شریک اند.

بنابراین، بیرونی‌ترین دایره‌ی حلقه از قدرت برای درهم کوبیدن حلقه‌ی داخلی استفاده نمی‌کند، بلکه به تمامی بخش درونی نیرو می‌رساند و قدرت خود را هم از آنان می‌گیرد. ممکن است با عصبانیت مرا ریشخند کنند که همه‌ی این حرف‌ها ناکجاآبادی است و بنابراین ارزش یک لحظه فکر کردن هم ندارند. اگر "نقطه"ی اقلیدسی^{۱۰۷}، با این که امکان رسم به دست انسان را ندارد، ارزش فناپذیری دارد، تصویر من هم برای زندگی بشر ارزش خودش را دارد. بگذاریم هند برای این تصویر حقیقی زندگی کند، هر چند که به طور تمام و کمال هرگز تحقق یافتنی نباشد. ما قبل از این که بتوانیم چیزی داشته باشیم که به سمت‌اش پیش‌روی کنیم، بایستی تصویر معقولی از آن چه می‌خواهیم داشته باشیم. اگر روزی قرار باشد که هر روستا در

^{۱۰۷} - گاندی در جاهای دیگر همین متن، از خط اقلیدسی یاد می‌کند.

هند یک جمهوری باشد، در آن صورت من مدعی درستی برای تصویرم می‌شوم که در آن آخرین با اولین برابر است و به عبارت دیگر، هیچ کس اولین نباید باشد و هیچ کس آخرین.

در این تصویر هر دینی جایگاه کامل و برابر خود را دارد. ما همه برگ‌های یک درخت پرشکوه‌ایم که تنه‌اش نمی‌تواند از ریشه‌هایی جدا شود که عمیقاً در دل خاک فرو رفته‌اند. قدرت‌مندترین باده‌ها نمی‌توانند آن را از جا بکنند.

در این وضعیت جایی برای ماشین‌هایی نیست که جایگزین نیروی کار انسانی بشوند و قدرت را در دست تعداد اندکی متمرکز کنند. در یک خانواده‌ی با فرهنگ بشری کار جایگاه بی‌همتایی دارد. هر ماشینی که به هر فرد کمک می‌کند جایگاه خود را دارد. اما اعتراف می‌کنم که هرگز به این فکر نبوده‌ام که آن چه نوع ماشینی می‌تواند باشد. من به چرخ خیاطی سینگر فکر کرده‌ام. اما همین فکر هم هنوز سطحی است. لازم نمی‌بینم آن را حتماً در تصویرم بیاورم. (۲)

بسیار خوب! بعد آن چه باید کنیم؟ اگر به رویای مان در باره‌ی حکومت شورایی، یعنی دموکراسی حقیقی عملی شده فکر کنیم، آن وقت به حقیرترین و پایین‌ترین هندی درست مثل بالاترین هندی به عنوان حاکم هند نگاه می‌کنیم. این نگاه فرض می‌گیرد که همه پاک اند یا اگر نیستند پاک خواهند شد. و پاکی بایستی دست در دست عقل به پیش برود. به این ترتیب هیچ کس بین این جماعت و آن جماعت یا کاست خود و مطرودین کاست خود فرقی قائل نمی‌شود. هر کسی به همه مثل خود نگاه می‌کند و همه‌ی آنان را داخل تور ابریشمین عشق نگه می‌دارد. هیچ کس دیگری را نجس نمی‌بیند. کارگر تفل‌اگر و سرمایه‌دار ثروت‌مند را برابر به حساب می‌آورد. هر کسی می‌داند که چه‌طور زندگی شرافت‌مندان‌های را با عرق جبین اداره کند و فرقی بین کار فکری و جسمی نگذارد. برای سرعت بخشیدن به این کمال خود را داوطلبانه به رفتگر تبدیل می‌کنیم. هر کسی که عقل داشته باشد هرگز با تریاک، عرق یا هر نوع مستی‌آوری تماس نمی‌گیرد. هر کسی سوادشی را به عنوان قاعده‌ی زندگی رعایت می‌کند و به هر زنی که همسرش نباشد بر حسب سن به چشم مادر، خواهر یا دختر نگاه می‌کند و هرگز در دلش با شهوت به دنبال آنان نخواهد بود. آماده است که به موقع از جان خود بگذرد، هرگز نمی‌خواهد که جان دیگری را بگیرد. اگر بنا به احکام گوروها^{۱۰۸} "سیک"^{۱۰۹} است، شجاعت قهرمانانه‌ای دارد که دست‌تنها، بدون از دست دادن یک سانتی‌متر زمین در برابر میلیون‌ها نفر ایستادگی کند. لازم به گفتن نیست که چنین "فرزند هند"ی نیازی ندارد که به او گفته شود که وظیفه‌اش در این ساعت چیست. (۳)

^{۱۰۸} - guru: مرشد، معلم، مربی، به خصوص از نوع هندو و سیک آن.

^{۱۰۹} - Sikh: به پیروان آیین سیک گفته می‌شود که دینی بر پایه یکتاپرستی است و ترکیبی است از هندویسم و اسلام و مسیحیت. این دین در سده ۱۵ میلادی در منطقه پنجاب در شمال شبه‌قاره هند توسط گورو نانک به وجود آمد. سیک به معنای شاگرد است. سیک‌ها به شجاعت شهره اند.

وظایفِ شورای پنج نفره

مسافرانِ مشهورِ خارجی‌ای در دورانِ گذشته از چین و سایرِ کشورها به هند آمدند. آنان برای کسبِ دانشِ سختی‌های فوق‌العاده‌ی سفر را تحمل می‌کردند. این مسافران گزارش کرده‌اند که در هند دزدی وجود نداشت، مردم شریف و تلاش‌گر بودند. قفلی برای درهای‌شان لازم نداشتند. در آن روزگاران برخلافِ امروز چندگانه‌گی کاست‌ها وجود نداشت. وظیفه‌ی شوراهاست که شرافت و تلاش‌گری را احیا کنند و وظیفه‌ی شوراهاست که به مردم آموزش بدهند از طرح دعوا خودداری کنند، اگر که باید آن را با مذاکره حل و فصل کنند. این کار باعثِ تامينِ عدالتِ سریع بدون تحمیلِ هزینه می‌شود. آنان نه به پلیس و نه به ارتش نیازی نخواهند داشت.

بعد از این‌ها، شورا باید به بهبودِ حالِ دام‌ها بپردازد. باید افزایشِ منظمی در محصول شیر نشان بدهد. دام‌های ما به‌خاطرِ نیاز به مراقبتْ به بارِ سنگینی برای مملکت تبدیل شده‌اند. سرزنشِ مسلمانان برای قصابیِ گاؤِ نادانیِ آشکاری است. این هندوها هستند که دام را با بدرفتاری ذره ذره می‌کشند. مرگِ آهسته با شکنجه بسیار بدتر از کشتنِ یک‌باره است.

شورا بایستی به سراغِ افزایشِ کمیتِ موادِ خوراکیِ کاشته در روستا برود. این کار با کود دادنِ درستِ خاک انجام می‌شود. کنفرانسِ کمپوست که اخیراً در دهلی با فکرِ بکرِ شری‌ماتی میرابن^{۱۱۰} برگزار شد به آنان گفت چگونه مدفوع حیوان و انسان مخلوط شده با زباله می‌تواند به کود ارزش‌مند تبدیل شود. این کودِ باردهیِ خاک را زیاد می‌کند. کارِ دیگرشان پاکیزشِ روستا و ساکنان آن است. آنان در جسم و ذهن باید تمیز و سالم باشند.

نباید در روستاها سالنِ سینما وجود داشته باشد. مردم می‌گویند سینما می‌تواند ظرفیتِ آموزشی داشته باشد. ممکن است این گفته روزی به حقیقت بپیوندد، اما در حالِ حاضر می‌بینیم که سینما چقدر ضرر دارد^{۱۱۱}. آنان بازی‌های بومی خود را دارند. آنان باید نوشابه‌ها و موادِ مست‌کننده را از بین خود دور کنند. اگر هنوز ردی از نجس‌پنداری در روستایشان باقی مانده باشد

^{۱۱۰} - Shrimati Mirabhen: مادیلینِ اسلید (۱۸۹۲ - ۱۹۸۲) دخترِ دریاداری انگلیسی بود که با راهنماییِ رومن رولان به گاندی معرفی شد و تا آخر عمرِ گاندی در حلقه‌ی اول یاران او باقی ماند و بعدها هم در جهتِ تحققِ رویاهای گاندی عمل کرد. او عملاً یکی از معتمدترین منشی‌هایش بود. گاندی نام میرابن را به یاد یکی از زنان مقدس اسطوره‌ای هندو بر او گذاشت.

^{۱۱۱} - مایکل فینکنشتاین در "گاندی چه می‌گوید، نشر ماهی" بر این نظرِ گاندی خرده می‌گیرد. اما نکته‌ی مهمِ حداقلی این است که گاندی پاسخ را باز گذاشته است و نظرش را مطلق نمی‌کند. او به نظرش می‌رسد که ممکن است این وسیله‌ی بدِ امروزی، در روزگاری دیگر کارکرد مفید داشته باشد، هر چند که فیلم‌های هندیِ بالی‌وود را امروز در هند می‌بینیم که کیفیتِ آموزشی‌اش چقدر است.

باید آن را پاک کنند. هندوها، مسلمان‌ها، سیک‌ها، پارسی‌ها و مسیحی‌ها باید مثلِ خواهر و برادر با هم زندگی کنند. اگر به همه‌ی چیزهایی که گفته‌ام برسند، استقلالِ واقعی را به نمایش می‌گذارند و مردم از سراسر هند می‌آیند تا روستای الگوی آنان را ببینند و از آن الهام بگیرند. (۴)

فصل ۱۳

آموزشِ نو (نای تعلیم)

(I)

آموزشِ نو در میانِ مردم و به‌درستی به‌معنای آموزش از راهِ صنایعِ دستی معرفی شد. این بخشی از حقیقت بود. ریشه‌ی این آموزشِ نو عمیق‌تر می‌رفت. آموزشِ نو در کاربردِ حقیقت و عشق در هر گونه‌ی فعالیتِ انسانی ریشه دارد، چه در زندگی فردی یا جمعی. مفهومِ آموزش از راهِ صنایعِ دستی از فکرِ رسوخ دادنِ حقیقت و عشق به درونِ فعالیت‌های زندگی متولد شد. عشق لازم می‌بیند که آن آموزشِ حقیقی بایستی برای همگان دسترس‌پذیر بوده و باید قابل استفاده‌ی هر روستایی در زندگی روزمره‌اش باشد. این‌چنین آموزشی از کتاب‌ها بیرون نمی‌آید و به آن‌ها هم وابسته نیست. رابطه‌ای با دینِ فرقه‌ای ندارد. اگر بشود اسم‌اش را دینی گذاشت، دینی است جهانی و فراگیر که همه‌ی ادیانِ فرقه‌ای از آن ریشه می‌گیرند. بنابراین، از کتابِ زندگی آموخته می‌شود که بی‌هزینه است و با هیچ نیرویی از دست کسی نمی‌تواند گرفته شود. (۱)

اعتقاد دارم که آموزشِ حقیقی عقل فقط از راهِ تمرین و کارِ عملیِ اعضای بدن یعنی دست‌ها، پاها، چشم‌ها، گوش‌ها، بینی و امثال این‌ها انجام می‌شود. به عبارتِ دیگر کاربردِ هوش‌مندانه‌ی اندام‌های بدن در کودک بهترین و سریع‌ترین راهِ تکاملِ عقل اوست. اما تا زمانی که تکاملِ ذهن و جسم دست در دستِ بیداریِ متناسبِ روح انجام نگیرد، تکاملِ عقل به تنهایی امری نامتعادل و ضعیف خواهد بود. منظورم از کارِ عملیِ معنوی، آموزشِ قلب است. بنابراین بالیدنِ متناسب و کاملِ ذهن فقط موقعی می‌تواند انجام شود که به‌شکلِ شانه‌به‌شانه با آموزشِ قوای جسمی و معنوی کودک پیش برود. این‌ها کلیتِ فرد را تشکیل می‌دهند. بنابراین برطبق این نظریهٔ اعتقاد به این که این‌ها بتوانند جدا جدا یا مستقل از هم پرورش پیدا کنند مغلطه‌ای آشکار است.

اثرات زیان‌بار نبود هماهنگی و هم‌نوایی مناسبِ قوای مختلفِ بدن، ذهن و روح به ترتیب آشکارند. آن‌ها همگی دور و بر ما هستند؛ و ما فقط به دلیلِ معاشرت‌های نامعقولِ فعلی‌مان ادراکِ آن‌ها را از دست داده‌ایم. مثلاً روستائیان‌مان را در نظر بگیرید. از کودکی‌شان به بعد، از صبح تا شام مثلِ دام‌هایی که در بین‌شان زندگی می‌کنند کار و تقلا می‌کنند. وجودشان دورِ بی‌پایان فرساینده‌ای از جان‌کسندنی است بی‌حضورِ جرقه‌ای از هوش‌مندی یا نعمت‌های ارزش‌مندترِ زندگی. آنان، در حالی که محروم از همه‌ی فرصت‌های پرورشِ ذهن و روح‌اند، در حدّ چارپایان نزول می‌کنند. زندگی برای‌شان افتضاحی تاسف‌بار است که به

این یا آن شکل سرهم‌اش می‌کنند. از طرف دیگر آن چه که امروزه در مدارس و دانش‌گاه‌های شهرهای مان می‌گذرد، در واقع فقط حیف‌ومیلِ فکری است. کلاً آموزشِ فکری چیزی دیده می‌شود که اصلاً به کارِ دستی و جسمی ربط ندارد. اما از آن جایی که بدن باید نوعی ورزشی جسمی برای سالم‌ماندن داشته باشد، بی‌خود تلاش می‌کنند که با کمکِ نوعی نظامِ ساختگی و همین‌طور بی‌حاصلِ تربیتِ بدنی که بی‌نهایت مسخره است - اگر که نتیجه‌اش بسیار تاسف‌بار نباشد - به آن هدف برسند.

جوانی که از این نظام بیرون می‌آید به هیچ شکلی نمی‌تواند از نظر قدرتِ تحملِ جسمی با کارگرِ معمولی رقابت کند. کمترین به‌کارگیریِ نیرو سرش را به درد می‌آورد؛ و آفتاب خوردنِ ملایم کافی است که باعثِ سرگیجه‌اش شود. نکته‌ی دیگر این که، همه‌ی این‌ها کاملاً طبیعی فرض می‌شوند. از نظرِ توانایی‌های قلب، صرفاً رها می‌شوند تا به شیوه‌ای خودرو و بی‌نظم، به‌حالِ خود بار بیایند. نتیجه‌ی کار^۱ هرج‌ومرجِ اخلاقی و معنوی است. و همین را هم پسندیده می‌بینند.

در برابر این تصویر، کودکی را در نظر بگیرید که از همان اولِ کار آموزش قلب می‌بیند. فرض کنید که برای آموزش‌اش به حرفه‌ای مفید مثل نجاری، کشاورزی و از این قبیل مشغول شود، و همراه آن به او دانشِ کامل و جامعی در باره‌ی مسائلِ نظریِ عملیاتِ مختلفی که باید انجام دهد و کاربرد و ساختمانِ ابزاری که باید به‌کار ببرد به او داده شود. او نه تنها بدنِ عالی‌سالمی را پرورش می‌دهد بلکه فکرِ سالم با نشاطی را تربیت می‌کند که صرفاً تحصیلی نیست بلکه به شکلی استوار ریشه در تجربه داشته و هر روزه با آن آزمایش شده است. آموزشِ فکری‌اش شاملِ دانشِ ریاضی و علوم مختلفی می‌شود که برای تمرینِ کارِ جنبی‌اش مفیدند. اگر به این‌ها ادبیات هم به شکل تفریحی اضافه شود، آموزشِ تمام‌عیارِ متوازنِ همه‌فن‌حریفی^{۱۱۲} به او داده می‌شود که عقل، جسم و روح همگی کاملاً در آن نقش دارند و با هم به صورتِ یک کُل طبیعی و هم‌نوا پرورش داده می‌شوند. انسان نه صرفاً فکر است، نه کاملاً جسم حیوانی است، و نه فقط قلب یا روح است. ترکیب کردن درست و متوازنِ همه‌ی این سه برای ساختنِ انسانِ کامل لازم است و اقتصادِ (صرفه‌مندی) حقیقی آموزش را پایه‌گذاری می‌کند. (۲)

اگر می‌خواهیم مناسب‌ترین آموزش مطابق با نیازهای روستائیان را انتقال بدهیم، باید کالج^{۱۱۳} را به روستاها ببریم. باید آن را تبدیل به مدرسه‌ای حرفه‌ای کنیم تا ما را قادر کند که آموزش‌هایی عملی مطابق با نیازهای روستائیان را به معلمان بدهیم. شما نمی‌توانید نیازهای روستائیان را در مدرسه‌ای حرفه‌ای در شهر به معلمان آموزش بدهید. همین‌طور هم نمی‌توانید آنان را به وضعیتِ روستائیان علاقه‌مند کنید. علاقه‌مند کردن شهرنشینان به روستا و زندگی در میان روستائیان کار آسانی نیست. من

^{۱۱۲} - ذوالفنون

^{۱۱۳} - vidiapit

هر روزه در سِگائون^{۱۱۴} شاهد این نکته ام. نمی‌توانم به شما اطمینان بدهم که یک سال اقامت‌مان در سِگائون ما را روستایی کرده یا این که به‌خاطر خیر مشترک است که یکی از آنان شده‌ایم.

اما بعد، در باره‌ی آموزش ابتدایی، نظر تاییدشده‌ام این است که شروع آموزش با یاددادن الفبا و خواندن و نوشتن مانع رشد فکری‌شان می‌شود. من تا قبل از این که دانش مقدماتی تاریخ، جغرافیا، حساب ذهنی و مهارت‌مثلاً نخ‌ریسی را پیدا نکنند الفبا را به آنان یاد نمی‌دهم. از راه این سه دانش بایستی هوش‌شان را بالا ببرم. ممکن است سؤال شود که با دوک یا چرخ نخ‌ریسی چه‌طور ممکن است که هوش تربیت شود. اگر صرفاً به صورت مکانیکی آموزش داده نشود، در حد شگفت‌آوری می‌تواند تربیت کند. وقتی که به کودک دلیل هر فرایند را می‌گویید، وقتی سازوکار دوک یا چرخ نخ‌ریسی را برای کودک شرح می‌دهید، وقتی که تاریخ پنبه و ربط آن را با تمدن به او می‌گویید و او را به کشتزارهای پنبه‌ی روستا می‌برید، و یاد می‌دهید که تعداد دوره‌های نخ‌ریسی‌اش را بشمرد و یکدستی و مقاومت نخ‌اش را کنترل کند، علاقه‌اش را حفظ می‌کنید و همزمان دست‌ها و چشم‌ها و ذهن‌اش را آموزش عملی می‌دهید. من شش ماه وقت برای این آموزش ابتدایی می‌گذارم. کودک حالا شاید آماده باشد که خواندن الفبا را یاد بگیرد، و وقتی که توانست این کار را با سرعت انجام بدهد، آماده است که نقاشی ساده را یاد بگیرد، و موقعی که یاد گرفت شکل‌های هندسی و شکل‌های پرندگان و امثال آن‌ها را بکشد، شکل‌های الفبا را خواهد کشید، نه این که خط خطی کند. می‌توانم روزهای بچگی‌ام را به یاد بیاورم که الفبا را به من درس می‌دادند. می‌دانم که چه کار خسته‌کننده‌ای بود. هیچ‌کسی به فکر نبود که چرا هوش من از کار افتاده است. من نوشتن را مثل یک هنر ظریفه می‌بینم. ما با تحمیل الفبا به بچه‌های کوچک و قرار دادن آن در اول آموزش این هنر را سرکوب می‌کنیم. بنابر این نسبت به هنر نوشتن خشونت می‌ورزیم و با درس دادن پیش از موعد الفبا، مانع رشد کودک می‌شویم. (۳)

در باره‌ی ضرورت و ارزش آموزش صنایع دستی روستایی به عنوان محور و مرکز آموزش هیچ‌شکی ندارم. روش‌هایی را که در موسسات هند دنبال می‌شوند آموزش نمی‌دانم؛ این روش‌ها یعنی برداشت کردن از بهترین استعدادهای انسان، اما نوعی تباه کردن ذهن و آن استعدادها. به‌هیچ‌صورتی ذهن را آگاه نمی‌کند، در حالی که روش آموزش ذهن از راه صنایع دستی روستایی از همان اول کار به‌عنوان واقعیت محوری بالیدن واقعی و منضبط، ذهن را ارتقاء می‌دهد و منجر به حفظ انرژی فکری و به شکل غیر مستقیم هم منجر به حفظ انرژی معنوی می‌شود. (۴)

در نظر من دست قبل از این که خط بکشد یا چیزی بنویسد ابزار را به کار خواهد گرفت. چشم‌ها تصویر حروف و کلمات را

همان طوری خواهند خواند که چیزهای دیگر را در زندگی یاد می‌گیرند، گوش‌ها اسم‌ها و معنای چیزها و جملات را خواهند گرفت. آموزش کامل طبیعی، پذیرا بوده و به‌همین دلیل سریع‌ترین و ارزان‌ترین نوع آموزش در جامعه خواهد بود. بنابراین کودکان مدرسه‌ی من خیلی سریع‌تر خواهند خواند تا این که بنویسند. و موقعی که خواهند نوشت صفحه را لکه‌لکه نمی‌کنند آن‌طور که من حتی الان هم می‌کنم (به لطف معلم‌هایم!)، اما آنان چون یاد گرفته‌اند که شکل درست اشیایی را که می‌بینند بکشند شکل حروف را درست خواهند کشید. اگر مدارس مورد نظر من به‌وجود بیایند، به جرات می‌توانم بگویم که آنان با پیشرفته‌ترین مدارس در سرعت خواندن رقابت خواهند کرد، و حتی در نوشتن هم، اگر هدف مشترک ما درست نوشتن باشد، نه غلط نوشتن، آن چنان که امروزه در اکثر موارد مصداق دارد. (۵)

دوره‌ی آموزش ابتدایی باید حداقل تا هفت سال طول بکشد و بایستی شامل اطلاعات عمومی تا سطح امتحان نهایی^{۱۱۵} باشد، با انگلیسی کمتر و آموزش حرفه‌ای بیشتر.

تا جایی که ممکن باشد برای شکوفایی به‌تمام معنای پسران و دختران همه‌ی آموزش باید از راه یک حرفه‌ی درآمدزا انجام بگیرد. به بیان دیگر این حرفه‌ها دو منظوره باید باشند - قادر ساختن شاگرد به پرداخت هزینه‌ی تحصیل از راه درآمد محصولات کارش و هم زمان، شکوفایی مردانگی و زنانگی کامل در او از راه حرفه‌ای که در مدرسه یاد می‌گیرد.

هزینه‌های زمین، ساختمان و تجهیزات نباید با درآمد کار شاگرد تامین شوند.

همه‌ی فرایندهای پنبه، پشم و ابریشم که از جمع‌آوری تا پاک کردن، جدا کردن از غوزه (در مورد پنبه)، شانه‌زنی، ریسندگی، رنگرزی، آهارزنی، چله‌تایی، دولاتایی، طراحی، بافندگی، گلدوزی و خیاطی است، تا کاغذسازی، برش، صحافی، فرنگی‌سازی نجاری، اسباب‌بازی‌سازی، قندریزی، همه، مشاغل بی‌شک و تردیدی‌اند که می‌توانند به آسانی یاد گرفته شوند و بدون سرمایه‌گذاری زیاد اداره شوند.

این آموزش ابتدایی بایستی پسران و دختران را به‌شکلی توانمند کند که بتوانند با شغل‌های تضمینی دولت در حرفه‌های آموخته‌شان نشان‌شان را در آورند یا با خرید تولیدات‌شان با قیمت‌های تثبیت‌شده از طرف دولت^۱ کسب معاش کنند. (۶)

^{۱۱۵} - آزمون نهایی آموزش ابتدایی سراسری مدارس رسمی

اما به‌عنوان یک ملت 'ما آن قدر در زمینه‌ی آموزش عقب هستیم که اگر برنامه به پول وابسته باشد امیدوار نیستیم وظایفمان را نسبت به ملت در باره‌ی آموزش در مهلتی مشخص در این نسل انجام بدهیم. بنابراین به خود جرات می‌دهم، حتی به قیمت از دست دادن حیثیت‌ام در سازندگی، که پیشنهاد بدهم آموزش بایستی از نظر مالی روی پای خود باشد. منظورم از آموزش، بیرون کشیدن همه‌جانبه‌ی بهترین توانایی‌های کودک و انسان است - چه از جسم یا ذهن یا روح او. سواد نه آخر آموزش است و نه حتی اول آن. فقط یکی از ابزارهایی است که با آن مرد و زن می‌توانند آموزش ببینند. سوادآموزی به‌خودی‌خود آموزش نیست. به‌همین دلیل آموزش کودک را با آموختن یک صنعت دستی مفید و توان‌مندساختن‌اش در تولید از لحظه‌ی شروع آموزش‌اش شروع می‌کنم. به این ترتیب هر مدرسه‌ای می‌تواند متکی به خود شود، به این شرط که دولت فروش تولیدات این مدارس را به‌عهده بگیرد.

معتقدم که بالاترین درجه‌ی رشد ذهن و روح تحت این نظام آموزشی ممکن می‌شود. فقط به این شکل که هر صنعت دستی نه فقط به صورت مکانیکی آموزش داده شود - که امروزه رایج است - بلکه به شکل علمی هم آموزش داده شود، یعنی کودک بایستی چرایی و چگونگی هر فرایند را بداند. من بدون نوعی اطمینان این را نمی‌نویسم، چون در پشت‌اش تجربه خوابیده. این روشی که می‌گویم، کمابیش به‌طور کامل در هر جایی که نخ‌ریسی به کارگران آموزش داده می‌شود، به کار می‌رود. من خودم صندل‌سازی و حتی نخ‌ریسی را طبق این روش با نتایج خوب آموزش داده‌ام. این روش چیزی از دانش جغرافیا و تاریخ را کنار نمی‌گذارد. اما می‌دانم که این کار به بهترین وجهی از راه انتقال این اطلاعات با کلمات دهان انجام می‌گیرد. با این روش یک مطلب ده بار بیشتر از خواندن و نوشتن منتقل می‌شود. نشانه‌های الفبا می‌تواند موقعی به کودک آموخته شود که یادگرفته باشد درست را از نادرست تشخیص بدهد و وقتی که قدری علاقه پیدا کرده باشد. این پیشنهادی انقلابی است، اما کار بسیار زیادی را صرفه‌جویی می‌کند و دانش‌آموز را قادر می‌کند که در طی یک سال همان مقداری را بیاموزد که معمولاً در مدت بیشتری می‌آموخت. این به معنای اقتصاد (صرفه‌جویی) همه‌جانبه و همه‌فن‌حریفانه^{۱۱۶} است. البته شاگرد^{۱۱۷} ریاضیات را در ضمن آموختن مهارت دستی می‌آموزد.

من اهمیت زیادی برای آموزش ابتدایی قائل هستم که بنابه درک من بایستی هم سطح "امتحان نهایی" فعلی منهای انگلیسی باشد. اگر همه‌ی دانشجویان مدارس عالی ناگهان دانش خود را فراموش کنند، ضرری که با فراموشی ناگهانی مثلاً چند صد هزار دانشجو وارد می‌شود در مقایسه با ضرری که ملت از اقیانوس تاریکی‌ای که تحمل کرده و می‌کند، تاریکی‌ای که سیصد میلیون نفر را احاطه کرده، چیزی نیست. ملاک بی‌سوادگی ملاکی کافی برای نادانی‌ای نیست که بر میلیون‌ها روستایی مسلط

است.

من مایل‌ام در آموزش دانشگاهی انقلاب کنم و آن را به نیازهای ملی پیوند بزنم. برای مهندسی مکانیک و سایر مهندسی‌ها مدارج تحصیلی‌ای باید وجود داشته باشد. آنان باید به صنایع مختلفی پیوسته باشند که بایستی هزینه‌ی تحصیل دانش‌آموختگان مورد نیازشان را بپردازند. بنابراین انتظار می‌رود که شرکت تاتا^{۱۱۷} زیر نظر دولت دانشکده‌ای را برای آموزش مهندسی راه‌اندازی کند، اتحادیه‌های صنایع^۱ بین خودشان باید دانشکده‌ای راه‌اندازی کنند که دانش‌آموختگان مورد نیازشان را آموزش بدهد. همین‌طور برای سایر صنایعی که می‌توان نام‌شان را آورد. بخش تجارت^۱ کالج خودش را خواهد داشت. به این ترتیب می‌ماند هنر، پزشکی و کشاورزی. خیلی از دانشکده‌های هنری امروزه متکی به خود هستند. بنابراین دولت از اداره‌ی دانشکده‌ی هنرهای خود دست می‌کشد. دانشکده‌های پزشکی به بیمارستان‌های معتبر پیوسته می‌شوند. چون بیمارستان‌ها مورد علاقه‌ی آدم‌های پول‌دار هستند می‌توان انتظار کمک داوطلبانه برای پشتیبانی از دانشکده‌های پزشکی داشت. و دانشکده‌های کشاورزی‌ای که ارزش اسم‌شان را داشته باشند بایستی روی پای خود بایستند. دانش آنان سطحی است. آنان فاقد تجربه‌ی عملی‌اند. اما اگر کارآموزی‌هایشان را بر روی مزارعی انجام بدهند که روی پای خودند و به نیازهای کشور پاسخ می‌دهند، دیگر لازم نیست که بعد از گرفتن مدرک‌شان و به هزینه‌ی کارفرماهایشان تجربه کسب کنند. (۷)

کودکان ما، به شرط داشتن معلمان درست، منزلت کار را خواهند آموخت و یاد می‌گیرند که آن را به‌عنوان بخشی جدانشدنی و ابزاری برای رشد عقلی‌شان ببینند، و بپذیرند که پرداخت هزینه‌ی آموزش از طریق کارشان، کاری است میهن‌دوستانه. اساس پیشنهاد من این است که صنایع دستی باید آموزش داده شوند، نه فقط به‌خاطر کار مولد، بلکه برای شکوفایی عقل شاگردان. مطمئناً، در صورتی که حکومت مسئولیت آموزش کودکان بین هفت تا چهارده سال را به عهده بگیرد و از راه کار مولد^۱ بدن و ذهن‌شان را تربیت کند، در این حالت اگر که مدارس همگانی نتوانند روی پای خود بایستند، لابد کارشان باید از جنس کلاه‌برداری باشد و معلمان هم احمق. (۸)

ما تا به حال بر روی پرکردن ذهن کودکان با انواع اطلاعات تمرکز کرده‌ایم، بدون این که اصلاً به برانگیختن و شکوفاکردن‌شان فکر کنیم. بیاییم خواستار توقف این روند بشویم و بر روی آموزش درست کودک از راه کار دستی تمرکز کنیم، نه به‌عنوان فعالیتی فرعی، بلکه به‌عنوان ابزار اصلی آموزش فکری. (۹)

^{۱۱۷} Tata - شرکت مجتمع تاتا بزرگترین مجموعه‌ی صنعتی هند امروز است که بنیان‌گذارش یکی از پارسیان هند به نام جم‌سیت‌جی تاتا در سال ۱۸۶۸ بوده است. فعالیت‌های این شرکت حتی در زمان گاندی متنوع بوده است.

من طرفدار این هستم که پسران در مدارس همه‌ی چیزهایی را که در دبیرستان یاد می‌گیرند آموزش بگیرند، منهای انگلیسی، اما به‌اضافه‌ی تربیت‌بدنی^{۱۱۸}، موسیقی، طراحی و البته یک حرفه (۱۰)

من طرفدار سرسختِ اصلِ آموزشِ ابتداییِ رایگان و اجباری برای هند هستم. در ضمن معتقدم که فقط در صورتی این کار عملی می‌شود که به کودکان حرفه‌ای مفید آموخته شود و از آن برای پرورش توانایی‌های ذهنی، جسمی و روحی‌شان استفاده شود. بهتر است کسی این محاسباتِ اقتصادی را در باره‌ی آموزش به‌عنوان کوتاه‌بینانه، یا بی‌جا نبیند. هیچ چیزِ کوتاه‌بینانه‌ای در موردِ محاسباتِ اقتصادی وجود ندارد. اقتصادِ حقیقی هرگز مانع بالاترین ملاک‌های اخلاقی نیست، درست همان طوری که همه‌ی اخلاقیاتِ حقیقی‌ای که ارزشِ نام‌شان را داشته باشند بایستی هم‌زمان شایسته‌ی تعبیر اقتصاد درست هم باشند. (۱۱)

چه نوع حرفه‌هایی برای آموختن به کودکان در مدارس شهری از همه مناسب‌تر اند؟ قاعده‌ی سفت‌وسختی برای‌اش وجود ندارد. اما پاسخ من روشن است. من می‌خواهم که روستاهای هند را به‌هوش بیاورم و احیا کنم. امروزه روستاهای مان زایده‌ی صرفِ شهرها شده‌اند. روستاها وجود دارند تا -مثل قبل- شهرها استثمارشان کنند و با نارضایتی به شهر وابسته باشند. این طبیعی نیست. فقط در صورتی رابطه‌ای سالم و اخلاقی بین این دو شکوفا می‌شود که شهرها به‌جای استثمارِ خودخواهانه^۱ وظیفه‌ی پس‌دادنِ کافی بهره‌هایی را به روستاها بپذیرند که در ازای انرژی و مواد غذایی که از آنان می‌گیرند به آنان بدهکار اند. و اگر قرار باشد که کودکانِ شهری نقش‌شان را در این کارِ بزرگ و شریفِ بازسازیِ اجتماعی بازی کنند، حرفه‌هایی که آموزش می‌گیرند باید مستقیماً مرتبط با نیازهای روستاها باشد. تا آن‌جا که می‌توانم ببینم فرایندهای مختلفِ صنعتِ پنبه از غوزه پاک‌کنی، و پاک‌کردن تا نخ‌ریسی به این نیاز آن‌طور پاسخ می‌دهند که هیچ چیز دیگری پاسخ نمی‌دهد. حتی امروزه هم پنبه در روستاها کشت می‌شود، ولی غوزه‌پاک‌کنی و ریسندگی و بافندگی‌اش در شهرها انجام می‌گیرد. اما زنجیره‌ی فرایندهایی که پنبه از اول تا آخر در کارخانه‌ها از سر می‌گذراند^۱ فاجعه‌ی بزرگی از نظر اتلافِ نیروی انسانی، مواد، و نیروی مکانیکی را به‌وجود می‌آورند.

طرح من برای انتقالِ آموزشِ ابتدایی از راه میانجیِ صنایعِ روستایی مثل نخ‌ریسی و آهارزنی و امثال این‌ها به این ترتیب به‌عنوان نوکِ پیکانِ انقلابِ اجتماعی خاموشی تصور می‌شود که لبریز از پیامدهای بسیار زیاد است. این طرح^۱ بنیاد سالم و اخلاقیِ رابطه‌ی بین شهر و روستا را پی‌ریزی می‌کند و به این ترتیب تا حدِ زیادی بعضی از بدترین زشتی‌های نامنی

اجتماعی و رابطه‌ی مسموم فعلی بین طبقات را از میان بر می‌دارد. این برنامه جلوی تباهی پیش‌رونده‌ی روستاهای مان را می‌گیرد و شالوده‌ی یک نظام اجتماعی عادلانه‌تر را می‌ریزد که در آن هیچ تقسیم غیر طبیعی بین دارا و ندار وجود ندارد و هر کسی از تامین هزینه‌ی زندگی و حق آزادی خود اطمینان دارد. و همه‌ی این‌ها بدون وحشت از جنگ طبقاتی خونین یا هزینه‌های سرمایه‌ای هنگفت برای مکانیزه کردن قاره‌ی وسیعی مثل هند انجام می‌گیرد. این روش وابستگی عاجزانه به ماشین‌آلات یا مهارت فنی وارداتی هم ندارد. و در آخر با منتفی کردن ضرورت نیاز به افراد با استعداد به شدت متخصص، سرنوشت توده‌ها را، به‌همان شکل قبل، در دستان خودشان می‌گذارد. اما چه کسی دست به عمل خواهد زد؟ آیا مردم شهرها به حرف من اصلاً گوش خواهند داد، یا این که حرف‌هایم به فریادی صرف در برهوت تبدیل خواهد شد؟ پاسخ‌های این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه بیشتر از خود من، به عاشقان آموزش که در شهرها زندگی می‌کند بستگی خواهد داشت. (۱۲)

اگر این چنین آموزشی داده شود نتیجه‌ی مستقیم‌اش این است که روی پای خود خواهد بود. اما آزمون موفقیت‌اش ویژگی اتکا به خود آن نیست، بلکه این است که از راه آموختن صنعت دستی به شیوه‌ای علمی استعدادهای کامل انسان بارز می‌شود. در واقع من این را رد می‌کنم که معلم تضمین بدهد در هر شرایطی این آموزش را متکی به خود کند. جنبه‌ی اتکابه‌خود پیامد منطقی این واقعیت است که شاگرد یاد گرفته است که از هر یک از توان‌مندی‌های خود استفاده کند. اگر پسری که روزانه سه ساعت روی صنعت دستی کار می‌کند حتماً خرج‌اش را در آورَد، پس پسری که شکوفایی ذهن و روح‌اش را به کار اضافه می‌کند چقدر بیشتر فایده می‌برد! (۱۳)

این آموزش پایه از درون فضایی که ما را در کشور احاطه کرده پرورش پیدا می‌کند و در پاسخ به آن است. بنابراین به شکلی طراحی می‌شود که با آن فضا متناسب باشد. این فضا هفت صد هزار روستای هند و میلیون‌ها ساکنان‌اش را اشباع می‌کند. اگر آنان را فراموش کنی، انگار که هند را فراموش کرده‌ای. هند را نباید در شهرهایش دید. هند در روستاهای بی‌شمار اش هند است.

در زیر اصول آموزش پایه می‌آید:

- ۱- همه‌ی آموزش واقعی بایستی متکی به خود باشد، یعنی در پایان به جز سرمایه‌ی اولیه که باید دست‌نخورده باقی بماند، باید خودش هزینه‌هایش را بپردازد؛
- ۲- در آن از دست‌ورزی حتی در مرحله‌ی پایانی هم استفاده شود، یعنی دست‌های شاگردان باید در طی مدتی از روز با مهارت

بر روی صنعتی کار کند؛

۳- همه‌ی آموزش بایستی به زبان استانی/ایالتی منتقل شود؛

۴- در این آموزش جایی برای آموزش دینی فرقه‌ای وجود ندارد. اخلاقیات بنیادین فراگیر فرصت کامل برای ابراز وجود دارند؛

۵- این آموزش، چه محدود به کودک یا بزرگسال باشد، یا به زن یا مرد، راهش را به‌خانه‌ی شاگردان باید باز کند.

۶- از آن جایی که میلیون‌ها فراگیرنده‌ی این آموزش باید خودشان را جزئی از کل هند بدانند، بایستی یک زبان بین‌استانی

(ملی) را یاد بگیرند. این زبان فقط می‌تواند زبان هندوستانی و به خط "نگاری" یا اردو باشد. بنابراین شاگردان باید در هر دو

خط استانی و ملی ماهر شوند. (۱۴)

(II)

همه‌ی آموزش‌ها بایستی با یک مهارت دستی پایه پیوند بخورند. وقتی دانش را به‌واسطه‌ی یک صنعت به کودک ۷ یا ۱۰ ساله منتقل می‌کنی، برای شروع بایستی همه‌ی آن درس‌هایی را که نمی‌توانند در پیوند با آن مهارت باشند کنار بگذاری. با این کار روز به روز راه‌ها و ابزارهایی را برای پیوند دادن خیلی چیزها با آن مهارت کشف می‌کنی که آن‌ها را در شروع کار کنار گذاشته بوده‌ای. اگر از این فرایند کنارگذاری در شروع پیروی کنی در انرژی خود و شاگردان صرفه‌جویی خواهید کرد. ما امروزه کتاب‌هایی نداریم که از روی‌شان عمل کنیم، و رسم و روالی نداریم که ما را راهنمایی کند. بنابراین باید آهسته عمل کنیم. مسئله‌ی اصلی این است که معلم بایستی شادابی ذهن‌اش را حفظ کند. اگر با چیزی برخورد می‌کنی که نمی‌توانی آن را با مهارت دستی مرتبط کنی نگران و دلسرد نشوید. آن را رها کنید، و با موضوعاتی جلو بروید که می‌توانید مرتبط کنید. شاید معلم دیگری راه درست را پیدا کند و نشان بدهد که چه‌طور می‌تواند مرتبط شود. و وقتی که تجربه‌ی افراد زیادی را روی هم می‌ریزی، آن وقت است که کتاب‌هایی خواهید داشت که راهنمایی‌تان کنند، به‌طوری که کار آنانی که بعد از شما می‌آیند راحت‌تر خواهد شد.

خواهید پرسید که تا کی این فرایند کنارگذاری را باید ادامه بدهیم. پاسخ من این است که در کل طول عمر.

در آخر کار متوجه می‌شوی که خیلی از چیزهایی را که در اول کار کنار گذاشته‌ای وارد کار کرده‌ای، متوجه می‌شوی که عملاً همه‌ی چیزهایی که ارزش ورود داشته‌اند به‌حساب آورده‌ای، و هر آن چه که واجب دانسته‌ای تا آخر کار کنار بگذاری چیزهایی

بسیار سطحی‌اند که سزاوار کنار گذاشتن‌اند. این تجربه‌ی زندگی من بوده است. من نمی‌توانستم خیلی از کارهایی را که

می‌کنم انجام بدهم اگر به همان تعداد کار را کنار نمی‌گذاشتم.

آموزش ما بایستی انقلابی شود. مغز باید از راه دست آموزش بگیرد. اگر شاعر بودم، می‌توانستم در باره‌ی امکانات پنج انگشت شعر بنویسم. چرا فکر می‌کنید که ذهن همه چیز است و دست‌ها و پاها هیچ؟ آنانی که دست‌های‌شان را تربیت نمی‌کنند، آنانی که روال معمول آموزش را دنبال می‌کنند، در زندگی‌شان فاقد "موسیقی" اند.^{۱۱۹} همه‌ی توانایی‌های‌شان تربیت نمی‌شود. دانش کتابی صرفاً کودک را آن‌طور علاقه‌مند نمی‌کند که توجه‌اش را کاملاً حفظ کند. مغز از شنیدن صرفاً کلمات فرسوده می‌شود و ذهن کودک شروع به پرسه زدن می‌کند. در این حالت دست کارهایی را می‌کند که نباید بکند، چشم چیزهایی را می‌بیند که نباید ببیند، گوش چیزهایی را می‌شنود که نباید بشنود و آن‌ها به ترتیب آن‌چه را که باید انجام نمی‌دهند، نمی‌بینند، یا نمی‌شنوند. آموزش نمی‌بینند که درست انتخاب کنند و بنابراین آموزش‌شان اغلب تخریب از کار در می‌آید. آموزشی که به ما نمی‌آموزد بین خوب و بد فرق بگذاریم، یکی را بپذیریم و از دیگری دوری کنیم شایسته‌ی این نام نیست.

فکر قدیمی این بود که یک صنعت دستی را به برنامه‌ی درسی معمولی آموزشی اضافه کرد که در مدارس دنبال شود. به عبارت دقیق‌تر، مهارت با دست کاملاً جدا از آموزش کتابی بود. در نظر من این کار اشتباهی هلاکت‌بار است. معلم باید آن مهارت را یاد بگیرد و دانش‌اش را با آن مرتبط کند، به طوری که او همه‌ی آن دانش را به واسطه‌ی آن مهارت خاصی که انتخاب می‌کند به شاگردان‌اش منتقل خواهد کرد.

مثال نخ‌ریسی را در نظر بگیرید. تا زمانی که حساب ندانم، نمی‌توانم گزارش بدهم که چند متر نخ با دوک تولید کرده‌ام، یا این مقدار چند دور استاندارد خواهد شد یا شمارش نخ‌ی که ریسیده‌ام چه قدر است. بایستی رقم‌ها را یاد بگیرم که این کارها را انجام بدهم، در ضمن باید جمع و تفریق و ضرب و تقسیم را هم یاد بگیرم. برای انجام محاسبات پیچیده باید از نمادها استفاده کنم و به این ترتیب جبر یاد می‌گیرم. حتی در این‌جا، بر روی استفاده از حروف "خط هندوستانی" به جای حروف لاتین تاکید می‌کنم.

بعد هندسه را در نظر بگیرید. چه چیزی بهتر از دیسک دوک می‌تواند نمایش‌گر دایره باشد؟ من می‌توانم به این شکل همه‌ی مطالب دایره را درس بدهم، حتی بدون اشاره به اسم اقلیدس.

باز هم ممکن است بپرسید که چه طور می‌توانم جغرافیا و تاریخ را از راه نخ‌ریسی به کودک یاد بدهم. چند وقت پیش با کتابی

^{۱۱۹} - اشاره به این که هماهنگی بین انگشتان و ذهن و بدن، و رابطه بین سکوت و ضربه، اساس مهارت موسیقی است.

برخورد کردم به اسم "پنبه -داستان بشر". کتاب مرا هیجان زده کرد. متن اش مثل قصه بود. با تاریخ دوران های باستان، این که چگونه و کی پنبه برای اولین بار کشت شد، مراحل شکوفایی اش، و تجارت پنبه در بین کشورهای مختلف و امثال این ها شروع می کرد. وقتی برای کودک از کشورهای دیگر اسم می برم، طبیعتاً چیزی در باره ی تاریخ و جغرافیای این کشورها به او خواهم گفت. تحت حکومت چه کسی پیمان های مختلف تجاری در طی دوره های مختلف تجاری امضا شد؟ چرا باید پنبه را بعضی کشورها وارد می کردند و پارچه را کشورهای دیگر؟ چرا هر کشوری نمی تواند پنبه ای را که نیاز دارد کشت کند؟ این ها مرا به اقتصاد و عناصر کشاورزی هدایت خواهند کرد. من به او یاد می دهم که گونه های مختلف پنبه را بشناسد، این که در کدام نوع خاک رشد می کنند، چگونه کشت شان می کنند، از کجا می توان آن ها را تهیه کرد و امثال این ها. بنابراین نخریسی با دوک مرا به کلی تاریخ شرکت هند شرقی هدایت می کند، این که چه چیزی آنان را به این جا آورد، چه گونه صنعت نخریسی ما را نابود کردند، چه طور شد که انگیزه ی اقتصادی ای که آنان را به هند آورد بعداً هدایت شان کرد به پروراندن جاه طلبی های سیاسی، چه طور به عامل اصلی در سقوط امپراتوری های مغول و ماراتا، در تاسیس راج انگلیسی، و سپس باز هم به عامل بیداری توده ها در دوران ما تبدیل شد. بنابراین پایانی برای امکان های آموزشی این طرح تازه وجود ندارد. و چه قدر هم کودک سریع تر همه ی این ها را یاد خواهد گرفت، بدون این که هیچ فشار نالازمی بر روی ذهن و حافظه اش وارد شود.

اجازه بدهید این بحث را بیشتر باز کنم:

درست همان طور که یک زیست شناس، برای یک زیست شناس خوب شدن بایستی بسیاری از علوم دیگر را در کنار زیست شناسی بیاموزد، اگر این مهارت ها به صورت یک علم دیده شود ما را به شاخه های پایان ناپذیر یادگیری می برد. برای بیشتر باز کردن مثال چرخه ی نخریسی، یک معلم کارآموز توجه خود را صرفاً بر روی فرایند مکانیکی ریسندگی (که البته باید در آن استاد شود) متمرکز نمی کند، بلکه بر روی روح کار متمرکز می شود، بر روی چرخه و جنبه های مختلف اش تمرکز می کند. او از خودش خواهد پرسید که چرا چرخه از دیسک برنجی ساخته شده و دوک فولادی دارد. چرخه ی اولیه دیسکی از جنس دیگری داشت. چرخه ی ابتدایی تر عبارت بود از یک دوک چوبی با دیسکی از جنس سنگ لوح یا گل رس. چرخه به صورت علمی تکامل یافته است و دلیلی وجود دارد که دیسک را از برنج، و دوک را از فولاد می سازند. او باید آن دلیل را پیدا کند. بعد باید از خودش بپرسد که چرا دیسک آن قطر مشخص را دارد، نه کمتر و نه بیشتر. وقتی که او این پرسش ها را به شکل رضایت بخشی حل کرده باشد و وارد ریاضیات بحث شده باشد، آن وقت است که شاگرد شما مهندس خوبی خواهد شد. چرخه به مرغ تخم طلای او تبدیل می شود. هیچ حدی برای امکان های دانشی که از این واسطه می تواند منتقل شود وجود ندارد. فقط با انرژی و اعتقادی که با آن کار می کنید محدود خواهد شد. شما سه هفته این جا بوده اید. اگر این مدت شما را

توانمند کرده باشد که این طرح را به شکل جدی بیاموزید، این وقت را به خوبی صرف کرده‌اید، به شکلی که به خودتان خواهید گفت، "یا عمل می‌کنم یا می‌میرم".

من به سراغ نمونه‌ی نخ‌ریسی می‌روم چون آن را می‌شناسم. اگر نجار بودم همه‌ی این‌ها را از راه نجاری به فرزندم یاد می‌دادم، یا اگر مقوا ساز بودم از راه کار مقوا سازی.

آن‌چه که نیاز داریم مربیانی هستند با خلاقیت و اصالتی که نیروی‌شان را از شوری حقیقی می‌گیرند؛ کسانی که هر روزه به فکر این هستند که چه چیزی را می‌خواهند به دانش‌آموزان‌شان بیاموزند. معلم نمی‌تواند این دانش را از کتاب‌های کهنه به دست آورد. او باید از توانایی‌های خود در مشاهده و تفکر استفاده کند و دانش‌اش را از راه لب‌ها، با کمک یک کار دستی به دانش‌آموزان‌اش انتقال دهد. این یعنی انقلابی در روش تدریس، انقلابی در دیدگاه معلم. تا امروز با گزارش‌های بازرس هدایت شده‌اید. می‌خواستید هر آن‌چه را که بازرس دوست دارد انجام بدهید تا شاید بودجه‌ی بیشتری برای موسسه‌تان یا حقوق بیشتری برای خودتان به دست بیاورید. اما معلم نو به هیچ یک از این‌ها فکر نمی‌کند. او به خود می‌گوید، "اگر شاگردم را آدم بهتری کرده باشم وظیفه‌ام را نسبت به او انجام داده‌ام و برای این کار از همه‌ی منابع استفاده کرده‌ام. همین برای‌ام کافی است." (۱۵)

(III)

این نوع آموزش به معنای تبدیل دانش‌آموزان به روستائیان الگو است. در درجه اول، مخصوص آنان طراحی می‌شود. الهام آن‌ها از خود روستاها آمده است. آن عده از اعضای کنگره که می‌خواهند ساختار خودگردانی را از خود شالوده‌اش شروع کنند نباید به خود جرات بدهند که کودکان را فراموش کنند. حاکمیت خارجی^۱ ناآگاهانه، اما با این حال با اطمینان خاطر، در زمینه‌ی آموزش کار را با بچه‌ها شروع کرده‌است. آموزش ابتدایی طرحی است مسخره و بدون توجه به نیازهای هند روستاها و به همین دلیل حتی بدون توجه به شهرها.

آموزش پایه‌ی پیشنهادی ما کودکان را، چه شهری یا روستایی، به همه‌ی بهترین و ماندگارترین چیزها در هند مرتبط می‌کند. هم جسم و هم ذهن را شکوفا می‌کند، و کودک را با نوعی دیدگاه پر شکوه آینده‌نگر ریشه‌کرده در خاک حفظ می‌کند، و به علاوه، آن چیزی را عملی می‌کند که او از همان آغاز سیر کاری‌اش در مدرسه به عنوان سهم خود به دوش می‌گیرد. (۱۶)

کشاورزی و رفاه دام (۱)

دهقان

روستائیان ما به کشاورزی و دام برای شخم وابسته‌اند. من نسبتاً در این باره جاهل‌ام چون تجربه‌ای در این زمینه ندارم. اما یک روستا هم وجود ندارد که در آن کشاورزی و دام وجود نداشته باشد. گاو‌میش هم وجود دارد، اما به جز "گن‌کان" و چند جای دیگر برای کشاورزی آن‌ها را به کار نمی‌گیرند. کنش‌گر ما باید حواس‌اش به ثروت دمی روستایش باشد. اگر نتوانیم این ثروت را به درستی استفاده کنیم، هند محکوم به فاجعه می‌شود و ما هم از بین می‌رویم. آن وقت این حیوانات، مثل غر، باری اقتصادی بر دوش ما می‌شوند و هیچ گزینه‌ای در برابرمان نداریم که جلوی کشتن‌شان را بگیریم. (۱)

از همان اول کار اعتقاد استوار داشته‌ام که کشاورزی تنها پشتیبان دائمی و پایدار مردم این کشور است. ما باید آن را زیر بال‌وپر خود بگیریم و ببینیم تا کجا می‌توانیم با آن به عنوان مبنای کار به پیش برویم. من به هیچ وجه ایرادی نمی‌بینم اگر که بعضی از جوانان ما با آموزش دیدن به عنوان کارشناس کشاورزی به جای "خادی" به کشور خدمت کنند. حالا وقت آن رسیده که به کشاورزی توجه کنیم. تا امروز معتقد بوده‌ام که پیشرفت و بهبود در کشاورزی تا زمانی که اداره‌ی حکومت را خودمان به دست بگیریم ناشدنی است.

نظرات‌ام در این باره حالا دارد تغییراتی می‌کند. حس می‌کنم که می‌توانیم اصلاحاتی حتی در شرایط فعلی به وجود بیاوریم. به طوری که کشاورز قادر باشد حتی پس از کسر مالیات‌ها قدری درآمد از زمین در بیاورد. جواهر لعل^{۱۲۰} می‌گوید که هر درآمد اضافی به دست آمده از بهبود کشاورزی به این یا آن بهانه به دست حکومت بیگانه بالا کشیده می‌شود. اما حس می‌کنم که حتی اگر همین‌طور باشد، مانع ما نمی‌شود که تا هر قدر ممکن در باره‌ی کشاورزی دانش به دست آوریم و منتشر کنیم. ممکن است این‌طور شود که دولت هر قدر درآمد اضافی را که ممکن است از راه اصلاح کشاورزی به دست روستائیان برسد صاحب شود. اگر این کار را بکنند می‌توانیم اعتراض کنیم و به مردم بیاموزیم که مقاومت کنند و دولت را روشن کنند که نمی‌تواند به این شکل ما را غارت کند. بنابراین معتقدم که از این پس باید کنش‌گرانی پیدا کنیم که خودشان علاقه‌مند به کشاورزی باشند.

^{۱۲۰} - جواهر لعل نهرو، همکار سیاسی گاندی و اولین نخست‌وزیر پسا استقلال هند. چنان‌که در این کتاب هم اشاره‌ی ضمنی شده، نهرو در زمینه‌ی صنعتی کردن و دخالت بیشتر دولت در اقتصاد به سبک شوروی با گاندی اختلاف نظر داشته است.

بنابراین، من به فکر راه‌ها و ابزارهایی هستم برای بهبود شرایط مردم از راه بهسازی کشاورزی، دام‌پروری و همه‌ی صنایع روستایی. مشکل من حل می‌شود، اگر حتی در تک‌وتوکی روستا موفق شوم، چون مشت نمونه‌ی خروار است. (۲)

کار برای نان برکتی تمام‌وکمال برای کسی است که بی‌خشونتگی را رعایت می‌کند، حقیقت را می‌پرستد و رعایتِ براه‌ماچاریا را برای خود قانونی طبیعی می‌داند. این نوع کار حقیقتاً می‌تواند فقط به کشاورزی مربوط شود. اما امروزه هر کسی به هر علتی در وضعیتی نیست که به آن بپردازد. بنابراین فرد می‌تواند به‌جای شخم زمین^۱ بریسد یا بیافد، یا نجاری یا آهنگری کند، اما در صورتی که به کشاورزی همیشه به‌عنوان کارِ مطلوب نگاه کند. (۳)

سال‌ها پیش شعری می‌خواندم که در آن دهقان پدر جهان توصیف شده بود. اگر خدا نان رسان است، کشاورز مثل دست اوست. ما برای ادای دینی که به او داریم می‌خواهیم چه کار کنیم؟ مدت‌ها فقط به حسابِ عرقِ جبین او زندگی کرده‌ایم. باید که از خاک شروع کنیم، اما نمی‌توانیم. قدری از این وضعیتِ تقصیر من است.^{۱۲۱}

افرادی بودند که می‌گفتند هیچ اصلاحی اساسی در کشاورزی بدون تغییر قدرت سیاسی و کسب آن ممکن نیست. منظورشان صنعتی کردن کشاورزی با به‌کارگیری بزرگ مقیاس نیروی بخار و برق بود. بعداً معلوم می‌شود که تاخت زدن باروری خاک به خاطر بازده سریع^۱ سیاست کوتاه‌بینانه‌ی فاجعه‌باری خواهد بود. نتیجه‌اش فرسایش آبی خاک است.^{۱۲۲} خاک خوب خواهان عرقِ جبین انسان است تا نان زندگی را بدهد.

افرادی ممکن است انتقاد کنند که آن رهیافت کند و ناپیشرونده است. من نمی‌توانم قول نتایج بسیار بزرگی را بدهم. اما با این حال، دیدگاه من کلید شادمانی هر دوی خاک و ساکنان روی آن را در خود دارد. خوراک سالم مغذی^۱ اول و آخر اقتصاد روستایی است. بیشتر بودجه‌ی خانوار روستایی خرج خوراک خود و خانواده‌اش می‌شود. همه‌ی چیزهای دیگر بعداً سر می‌رسند. بگذارید کشت‌گر خاک به خوبی تغذیه شود. بگذارید از نظر شیر خالص و روغن حیوانی و روغن، ماهی، تخم‌مرغ، و گوشت (اگر گیاه‌خوار نیست) خودکفایی داشته باشد. لباس‌های خوب به چه دردش می‌خورد اگر که بد تغذیه شده باشد و یا

^{۱۲۱} - ویژگی متفاوت گاندى با آدم‌های عادى و اکثریت رهبران بزرگ و کوچک این بود که تقصیرها را به گردن می‌گرفت. نه تنها تقصیرهای خود را، بلکه تقصیرهای دیگران را که بر اثر طمع یا ترس یا لذت‌جویی، یا ناتوانی انجام شده بودند. یکی از علامت‌های سلامت روان در روان‌درمانی، به‌عهده‌گیری همه‌ی مسئولیت‌های رفتار فردی است. گاندى خیلی بیش از این به گردن می‌گرفت.

^{۱۲۲} - بازده بالا و سریع همان نکته‌ای است که امروزه هم از وجوه مختلف مورد انتقاد قرار گرفته.

کم خورده باشد؟ مسئله‌ی تامین آب آشامیدنی و سایر مسائل بعداً سر می‌رسند. توجه به این نکات طبعاً مسائلی پیش می‌آورد، مثل وضعیت گاو شخم‌زن در اقتصاد کشاورزی در برابر شخم تراکتوری و آبیاری موتوری و غیره و به این ترتیب کم‌کم تصویر کامل اقتصاد روستایی در مقابل‌شان ظاهر می‌شود. در این تصویر^۱ شهرها جای طبیعی خود را خواهند داشت. و به شکل جوش‌ها یا دَمَل‌های غیرطبیعی پرشمار متراکم بر روی سیاست بدن ظاهر نمی‌شوند، همان طوری که الان هستند. امروزه در معرض خطر فراموش کردن استفاده از دست‌های مان هستیم. فراموش کردن چگونگی کندن زمین و مراقبت از خاک فراموش کردن خودمان است. این که فکر کنید اشتغال تان در صندلی وزارتی موقعی توجیه پیدا می‌کند که فقط به شهرها خدمت کنید به معنای فراموش کردن این واقعیت است که هند در هفتصد هزار واحد روستایی‌اش خانه دارد. برای انسان چه فایده‌ای دارد که دنیا را صاحب شود، اما در این معامله روح‌اش را از دست بدهد؟ (۴)

لحظه‌ای که با آنان (روستائیان هندی) صحبت می‌کنی و شروع به صحبت می‌کنند می‌بینی از لب‌های‌شان خرد سرازیر می‌شود. در پشت این ظاهر زُمخت خزان‌های عمیق از معنویت می‌بینی. من این را فرهنگ می‌نامم. این را در غرب نمی‌توانی ببینی. وقتی تلاش می‌کنی که وارد صحبت با روستایی اروپایی بشوی، آن وقت است که متوجه می‌شوی او به مسائل معنوی بی‌علاقه است. (۵)

در روستایی هندی، فرهنگی دیرینه در زیر پوست‌های زُمخت حضور دارد. پوسته را کنار که می‌زنی، فقر مزمن و بی‌سوادیش را که از وجودش برمی‌داری، آن وقت است که بهترین نمونه‌ای از آن چه را می‌بینی که یک شهروند با فرهنگ، تربیت یافته و آزاد با خود دارد. (۶)

باید به آنان یاد بدهیم که چه طور در وقت، بهداشت و پول صرفه‌جویی و استفاده‌ی درست کنند. لیونل کورتیس روستاهای ما را با تعبیر "کپه‌های تپاله" توصیف کرد. ما باید آن‌ها را به روستاهای الگو تبدیل کنیم. مردم روستاهای ما با این که در وسط هوای تازه اند، از هوای تازه محروم اند؛ با این که در وسط تازه‌ترین خوراکی‌ها هستند به قدر کافی خوراک تازه ندارند. من دارم مثل یک مبلغ مسیحی در باره‌ی غذا صحبت می‌کنم، چون ماموریت من این است که روستاها را به چیزی زیبا تبدیل کنم. (۷)

ما باید با عارضه‌های سه‌گانه‌ی مبارزه کنیم که روستائیان مان را سخت درچنگ خود دارند.

۲- رژیم خوراکی ناکافی

۳- سستی.

... آنان به رفاه خود علاقه‌ای ندارند. آنان ارزش روش‌های نوین بهداشت عمومی را نمی‌شناسند. آنان نمی‌خواهند فراتر از خراشیدن مزارع‌شان نیروی‌شان را به کار بگیرند و مایل اند که آن نیروی کار را طبق عادت قبلی‌شان به کار بگیرند. این مشکلات واقعی و جدی اند. اما آن‌ها نباید ما را سر در گم کنند. ما باید ایمانی سیری‌ناپذیر به ماموریت‌مان داشته باشیم. ما باید در برابر مردم صبور باشیم. ما خودمان هنوز در کار روستایی نوآموزیم. ما باید با مرضی کهنه سر و کله بزیم. اگر صبر و پشتکار داشته باشیم، خود صبر و پشتکار بر کوهی از مشکلات غلبه می‌کنند. ما مثل پرستارانی هستیم که وقتی خریدار می‌شوند بیمارشان علاج‌ناپذیر است، آنان را ترک نمی‌کنند. (۸)

بزرگ‌ترین آموزش در روستاها این است که روستائیان بیاموزند یا متقاعد شوند که به‌شکلی روش‌مند و سودآور در تمام طول سال کار کنند، چه بر روی زمین یا در صنایعی که مرتبط با روستاست. (۹)

به خود اجازه می‌دهم بگویم با وجود زُختی‌ای که آدم در بین روستائیان می‌بیند، با در نظر گرفتن طبقه، از نظر همه‌ی چیزهای مطلوب در سرشت انسان، با هر روستایی‌ای در دنیا به خوبی قابل مقایسه اند. این شهادت را اکثریت مسافرانی داده‌اند که از زمان هونن‌تسانگ^{۱۲۳} تا دوران معاصر نظرات‌شان را ثبت کرده‌اند. فرهنگ ذاتی‌ای که روستاهای هند نشان می‌دهند، هنری که در خانه‌های فقرا دیده می‌شود، خویشنداری‌ای که روستائیان با آن خود را مدیریت می‌کنند، مطمئناً به دلیل دینی است که از زمانی کهن آنان را به هم پیوسته است. (۱۰)

کیسان یا دهقان چه کارگر بی‌زمین باشد یا مالک زمین، پیش از همه مطرح است. او لطف زمین است، زمینی که حقیقتاً به او تعلق دارد یا باید تعلق داشته باشد، نه به مالک غایب یا "زمین‌دار"^{۱۲۴}. اما از نگاه بی‌خشونت، کارگر نمی‌تواند به زور مالک غایب را بیرون بیندازد. او باید طوری عمل کند که برای مالک ناممکن شود که او را استثمار کند. در بین روستائیان تنگاتنگ‌ترین همکاری مطلقاً لازم است. برای این هدف، کمیته‌ها یا نهادهای سازمان‌دهنده‌ای در جاهایی که وجود ندارند باید تشکیل شوند و در جاهایی که قبلاً وجود داشته‌اند بایستی در مواردی که ضروری است اصلاح شوند.

^{۱۲۳} - Huen Tsang: راهب بودایی چینی که در قرن هفتم میلادی به هند سفر کرد و تفاوت‌های بودیسم چینی و هندی را تشریح کرد.

^{۱۲۴} - اصطلاحی فارسی در هند برای مالکین بزرگ مقیم روستا

روستایی‌ها غالباً بی‌سواد اند. همه‌ی بالغین و کم‌سن‌های مدرسه‌رو باید آموزش ببینند. این موضوع برای مردان و زنان هم مصداق دارد. وقتی که کارگران بی‌زمین باشند دستمزدهای‌شان بایستی در حدی اضافه شود تا زندگی مناسبی را تضمین کند که به معنای خوراک، خانه، و لباس مناسبی باشد که بایستی شروط بهداشتی را تامین کنند. (۱۱)

اگر دست من باشد، معتقدم فرماندار کل و رئیس دولت باید از بین روستائیان برگزیده بشوند. در کودکی در کتاب‌های مدرسه یاد گرفته بودم که روستائیان وارثان قلمرو زمین اند. این به کسانی مربوط می‌شود که روی زمین کار می‌کنند و از آن چه تولید می‌کنند می‌خورند. این نوع روستائیانی که ارزش مقامات بالا را دارند ممکن است بی‌سواد باشند، اما به این شرط که عقل سلیم قاطع، شجاعت شخصی برجسته، صداقت، و میهن‌دوستی راسخ بی‌تردید داشته باشند. آنان به عنوان تولیدکنندگان واقعی ثروت، حقیقتاً ارباب اند، در حالی که ما برده‌شان کرده‌ایم. به من توصیه شده که پست‌های بالای وزارت بایستی به دست روستائیان باشد. من از این پیشنهاد حمایت می‌کنم به شرطی که افراد مناسبی باشند و دانش "کاری" را که از آنان انتظار می‌رود داشته باشند. وقتی روستائیانی از این نوع به‌وجود بیایند، من علناً از وزرا و دیگران می‌خواهم که برای‌شان جا باز کنند. (۱۲)

فصل ۱۵

کشاورزی و رفاه دام (II)

مسئله‌ی زمین

مالکیت زمین

روستایی لطف و مزه‌ی زمینی است که به حقّ به او تعلق دارد یا باید داشته‌باشد، نه به مالکِ غایب یا زمین‌دار (۱)

زمین و همه‌ی حقوق مالکیتی آن مال کسی است که آن را به کار می‌گیرد. متأسفانه کارگران از این واقعیتِ ساده غافل اند یا بی‌اطلاع نگهداشته می‌شوند. (۲)

معتقدم که زمینی که کشت می‌کنید به شما تعلق دارد، اما نمی‌تواند فوراً مال شما شود، نمی‌توانید آن را به زور از زمین‌دارها بگیرید. بی‌خسونت‌ی تنها راه این کار است، آگاهی از قدرتِ خودتان تنها راه است. (۳)

هیچ انسانی نباید زمینی بیشتر از حد معاشِ محترمانه‌ی خود داشته باشد. چه کسی می‌تواند در این حقیقت شک داشته باشد که فقرِ خردکننده‌ی توده‌ها به دلیلِ نداشتنِ زمینی است که آنان آن را مال خود بدانند؟

اما باید توجه داشت که اصلاح این وضع نمی‌تواند با هجوم و سرعت انجام شود. اگر قرار باشد که با ابزارِ بی‌خسونت عملی شود، فقط می‌تواند با آموزش انجام گیرد، هم برای دارا و هم برای ندار. داراها باید مطمئن بشوند که هرگز بر علیه‌شان زور به کار نخواهد رفت. ندارها بایستی آموزش ببینند که بدانند هیچ کسی نمی‌تواند آنان را مجبور به انجام کاری بر خلاف اراده‌شان کند، و این نکته که می‌توانند آزادی‌شان را با یادگیریِ هنرِ بی‌خسونت‌ی (یعنی فداکاری) حفظ کنند. (۴)

مالک و مستاجر

به شما می‌گویم که مالکیتِ زمینِ شما همان قدر به دهقانان متعلق است که به شما (۵)

معتقد نیستیم که سرمایه‌داران و مالکان زمین همگی‌شان بر اساس ضرورتی ذاتی استثمارگرند. یا این که نوعی دشمنی سازش‌ناپذیر بین منافع‌شان با منافع توده‌ها وجود دارد. ... آن‌چه که لازم است انقضای مالکان زمین و سرمایه‌داران نیست، بلکه تحول رابطه‌ی فعلی بین آنان و توده‌هاست به چیزی سالم‌تر و پاک‌تر. (۶)

هدف من دسترسی به قلب‌تان و تحول‌تان به شکلی است که همه‌ی دارایی خصوصی‌تان را امانتی برای مستاجران‌تان بدانید و آن را اساساً برای رفاه‌شان به کار بگیرید. از این واقعیت باخبرم که درون صفوف کنگره یک حزب تازه به اسم حزب سوسیالیست دارد ایجاد می‌شود، و نمی‌توانم بگویم در صورتی که آن حزب موفق شود که کنگره را با خود همراه کند چه اتفاقی خواهد افتاد. اما برای‌ام کاملاً روشن است که اگر همه‌پرسی کاملاً صادقانه و تردیدناپذیری انجام شود، مردم به مصادره‌ی قله‌ای اموال طبقات دارا رای نخواهند داد. من برای همکاری و هماهنگی سرمایه و کار، مالک زمین و مستاجر تلاش می‌کنم. (۷)

اما باید هشدار را بدهم. همیشه به کارخانه‌داران گفته‌ام که تنها مالک کارخانه‌های‌شان نیستند و کارگران سهام‌داران برابر در این مالکیت‌اند. به همین شکل، به شما می‌گویم که مالکیت زمین همان قدر به کشاورزان تعلق دارد که به شما؛ و شما نمی‌توانید سودهای‌تان را برای زندگی تجملی و مسرفانه ولخرجی کنید، بلکه باید آن‌ها را برای رفاه دهقانان به کار بگیرید. همین که برخوردارتان را با کشاورزان مثل برخورد با قوم و خویش‌تان کنید و با حس امنیت به آنان نگاه کنید که منافع‌شان مثل منافع خانواده‌ی خودتان است و از دست‌ان شما هیچ رنجی به آنان نخواهد رسید، می‌توانید مطمئن باشید که برخوردی بین شما و آنان و جنگ طبقاتی رخ نمی‌دهد. (۸)

نمی‌خواهم زمین‌دار نابود شود، اما این هم هست که حس نمی‌کنم وجود زمین‌دار گریزناپذیر است. من انتظار دارم زمین‌دارها و سایر سرمایه‌داران را با روش بی‌خشونت متحول کنم، و بنابراین از نظر من چیزی به نام گریزناپذیری تضاد طبقاتی وجود ندارد. چون بخش اساسی بی‌خشونت حرکت در راستای حداقل مقاومت است. لحظه‌ای که کشاورزان به قدرت خود پی ببرند، شر زمین‌داری عقیم می‌شود. موقعی که کشاورزان بگویند اصلاً بر روی زمین کار نخواهند کرد مگر این که آن قدر پول به آنان داده شود که کفاف خوراک و پوشاک و آموزش خود و فرزندان‌شان را به شکلی محترمانه بدهد، زمین‌دار بیچاره چه می‌تواند بکند. در واقعیت آن که بر روی زمین تقلا می‌کند مالک آن چیزی است که تولید می‌کند. اگر که تَقلاگران با هوشمندی دست به دست هم بدهند به قدرتی مقاومت‌ناپذیر تبدیل خواهند شد. همین است که به ضرورت تضاد طبقاتی معتقد نیستیم. اگر آن را گریزناپذیر می‌دانستیم، تردیدی نمی‌کردم که آن را تبلیغ کرده و آموزش بدهم. (۹)

"زمین‌دار"ی که الگو باشد فوراً باری را که هم‌اکنون به دوش کشاورز است کم می‌کند. او در تماسی صمیمانه با کشاورزان خواهد بود و خواسته‌های آنان را می‌داند و به جای ناامیدی‌ای که شادابی را از زندگی‌شان گرفته است امید تزریق می‌کند. او از بی‌توجهی کشاورزان نسبت به قوانین بهداشت عمومی و خصوصی راضی نخواهد بود. او خودش را تا حد فقر پایین می‌برد، به این خاطر که کشاورز بتواند ضروریات زندگی را داشته باشد. او شرایط اقتصادی کشاورزان زیر نظر خود را بررسی می‌کند، مدارسی تأسیس می‌کند که در آن‌ها فرزندان‌اش را در کنار فرزندان کشاورزان آموزش خواهد داد. او چاه روستا و مخزن آب آن را پاک‌سازی خواهد کرد. او به کشاورز یاد خواهد داد که خودش راه‌هایش را تمیز و مستراح‌اش را نظافت کند، و این آموزش را اول با انجام این وظیفه‌ی لازم برای خودش خواهد داد. او بی‌قید و شرط باغ‌هایش را به روی استفاده‌ی نامحدود کشاورز باز می‌کند. او بیشتر ساختمان‌های نالازمی را که برای لذت و خوشی‌اش دارد، به‌عنوان بیمارستان، مدرسه و امثال آن استفاده خواهد کرد. اگر فقط طبقه‌ی سرمایه‌دار نشانه‌های این عصر را بخواند و انگاره‌اش از حق خداداد نسبت به همه‌ی اموال‌شان را بازبینی کند، در مدت‌زمانی بی‌نهایت کوتاه هفت‌صد هزار "کُپه‌ی تپاله" که امروز به اسم روستا شناخته می‌شوند می‌توانند به مکان‌های صلح، سلامتی و آسایش تبدیل شوند. بر این باورم که سرمایه‌داران، اگر از سامورایی‌های ژاپنی درس بگیرند واقعا چیزی از دست نمی‌دهند و همه‌چیز را برای سود بردن خواهند داشت. گزینه‌ی دیگری نیست در بین دست‌کشیدن داوطلبانه‌ی سرمایه‌داران از زیادگی‌ها و تملک آتی شادکامی واقعی همگانی از یک طرف، و از طرف دیگر، آشوب قریب‌الوقوعی که در آن، اگر سرمایه‌داران به‌موقع بیدار نشوند، میلیون‌ها فرد بیدار شده اما ناآگاه و گرسنه کشور را در آن فرو می‌برند و اغتشاشی به‌راه می‌افتد که حتی نیروی مسلح دولت هم نمی‌تواند مانع از آن شود. (۱۰)

زمین‌داران اگر فرصت را غنیمت بشمرند می‌توانند خوب عمل کنند. بهتر است از اجاره جمع‌کنی صرف دست بردارند. آنان باید امانت‌داران و دوستان معتمد مستاجران‌شان باشند. آنان باید بودجه‌ی خصوصی‌شان را محدود کنند. بهتر است امتیازات پرسش‌برانگیزی را فراموش کنند که به شکل هدایای اجباری در وقت ازدواج، و به مناسبت‌های دیگر، یا "نذرانه"^{۱۲۵} در موقع انتقال دارایی‌ها از یک کشاورز به دیگری، یا در موقع ابقای کشاورز پس از استرداد زمین به دلیل نپرداختن اجاره از کشاورز می‌گیرند. آنان باید ثبات اجاره بها را مطرح کنند، علاقه‌ی سرزنده‌ای به رفاه آنان نداشته باشند، مدارسی با مدیریت خوب برای فرزندان‌شان، مدارس شبانه برای بزرگسالان، بیمارستان و داروخانه برای بیماران فراهم کنند، از بهداشت عمومی روستاها مراقبت کنند و به شکل‌های مختلف این حس را در آنان به‌وجود بیاورند که آنان، یعنی زمین‌داران، دوستان واقعی‌شان هستند که فقط درصد ثابتی را به خاطر انواع پرشمار خدمات‌شان برمی‌دارند. به‌طور خلاصه، آنان موقعیت‌شان را بایستی توجیه کنند.

آنان باید به اعضای کنگره اعتماد کنند. ممکن است خودشان عضو کنگره بشوند و بفهمند که کنگره پلی است بین مردم و دولت. همه‌ی کسانی که رفاه واقعی مردم را در دل دارند می‌توانند از خدمات کنگره بهره‌مند شوند. اعضای کنگره به سهم خود مراقب آن خواهند بود که کشاورزان به شکلی شرافت‌مندانه وظایف پذیرفته‌شان نسبت به زمین‌داران را انجام دهند. منظورم لزوماً وظایف قانونی نیست، بلکه وظایفی است که خودشان عادلانه بودن‌شان را پذیرفته‌اند. آنان باید این اعتقاد را که دارایی‌های‌شان مطلقاً مال خودشان است نه مال زمین‌دارها کنار بگذارند. آنان خانواده‌ی مشترکی هستند یا باید باشند که رئیس زمین‌دار از حقوق‌شان در برابر تعدی و دست‌اندازی محافظت می‌کند. قانون هر چه باشد، زمین‌داری اگر بخواهد قابل دفاع باشد، باید به وضعیت یک خانوار مشترک نزدیک شود.

من آرمانِ راما و جاناکا^{۱۲۶} را دوست دارم. آنان در برابر مردم چیزی نداشتند. همه چیز از جمله خود آنان به مردم متعلق آنان در میانه‌ی زندگی‌ای بودند که بالاتر از زندگی مردم نبود، اما متناسب و مرتبط با زندگی آنان بود. اما این‌ها ممکن است به عنوان شخصیت‌های تاریخی به حساب نیایند. پس بیاییم مثال خلیفه‌ی بزرگ عمر را در نظر بگیریم. او اگر چه پادشاه قلمروی بزرگ بود که با نبوغ فراوان و تلاش شگفت‌آوری خلق شده بود، زندگی‌ای داشت مثل زندگی بینوایان و خود را هرگز مالک گنجینه‌هایی که در زیر پایش بودند نمی‌دانست. او برای مقاماتی که پول مردم^{۱۲۷} را برای تجمل حیف و میل می‌کنند عامل وحشت بود. (۱۱)

به مالکان زمین می‌گویم اگر آن‌چه که در باره‌شان گفته می‌شود راست باشد، به آنان هشدار می‌دهم که روزگارشان دارد به آخر می‌رسد. از این پس نمی‌توانند به‌عنوان خان و ارباب ادامه بدهند. آنان آینده‌ی روشنی خواهند داشت اگر که امانت‌دار کشاورزان فقیر بشوند. او حواس‌اش به این هست که امانت‌داری‌اش فقط اسمی نباشد، بلکه در عمل باشد. این چنین امانت‌دارانی چیزی را برای خودشان بر نمی‌دارند که با زحمت‌شان مستحق آن شده باشند. آن وقت است که متوجه می‌شوند هیچ قانونی قادر نخواهد بود که به آنان ایرادی بگیرد. کشاورزان دوستان‌شان خواهند بود. (۱۲)

^{۱۲۶} Rama and Janaka - در اسطوره‌ی رامایانا، شاهزاده راما که شخصیتی بوده مودب، خویشتن‌دار و بافضیلت، با شاهدخت سیتا (دختر جاناکا) ازدواج می‌کند و به شهر پدری (جاناکا) برمی‌گردد. همسر دوم پدر، از شوهرش می‌خواهد که قول‌اش را عمل کند. قول‌اش بر آوردن هر آرزوی زن‌اش بوده. ملکه از او می‌خواهد که راما ۱۴ سال به جنگلی تبعید شود. همه از این خواسته عصبانی می‌شوند. اما راما از پدر می‌خواهد که به قول‌اش عمل کند. راما با سیتا به جنگل می‌روند تا با فقر و سختی زندگی کنند. برادرش لاکشمانا هم از روی مهر و مراقبت به آنان می‌پیوندد. جاناکا پادشاهی بوده بی‌اعتنا به مسائل مادی و حامی فرهنگ و فرزندان.

^{۱۲۷} - در دوران عمر بود که جهان‌گشایی‌های بزرگ اعراب و انتقال ثروت سرزمین‌های مفتوحه به مرکز رخ داد. سرزمین بیابانی عربستان از ثروت‌های طبیعی همه‌ی همسایگان‌اش محروم بود. اعراب در این جهان‌گشایی‌ها به امید کسب غنیمت، خراج و جزیه حرکت می‌کردند. پس تکلیف این پول مردم تا حدودی روشن است. ثروت‌های کسب شده به اسم بیت‌المال شناخته می‌شدند. توزیع این ثروت‌ها در مرکز طبعاً وظیفه‌ی رهبر یا همان خلیفه بود.

می‌توان پرسید که آیا راجه‌های فعلی و امثال آنان می‌توانند امانت‌دار فقرا باشند یا نه. اگر آنان به میل خود امانت‌دار نشوند، فضا و شرایط اصلاحات را به آنان تحمیل خواهد کرد. در غیر این صورت به پیشواز نابودی محض خواهند رفت. وقتی که حکمرانی شورای پنج نفره راه بیفتد، افکار عمومی دست به آن نوع خشونت‌هایی می‌زنند که هرگز انجام نداده‌اند. قدرت فعلی زمین‌داران، سرمایه‌داران و راجه‌ها تا زمانی نفوذ دارد که مردم عادی به توان خود پی نبرده باشند. اگر مردم با شرارت زمین‌داری یا سرمایه‌داری ناهمکاری کنند، آنان از شدت ضعف از بین خواهند رفت. در حکمرانی شورای پنج نفره تنها از شورا تبعیت می‌شود و شورا فقط می‌تواند در مسیر قوانینی عمل کند که محصول خودشان است. (۱۳)

سوسیالیسم واقعی به وسیله‌ی پیشینیان مان به ما عرضه شده است که آموختند: "همه‌ی زمین‌ها به گوپال تعلق دارد. پس خطِ مرز در کجاست؟ انسان سازنده‌ی آن خط است و بنابراین اوست که می‌تواند آن خط را از میان بردارد." گوپال به معنای لغوی چوپان است؛ خدا هم معنا می‌دهد. به زبانِ امروزی به معنای حکومت است، یعنی همان مردم. این که امروزه زمین به مردم تعلق ندارد هم واقعیت دارد. اما اشکال در آن آموزه نیست. اشکال در ماست که بر طبق آن زندگی نکرده‌ایم.

شکی ندارم که تا حد ممکن به خوبی سایر ملل می‌توانیم رهیافت خوبی را برای رسیدن به آن بسازیم، البته به جز رهیافتِ روسیه و با بی‌خشونتگی. موثرترین جانشینِ سلب مالکیتِ خشن چرخه‌ی نخریسی است با تمامی پی‌آیندهای آن. زمین و همه‌ی دارایی مال کسی است که بر روی‌اش کار می‌کند. متأسفانه کارگران از این حقیقت ساده غافل اند یا بی‌خبر نگهداشته می‌شوند. (۱۴)

در نظم آتی بی‌خشونت آینده، زمین به حکومت تعلق خواهد داشت، مگر نه این که گفته شده "همه‌ی زمین به خدا تعلق دارد"؟^{۱۲۸} با این تدبیر دیگر استعدادها و کار به هدر نمی‌رود. این کار با ابزار خشن غیر ممکن است. بنابراین درست است که گفته شود نابودی مطلق مالکان از راه خشونت در نهایت نابودی کارگران را هم با خود خواهد داشت. بنابراین اگر مالکان زمین عاقلانه عمل کنند، هیچ طرفی نمی‌بازد. (۱۵)

فصل ۱۶

کشاورزی و رفاه دام (III)

همکاری

مهم‌ترین مسئله برای تامل ... این است که مزرعه‌داری با گاو آیا بایستی در دست افراد باشد یا جمعی انجام شود. من خودم شکی ندارم که گاو هرگز نمی‌تواند با مزرعه‌داری فردی باقی بماند. نجات گاو و همراه با آن گاو‌میش، فقط با تلاش جمعی ممکن است. کاملاً نشدنی است که یک کشاورز منفرد بتواند در خانه‌ی خود به شکلی مناسب و روشی علمی مراقب رفاه دام خود باشد. در بین علت‌های دیگر، نبود تلاش جمعی^{۱۲۹} علت اساسی ضایع شدن گاو و همین‌طور دام‌ها به‌طور کلی است.

دنیای امروزه در حال گذار به سمت الگوی تلاش جمعی یا تعاونی در هر بخش زندگی است. در این جهت کارهای زیادی انجام شده و می‌شود. به هند هم رسیده است، اما به شکلی آن‌چنان بدقواره و تحریف‌شده که فقرای ما قادر نبوده‌اند از فواید آن برخوردار شوند.

همگام با افزایش جمعیت ما، میزان زمین تصرفی کشاورز متوسط^{۱۲۹} هر روزه در حال کم شدن است. علاوه‌براین‌ها آن‌چه که فرد مالک است اغلب تکه‌پاره است^{۱۲۹}. برای کشاورزانی که دام را در خانه‌ی خود نگه‌می‌دارند این کار خودکشی است؛ و با این حال این وضع امروزشان است. آنانی که اولویت را به اقتصادیات می‌دهند و اهمیت کمی برای ملاحظات مذهبی، اخلاقی یا انسان‌دوستانه قائل اند علناً مدعی‌اند که کشاورز به‌دلیل دام‌اش دارد نابود می‌شود، چون هزینه‌ی خوراک‌شان بی‌تناسب با فایده‌شان است. آنان می‌گویند اگر آن حیوانات بی‌فایده را یک‌جا سلاخی نکنند احمقانه است.

حالا از نگاه انسان‌دوستانه مسئله این است که چه باید کرد. پاسخ آشکارا این است که راهی پیدا شود که نه‌تنها جان دام‌مان را نجات بدهیم، بلکه دنبال این باشیم که به باری سنگین تبدیل نشوند. مطمئن‌ام که فعالیت تعاونی می‌تواند در مقیاسی بزرگ به ما کمک کند.

مقایسه‌ی زیر می‌تواند مفید باشد:

^{۱۲۹} - اشاره به قطعه‌قطعه بودن زمین‌های کوچک کشاورزان است که به دلایل مختلف باعث کاهش بهره‌وری تولید فردی و تولید کل بخش کشاورزی می‌شود.

۱- در نظام جمعی هیچ کشاورزی حق ندارد دام در خانه‌اش نگهدارد، آن‌طور که الان نگاه می‌دارد. آنان هوا را آلوده می‌کنند و محیط اطراف را کثیف می‌کنند. هیچ نکته‌ی هوشمندانه یا انسان‌دوستانه‌ای در زندگی با حیوانات وجود ندارد. قرار نبوده که انسان این‌طور زندگی کند. اگر نظام جمعی در پیش گرفته شود، فضایی که الان حیوان اشغال می‌کند در اختیار کشاورز و خانواده‌اش قرار می‌گیرد.

۲- وقتی تعداد دام زیاد می‌شود، زندگی برای کشاورز در خانه‌اش غیر ممکن می‌شود. به همین خاطر مجبور می‌شود که گوساله‌ها را بفروشد و گاو میش‌های نر را بکشد یا آنان را از خانه بیرون کند تا گرسنگی بکشند و بمیرند. اگر مراقبت از دام بر پایه‌ی تعاونی انجام شود از این کار غیر انسانی جلوگیری خواهد شد.

۳- مزرعه‌داری جمعی دام^۱ تامین درمان دامپزشکی را در مواقع بیماری آن‌ها تضمین می‌کند. هیچ کشاورز معمولی‌ای توان مالی این کار را به تنهایی ندارد.

۴- در این نظام^۱ یک گاو نر ممتاز به آسانی می‌تواند برای نیاز چندین گاو ماده در نظام جمعی نگهداری شود. این کار به شکل دیگر ناشدنی است مگر به شکل خیریه.

۵- در نظام تعاونی^۱ مرتع و زمین چراگاه مشترک برای چرای حیوانات به آسانی در دسترس است، در حالی که امروزه عموماً چیزی به این شکل برای کشاورزان منفرد وجود ندارد.

۶- با نظام جمعی، هزینه‌ی مقایسه‌ای علوفه بسیار کمتر است.

۷- فروش شیر به قیمت خوب به شدت آسان می‌شود، و برای کشاورز نیازی یا وسوسه‌ای وجود ندارد که در شیر تقلب کند، آن‌طوری که به صورت منفرد عمل می‌کنند.

۸- انجام آزمایشات قابلیت تخم‌کشی هر راس دام به صورت انفرادی غیر ممکن است، اما این کار می‌تواند به آسانی برای دام‌های کل روستا انجام بگیرد و با این کار تخم‌کشی را می‌توان اصلاح کرد.

۹- مزایای پیش‌گفته بایستی استدلال کافی به نفع کشاورزی تعاونی باشد. قوی‌ترین استدلال به نفع آن این است که نظام انفرادی ابزار تاسف‌بار کردن شرایط خود ما و نیز شرایط دام‌های مان بوده است. فقط با این تغییر اساسی است که می‌توانیم خودمان و آن‌ها را نجات بدهیم.

من با تاکید به این نکته هم معتقدم که تا زمانی که به کشاورزی تعاونی نپردازیم مزایای کامل کشاورزی را استخراج نخواهیم کرد. آیا بدیهی نیست که برای صدها خانوار در یک روستا خیلی بهتر است که زمین‌های‌شان را به شکل جمعی کشت کنند و درآمد حاصله را تقسیم کنند تا این که زمین را به شکل "بی‌نظم"ی به صد قسمت تقسیم کنند؟ و آن‌چه که در باره‌ی زمین مصداق دارد، در مورد دام هم صدق می‌کند.

این که زندگی مردم را یک‌دفعه به این شکل متحول کنی و این که ممکن است کاری مشکل باشد مسئله‌ی دیگری است. راه رفتن در راه مستقیم و باریک همیشه سخت است. هر گام مسیر برنامه‌ی خدمات رسانی به گاو^۱ پوشیده از سنگلاخ آزار دهنده است. اما فقط با غلبه بر مشکلات است که می‌توانیم امیدوار باشیم مسیر را راحت‌تر طی کنیم. هدف من در حال حاضر این است که برتری بسیار زیاد دام‌داری جمعی بر تلاش فردی را نشان بدهم. بیشتر از این معتقدم که دومی نادرست است و فقط اولی است که درست است. در واقعیت حتی فرد فقط از راه همکاری می‌تواند از استقلال‌اش دفاع کند. در دام‌داری تلاش فردی منجر به خودپسندی و رفتار غیر انسانی می‌شود؛ در حالی که تلاش جمعی می‌تواند مصیبت‌ها را کم کند، اگرچه نتواند همه‌ی آن‌ها را دفع کند (۱)

آیا کشاورزان باید زمین‌های‌شان را یک‌جا کنند و محصول را نسبت به مساحت مزرعه‌ای که دارند تقسیم کنند؟

منظور من از همکاری این است که زمین از طرف مالکان در تعاونی گذاشته شود و به شکل تعاونی هم کاشت و برداشت شود. این کار باعث صرفه‌جویی در کار، سرمایه، ابزار و غیره می‌شود. مالکان به شکل تعاونی کار می‌کنند و به شکل تعاونی مالک سرمایه، ابزار، حیوانات، بذر و غیره هستند. تعاونی مورد نظر من چهره‌ی زمین را تغییر می‌دهد و فقر و بیکاری را از بین‌شان دور می‌کند. همه‌ی این‌ها فقط وقتی ممکن است که مردم دوست یکدیگر بوده و مثل یک خانوار باشند. وقتی که این رویداد مبارک اتفاق بیفتد، زخم زشتی به شکل مشکل قومی ایجاد نمی‌شود. (۲)

نظام تعاونی برای اهل کشاورزی بسیار بسیار ضروری است. زمین متعلق به حکومت است؛ بنابراین، وقتی به شکل تعاونی زیر

کشت می‌رود بیشترین بازده را پس می‌دهد.

یادمان باشد که تعاونی‌گری بایستی بر پایه‌ی بی‌خسونت‌ی موکد بنا شود. چیزی به عنوان موفقیت همکاری و تعاونی‌گری خسونت‌آمیز وجود ندارد. هیتلر نمونه‌ی اجباری این کار است. او مغرورانه از تعاونی‌ای صحبت کرد که به زور به مردم تحمیل می‌شد و هر کسی فهمید که آلمان در نتیجه‌ی زور به کجا رسید.

غم‌انگیز خواهد بود که هند هم تلاش کند که جامعه‌ی نوین‌اش را بر پایه‌ی تعاونی با استفاده از خسونت بنا کند. نیکی‌ای که با زور ایجاد شود فردیت را می‌کشد. فقط آن‌وقتی که تغییر از راه قدرت اقناع بی‌خسونت‌ی و ناهمکاری، یعنی عشق عملی شود، شالوده‌ی فردیت می‌تواند حفظ شود، و رشد واقعی پایدار برای جهان تضمین شود (۳)

فصل ۱۷

کشاورزی و رفاه دام (IV)

کود

کود کمپوستی

کنفرانس سراسری کمپوست هند در طی این ماه (دسامبر ۱۹۴۷)^{۱۳۰} در دهلی نو برگزار شد تا مسئله‌ی ترویج کمپوست را در گسترده‌ترین سطح ممکن بررسی کند. طرح این کار از طرف شری‌ماتی میرابن و رئیس کنفرانس دکتر راجندرا پراساد بود. سردار داتار سینگ، دکتر آچاریا و سایر افراد برجسته در این موضوع در آن شرکت داشتند. چندین قطع‌نامه از طرف این کنفرانس برای پروژه‌هایی در قصبه‌ها و روستاها تصویب شد. کمیته‌ای فرعی، مرکب از شری‌ماتی میرابن، شری شیوا گمار شارما، دکتر بی.ان. لعل و دکتر کی.جی. جوشی (به دعوت بی.ان. لعل) مسئول تهیه‌ی طرح ساختاری برای استان‌ها شد. قطع‌نامه بر "ضرورت استفاده‌ی کشاورزی از فاضلاب، پس‌ماند و لجن‌های شهری، استفاده از محصولات فرعی کشتارگاه‌ها و سایر پس‌مانده‌های تجاری (مثلا پس‌ماند پشمی، پس‌ماند دستگاه خردکن، پس‌ماند چرمی و امثال آن) و بر روی کمپوست‌سازی از سایر مواد مثل سنبل آبی، نخاله‌ی نی، لجن پرس، برگ‌های جنگلی و غیره" تاکید کرد.

این قطع‌نامه‌ها اگر صرفاً بر روی کاغذ نمانند خوب و مفید اند. نکته‌ی مهم آن است که آیا آن‌ها در سراسر هند به عمل درخواهند آمد یا خیر. برای این کار از تدبیرهای "میرابن"های زیادی باید استفاده شود. با تعاون داوطلبانه‌ی توده‌های هندی، این کشور نه فقط می‌تواند کمبود خوراک را رفع کند، بلکه می‌تواند هند را با خوراکی بیش از نیاز تامین کند. این کود ارگانیک هر وقت که به خاک اضافه شود، هرگز آن را تضعیف نمی‌کند. پس‌ماند روزانه‌ای که به شکل سنجیده کمپوست شده باشد، به شکل کودی طلایی به خاک برمی‌گردد که باعث صرفه‌جویی میلیون‌ها روپیه و افزایش چندبرابری محصول کل غلات و حبوبات می‌شود. به علاوه، استفاده‌ی سنجیده از پس‌ماند محیط را تمیز نگه‌می‌دارد. و تمیزی نه تنها در حد ایمان و تقواست، بلکه سلامتی را هم بالا می‌برد. (۱)

یک راه موثر برای افزایش تولید کوددهی درست است. به من گفته شده که کودهای مصنوعی برای خاک مضرند. کود کمپوست بوی بدی ندارد. این کود میلیون‌ها روپیه صرفه‌جویی می‌کند و باروری خاک را بدون فرسودن و استهلاک آن افزایش

^{۱۳۰} - یک ماه قبل از ترور گاندی

چاله‌های کود

اگاندی جی که به شکل کلی موافق پیشنهادات آقای برین در باره‌ی نیاز به خرد کردن مواد چاله‌های کود در روستاها بود، اما همزمان با دیدگاه او که چاله‌ها باید شش پا پهنا و شش پا عمق داشته باشند اختلاف نظر داشت. او در این باره می‌نویسد:

می‌دانم که چاله‌هایی مثل آن چه که آقای برین پیشنهاد می‌کند به طور کلی قابل توصیه است. اما به نظر من دفن سطحی پیشنهادی از طرف "پور" علمی‌تر و سودده‌تر است. هزینه‌ی کندن کم می‌شود و هزینه‌ی درآوردن هم کاملاً منتفی یا قطعاً کم می‌شود. به این‌ها باید اضافه کنیم این نکته را که مدفوع تقریباً در عرض یک هفته به کود تبدیل می‌شود. به دلیل وجود باکتری‌هایی که در شش یا نه اینچی سطح خاک زندگی می‌کنند، و وجود هوا و اشعه‌ی خورشید، بر روی مدفوع عمل می‌شود و آن را سریع‌تر از وقتی که پس‌ماند عمیق دفن می‌شود به کود پاکیزه تبدیل می‌کنند.

اما نکته‌ی اصلی‌ای که باید به یاد داشت روش‌های مختلف دفع پس‌ماند نیست، بلکه ضرورت دفن کردن همه‌ی پس‌ماندها برای اهداف دوگانه‌ی ارتقاء سلامت روستائیان و شرایط مادی‌شان است، از راه برداشت بهتر محصولی که باعث تولیدش کمپوست است. باید به یاد داشت که پس‌ماند آرگانیک غیر از مدفوع بایستی جداگانه دفن شود. (۳)

کود انسانی به عنوان کود مزرعه

جی. آی. فاولر^{۱۳۱} در کتاب‌اش با عنوان *ثروت و پس‌ماند* می‌گوید دفع درست مدفوع انسانی سالانه دو روپیه در هر نفر پول در می‌آورد. در اکثریت بزرگ موارد همه‌ی این کود غنی هدر می‌رود و بیماری به جایش می‌آید. او از استاد برلوتینی^{۱۳۲} در کتاب‌اش به اسم *کاربرد مواد پس‌ماندی* نقل می‌کند که "نیتروژن حاصله از ۲۸۲ هزار ساکن دهلی^{۱۳۳} برای بارآوری حداقل ۴۰۰۰ هکتار و حداکثر برای ۳۸۰۰۰ هکتار زمین کافی است." چون نمی‌دانیم که با رفتگرهای مان چه‌طور رفتار کنیم، دهلی با حیثیتی باستانی نقاط طاعون‌خیزی دارد که ما باید از آن شرم‌زده باشیم. اگر همه‌ی مان رفتگر شویم آن وقت است که می‌دانیم با خودمان چه‌طور رفتار کنیم و آن چه را که امروز سم است به خوراک غنی برای زندگی گیاهی تبدیل کنیم. سیصد

^{۱۳۱} - G.I. Fowler

^{۱۳۲} - Prof. Brultini

^{۱۳۳} - جمعیت امروزی دهلی در سال ۲۰۱۱ هفده میلیون نفر بوده است.

میلیون جمعیت هند به قول دکتر فاولر اگر فقط استفاده‌ی عاقلانه‌ای از مدفوع انسانی کنند ۶۰۰ میلیون روپیه نصیب کشور می‌کنند. (۴)

آماده‌سازی کود کمپوستی

آدر "ایندور" موسسه‌ای برای صنایع گیاهی وجود دارد. هر چند وقت یک‌بار جزوه‌هایی منتشر می‌کند برای کسانی که می‌خواهند خدمتی کنند. اولین جزوه نحوه‌ی استفاده و روش آماده‌سازی کود کمپوست از پس مانده‌های مزرعه را توضیح می‌دهد. چون این موضوع برای هاریجان‌ها^{۱۳۴} و کنش‌گران روستایی که با پهن‌دام و مدفوع انسان سر و کار دارند ارزشمند است، من در زیر عملاً همه‌ی جزوه را همراه با پانوشت‌ها به صورت شرح جاری فرایند می‌آورم - ام. کی. گاندی]

مدت‌هاست که تشخیص داده شده که تقویت کافی و نظام‌مند ماده‌ی آرگانیک در خاک‌های هند بایستی بخشی از هر طرح موفق کشاورزی فشرده (متمرکز) باشد. به همین اندازه هم فهمیده شده که منابع موجود کود مزرعه نمی‌تواند مقادیر لازم را تامین کند، جدا از این که در طی ساختن آن بخش بزرگی از نیتروژن از دست می‌رود و محصول نهایی هم وقت خیلی زیادی می‌برد تا بهترین وضعیت فیزیکی‌اش را به دست بیاورد. کودسازی سبز شاید جانشین ممکن باشد، اما در شرایط باران‌های موسمی در بیشتر بخش‌های هند نامطمئن است. پوسیدگی کود سبز در خاک هم در حال حاضر در فرایندهای طبیعی تقویت خوراک موجود گیاه در خاک مزاحمت ایجاد می‌کند، فرایندهایی که نقشی بسیار اساسی در حفظ و نگهداری بارآوری خاک در مناطق گرمسیر دارند. بهترین کار آزاد کردن خاک از فشار تولید خاک برگ و قادر ساختن آن به تمرکز صرف بر روی کار تقویت خود و رشد محصول است. ساده‌ترین راه این کار آماده کردن خاک برگ به عنوان یک محصول فرعی در طی روال کار زراعت و استفاده از همه‌ی پس مانده‌های کشاورزی است که به عنوان سوخت یا خوراک دام لازم نیستند.

باید تاکید شود که در این مرحله هر جایگزینی برای کود مزرعه بایستی از نظر ترکیب به شدت شبیه خاک برگ باشد، و روش "ایندور" هدف‌اش این است و به این جا هم می‌رسد. بنابراین روش "ایندور" به شدت با فرایندهایی که هدف‌شان تولید کود فعال شدیداً نیتروژنه است متفاوت است، کودهایی که کاربرد ویژه‌شان مشابه کاربرد کودهای مصنوعی است.

کاری که در موسسه‌ی صنایع گیاهی در ایندور انجام شد، نتیجه‌ی نهایی تلاش‌های بیست ساله‌ی آقای آلبرت هوارد در این

^{۱۳۴} Harijan - فرزند خدا. این اسمی بود که گاندی بر روی "پاریا"ها یا دالیت‌های هندو (طبقه‌ی نجس‌ها) گذاشته بود.

جهت بود. حالا قطعاً معلوم شده که این اصول می‌تواند خیلی ساده به عمل در بیاید. روش "ایندور" برای تولید کمپوست شگردی عملی ارائه می‌دهد و راه‌های تازه‌ای برای شکوفایی باز می‌کند. منابع نامحدود پس‌مانده‌های طبیعی مزارع و شهرها به‌این ترتیب می‌توانند برای استفاده در کشاورزی به کار گرفته شوند. بدون توسل به هر گونه اقدام غیرطبیعی مثل اقدام به استفاده از تپاله به‌عنوان سوخت و صادر کردن کنجاله، تهیه‌ی کود فراوان ممکن می‌شود و همزمان امنیت اقتصاد کشور در استفاده‌نکردن از مواد مصنوعی حفظ می‌شود. موادی که بهترین نتایج‌شان را موقعی نشان می‌دهند که با ماده‌ی ارگانیک تقویت شوند.

مشکلات و اصول بنیادی موجود و تفصیل روش "ایندور" در کتاب "استفاده از پس‌ماند کشاورزی" (هوارد و واد، انتشارات آکسفورد، ۱۹۳۱) مورد بحث قرار گرفته و تشریح شده‌اند. این مقاله تنها یک طرح کلی فرایند کار را به‌دست می‌دهد که قابل اجرا در شرایط کشاورزان هند است.

ارزش کود مزرعه برای محصولات زمین‌های آبی^{۱۳۵} در هند درک می‌شود، اما کوددهی ادواری ملایم به زمین‌های زیر کشت خشک (دیپم) هم همین قدر اساسی است. روش کمپوست ایندور سریع‌اً مقادیر بالای کود غنی‌تر را تولید می‌کند، که علاوه بر این به شکل فعالی بلافاصله بعد از به‌کارگیری برای محصولات مفید است، چیزی که در مورد کود مزرعه همیشه صادق نیست. کمپوست ایندور بعد از سه‌ماه در صورتی که درست تهیه شده باشد آماده‌ی استفاده است و در آن موقع ماده‌ای بی‌شکل به رنگ قهوه‌ای تیره یا به رنگ قهوه است که دارای حدوداً ۲۰ درصد ماده‌ی درشت نسبتاً پوسیده است و بین انگشت‌ها به خوبی له می‌شود، باقی آن تا حدی ریز است که وقتی خیس باشند (و به همین دلیل مواد کلونیدی آن متورم می‌شود) از سرندی که در هر اینچ شش چشمه داشته باشد رد می‌شوند. مقدار نیتروژن بسته به جنس پس‌ماند به کار رفته از ۸٪ درصد تا ۱۰٪ درصد یا بیشتر است. در حدود ۵۰ گاری^{۱۳۶} کمپوست در هر جفت گاو نر می‌تواند به‌آسانی هر ساله با استفاده از فقط یک چهارم تپاله‌های تازه همراه با ۱۰۰ تا ۱۵۰ گاری پس‌مانده‌های مزرعه از همه رقم و نصف این مقدار خاک ادرار خورده به آسانی تولید شود که در طویله در دسترس اند. نصف باقی‌مانده هم کود خوبی است و می‌تواند مستقیماً به خاک مزرعه اضافه شود. در صورتی که پس‌مانده‌ی بیشتری فراهم باشد، همه‌ی تپاله‌ها و خاک‌های ادراری می‌توانند استفاده شوند تا ۱۵۰ گاری کمپوست ساخته شود. هزینه‌ی تولید برای هر گاری کمپوست رسیده در نظام مزدی "ایندور" ۸٫۵ آنه^{۱۳۷} است (مردها ۷ آنه،

^{۱۳۵} - زمین‌هایی که با آبیاری کشت می‌شوند.

^{۱۳۶} - در این کتاب مشخص نیست که منظور از گاری، گاری دستی (مثلاً شبیه فرغون) است یا گاری گاوکش. طبعاً باید از سیاق واقعیت معنی را فهمید. در این جا به‌نظر می‌آید منظور گاری دستی است.

^{۱۳۷} - سکه‌ای در هند دوران گاندی برابر با یک شانزدهم روپیه

زن‌ها ۵ آنه، با ۸ ساعت کار روزانه)

طرح کلی روش "ایندور"

نکته‌ی اصلی فرایند پوساندن سریع مخلوطی است از تپاله‌ی تازه با پس‌مانده‌های مزرعه که در غیر این صورت بی‌فایده می‌ماندند، همراه با خاکستر چوب و خاک ادرار خورده در چاله. چاله‌ها نباید از دو پا عمیق‌تر باشند و بایستی ۱۴ پا عرض داشته باشند. طول مطلوب ۳۰ پا است. این برای هر دو کار بزرگ‌مقیاس و کوچک‌مقیاس مناسب است؛ مثلاً یک بخش به طول ۳ پا می‌تواند با کاه‌های زیر دو جفت گاو نر در طی شش روز پر شود. بخش مجاور بعداً پر می‌شود، که هر کدام از این بعدی‌ها به عنوان واحدی جداگانه در نظر گرفته می‌شود. این مواد به شکل یک نواختی با دوغابی از کمی تپاله، خاکستر چوب، خاک ادراری و "راه‌انداز"ی قارچی در یک چاله‌ی فعال مرطوب می‌شود. با رشد قارچ، کمپوست فعال در حال پوسیدن کمی بعد سفید می‌شود. این ماده بعداً در یک مخلوط تازه به کار می‌رود تا پوسیدن پر قدرت را شروع کند. در بار اولی که "راه‌انداز"ی در دسترس نیست، رشد قارچ با اضافه کردن مقدار کمی از برگ‌های سبز به کاه‌های زیر گاو در موقع پُر کردن انجام می‌گیرد. فعالیت کامل راه‌انداز بعد از سه تا چهار نسل به دست می‌آید. این فعالیت بعداً با تنظیم رطوبت و هوا به وسیله‌ی آب‌دهی‌ها و برگرداندن‌های سطحی حفظ می‌شود که با کمک اضافه کردن بار دوم راه‌انداز انجام می‌گیرد. این راه‌انداز از چاله‌ای با عمر بیش از ۳۰ روز برداشته می‌شود. این توده به زودی به شدت داغ می‌شود و مدت زیادی به همین وضع می‌ماند. مدیریت نظام‌مند تضمینی است برای مخلوطی خوب (آن‌طور که با ظاهر یک شکل‌اش مشخص می‌شود) و تامین هوای فراوان در هر مرحله. آب‌دهی ملایم فوراً پوسیدگی را در هر مرحله شروع می‌کند، که بدون وقفه تا آخر کار که محصولی بسیار هم‌شکل تولید می‌شود ادامه پیدا می‌کند.

درست کردن گودال

محوطه‌ی کاملاً زه‌کشی‌شده‌ای را در نزدیکی طویله انتخاب کنید و در صورت امکان آن را نزدیک منبع آب در نظر بگیرید. یک پا خاک را بکنید و آن را از هر طرف ادامه بدهید تا گودال را درست کنید، گودالی ۳۰ پا در ۱۴ پا در ۲ پا؛ این گودال‌ها باید جفتی طراحی شوند، و طول‌شان از شرق به غرب باشد. فاصله‌ی بین جفت‌ها (در موارد جفتی) بایستی ۶ پا باشد و خود جفت‌ها باید ۱۲ پا از جفت‌های دیگر فاصله داشته باشند. کپه‌های نهایی و کپه‌های موسمی بر روی این فضاهای پهن ساخته می‌شوند که برای برداشت مستقیم کود با گاری از هر کپه مفید اند.

خاک و ادرار

ادراری که از دام بیرون می‌ریزد از نظر مواد کودی ارزش زیادی دارد و در روش معمولی تهیه‌ی کود زراعی بیشترش هدر می‌رود. کف سیمانی در طولیله هم گران است و هم برای گاوهای نر نامناسب است. بستری نرم، گرم و خشک که دام بر روی‌اش بتواند استراحت کند و بخوابد می‌تواند با هزینه‌ای کم از خاک نرم ساخته شود. منابع قابل دسترسی برای این کار خاک جارو شده‌ی کف خرمن‌گاه، گل و لای راه‌آب‌های مسدود و خاک گودال‌های علوفه‌ی خشک است. یک لایه‌ی ۶ اینچی تخت برای جذب بدون زحمت همه‌ی ادرار کافی است، اگر که قطعه‌های خیس هر روزه برداشت شوند و با لایه‌ی نازکی از کمی خاک تازه همراه با علوفه‌ی ناخورده از آخور پوشیده شوند. این خاک ادراری هر چهار ماه یک‌بار بایستی برداشته شود و جای آن لایه‌ی تازه ریخته شود. بخش ریز آن باید برای کمپوست‌سازی کنار گذاشته شود و تکه‌های درشت مستقیماً به مزارع اضافه شود. این کودی است که سریع عمل می‌کند به‌خصوص به‌عنوان لایه‌ی بالایی برای هر محصول "آبی" (۵)

تپاله‌ی گاو و خاکستر

فقط یک چهارم تپاله‌ی روزانه‌ی تازه لازم است؛ این ماده به صورت دوغاب مایع به‌کار می‌رود که با آب مخلوط می‌شود؛ باقی‌مانده می‌تواند در صورت نیاز به شکل سوخت در بیاید^{۱۳۸}. خاکستر چوب آشپزخانه و سایر جاها می‌تواند به دقت جمع‌آوری شده و زیر سرپوشی انبار شود.

پس‌مانده‌های مزرعه^{۱۳۹}

هر نوع پس‌مانده سبزی‌جات، در صورتی که در مزرعه نیاز نباشند، می‌توانند به کمپوست تبدیل شوند مثلاً علف‌های خودرُو، ساقه‌های پنبه، لپه‌ی هندی، کنجد، گل‌رنگ، سیاه‌دانه، تخم کتان، کلزا (شلغم روغنی)، نخود، ماش سبز و سیاه، دور ریز نی‌شکر، تنه‌ی اصلی ذرت خوشه‌ای^{۱۴۰}، نی‌شکر، برگ‌های ریخته‌ی درختان و بقایای نخورده‌ی علف، کاه، ذرت خوشه‌ای، و سایر علوفه. مواد سفت و سخت لازم است خرد شوند. این کار با موفقیت انجام شده، حتی در راه‌های کاملاً خاکی نرم ایالت سیند فقط با پخش کردن آن مواد بر روی کوره راه و برداشتن منظم بخش‌های خردشده و جایگزین کردن‌شان با مواد خرد

^{۱۳۸} - تپاله‌ی گاو در ایران هم همراه با علف و ترکه‌های کوتاه خشک به صورت گل چسبنده‌ای در می‌آید و در اندازه‌های مختلف خشک می‌شود تا به‌عنوان سوخت به‌کار برود.

^{۱۳۹} - kuchra

^{۱۴۰} - Juar: اسم دیگر این گیاه 'جوری و قیاق' است.

نشده. بقایای خیلی سخت مثل کُنده‌ها و ریشه‌ها لازم است (علاوه بر خرد شدن) حداقل به مدت دو روز در آب خیسانده شوند یا زیر خاک مرطوب به مدت دو یا سه ماه دفن شوند تا بعداً بتوانند با موفقیت استفاده شوند. کار دوم می‌تواند به آسانی در طول فصل باران‌های موسمی انجام شود. مواد سبز بایستی قدری خشک شده و بعداً روی هم انباشته شوند. مقادیر کم انواع مختلف پس‌مانده‌ها بایستی با هم انباشته شوند، در حالی که گنجی^{۱۴۱} یا کپه‌های جداگانه‌ای بایستی برای مقادیر بیشتر هر ماده‌ی تکی درست شود. باید مراقبت شود که در موقع انتقال به گودال کمپوست^۱ مخلوط همه‌ی انواع این‌ها را درست کرد. هیچ ماده‌ی تکی نباید بیش از یک سوم کل مقداری باشد که برداشته شده. پس‌مانده‌های خیلی سخت خیس شده یا نرم شده بایستی فقط به مقادیر خیلی کم در هر بار به کار گرفته شوند. اگر که پس‌مانده‌ها در مقداری که تامین یکنواخت مواد را در طول سال تضمین کنند انبار شده باشند و استفاده شوند، این کار به شکل خودکار با نسبت‌هایی از پس‌مانده‌های مختلفی انجام می‌شود که معمولاً موجود اند. کیفیت کمپوست می‌تواند با استفاده از محصول فرعی کشت پاییزه‌ی کف^{۱۴۲} یا سایر حبوباتی که سبز درو شده و بعد از خشک شدن انباشته شده‌اند بهتر شود. زمین به موقع خالی می‌شود تا یک نوع محصول زمستانه^{۱۴۳} در آن کاشته شود که کاشتن‌اش در زمینی که در آن کف رشد کرده فایده‌مند است.

آب

اگر پس‌ماند آب خانوار به چاله‌ی کوچکی یا لگنی گود در نزدیکی محوطه‌ی کمپوست هدایت شود و هر روزه از آن استفاده شود صرفه‌جویی در نیروی کار بوده و یک مزیت است. هر نوع آبی که مدت زیادی را کد بماند مضر است. آب اضافه‌ی مورد نیاز بایستی با ابزارهای دیگر حفاظت شود. بسته به فصل بین ۵۰ تا ۶۰ حلب ۴ گالنی^{۱۴۴} آب برای تهیه‌ی یک گاری کمپوست لازم است.

جزئیات فرایند کار

پر کردن گودال‌ها با کاه بستر:

زنبه‌ای بردارید که از گونی ۴ فوت در ۳ فوت ساخته شده باشد. طول آن را به دو چوب بامبوی (نی) ۷ فوت و ۶ اینچ ببندید. باید روزانه تا اندازه‌ی یک زنبه برای هر گاو و یک و نیم زنبه برای هر گاومیش پس‌ماند مزرعه بر روی کف طویله در محل

ganji - ۱۴۱

sann - ۱۴۲

rabi - ۱۴۳: محصول زمستانه که در بهار برداشت می‌شود.

- ۱۴۴: چهار و نیم لیتر در بریتانیا و هند

استراحت و خواب‌شان پهن کنید. به این ترتیب مواد در زیر حیوانات از ادراک اشباع می‌شوند و به خوبی با هم مخلوط و خرد می‌شوند. بستر در فصل بارانی به شکل لایه‌ای ساندویچی از مواد خشکیده‌ی سبز بین دو لایه‌ی پس‌ماند خشکی که مخصوصاً برای این کار کنار گذاشته شده درست می‌شود. تپاله‌ی تازه بعد از دوغاب درست کردن می‌تواند یا به صورت تخته‌های خشک تپاله در بیاید، یا بر روی بستر پخش شود، به این شکل که تکه‌هایش بزرگتر از یک پرتقال کوچک نباشند. بخش خاک‌ادراکی و راه‌انداز قارچی هم بعد از درست کردن دوغاب بعداً صبح فردا بر روی بستر پخش می‌شود؛ یعنی وقتی که با بیل و زنبه از این سر تا آن سر کف برداشته می‌شود تا مستقیماً در گودال‌ها ریخته شود و به صورت لایه‌ی نازکی با چنگک پخش شود. بعد هر لایه به شکل یک نواخت با دوغاب حامل خاکستر، تپاله، خاک و راه‌انداز قارچی با مقدار کم مرطوب می‌شود. بعد از برداشت همه‌ی بستر، کف جارو می‌شود تا همه‌ی ذرات ریزتری جمع شود که به عنوان لایه‌ی سطحی به گودال اضافه شوند. لایه‌ی بالایی با پاشش آب خیس می‌شود و خیس کردن با پاشش بیشتر در غروب و صبح فردا تکمیل می‌شود. یک گودال، یا بخشی از آن بر حسب کمیت مواد پس‌ماند در دسترس^۱ بایستی در عرض ۶ روز تا بالا پر شود. سپس پر کردن مواد تازه در بخش دیگر یا گودال دیگر بایستی شروع شود. موقع پر کردن لگدمالی نادرست است، چون هوا را خارج می‌کند.

در طی باران‌های موسمی گودال‌ها پر از آب می‌شوند. وقتی باران‌ها شروع می‌شوند محتویات بایستی از گودال برداشته شده و در روی زمین کپه شوند تا امکان برگردان کردن معمول فراهم شود. در طی این باران‌ها کمپوست تازه باید در کپه‌هایی ۸ پا در ۸ پا در ۲ پا با دیواره‌های عمودی درست شده، و در فضاهای بزرگ، در نزدیکی هم باشند به طوری که از بادهای سرد در امان باشند.

برگرداندن و آب دادن کمپوست‌ها

سطح کمپوست در حال پوسیدن با آب پاشی هفتگی مرطوب نگه داشته می‌شود. لازم است که رطوبت و هوای داخلی در فواصل تجدید شود و از همین رو سه برگردان همراه با آب‌دهی باید انجام بگیرد تا رطوبت از دست رفته جبران شود. در هوای مرطوب کمیت این آبیاری‌ها می‌تواند کم شود یا می‌تواند اصلاً آبی اضافه نشود، اما در همه‌ی فصل‌های دیگر در طی پر کردن یا کپه کردن باید آب اضافه شود.

اولین برگردان بعد از حدود ۱۵ روز

لایه‌ی سطحی پوسیده نشده را از همه‌جای گودال بردارید و از آن به‌عنوان بخشی از مواد پرکردنی گودالی تازه استفاده کنید. کمپوست بالای ۳۰ روزه را بر روی سطح هواخور پخش کنید و آب را بالای مواد بپاشید تا در عمق ۶ اینچی خوب مرطوب شود. در طی این اولین برگردان، گودال از طول تقسیم می‌شود و نیمه‌ی طرفِ رو به باد دست نمی‌خورد. سپس نیمه‌ی دیگر بر روی آن تلبار می‌شود (یک چنگک چوبی برای این کار مناسب است). مواد نباید لایه به لایه برداشته شوند، بلکه تا جای ممکن باید از بالا به سمت پایین گودال با ضربه‌ی عمودی یا کج برداشته شوند. هر لایه‌ی مواد برگردان شده، با ضخامت حدوداً ۶ اینچ، بایستی با آب پاشی خیس شود. در دوران باران‌های موسمی کل کُپه برای جلوگیری از ارتفاع بیش از حد می‌تواند برگردان شود.

دومین برگردان بعد از یک ماه

مواد موجود در یک نیمه‌ی گودال به سادگی به همان شکل بالا همراه با آب‌دهی کافی روی سطح خالی نیمه‌ی دیگر با چنگک ریخته می‌شود، همان کارها برای مخلوط کردن آن از بالا به پایین باید انجام شود.

برگردان سوم در آخر ماه دوم

کمپوست به همین شکل با بیل به سطح فضاهای گسترده منتقل می‌شود و آب‌دهی می‌شود. مواد دو گودال می‌تواند به راحتی با بیل به فضای بین‌شان منتقل شود تا کُپه‌ای به پهنای ۱۰ فوت و ۳٫۵ فوت ارتفاع بسازد؛ طول اهمیتی ندارد و چندین گودال یا کُپه می‌توانند به این ترتیب با هم نگهداری شوند. در صورت امکان، کود بعد از خوب مرطوب شدن می‌تواند مستقیماً با گاری از گودال‌ها به مزرعه حمل شود. کُپه بایستی درجایی درست شود که از محصول باید استفاده شود. به این ترتیب در وقت ارزش‌مند نیروی کار در فصل کشت صرفه‌جویی می‌شود. همه‌ی کُپه‌ها برای این که جلوی زیاد خشک شدن‌شان گرفته شود بایستی در چهار طرف‌شان عمودی و بالای‌شان تخت باشند تا جلوی پوسیدن را نگیرد.

کمپوست خوب در هیچ مرحله‌ای بو ندارد و ظاهرش سراسر هم‌شکل است. اگر بو یا پشه داشته باشد نشانه این است که هوای بیشتری می‌خواهد و بنابراین گودال بایستی برگردان شود و کمی خاکستر و تپاله اضافه شود.

مقادیر موادی که در موارد تکی لازم است^۱ با محاسبه‌ای ساده و به کمک داده‌های زیر می‌تواند معلوم شود:

مقادیر لازم برای ۴۰ حیوان

با پر کردن هر روزهی گودال‌ها به مدت ۶ روز

بستر و خرده‌های جارو شده‌ی منتقل شده به گودال در یک روز؛ ۴۰ تا ۵۰ زنبه بعد از پخش کردن ۴ تَگْری^{۱۴۵} راه‌اندازِ قارچی بر روی آن، یعنی لگن‌های ورقی به قطر ۱۸ اینچ به عمق ۶ اینچ، و ۱۵ تا خاکِ ادراری و تپاله‌ی اضافی اگر به‌عنوان سوخت مصرف نمی‌شود.

دوغاب:

برای محصول یک روزهی طویل، ۲۰ حلب (۴ گالنی) آب، پنج تگری تپاله، یک تگری خاکستر، یک تگری خاکِ ادرار، و دو تگری راه‌انداز قارچی.

آب: برای محصول یک روزهی طویل، شش حلب بلافاصله بعد از پر کردن، ده حلب شب و شش حلب صبح روز بعد.

آب دهی سطح: ۲۵ حلب هر بار.

آب در موقع برگردان: بنابه فصل اولین دور ۶۰ تا ۱۰۰ حلب، دومین دور ۴۰ تا ۶۰ حلب، سومین دور ۴۰ تا ۸۰ حلب.

راه‌انداز قارچی در اولین برگردان: ۱۲ تگری

مواد	مقدار بر حسب دو کف دست	وزن بر حسب پوند
تپاله‌ی تازه	۶ تا ۷	۴۰
خاکِ ادراری	۲۰ تا ۲۱	۲۲
خاکسترِ چوب	۱۵	۲۰

^{۱۴۵} tagri - ظرفی به‌عنوان واحد حجم. همان‌طور که بعداً آمده، تگری شبیه به لگن است.

۲۰	۵	راهاندازِ قارچی
۲۰	۶	راهاندازِ قارچی برای برگردانِ اول

جدول زمانی عملیات

<u>اقدامات</u>	<u>روزها</u>
پُر کردن شروع می‌شود	۱
پُر کردن تمام می‌شود	۶
قارچ پا می‌گیرد	۱۰
اولین آب‌دهی	۱۲
اولین برگردان و اضافه کردنِ کمپوستِ یک ماهه	۱۵ و ۱۶
دومین آب‌دهی	۲۴
دومین برگردان	۳۰ تا ۳۲
سومین آب‌دهی	۳۸
چهارمین آب‌دهی	۴۵
سومین برگردان	۶۰
پنجمین آب‌دهی	۶۷
ششمین آب‌دهی	۷۵
کمپوست آماده‌ی استفاده است.	۹۰

وقتی که شرایط اجازه ندهند که فرایند "ابندور" به‌طور کامل عمل شود، می‌تواند نقاط قوت‌اش به شکل جزئی به صورت زیر حفظ شود:

پس ماندِ مخلوط به‌عنوانِ بستر برای دام استفاده می‌شود و مقادیرِ لازمی تپاله، خاکِ ادراری، و خاکستر در صبح روزِ بعد قبل از برداشت به روشی که گفته شد بر روی آن پاشیده می‌شود. این مواد بعداً به حاشیه‌ی مزرعه‌ای برده می‌شود که قرار است کود در آن جا مصرف شود، یا به محل دیگری منتقل می‌شود که زهکشی‌اش خوب است، و در گُپه‌هایی نه بلندتر از ۳ اینچ و نه

پهن‌تر از ۸ اینچ و با هر طول مناسبی نگهداری می‌شود. بعد از این که باران‌ها نفوذ کنند قارچ در طی یک ماه پا خواهد گرفت. بعد یک برگردان کامل با انتخاب یک روز ابری یا بارانی انجام می‌گیرد. یک یا دو برگردان دیگر با فاصله‌ی یک ماه باعث می‌شود که مواد به شرط توزیع مناسب بارش تا آخر فصل بیوسند.

البته قبل از این که این کود آماده شود لازم است یک سال منتظر ماند و احتمالاً در صورت کمیود جدی بارش مدتی بیشتر باید انتظار کشید.

کود حاصله، هر چند که احتمالاً تا حدودی کم‌خاصیت‌تر از کمپوستی است که با روش استاندارد تهیه می‌شود، اما بی‌شک بهتر از کود معمولی مزرعه است، چرا که با این فرایند اصلاحی پس‌مانده‌های سفت و چوبی می‌توانند به آسانی بیوسند و به این ترتیب کود خیلی بیشتری نسبت به روال موجود در روستاها را تحویل بدهد. (۶)

محصولات روستایی

اولین دغدغه‌ی هر روستایی کاشت محصولات خوراکی خود و پنبه برای پارچه‌اش باید باشد. روستا باید جایی برای دام، تفریحات و زمین بازی بزرگسالان و کودکان داشته باشد. بعد اگر زمین بیشتری در دسترس باشد، می‌تواند محصولات نقدآور مفید هم بکارد، اما به جز شاهدانه، توتون، تریاک و امثال این‌ها. (۷)

فصل ۱۸

کشاورزی و رفاه دامی

مسئله‌ی کم‌یابی خوراک

کمبود خوراک

هند با گرسنگی و مرگ ده‌ها هزار نفر، اگر نه میلیون‌ها نفر، به دلیل قحطی طبیعی یا انسان‌ساخته غریبه نیست. ادعا می‌کنم در یک جامعه‌ی به‌سامان همیشه روش‌های آماده‌ی برخورد با کمیابی آب و محصولات خوراکی باید وجود داشته باشد. اما الان وقت‌اش نیست که جامعه‌ی به‌سامان و نحوه‌ی برخوردش را با این مسئله توضیح داد. در حال حاضر نگرانی ما این است که ببینیم، با امید نسبی به موفقیت، آیا می‌توانیم با بحران فعلی خوراک برخورد کنیم یا نه.

فکر می‌کنم که می‌توانیم. اولین درسی که باید یاد بگیریم خودیاری و اتکا به خود است. اگر ما به این درس عمل کنیم، فورا خودمان را از وابستگی مخرب به کشورهای خارجی و ورشکستگی کامل آزاد خواهیم کرد. این را از سر تکبر و خودبینی نمی‌گوییم بلکه به عنوان واقعیت بیان می‌کنم. سرزمین ما مکان کوچکی نیست که برای تامین خوراک‌اش به کمک خارجی نیازمند باشد. ما شبه‌قاره‌ای هستیم، ملتی حدوداً ۴۰۰ میلیونی. کشوری هستیم با رودهای پُر آبِ قدرت‌مند و انواع زمین‌های کشاورزی غنی، با ثروت فراوان دامی. این که دام‌های مان کمتر از نیازمان شیر می‌دهند تقصیر خودمان است. ثروت دامی‌مان روزی خواهد توانست همه‌ی شیری را که نیاز داریم به ما بدهد. اگر در طی چند قرن گذشته کوتاهی نشده بود، کشور ما امروز بایستی نه تنها خود را با خوراک کافی تامین می‌کرد، بلکه نقش مفیدی را در تامین دنیای خارج در زمینه‌ی مواد خوراکی بسیار ضروری‌ای بازی می‌کرد که جنگِ اخیر متاسفانه همه‌ی دنیا را عملاً نیازمند آن‌ها کرد. هند از این نیازمندی مستثنا نیست. این فلاکت به جای کم‌شدن نشانه‌های افزایش را نشان می‌دهد. پیشنهاد من رد کردنِ قدرشناسانه‌ی مواد خوراکی رایگان کشورهای بیست که دوست دارند آن‌ها را به ما تقدیم کنند. تمام حرف من این است که ما نباید به گدایی بیفتیم. این کار اخلاق را فاسد می‌کند. غیر از این، سختی حمل‌ونقلِ مواد خوراکی از یک‌جا به جای دیگر است. ما امکانات لازم برای جابه‌جایی سریع غلات و سایر مواد غذایی را از یک‌جا به جای دیگر نداریم. به این ناتوانی، نبود امکان رساندن مواد غیر ناخوردنی را هم اضافه کنید. ما باید جرات داشته باشیم و این حقیقت را هم از نظر دور نکنیم که مجبوریم با طبیعت انسانی سروکار داشته باشیم. در هیچ بخش دنیا آدم تمام‌عیار یا حتی خیلی نزدیک به آن پیدا نمی‌شود.

تازه، بیاییم ببینیم چه کمک خارجی‌ای را ممکن است بگیریم. به من گفته شده که چیزی بیشتر از سه درصد نیازهای مان نیست. اگر این اطلاعات درست باشد و من آن را به چندین کارشناس داده‌ام که راستی‌آزمایی و تاییدشان کرده‌اند، به این ترتیب مطمئنم که بحث اتکا به کمک خارجی بی‌اثر می‌شود. جزئی‌ترین وابستگی به کمک بیرونی این احتمال را دارد که ما را از تلاش برای استفاده‌ی حداکثری از امکانات داخلیِ عظیم‌مان به شکل استفاده از هر سانت زمین‌های قابل کشت برای کشت محصولات خوراک روزانه به جای کشت محصول نقدآور منحرف کند. ما باید زمین‌های بایر را احیا کنیم، زمین‌هایی که آماده‌ی زیر کشت رفتن فوری اند.

من این طور می‌فهمم که تمرکزگرایی در مواد خوراکی خانه‌خراب‌کن است^{۱۴۶}. تمرکززدایی به راحتی به بازار سیاه ضربه می‌زند، و وقت و پول را هم با حذف نقل و انتقال مواد از این جا به آن جا صرفه‌جویی می‌کند. علاوه بر این‌ها روستایی‌هایی که غلات و حبوبات هند را کشت می‌کنند، می‌دانند چه طور این محصولات را در مقابل جوندگان محافظت کنند. جابه‌جایی ایستگاه به ایستگاه غلات آن‌ها را در معرض حمله‌ی جوندگان قرار می‌دهد. این مشکل برای کشور میلیون‌ها روپیه ضرر دارد و آن را از خوراها موادی محروم می‌کند که به هر مشت‌اش به شدت نیازمندیم. اگر هر انسان هندی می‌فهمید کاشت خوراک در هر جایی که می‌تواند کاشت شود ضرورت دارد، به احتمال بسیار زیاد مشکل کمپایی مواد خوراکی در این سرزمین را فراموش می‌کردیم. به هیچ وجه در مورد موضوع حیرت‌آور و جذاب تولید خوراک بیشتر بحث نمی‌کنم، اما امیدوارم که در این باره به اندازه‌ی کافی صحبت کرده، توجه‌ها را جلب کرده و عقلا را به اندیشه‌ای متوجه کرده باشم که هر فردی چه طور می‌تواند به این کسب و کار تحسین‌آمیز کمک کند.

حالا بگذارید بگویم که با آن سه درصد غلاتی که احتمالاً از بیرون گیرمان می‌آید چه کار می‌توانیم کنیم. هندوها هر دو هفته یک بار در روز یازدهم روزه یا نیم‌روزه‌ای می‌گیرند. امساک برای مسلمانان و دیگران ممنوع نیست، به خصوص وقتی که پای میلیون‌ها گرسنه در میان باشد. اگر کل ملت زیبایی این امساک جزئی را درک کند، هند کسری ناشی از محرومیت خودخواسته از کمک خارجی را به خوبی جبران خواهد کرد.

شخصاً معتقدم که جیره‌بندی کاربرد بسیار محدودی دارد اگر که به کار گرفته شود. اگر تولیدکنندگان به حال خود گذاشته شوند، محصول‌شان را به بازار آورده و هر کسی دست‌اش به غلات خوب و خوردنی خواهد رسید، غلاتی که امروزه به آسانی گیر نمی‌آیند.

^{۱۴۶} - اشاره به اقتصاد تک محصولی در یک ناحیه و انباش محصول در دست دلالان بزرگ.

من سخنان عجولانه‌ام را در باره‌ی بحرانِ خوراک به پایان می‌رسانم، اما همراه با توجه دادن به توصیه‌ی نقل شده از رئیس‌جمهور ترومن به مردم آمریکا که باید نان کمتری بخورند و با این کارشان برای اروپای گرسنه^{۱۴۷} غلات بسیار لازم را صرفه‌جویی کنند. او اضافه کرده که آمریکایی‌ها با امساکِ داوطلبانه‌شان از نظر سلامتی چیزی را از دست نمی‌دهند. من تبریکات‌ام را به‌خاطر این رفتارِ نوع‌دوستانه به رئیس‌جمهور ترومن عرض می‌کنم. من بایستی این ادعا را ردّ کنم که در پشتِ این نوع‌دوستی انگیزه‌ی پستِ فایده‌ای مادی برای آمریکا وجود دارد. انسان باید با عمل‌اش قضاوت شود، و نه با انگیزه‌ی محرکِ آن عمل.^{۱۴۷} فقط خداست که از قلب انسان‌ها با خبر است. اگر آمریکا خود را به‌خاطرِ اروپای گرسنه محروم می‌کند، چرا ما باید از این اقدامِ کوچک خود-امساکِ برای خودمان کوتاهی کنیم؟ اگر افرادِ زیادی به‌خاطرِ گرسنگی بمیرند، بهتر است حداقل این وجهه را داشته باشیم که بیشترین تلاش‌مان را در راه خودیاری‌ای انجام داده‌ایم که یک ملت را شرافت می‌بخشد. (۱)

در دورانِ کمیابی

کسی که منفعت می‌اندوزد به عبارتِ دیگر کسی است که همان قدر هم تولید می‌کند. بنابراین آنانی که به فکرِ فقرا هستند، آنانی که می‌خواهند یکی از فقرا باشند، بایستی خواسته‌های خود را مختصر کنند. راه‌های مختلفی برای این کار هست. من فقط بعضی‌شان را در این جا معرفی می‌کنم. خوراک‌های زیادی هستند، بسیار زیاد، که ثروت‌مندان می‌خورند و هدر می‌دهند.

هر بار از یک غله استفاده کنید. در خانوارِ معمولی چپاتی^{۱۴۸}، برنج و حبوبات، شیر، روغن گیاهی، قند، و روغن در کنار سبزی‌جات و میوه استفاده می‌شود. در نگاه من این ترکیبِ ناسالمی است. آنانی که پروتئین حیوانی را از راه شیر، پنیر، تخم‌مرغ یا گوشت به‌دست می‌آورند، اصلاً به حبوبات نیازی ندارند. فقرا فقط پروتئین گیاهی به‌دست می‌آورند. اگر ثروت‌مندان حبوبات و روغن‌ها را کنار بگذارند، این دو ماده‌ی اساسی را برای فقرایی آزاد می‌کنند که نه پروتئین حیوانی و نه چربی حیوانی گیرشان نمی‌آید. بعد غله‌ای که خورده می‌شود نباید آبکی باشد. نصف مقدارِ آن کفایت می‌کند اگر که خشک خورده شود و در خورش به صورتِ سُس در نیاید. بهتر است که با سالادِ خام مثل پیاز، هویج، تربچه، برگِ سالادی و گوجه خورده

^{۱۴۷} - گاندی در جایی دیگر می‌گوید "مهم‌ترین عنصر در ارزیابی رفتار اخلاقی نیت فرد است." خواننده این دو گفته را متناقض می‌بیند. در حالی که اولی به قضاوت ناظران عمل مربوط می‌شود و می‌گوید مثلاً فرد را نمی‌توان به‌خاطر نیتِ نادرست تقبیح یا دادگاهی کرد، بلکه فقط باید به عمل او و تأثیرات بیرونی آن توجه داشت، اما دومی در باره‌ی ارزش‌دآوری اخلاقی خود فرد از عمل خود است. به این ترتیب تناقضی در این دو گزاره دیده نمی‌شود.

^{۱۴۸} - chapati: انواع نان سنتی کوچک‌هندی تقریباً به اندازه‌ی کف دست که به‌شکل نان تافتون، با سرخ‌کردن یا بدون آن تهیه می‌شود.

شود. یک آنس^{۱۴۹} یا دو آنس سالاد کار هشت اونس سبزی جات پخته را می‌کند. چپاتی‌ها یا نان نباید با شیر خورده شوند. به‌عنوان شروع، یک وعده‌ی غذا می‌تواند از سبزی خام و چپاتی یا نان و سایر سبزی جات پخته با شیر یا دلمه‌ی شیر تشکیل شود.

غذاهای شیرین به کلی باید حذف شوند. به‌جای آن مقادیر کم قند یا شکر می‌تواند همراه با شیر یا نان یا به‌تنهایی مصرف شود.

میوه‌ی تازه برای خوردن خوب است، اما فقط کمی از آن لازم است تا به سیستم بدن کمک کند. میوه‌ی تازه گران است، و افراط بیش از حد ثروت‌مندان^۱ فقرا و افراد ناخوش را از ماده‌ای محروم می‌کند که خیلی بیشتر از ثروت‌مندان به آن احتیاج دارند.

هر پزشکی که دانش تغذیه را مطالعه کرده است تایید خواهد کرد که آن چه پیشنهاد کردم نمی‌تواند ضرری به بدن بزند، برعکس باعث سلامتی بهتر می‌شوند.

این تنها راه صرفه‌جویی در مواد خوراکی است. به خوبی روشن است. اما به‌تنهایی نمی‌تواند اثر چشم‌گیری ایجاد کند.

دلالت غلات باید طمع و عادت خود را به سود بردن حداکثری مهار کنند. آنان باید به سود هر چه کمتر رضایت بدهند. اگر اعتبار خود را به عنوان حافظان غلات برای خاطر فقرا به‌دست نیاورند، در خطر غارت شدن‌اند. آنان باید با مردم محل خود در تماس باشند.

تا این‌جا مهم‌ترین بخش کار^۱ آموزش روستائیان است در زمینه‌ی حفظ آن چه که دارند و ترغیب آنان به کشت محصولات تازه در هر جایی که آب هست. این کار نیازمند تبلیغات گسترده و هوش‌مندانه است. عموماً نمی‌دانیم موز، سیب زمینی، چغندر، سیب‌زمینی شیرین، و سیب‌زمینی سوران^{۱۵۰} و تا حدی کدوی حلوائی محصولاتی‌اند که به آسانی رشد می‌کنند. این‌ها در مواقع نیاز جای نان را می‌توانند بگیرند.

^{۱۴۹} - حدود ۲۸ گرم.

^{۱۵۰} - suran

کمیابی پول هم هست. ممکن است غله وجود داشته باشد، اما پول برای خرید نباشد. پول نیست، چون اشتغالی نیست. این کار باید پیدا بشود. نخریسی آماده‌ترین و دم‌دست‌ترین کار است. اما شرایط محلی ممکن است منابع کاری دیگری را هم تامین کنند. هر منبع موجود باید به کار گرفته شود به طوری که نیازی به اشتغال دیگری نباشد. فقط آدم‌های تنبل نیاز داشته باشند و باید گرسنگی بکشند. مدیریت صبورانه حتی این طبقه را ترغیب می‌کند که تنبلی‌شان را کنار بگذارند. (۲)

در شرایط بحران غذایی کارهای زیر باید بلافاصله انجام بگیرند:

۱- هر فردی نیازهای روزانه‌ی غذایی‌اش را مطابق با شرایط سلامتی خود باید محدود کند؛ و در جاهایی مثل شهرها که شیر، سبزی‌جات، روغن و میوه در دسترس اند، غلات و حبوبات بایستی کم مصرف شود که کاری آسان است. نشاسته می‌تواند از ریشه‌های نشاسته‌داری مثل هویج، هویج زرد (زردک)، سیب‌زمینی، سیب‌زمینی شیرین هندی، و موز گرفته شود؛ این یعنی آن غلات و حبوبات را از خوراک فعلی کنار گذاشتن و حفظ کردن آن‌هایی که می‌توانند نگهداری و انبار شوند. سبزی‌جات هم نباید به شکل افراطی یا برای لذت خورده شوند، درحالی که میلیون‌ها نفر به طور کلی محروم از استفاده از این‌ها هستند و فعلاً با گرسنگی ناشی از کمبود غلات و حبوبات تهدید می‌شوند.

۲- هر کسی که به هر آبی دسترسی دارد (زن یا مرد) بایستی تلاش کند که خودش موادی خوراکی برای مصرف خود یا عموم کشت کند. راحت‌ترین راه این کار گیر آوردن خاک تمیز، در صورت امکان مخلوط کردن آن با کود ارگانیک حتی اگر کمی تپاله‌ی خشک‌شده‌ی گاو باشد که کود ارگانیک خوبی است و ریختن آن در هر ظرف سفالی یا حلبی‌ای و انداختن قدری تخم سبزی‌جات مثل خردل و شاهی و امثال این‌ها و آب دادن روزانه‌ی ظرف‌ها است. موقعی که این‌ها به سرعت جوانه می‌زنند خیلی تعجب می‌کنند، جوانه‌هایی که برگ‌های خوردنی‌ای می‌دهند که نیاز به پختن ندارند بلکه می‌توانند به شکل سالاد خورده شوند.

۳- همه‌ی باغ‌های گُل بایستی برای گیاهان خوراکی استفاده شوند. در این مورد به فرماندار کل هند، فرمانداران و مقامات بالا پیشنهاد می‌دهم که کار را به دست بگیرند. من از روسای ادارات کشاورزی در مرکز و استان‌ها می‌خواهم که کشور را پر کنند از جزواتی به زبان‌های استانی و در آن به عامه‌ی مردم بگویند چه‌گونه و چه‌چیزی را به آسانی بکارند.

۴- کاهش در مصرف نه‌تنها صرفاً از طرف جمعیت غیرنظامی باید رعایت شود، بلکه به همان اندازه، اگر نه بیشتر از آن، از طرف ارتش هم باید به عمل درآید. می‌گویم نه بیشتر از آن، چون نیروهای نظامی که تحت انضباط سخت‌گیرانه هستند به آسانی می‌توانند اقدامات صرفه‌جویانه را انجام بدهند.

۵- صادرات همه‌ی دانه‌ها، مثل دانه‌های روغنی، روغن‌ها، قالب‌های تفاله‌ی روغنی، مغزهای روغنی و امثال این‌ها بایستی متوقف شود، اگر که هنوز متوقف نشده باشند. قالب‌های تفاله‌ی روغنی، اگر دانه‌ها قبلاً از خاک و مواد خارجی سرند شده باشند، با محتوای پروتئین غنی خود خوراک انسانی خوبی هستند.^{۱۵۱}

۶- دولت در هر جا که ممکن است و نیاز است باید چاه‌های عمیق حفر کند، چه برای آبیاری یا برای خوردن.

۷- با همکاری همدلانه‌ی کارکنان دولت و عامه‌ی مردم، ذره‌ای شک ندارم که کشور می‌تواند بر مشکلات غلبه کند. درست مثل وحشت که قطعی‌ترین مسیر شکست است، این نکته در موقعی هم که بلای گسترده تهدید می‌کند و اقدامی فوری انجام نمی‌گیرد مصداق دارد. بیاپید به علتِ بلا فکر کنیم. علت هر چه باشد، نکته در این است که اگر دولت و مردم با صبوری و شجاعت با بحران روبرو نشوند، مصیبت قطعی است.

۸- بالاتر از همه، بازار سیاه و تقلب بایستی به کلی از بین برود و بایستی همکاری خودخواسته بین همه‌ی طرف‌ها تا زمانی که این بحران مطرح است دستور روز باشد. (۳)

کمبود خوراک و زیادگی جمعیت

اگر ادعا شود که به‌دلیل زیادگی جمعیت کنترل آن برای ملت لازم است، من این فرض را زیر سؤال می‌برم. این ادعا هرگز ثابت نشده، به نظر من با یک نظام ارضی درست، کشاورزی بهتر و صنایع مکمل این‌ها^۱ این کشور آمادگی پشتیبانی از دو برابر جمعی فعلی را دارد.^{۱۵۲}

این دنیای کوچک ما بازیچه‌ی دیروز نیست. در طی عمر میلیون‌ها ساله‌ی بی‌شمارش از وزن زیادگی جمعیت آسیبی ندیده است. به‌این ترتیب، چه‌طور ممکن است که در خطر نابودی از کمبود خوراک باشد مگر این که میزان تولد از راه استفاده از وسایل جلوگیری متوقف شود؟^{۱۵۳} (۴)

^{۱۵۱} - مثل تفاله‌ی سویا که در ایران مصرف غذایی دارد.

^{۱۵۲} - گاندی در این‌جا از واقعیتی استفاده می‌کند تا پیشنهاد حساس و خطیرش را توجیه کند، چرا که اگر فرض مقابل درست باشد، زیادگی جمعیت^۱ گرسنگی بیشتر، بیماری و بیکاری و مرگ بیشتر را به‌شکل برگشت‌ناپذیر در پی خواهد داشت، و اگر شروط گاندی عملی نشدند، آن جمعیت دو برابر شده با گرسنگی و بیکاری و بیماری و مرگ چند برابر روبرو خواهد شد. چه تضمینی قطعی برای تحقق آن سه وجود دارد؛ هم‌چنان که گرسنگی هنوز یک معضل هند امروز (در سال ۲۰۲۰) است. گاندی در این میان چه مسئولیت جبرانی‌ای را می‌تواند بپذیرد و به آن عمل کند، در حالی که مرگ و گرسنگی در عمل جبران‌ناپذیر است؟ در این پیشنهاد، افزایش جمعیت قطعی است و برگشت‌ناپذیر، اما رسیدن به اهداف گاندی در صورت خردمندانه و علمی‌بودن هم^۱ وابسته به احتمال وقوع انواع عوامل مساعدی است که بیرونی اند.

^{۱۵۳} - گاندی در این‌جا جمعیت متراکم هند و جمعیت متراکم‌تر شهرنشین و روستائیان حاشیه‌نشین شهرهای بزرگ را در استدلال خود در نظر نگرفته است. فراموش می‌کند که در طی قرن‌های گذشته جمعیت هند و هیچ‌کجا این‌همه انبوه و زیاد نبوده است.

خادی و ریسندگی

خادی حاکی از شروع آزادی اقتصادی و برابری همه در کشور است. باید با همه‌ی پیامدهایش در نظر گرفته شود. خادی به معنای روحیه‌ی خودکفایی کلی است، تصمیمی برای پیدا کردن همه‌ی ضروریات زندگی در هند و همین‌طور از راه کار و فکر روستائیان. روستائیان اکثراً خودکفا خواهند شد و داوطلبانه به شهرهای هند و حتی به دنیای بیرون خدمت خواهند کرد تا جایی که به سود هر دو طرف باشد.

این به تغییری انقلابی در روحیه و سلیقه‌های آدم‌های زیادی نیاز دارد. هرچند که از جنبه‌های زیادی بی‌خسونت است اما از جنبه‌های زیاد دیگری بسیار مستحکم است. این تغییر عمیقاً زندگی هر فرد هندی را لمس می‌کند، باعث می‌شود با داشتن قدرتی که درون‌اش پنهان است احساس شادابی کند، و او را به دلیل هویت‌اش به عنوان قطره‌ای از اقیانوس بشریت هندی سربلند کند.

از نظر من خادی 'نماد وحدت بشریت هندی است، نماد آزادی و برابری اقتصادی‌اش، و بر همین اساس در نهایت "خَلعتِ آزادی هند" به تعبیر شاعرانه‌ی جواهر لعل نهرو است.

علاوه بر این‌ها، روحیه‌ی خادی به معنای تمرکززدایی از تولید و توزیع ضروریات زندگی است. بنابراین فرمول شکل گرفته تا این‌جا^۱ این است که هر روستایی همه ضروریات‌اش را برای خود و درصد معینی بیشتر از آن را برای نیاز شهرها تولید کند.

با تشریح پیامدها و مفاهیم ضمنی خادی بایستی به آن‌چه که اعضای کنگره می‌توانند و باید برای ترویج آن انجام بدهند اشاره کنم. تولید خادی شامل کشت پنبه، برداشت، پنبه پاک‌کنی، تمیزکاری، شانه‌زنی، فتیله‌سازی، نخ‌ریسی، آهارزنی، رنگریزی، آماده‌سازی تاروپود، بافندگی و شستشو است. این‌ها به‌جز رنگریزی فرایندهایی اساسی اند. هر یک از آن‌ها می‌تواند به شکل کارآمدی در روستاها به دست گرفته شوند و در حال حاضر هم به همین شکل در بسیاری از روستاهای سراسر هند تحت پوشش اتحادیه‌ی ریسندگان سراسر هند (ایسا) در حال انجام اند.

اگر اعضای کنگره در دعوت کنگره به اجرای طرح خادی جدی باشند، به عنوان نقشی که می‌توانند در برنامه‌ریزی آن بازی

کنند، طبعاً باید دستورالعمل‌های ایسا را انجام بدهند که گهگاهی صادر می‌شود. فقط چندتایی از قواعد روشن آن می‌تواند در این جا بیاید:

۱- هر خانوار با تکه‌ای زمین حداقل برای استفاده‌ی خانوار می‌تواند پنبه بکارد. کشت و کار پنبه فرایندی ساده است. در ایالت بیهار کشاورزان بنا به قانون مجبور بودند که در سه بیستم زمین دایریشان نیل^{۱۵۴} بکارند. این قانون به نفع کشاورز خارجی نیل بود. چرا ما نتوانیم به قدر دلخواه در بخش معینی از زمین‌مان برای میهن پنبه بکاریم؟ خواننده متوجه خواهد شد که تمرکززدایی از شروع روند خادی شروع می‌شود. امروزه محصول پنبه تمرکزگرا است و بایستی به دلیل همین تمرکز برای تکمیل کار به بخش‌های دور هند فرستاده شود. قبل از جنگ به طور معمول عمدتاً به بریتانیا و ژاپن فرستاده می‌شد. پنبه محصولی درآمدزا بود و هنوز هم هست و بنابراین مشمول نوسانات بازار است. با طرح خادی، کشت پنبه از این بلا تکلیفی و قمار^{۱۵۵} آزاد می‌شود. کشت‌گر آن چه را که نیاز دارد می‌کارد. کشاورز نیازمند است بداند که مسئله‌ی اول او کشت کردن برای نیازهای خودش است. وقتی این کار را می‌کند، فرصت بازار را در نابود کردن کشاورز با قیمت‌های پایین خود کم می‌کند.^{۱۵۶}

۲- هر ریسنده‌ای پنبه‌ی کافی برای پاک کردن می‌خرد - اگر که خودش وسیله‌ای نداشته باشد - این پنبه را می‌تواند به آسانی و بدون غلتک پنبه پاک کن دستی پاک کند. او می‌تواند سهم خود را با یک تخته و غلتکی آهنی پاک کند. وقتی این کار عملی نباشد، بایستی پنبه‌ی پاک شده با دست بخرد و شانه‌زنی کند. شانه‌زنی برای خود به خوبی می‌تواند بدون زحمت زیاد بر روی کمانی کوچک انجام شود. با هر قدر تمرکززدایی از نیروی کار، همان قدر هم ابزار ساده‌تر و ارزان‌تر می‌شود. وقتی فتیله‌ها درست شدند، روند رسیدن شروع می‌شود.

بیاییم تاثیر یکسان‌ساز و آموزشی این نکته را تصور کنیم که همه‌ی ملت همزمان در این روند تا شروع ریسندگی شرکت داشته باشند. اثر یکسان‌ساز پیوند نیروی کار مشترک بین فقیر و غنی را در نظر بگیرید!

^{۱۵۴} - Indigo: نیل، گیاهی است که از آن پودری آبی رنگ برای رنگ‌رزی پارچه تهیه می‌شود. در ایران به آن لاجورد هم گفته می‌شد که برای

تیره کردن لباس‌های سفید از آن استفاده می‌شد.

^{۱۵۵} - منظور از قمار این است که کشاورز با نوسانات قیمت نمی‌داند که اگر بیشتر بکارد ضرر می‌کند یا اگر کمتر بکارد یا اصلاً نکارد ضرر می‌کند.

^{۱۵۶} - وابسته بودن قیمت محصولات در بازار آزادی که تعیین قیمت‌اش محلی نیست و دور از دسترس و کنترل تولید کننده است مهم‌ترین مشکل کالاهای نقدینه‌زا و بخصوص کالاهای نقدینه‌زای تک محصولی است. به این ترتیب، کشاورز فقیر بی‌خبر از اوضاع غیرقابل پیش‌بینی بازار ممکن است خانه خراب بشود.

اگر اعضای کنگره دل به کار بدهند، بهسازی‌هایی در ابزار انجام خواهند داد، و کشف‌های زیادی خواهند کرد. در کشور ما^۱ بین نیروی کار و هوش‌مندی جدایی وجود داشته است. نتیجه‌ی این وضع رکود و رخوت بوده است. اگر پیوند پایداری بین این دو وجود داشته باشد، آن‌هم به شیوه‌ای که در این جا پیشنهاد شد، خیر بدست‌آمده برآوردش نمی‌تواند.

در این طرح ریسندگی سراسری ملی به‌عنوان فداکاری، انتظار ندارم که مرد یا زن معمولی بیشتر از یک ساعت وقت روزانه به این کار بپردازد. (۱)

پیام چرخ ریسندگی خیلی وسیع‌تر از ظاهر آن است. پیام آن از جنس ساده‌زیستی است، خدمت به بشریت، زندگی کردن به نحوی که آزار دیگران نباشد، خلق پیوندی پایدار بین غنی و فقیر، سرمایه و کار، شاهزاده و دهقان. (۲)

من طرفدار آن چیزی هستم که در عبارت "تا این آخرین"^{۱۵۷} نهفته است. ما حتی باید "تا این آخرین" عمل کنیم هم‌چنان

^{۱۵۷} Unto This Last: "تا این آخرین" عبارتی در انجیل است و اسم کتابی به قلم جان راسکین، فیلسوف ذوالفنون انگلیسی. اسم کتاب به تمثیلی در انجیل متی اشاره می‌کند. تمثیل این است:
انجیل متی، ۲۰:
کارفرمای دلسوز:

"وقایع ملکوت خدا را می‌توان به ماجرای صاحب باغی تشبیه کرد که صبح زود بیرون رفت تا برای باغ خود چند کارگر بگیرد. با کارگرها قرار گذاشت که به هر یک، مزد یک روز کامل را بدهد، بعد همه را به سرکارشان فرستاد. ساعتی بعد، بار دیگر بیرون رفت و کارگرانی را در میدان دید که بیکار ایستاده‌اند. پس آنان را نیز به باغ خود فرستاد و گفت که هر چه حق‌شان باشد، غروب به ایشان خواهد داد. نزدیک ظهر، و نیز ساعت سه بعدازظهر، باز عده‌ی بیشتری را به کار گمارد. ساعت پنج بعدازظهر، بار دیگر رفت و چند نفر دیگر را پیدا کرد که بیکار ایستاده‌اند و پرسید: "چرا تمام روز این‌جا بیکار مانده‌اید؟" "جواب دادند: هیچ کس به ما کار نداد." "به ایشان گفت: بروید به باغ من و کار کنید."

غروب آن روز، صاحب باغ به سرکارگر خود گفت که کارگرها را فرا بخواند و از آخرین تا اولین نفر، مزدشان را بپردازد. به کسانی که ساعت پنج به کار مشغول شده‌بودند، مزد یک روز تمام را داد. در آخر، نوبت کارگرانی شد که اول از همه به کار مشغول شده‌بودند؛ ایشان انتظارداشتند بیشتر از دیگران مزد بگیرند. ولی به آنان نیز همان مقدار داده‌شد.

پس ایشان به صاحب باغ شکایت کرده، گفتند: به این‌ها که فقط یک ساعت کار کرده‌اند، به اندازه‌ی ما داده‌اید که تمام روز زیر آفتاب سوزان جان کنده‌ایم؟

مالک باغ رو به یکی از شاکیان کرده، گفت: ای رفیق، من که به تو ظلمی نکردم. مگر تو قبول نکردی با مزد یک روز کار کنی؟ پس مزد خود را بگیر و برو. دلم می‌خواهد به همه یک اندازه مزد بدهم. آیا من حق ندارم هر طور که دلم می‌خواهد پول‌ام را خرج کنم؟ آیا این درست است که تو از سخاوت من دلخور شوی؟

بلی! این چنین است که آنانی که اول هستند، آخر می‌شوند و آنانی که آخر اند، اول!

داستان پشت‌صحنه‌ی اسم کتاب این بود. در تفسیر حکایت، آمده که صاحب باغ به کارگران ساعت یازدهم، اول از همه مزد تمام روز را می‌دهد. باید توجه کرد که این‌ها از صبح آماده‌ی کار بوده‌اند اما توانسته‌اند فقط یک ساعت کار کنند، در برابر دوازده ساعت کارگران اول صبحی که شش صبح به سر کار آمده بودند. کنایه از این که تازه واردان ایمانی، ممکن است به منت "کرم خدا"، در درگاه او، جایگاه بلندتری پیدا کنند، اما در همان حال،

که جهان به وسیله‌ی ما "تا این آخرین" می‌کند. همه باید فرصت مساوی داشته باشند. با داشتن فرصت، هر انسانی امکان یکسانی برای رشد معنوی دارد. این است آنچه که چرخ ریسندگی نماد آن است. (۳)

من می‌توانم به ریسندگی فقط به عنوان مناسب‌ترین و قابل‌پذیرش‌ترین کار جسمی فداکارانه نگاه کنم. نمی‌توانم چیزی شریف‌تر یا ملی‌تر از آن تصور کنم، چون مثلاً یک ساعت در روز، ما همگی همان کاری را انجام می‌دهیم که فقرا باید انجام بدهند، و به این ترتیب خود را با آنان هم‌ذات‌پنداری می‌کنیم، و از طریق آنان با همه‌ی بشریت. من نمی‌توانم عبادتی برای خدا تصور کنم بهتر از این که به نام او برای فقرا کار کنم، هم‌چنان که آنان می‌کنند. چرخ نخریسی به معنای توزیع برابرانه‌تر ذخائر زمین است. (۴)

پذیرفته‌ام که احیای نخریسی دستی و بافندگی دستی بزرگ‌ترین کمک است به احیای اقتصادی و اخلاقی‌ها. میلیون‌ها نفر بایستی یک صنعت ساده به عنوان مکمل کشاورزی داشته باشند. ریسندگی سال‌ها پیش، صنعتی روستایی بود و اگر قرار

سابقین و پیشاهنگان ایمانی و پرکبک‌ها، فقط از عدل خدا بهره ببرند و حتی کمتر از تازه واردان، رزقی ایمانی یا رزقی "سلسله‌مراتبی" بگیرند. بنا به داستان، خدا ممکن است آن کس را که همین اکنون در بستر مرگ به ایمان رسیده‌است، ایمانی بدهد "هم‌ارز" یا بیشتر از ایمان سابقون و پیشاهنگان! "تا این آخرین"، یعنی صاحب باغ (خدا)، تا به آن آخرین نفر حواس‌اش جمع است و البته همه را می‌نوازد؛ همه را! به همه رزق می‌دهد، رزقی متعارف برای گذران منصفانه‌ی زندگی، تا کسی هم که دنبال کار بوده، اما گیر نیآورده، بتواند همان رفاه متعارفی را داشته‌باشد که کارگر شاغل. رزقی که تامین‌شان کند. اما اگر تفاوتی و اختلافی در این بین باشد، بر سر حداقل رزق ایمانی نیست، بلکه بر سر "فضل" ایمان و رزق ایمانی است؛ بر سر مازاد است.

اما راسکین، این معنای قدسی و ایمانی را در نوشته‌اش، کنار می‌گذارد. و به جای آن با گسترش معنایی و تعمیم‌اش، سعی می‌کند تا آن را در اقتصاد سیاسی خانوار جامعه، و اقتصاد به معنای "تدبیر منزل" سرایت دهد و جاری کند. او در این جا، کار زیادی به معنای ایمانی و الهیاتی این تعبیر ندارد. در واقع، او بر سر آن است که جامعه و "ارباب جامعه" باید حداقل و "کف" انصاف را در مورد همگان اعمال کنند تا همه به شکلی یکسان، از زیستی سرفراز، پرشور، سربلند، بهروزانه، بهزیستانه و شادکامانه با حداقل درآمدی استاندارد و متعارف برخوردار باشند؛ "حال! مرا چه دلخوری و غبطه و حسادت برای کسانی که از من بیشتر دارند و برخوردارترند، یا ناخواسته، از من کم‌تر کار کرده‌اند یا بیکار مانده‌اند، اما رزق متعارف می‌خورند. از این بابت، مرا خیالی نیست و نباید باشد، چرا که باید سیر و پر شور و سرخوش و سرفراز باشم که هم اکنون هستم؛ مرا چه غم! که دیگری با رفاه و ابزار و تکلفات و تجملاتی بیشتر زندگی می‌کنند. من، حق مورد نیازم را باید بگیرم که گرفته‌ام و نباید گلایه‌ای کنم."

اما در همین جاست که راسکین، در کتاب خود، به همین حق مورد نظر می‌پردازد و به ریشه‌های این حق برمی‌گردد و برای خواننده روشن می‌کند که حق و انصاف برای کارگر، برای همه‌ی کارگران و تنابنده‌ها در کجا و تا کجا می‌تواند باشد....

گاندی هم با تأثیرپذیری شدید عملی از همین کار راسکین، و با دنبال کردن همین نگاه تا دم آخر، آنارشیستی بی‌خشونت، و منتقدی رادیکال، اما سازنده نسبت به کلیت نظام بازار و تولید انبوه باقی ماند و با مجموعه‌ی کارش در زمینه‌ی "خودگردانی روستایی"، گذشته از نظریه‌پردازی، تمام قد به تلاش عملی و واقعی برای تحقق آن "زیست بهروزانه، بهزیست، سرفراز و پرشور" برخاست.

گاندی اقتباسی از این کتاب در آفریقای جنوبی منتشر می‌کند. او با توجه به همین نگاه، تعبیر سارودایا (بهروزی و نیک‌بود و رفاه برای همه) را برای این نوشته به کار می‌برد تا سخن و عنوان تمثیلی و ادیبانه‌ی او را برای توده‌ی خوانندگان عامی و عادی، صریح و روشن و آشکار کند و پیام‌اش را مستقیم‌تر به دست جامعه‌ی هدف و مصرف‌کننده‌ی آخرین برساند. (به نقل از کتاب سارودایا، ترجمه‌ی غلامعلی کشانی، دانلود در سایت عدم خشونت).

است میلیون‌ها نفر از گرسنگی نجات پیدا کنند، باید قادر شوند که ریسندگی را دوباره در خانه‌های‌شان راه بیندازند و هر روستا باید بافنده‌ی خودش را از نو پس بگیرد. (۵)

اگر خواننده^۱ تصویر استخوان‌بندی هند را مجسم کند، بایستی به ۸۰ درصد جمعیت فکر کند که در زمین خودشان کار می‌کنند و عملاً حداقل در چهار ماه از سال شغلی ندارند و کسانی که به همین دلیل در مرز گرسنگی قرار دارند. این وضعیت معمول است. قحطی‌های تکراری به این عاقل بودن اجباری اضافه می‌شود. این مردان و زنان چه کاری را به آسانی می‌توانند در کلبه‌های خود انجام دهند تا منابع بسیار ناچیزشان را کمی تکمیل کند؟ آیا هنوز کسی شکی دارد که آن کار، نخ‌ریسی دستی است و نه چیزی دیگر؟ (۶)

تولید روستایی نخ و پارچه نمی‌تواند گران دربیاید، همان‌طور که پخت‌وپز خانگی گران نیست و نمی‌تواند با پخت‌وپز هتل جایگزین شود. بیش از ۲۵۰ میلیون نفر دست‌ریسی خود را خواهند داشت و نخ‌ریسی خود را برای بافته‌شدن به نقاط همسایه می‌دهند. این مردم ریشه‌ی‌شان در خاک است، و حداقل چهار ماه در سال بیکار می‌مانند.

اگر آنان در طی آن ساعات برسند و نخ‌رشته‌شده را بدهند که بافته شود و آن را ببوشند، هیچ پارچه‌ی کارخانه‌بافتی نمی‌تواند با خادی آنان رقابت کند. پارچه‌ای که این‌طور تولید می‌شود تا حد ممکن برای‌شان ارزان تمام می‌شود. (۷)

آن چه که در دفاع از ریسیدن ادعا می‌شود آن است که:

- ۱- برای کسانی که وقت دارند و نیازمند چند سکه‌ی ناچیزند آماده‌ترین اشتغال را تامین می‌کند؛
- ۲- هزاران نفر آن را بلد هستند؛
- ۳- به سادگی یاد گرفته می‌شود؛
- ۴- عملاً به هزینه‌کرد سرمایه نیاز ندارد؛
- ۵- چرخ نخ‌ریسی می‌تواند به آسانی و ارزانی ساخته شود. بیشتر ما هنوز نمی‌دانیم که ریسندگی حتی می‌تواند با یک تکه سفال و باریکه‌ی چوب انجام بگیرد؛
- ۶- مردم از آن بیزار نیستند؛
- ۷- در دوران قحطی و کمیابی، قادر به امداد رسانی فوری است؛
- ۸- این کار به تنهایی می‌تواند نشت ثروت به خارج هند را متوقف کند که به شکل خرید پارچه‌ی خارجی است؛

۹- به شکل خودکار میلیون‌ها روپیه را در میان فقرای مستحق توزیع می‌کند؛

۱۰- حتی کمترین موفقیت در این راه به معنای منفعت فوری بزرگی برای مردم است.

۱۱- موثرترین ابزار تامین و حفظ تعاون در بین مردم است. (۸)

مشکل توده‌ها آن قدر که خواستن کار است، خواستن پول نیست. کار پول است. کسی که کار آبرومندانه برای میلیون‌ها نفر در خانه‌هایشان تامین می‌کند، خوراک و لباس تامین می‌کند که همان پول است. "چرخه" آن کار را تامین می‌کند. بنابراین تا زمانی که جانشین بهتری پیدا شود بایستی در میدان باقی بماند. (۹)

عاطل بودن علت اصلی و ریشه‌ی تمام بدبختی‌هاست و اگر این ریشه نتواند نابود شود، بیشتر آن بدبختی‌ها می‌توانند بدون تلاشی بیشتر چاره شوند. ملتی که گرسنگی می‌کشد، امید یا ابتکاری در آن باقی نمی‌ماند. در برابر کثافت و بیماری بی تفاوت می‌ماند. در باره‌ی هر اصلاحی می‌گوید "برای چه خیری؟" این زمستان نومیدی فقط با چرخ زندگی ساز، یعنی چرخه می‌تواند به "آفتاب امید" برای میلیون‌ها نفر تبدیل شود (۱۰)

چرخ نخریسی تلاشی است برای تولید چیزی از هیچ. اگر ششصد میلیون روپیه از راه چرخ نخریسی پس‌انداز کنیم، که قطعا می‌توانیم، آن مبلغ کلان را به درآمد ملی اضافه می‌کنیم. در طی این فرایند به شکل خودکاری روستاهای مان را سازمان می‌دهیم. و چون تقریباً همه‌ی این مبلغ بایستی بین فقیرترین مردم روی زمین توزیع شود، این برنامه به یک طرح منصفانه و تقریباً برابانه‌ی بسیار بزرگ تبدیل می‌شود. به این نکته باید ارزش اخلاقی عمیق این چنین توزیعی را اضافه کرد، به این ترتیب بحث "چرخه" مقاومت ناپذیر می‌شود. (۱۱)

در واقع، در بعضی جاها، بافندگان پیدا می‌شوند که به علت شغل‌شان به عنوان "لمس ناپذیر (نجس)" طبقه‌بندی می‌شوند. بیشتر اینان بافندگان زبرترین خادی بی طرح اند. این طبقه وقتی که خادی به مقام نجات‌دهنده رسید^{۱۵۸} به سرعت شروع به محو شدن کرد و برای محصول زبرشان تقاضا به وجود آمد. بعداً معلوم شد که خانوارهای هاریجان^{۱۵۸} بسیاری هستند که حتی با ریسندگی معاش می‌کنند. بنابراین خادی به شکل مضاعف وسیله‌ی زندگی انسان فقیر هم هست. به فقیرترین‌ها از جمله به هاریجان‌ها کمک می‌کند که بیچاره‌ترین افراد در بین فقیرترین‌ها هستند. آنان به این علت دچار این وضعیت اند که خیلی از

^{۱۵۸} harijan - فرزندان خدا. این اسمی بود که گاندی از روی شفقت و اندیشه بر روی "پاریا"ها یا دالیت‌های هندو (طبقه‌ی نجس‌ها) گذاشته بود.

مشاغلی که در دسترس دیگران اند برای هاریجان‌ها^{۱۵۹} در دسترس نیستند. (۱۲)

به آنانی که مشتاق رعایت براهماچاریا هستند، چرخ ریسندگی را هدیه می‌کنم. چیزی نیست که خوار به حساب بیاید، چون تجربه‌ای است که در این جا حرف می‌زند. کسی که می‌خواهد بر هیجانان و شهوت‌اش غلبه کند نیاز دارد که آرام باشد. همه‌ی تشویش‌ها و ناآرامی‌های درون‌اش بایستی فرو بنشینند؛ و حرکتِ چرخِ نخریسی آن قدر آرام و نرم است که مشهور است شور و شهوتِ آنانی را که آن را با کمالِ ایمان می‌چرخانند ساکت می‌کند. ... شور و شهوتِ انسانی تُندپاتر از حتی باد است، و غلبه‌ی کامل بر آن‌ها بی‌نیاز از صبر نیست. همه‌ی آن چه که ادعا می‌کنم این است که آنان در چرخِ ریسندگی ابزاری قدرت‌مند برای پرورشِ استواری و ثبات پیدا می‌کنند. (۱۳)

نخریسی به معنای سازمان‌یابی ده‌ها میلیون نفر در یک تلاشِ مشترکِ تعاونی، حفظ و استفاده از انرژی میلیون‌ها نفر و تعهد ده‌ها میلیون انسان به خدمت به وطن است. انجام این وظیفه‌ی بزرگ علاوه بر این‌ها، درکی از توان‌مندیِ خودمان به ما می‌دهد. این کار به معنای فراگیریِ تسلط کامل‌مان در جزئیات و مشکلاتِ بغرنج بی‌شماری است که پیش می‌آورد، مثل یادگیری حساب و کتابِ هر کار، یادگیریِ زندگی در روستاها در شرایط بهداشتی و سالم، رفع مشکلاتی که راه را سد می‌کنند و امثال این‌ها. چون تا زمانی که همه‌ی این‌ها را یاد نگیریم، نخواهیم توانست این وظیفه را انجام بدهیم. به این ترتیب است که چرخِ نخریسی ما را مجهز به ابزاری برای ایجاد این ظرفیت در درون‌مان می‌کند.^{۱۶۰} (۱۴)

تنها صنعتِ فراگیر برای میلیون‌ها نفر نخریسی و نه چیز دیگر است. این حرف به آن معنا نیست که سایر صنایع اهمیتی ندارند یا بی‌فایده‌اند. در واقع از جایگاهِ فردی هر نوع صنعتی سودزاتر از نخریسی است. ساعت‌سازی بدون شک سودزاترین و چشم‌گیرترین صنعت است. اما چند نفر می‌توانند در آن مشغول باشند؟ آیا هیچ کاربردی برای میلیون‌ها روستایی دارد؟ اما اگر روستائیان بتوانند خانه‌های خود را بازسازی کنند، شروع به زندگی‌ای کنند مثل زندگیِ اجداد خود، اگر شروع کنند به استفاده ی درست از ساعاتِ بیکاریِ خود، همه‌ی صنایعِ دیگر، همگی‌شان به شکلی عادی احیا خواهند شد. (۱۵)

این احیا (احیای چرخه) بدون "سپاه"ی از هندیان از خود گذشته‌ی هوشمند و میهن‌دوست که با یک آرمانِ واحد در روستاها

^{۱۵۹} - طبقه‌ی پاریا (هاریجان) تنها می‌توانستند به کارهای سخت و کثیف بپردازند، پایین‌ترین‌های‌شان، مثلاً بانگی‌ها فقط می‌توانستند جارو کشی، نظافتِ مستراح و مستراح کشی کنند. این تبعیض طبقاتی هنوز در هند اجرا می‌شود، اما به‌طور غیر رسمی و بین مردم. هنوز مرزهای طبقاتی پنج‌گانه برای ازدواج رعایت می‌شود.

^{۱۶۰} - این سخنان خطابِ مستقیم به کنش‌گران روستایی است.

کار کنند عملی نمی‌شود. کار اینان ترویج پیام چرخه و تاباندن نور امید و روشنایی به چشمان بی‌فروغ آنان است. این تلاشی پر قدرت است برای همکاری و آموزش درست بزرگسالان. این کار انقلابی ایجاد می‌کند بی‌سروصدا مثل چرخش خاموش اما قطعی و زندگی بخش چرخه.

بیست‌سال تجربه‌ی کار با چرخه مرا متقاعد کرده که بحثی را که پیش کشیده‌ام بحثی است درست. چرخه به فقرای مسلمان و هندو تقریباً به یکسان خدمت کرده است. نزدیک به پنجاه میلیون روپیه بی‌سروصدا به جیب این هزاران صنعت‌گر روستایی سرازیر شده است.

از این رو بی‌تردید می‌گویم که چرخه بایستی ما را به نوعی خودگردانی هدایت کند که به توده‌های متعلق به همه‌ی ادیان توجه دارد. چرخه^{۱۶۱} روستاها را به جایگاه درست‌شان برمی‌گرداند و فاصله‌ی بین بالا و پایین را برمی‌چیند. (۱۶)

چرخ نخریسی نمادی برای جنگ تجاری نیست بلکه برای صلح تجاری است. در خود^{۱۶۱} پیام سوءنیت نسبت به ملت‌های جهان ندارد، بلکه پیام‌اش حسن نیت و خودیاری است. نیازی به حمایت نیروی دریایی^{۱۶۱} ندارد که صلحی جهانی و بهره‌برداری از ذخایرش را تهدید کند، بلکه نیازمند تصمیم و قاطعیت میلیون‌ها نفر است که همان‌طور که خوراک‌شان را امروزه در خانه‌های‌شان می‌پزند، نخ‌شان را در خانه‌های خود بریسند. ممکن است به خاطر بسیاری از اعمال ارتكابی یا کوتاهی‌هایم سزاوار نفرین آیندگان باشیم، اما مطمئنم از این که برای پیشنهاد احیای چرخه دعای خیر نصیبام می‌شود. من همه‌چیزم را بر روی آن شرط می‌بندم. چون هر دور چرخه، صلح، حسن نیت و عشق را دور می‌زند. (۱۷)

این ادعای من است که (با احیای خادی و سایر صنایع روستایی) تا آن‌جا متحول خواهیم شد که الگوی زندگی ملی را با حفظ آرمان ساده‌زیستی و کارهای خانگی نهاده در کف توده‌ها بازسازی خواهیم کرد. در آن زمان به چاله‌ی امپریالیسمی کشیده نمی‌شویم که بر پایه‌ی بهره‌کشی از نژادهای دیگر زمین، و پذیرش تمدنی مادی‌گرا و سرگیجه‌آور و در پناه نیروی دریایی و نیروی هوایی بنا می‌شود، نیروهایی که زندگی صلح‌آمیز را تقریباً غیرممکن کرده‌اند. برعکس آن‌وقت می‌توانیم آن امپریالیسم را به یک جامعه‌ی هم‌سود^{۱۶۲} ملت‌هایی تبدیل کنیم که اگر بخواهند، به هدف ارائه‌ی بهترین خدمت‌شان به دنیا و حفاظت از ملت‌ها و نژادهای ضعیف‌تر سیاره، نه با زور وحشیانه، بلکه با تحمل رنج با یک‌دیگر جمع می‌شوند. این تحول فقط پس از

^{۱۶۱} - اشاره به مشهورترین نیروی دریایی نظامی جهان در قرن نوزدهم و اوایل بیستم که متعلق به بریتانیا بود.

^{۱۶۲} - commonwealth: مشترک المنافع. این طرح عملاً رخ داد و بعد از گاندی جامعه‌ی کشورهای هم‌سود با بریتانیا تاسیس شد که همکاری‌های ویژه‌ای با یکدیگر برقرار کردند. با جهانی‌شدن اقتصاد و سیاست، این اتحاد بسیار کم‌رنگ و "اسمی" شده است.

موفقیت کامل چرخه‌ی نخریسی می‌تواند اتفاق بیفتد. هند می‌تواند مناسب رساندن چنین پیامی باشد، البته در وقتی که خودش سندی شود برای مقاومت در برابر وسوسه‌ها و برهمن پایه در برابر حملات بیرونی، از راه خودبسندگی مرتبط با دو نیاز اصلی اش - یعنی خوراک و لباس (۱۸)

همین که یک صنعت را احیا کنیم (یعنی خادی را)، همه‌ی صنایع دیگر به دنبال خواهند آمد. من چرخ نخریسی را پایه‌ای می‌دانم برای ساختن یک زندگی سالم روستایی؛ من چرخ را مرکزی می‌کنم که به دورش همه‌ی فعالیت‌ها می‌چرخند. (۱۹)

آرمان خادی همیشه، در حد کمال، ابزاری بوده برای احیای روستاها و از طریق آن آفرینش توان واقعی در بین توده‌ها - توانی که به شکل بالفعل خودگردانی را می‌آورد. (۲۰)

تجربه‌ام به من می‌گوید برای فراگیر شدن خادی، هم در شهر و هم در روستا، خادی باید فقط در عوض نخ در دسترس باشد. با گذشت زمان امیدوارم مردم خودشان در خریدن خادی از راه "ارز نخ"ی^{۱۶۳} مُصرّ باشند. اما اگر این اتفاق نیفتد و اگر با بی میلی نخ تولید کنند، می‌ترسم که خودگردانی از راه بی‌خشونت می‌مکن نشود.

افزایش تعداد کارخانه‌جات و شهرها قطعاً به خوشبختی میلیون‌ها هندی کمک نخواهد کرد. برعکس فقر بیشتری برای بیکاران می‌آورد و همه نوع بیماری‌هایی که با گرسنگی می‌آیند. اگر شهرنشینان بخواهند به این صحنه با خون سردی نگاه کنند چیز بیشتری ندارم که بگویم. در چنین وضعی حکومت خشونت در هند رخ خواهد داد، نه حاکمیت حقیقت و بی‌خشونت. و مجبور خواهیم شد قبول کنیم که طبعاً جایی برای خادی در آن وجود ندارد. در آن صورت آموزش نظامی برای همه باید اجباری شود. اما ما باید فقط به فکر ده‌ها میلیون گرسنه باشیم. اگر قرار باشد که احیا شوند، اگر قرار باشد که زندگی کنند، پس چرخه بایستی فعالیت محوری شود و مردم بایستی داوطلبانه برسند. (۲۱)

کار ما شروع بسیار فروتنانه‌ای داشت. وقتی من خادی را شروع کردم، در کنارم، غیر از ماگان لعل بهایی و دیگرانی که انتخاب کرده بودند تا با من زندگی کنند و بمیرند، ویتانداس بهایی و خواهرانی انگشت شمار را داشتیم. از آن به بعد تا امروز راهی بسیار طولانی را سفر کرده‌ایم و امروز در حدود بیست میلیون نفر تحت تأثیرات چرخه اند. با کمک آن توانسته‌ایم برای مردم روستایی پول زیادی تامین کنیم. اما آیا باز هم می‌توانیم معتقد باشیم - چنانچه همیشه معتقد بوده‌ایم - که خودگردانی بدون

^{۱۶۳} - نخ به عنوان معیار ارزش گذاری پولی

چرخه ممکن نیست؟ تا زمانی که این ادعا را ثابت نکنیم، چرخه واقعاً چیزی بیشتر از ابزاری امدادی نیست، که به آن رو می‌کنیم چون نمی‌توانیم کاری دیگر در موردش انجام دهیم. در چنین حالتی چرخه^۱ ابزار رستگاری و نجات ما نخواهد بود.

ثانیاً ما در رساندن پیام‌مان به ده‌ها میلیون از مردم‌مان شکست خورده‌ایم. آنان نه اطلاعی دارند از آن چه که چرخه برای‌شان انجام می‌دهد و نه حتی اشتیاق لازم را برای آن.

کنگره چرخه را قبول کرد. اما آیا این کار را با رضایت خاطر کرد؟ نه. چرخه را صرفاً به خاطر من تحمل می‌کند. سوسیالیست‌ها صریحاً آن را مسخره می‌کنند. آنان مطالب زیادی برضد آن گفته و نوشته‌اند. ما پاسخ روشن یا قانع‌کننده‌ای برای عرضه به آنان نداریم. چه قدر آرزومندم که می‌توانستم آنان را قانع کنم که چرخه کلید خودگردانی است! من نتوانسته‌ام این ادعا را در این سال‌ها توجیه کنم.

و حالا نکته‌ی سوم: بی‌خشونت‌ی چیزی مربوط به دنیای دیگر نیست. اگر هم باشد، من برای‌اش کاربردی ندارم. من مال زمین‌ام و اگر بی‌خشونت‌ی چیزی واقعاً ارزش‌مند باشد می‌خواهم آن را بر روی همین زمین تا زمانی که زنده‌ام عملی کنم. و این بی‌خشونت‌ی چه‌گونه می‌تواند عملی شود به‌جز در جامعه‌ای که شفقت و سایر فضیلت‌های مشابه را به عنوان ویژگی‌هایش دارد؟

اگر به خان‌های کسی بروید که برای خشونت کاربرد دارد، اتاق پذیرایی‌اش را می‌بینید که با پوست ببر، شاخ گوزن، شمشیر، تفنگ و امثال این‌ها تزئین شده. من به اقامت‌گاه والی هند رفته‌ام، موسولینی را هم دیده‌ام. در خان‌های هر دوی‌شان بر روی دیوارها اسلحه دیدم. با سلاح‌ها به من خوشامد گفتند، نمادی از خشونت.

درست همان‌طور که اسلحه نماد خشونت است، چرخه نماد بی‌خشونت‌ی است، به این معنا که ما از راه آن می‌توانیم کاملاً مستقیم بی‌خشونت‌ی را عملی کنیم. اما تا زمانی که مطابق با روح آن کار نکنیم، نمی‌تواند سمبل بی‌خشونت‌ی شود. شمشیر سالن موسولینی ظاهراً می‌گفت "به من دست بزن تا دستات را قطع کنم." تصویر زنده‌ای از خشونت را نشان می‌داد. به نظر می‌آمد که از تو می‌خواهد لمس‌اش کنی تا قدرت‌اش را بفهمی. به همین شکل ما باید قدرت چرخه را به صورتی تصویر کنیم که صرفاً در یک نگاه بتواند با ما در باره‌ی بی‌خشونت‌ی حرف بزند. اما امروز ما ورشکسته‌ایم. چه پاسخی به سوسیالیست‌ها داریم؟ آنان شاکی‌اند که ما سال‌ها از چرخه حرف زده‌ایم و هنوز هیچ چیزی به‌دست نیاورده‌ایم.

در دوران حکومتِ مسلمانان چرخ هم وجود داشت. داکا^{۱۶۴} برای پارچه‌های "ململ" اش^{۱۶۵} مشهور بود. در آن دوران چرخه نماد فقر بود و نه بی‌خسونتگی. پادشاه از زنان و طبقات پایین کار اجباری می‌گرفت. همین کار بعداً از طرف شرکت هند شرقی تکرار شد. کاوتیلیا^{۱۶۶} در کتاب *آرتا شاسترای* خود از وجود همین کارهای اجباری یاد می‌کند. به این ترتیب، چرخه نماد خسونت و استفاده از زور و اجبار بود. ریسنده مشتگی غله یا دو سکه‌ی کم‌ارزش می‌گرفت، در حالی که زنان درباری با تجمل در پوشش بهترین ململ‌ها، این محصول کار استثمار، به گردش مشغول بودند.

درست در مقابل، من چرخه را به عنوان نماد بی‌خسونتگی به شما عرضه کرده‌ام. اگر تا الان این نکته را برای تان روشن نکرده‌ام کوتاهی از من بوده است. شما می‌دانید که من جزو علیل‌ها هستم و فقط به آهستگی می‌توانم راه بروم. با این حال جداً معتقدم که کار انجام‌شده تا الان بی‌هوده نبوده است.

حالا می‌روم به سراغ چهارمین نکته‌ام: تا به حال ثابت نکرده‌ایم که بدون چرخه^۱ خودگردانی نمی‌تواند وجود داشته باشد. تا زمانی که آن را برای اعضای کنگره توضیح ندهید نمی‌تواند ثابت شود. چرخه و کنگره، در نظر، بایستی هم‌معنای هم بشوند.

وظیفه‌ی اثبات برتری بی‌خسونتگی وظیفه‌ی سختی است. اگر حقیقت آن را قرار است درک کنیم بایستی عمق‌اش را اندازه بگیریم. دنیا می‌خواهد مرا به آزمایش بگذارد. ممکن است ادعا شود که به دلیل صحبت درازم در باره‌ی چرخه احمق‌ام. وظیفه‌ی تبدیل چرخه‌ای که قرن‌ها نماد فقر، بیچارگی، بی‌عدالتی و کار اجباری بوده است، به نماد کنونی قدرت استوار بی‌خسونتگی، به نماد نظم جدید اجتماعی و به نماد اقتصادی نو بر دوش ما افتاده است. ما بایستی تاریخ را عوض کنیم. و من می‌خواهم به دست شما این کار انجام شود.

امیدوارم آن چه را که می‌گویم دنبال کنید، اما اگر با وجود این صحبت‌ها باور ندارید که چرخه قدرت رسیدن به خودگردانی را دارد، از شما می‌خواهم که مرا ترک کنید. شما در این جا بر سر دوراهی ایستاده‌اید. اگر با من ادامه بدهید، اما بدون ایمان^۱ مرا فریب خواهید داد و کار بدی برای کشور می‌کنید. من از شما خواهش می‌کنم که در غروب عمرم مرا فریب ندهید. این

^{۱۶۴} - شهری در بنگال شرقی آن روز، و پایتخت امروزی بنگلادش.

^{۱۶۵} - muslim: چیت موصلی که پارچه‌ای گران‌بها است.

^{۱۶۶} - Arthashastra, Kautiliya

من‌ام که تا الان مسئولِ عیب و ضعف‌ها در کارمان هستیم. ایراد از من است چون حتی با این‌که از عیب‌ها آگاه بودم شخص اول باقی ماندم. اما گذشته‌ها گذشته است. آیا ما امروز صادقانه معتقدیم که چرخه‌ نشان بی‌خشونت است؟ چند نفر ما از ته دل به این نکته معتقدند؟

حالا ما پرچم سه رنگ داریم. این پرچم چه چیزی است جز تکه‌ای خادی با طول و عرضی مشخص؟ به راحتی می‌توانید تکه پارچه‌ای دیگر به جای آن داشته باشید. اما در پشت آن پارچه‌ی خادی احساسات‌تان قرار دارد. آن پرچم نمادِ خودگردانی است، نمادِ رهایی ملی. نمی‌توانیم فراموش‌اش کنیم. آن را دور نخواهیم انداخت. ما آماده‌ایم تا برای‌اش بمیریم. بنابراین چرخه هم بایستی نشان بی‌خشونت باشد.

چرخه در سپهر اقتصادی، به‌عنوان نشان بی‌خشونت، به چه چیزهایی دلالت دارد؟ اسم‌اش را خودکفایی اقتصادی یا هر چه که می‌خواهید بگذارید. به نام بازسازی ملی و خودکفایی 'میلیون‌ها نفر در کشورهای غربی از هستی ساقط شدند. همان‌طور که در کشورهای دیگر به‌خاطر آن‌ها از هستی ساقط شدند. خودکفایی ما از نوع آن‌الگوها نیست. چرخه راهی است برای خلاصی از استثمار و سلطه. من آن قدر که به خود چیزها علاقه دارم، علاقه‌ی زیادی به کلمات ندارم.

ما با بحثی مطرح در دین‌مان آشنا هستیم که آیا خدا شکل دارد یا ندارد. معتقدان به شکل ترجیح می‌دهند خدا را از راه یک نماد عبادت کنند. بنابراین اگر بی‌خشونت قرار است به‌عنوان آرمان دنبال شود، چرخه بایستی به‌عنوان شکل و نماد حقیقی‌اش شناخته شود و همیشه در جلوی چشم‌مان نگهداشته شود. هر وقتی که به بی‌خشونت فکر می‌کنم تصویر چرخه جلوی چشم‌ام می‌آید. ما نمی‌توانیم بی‌خشونت را به‌شکلی انتزاعی تصور کنیم. بنابراین شیئی‌ای را انتخاب می‌کنیم که می‌تواند "بی‌شکل" را برای ما نمادسازی کند. این همان چیزی است که چرخه برای من انجام می‌دهد. و به همین دلیل است که آن را عبادت می‌کنم. تا زمانی که این روحیه‌ی پشت‌سر پرستش چرخه را در من نفهمید و هضم نکنید، صد سال هم که بگذرد به درکی از بی‌خشونت نمی‌رسید. آن نوع ظرفیت بی‌خشونت را که من در چرخه می‌فهمم، برای شما هم فقط موقعی قابل درک است که با قلبی مثل قلب من به آن نزدیک شوید. این است علت آن که می‌گویم: یا از من پیروی کنید یا مرا ترک کنید. اگر می‌خواهید با من حرکت کنید به شما طرحی خواهم داد و هر کار ممکن را برای‌تان انجام می‌دهم. اگر متوجه منظور من نمی‌شوید آماده‌ام تا آخر روز بنشینم و با شما در باره‌اش بحث کنم. اما اگر بگوئید که منظور مرا فهمیده‌اید، اما در واقع متوجه نشده باشید، آن وقت است که هم خودتان و هم مرا فریب خواهید داد. گروه ما انجمنی برای کسب سود نیست. ما دنبال معجزه نیستیم. هزاران حوزه وجود دارد که می‌توانیم در آن‌ها به کشور خدمت کنیم. پس چرا در کار چرخه درجا می‌زنیم و با

پرچمی مخدوش^{۱۶۷} دریانوردی می‌کنیم؟ بنابراین لطف کنید مرا با توهّم تنها بگذارید. بگذارید راه‌ام را به تنهایی بروم. اما اگر برای خودم معلوم شود که از توهمی رنج می‌برم و این که اعتقاد من به چرخه صرفاً بت‌پرستی است، می‌توانید مرا با آتش چوب چرخه خاکستر کنید، یا خودم با دست خودم چرخه را آتش می‌زنم.

اگر انجمن چرخه باید برچیده شود، بیاییم با دستان خودمان آن را ببندیم. این کار پایانی برای همه مبارزه‌ی ما خواهد بود. آن وقت است که چرخه‌ای که در این لحظه ما را در هزارتوی گرفتاری‌ها درگیر کرده، در دستان معدود کسانی باقی خواهد ماند که به آن معتقدند، و ممکن است در دستان‌شان ثابت شود که سلاحی قوی است. اگر شما آن را حماقت محض می‌بینید، من قطعاً جاه‌طلبی اداره‌ی انجمنی احمقانه را ندارم که با این کار کشور را به انحطاط بکشانم. به عبارت دیگر اگر می‌توانید از راه چرخه بی‌خسوتی را بیان کنید، آن کار حرکت صرف نیست، بلکه پیشروی است. آن وقت است که مجبور نیستید نگران زنده نگهداشتن‌اش باشید.

باز هم تکرار می‌کنم که یا تنه‌ایم بگذارید، یا آن‌چرا که می‌گویم هضم کنید و پیروی‌ام کنید. این فکر تازه را بعد از دو سه سال فکر کردن پشیمان‌وار به شما می‌گویم. نمی‌دانم آیا در انتقال فکر به شما موفق بوده‌ام یا نه. اگر توانسته باشم قانع‌تان کنم لطفاً یک کار را انجام دهید. کسانی از شما که می‌خواهند با من بمانند، نوشته‌ای به من بدهند که از امروز چرخه را نماد بی‌خسوتی می‌دانند. اگر چرخه را نماد بی‌خسوتی نمی‌بینید یا نمی‌توانید بدانید و باز هم با من مانده‌اید آن وقت است که با این کارتان خود را در مشکلی ناپسند در گیر کرده‌اید و مرا هم با خودتان پایین می‌کشید. (۲۲)

یک دوره‌ی خادی تمام شده است. خادی به نفع فقرا به چیزی دست پیدا کرده است. حالا باید نشان بدهیم که فقرا چگونه می‌توانند متکی به خود شوند. (۲۳)

نظر من این است تا زمانی که پیام چرخه را به هر خانه‌ای نرسانده باشیم، کار ما ناقص خواهد بود (۲۴)

چرخه نماد خودکفایی اقتصاد بی‌خسوت است. اگر ما و مردم این اهمیت چرخه را بفهمیم، یک پیسه^{۱۶۸} هم برای تبلیغات چرخ لازم نیست. همین‌طور نیازی هم نداریم که نگاهمان به دست ثروت‌مندان برای صدقه‌دادن باشد. بدون تقلاً مرکز امید

^{۱۶۷} - نشانه‌ی تقلب در کار و خود را به دروغ معرفی کردن. پرچم کشتی باید واقعا مطابق با اسناد قانونی متعلق به یک کشور خاص باشد.
^{۱۶۸} - به معنای پول کم ارزش در هند و پاکستان و افغانستان. در هند دوران گاندی، کوچک ترین واحد پول پای بود که یک سوم پیسه، یک دوازدهم آنه، و یک صد و نود و دوم روپیه حساب می‌شد.

خواهیم بود، و مردم با کمال میل به طرف ما خواهند آمد. آنان در جستجوی کار به جایی دیگر نمی‌روند. هر روستا مرکز عصبی (گره عصبی) هند مستقل خواهد شد. آن وقت است که هند با شهرهایی مثل بمبئی^{۱۶۹} یا کلکته^{۱۷۰} شناخته نمی‌شود، بلکه با ۴۰۰ میلیون ساکن هفتصد هزار روستایش شناخته می‌شود.^{۱۷۱} مشکلات اختلاف هندو-مسلمان، نجس‌پنداری، منازعات، سوءتفاهم‌ها و رقابت‌گری‌ها همگی حل می‌شوند. این است کار واقعی انجمن. ما باید برای آن زندگی کنیم و بمیریم.

(۲۵)

فعالیت چرخه بایستی سرچشمه‌ی چندراهه‌ی سایر فعالیت‌هایی مثل صنایع روستایی، آموزش نو و امثال آن‌ها شود. اگر قادر باشیم که چرخه را هوش‌مندانه به کار بگیریم می‌توانیم کل زندگی اقتصادی روستاهای مان را بار دیگر احیا کنیم. (۲۶)

با کمک آن توانسته‌ایم به دست مردم روستاها پول زیادی برسانیم. اما آیا باز هم می‌توانیم معتقد باشیم، چنان چه همیشه معتقد بوده‌ایم، که خودگردانی بدون چرخه ممکن نیست؟ تا زمانی که این ادعا را ثابت نکنیم، چرخه واقعا چیزی بیشتر از ابزاری امدادی نیست، که به آن رو می‌کنیم چون نمی‌توانیم کار دیگری برای اش انجام بدهیم. در چنین حالتی چرخه ابزار رستگاری و نجات ما نخواهد بود. (۲۷)

حالا حس می‌کنم که خادی به تنهایی نمی‌تواند روستاها را احیا کند. تقویت روستا فقط موقعی ممکن است که زندگی روستایی را به کلی تر و تازه کنیم، همه‌ی صنایع روستایی را احیا کنیم و کل روستا را سخت‌کوش و پرتلاش کنیم. (۲۸)

خادی اشتغال یا انتخابی نیست که صرفاً برای کسب معاش انجام شود. هیچ یک از ما نباید این فکر را در سر داشته باشد.

(۲۹)

دلیل ما برای پیش‌کشیدن خادی این است که تنها راه خلاصی مردم از لختی و بی‌تفاوتی است، تنها راه ایجاد قدرت در آنان برای آزادی است. اگر سایر حرفه‌های مهارتی هم به این شکل رونق بگیرند، روستاهای ما می‌توانند خودکفا و متکی به خود شوند. (۳۰)

^{۱۶۹} - امروزه Mumbai نامیده می‌شود.

^{۱۷۰} - دو شهر مهم و پر جمعیت تر از دهلی در دوران گاندی به ترتیب در غرب و شرق شبه‌جزیره‌ی هند.

^{۱۷۱} - ظاهراً اشتباهی شده. گاندی در جاهای دیگر این کتاب جمعیت روستایی را ۳۰۰ میلیون اعلام می‌کرده و جمعیت کل هند را ۴۰۰ میلیون.

اما آن چه قبل از هر چیز باید ثابت بکنیم ضرورتِ خادی برای ایجاد یک اقتصاد روستایی بی‌خشونتِ قوی است. (۳۱)

اما از نظر من بزرگداشتِ واقعی جشنِ سالگردِ چرخه فقط موقعی وقت‌اش می‌رسد که موسیقیِ چرخه که نماد استقلال و بی‌خشونتی است در هر خانه‌ای شنیده شود. اگر تعدادِ کمی زنانِ فقیر یا حتی ده‌ها میلیون زنِ فقیر برای درآوردنِ دستمزدی بخور و نمیر نخ بربسند، برای آنان بزرگداشت چه معنایی دارد و آن چه دستاوردی است؟ این وضع می‌تواند حتی در حکومتی جبارانه هم رخ بدهد و امروزه هم در هر جایی که سرمایه‌فرمانروا است قابل دیدن است. میلیونرها با صدقه‌ای که بین فقرا پخش می‌کنند پایدار می‌مانند، صدقه‌ای که حتی به شکلِ دستمزد داده می‌شود.

بزرگداشت فقط وقتی ارزش خواهد داشت که غنی و فقیر مثل هم بفهمند که همه در چشمِ خدا با هم برابرند، که هر یک در جای خود، بایستی نانش را با کار به دست بیاورد؛ و این که استقلال همه^۱ با اسلحه و مهمات حفظ نخواهد شد، بلکه با گلوله‌هایی به شکل مخروط‌های نخ دست‌ریس باقی خواهد ماند، یعنی نه با خشونت، بلکه با بی‌خشونتی (۳۲)

عمیقاً به این فکر کنید که این چه ثروتی برای هند خواهد بود، اگر سه میلیارد روپیه پارچه با دستانِ خود روستائیان در روستاها تولید شود. این یک ضراب‌خانه‌ی تمام عیار طلا برای آنان خواهد بود و اگر خادی همه‌گیر شود روستاها به اوج‌های ناشناخته‌ای خیزش می‌کنند. امروز توده‌های ما فقرزده و بدون برقی از امید یا هوش‌مندی در چشمان‌شان هستند. دستانِ پاکِ نخ‌ریسان می‌تواند این معجزه را برای‌شان خلق کند و هر کسی می‌تواند به این کار کمک کند. آنان باید قلب‌های فهمنده و چشمانی بینا داشته باشند تا زیبایی را در "خادار" ببینند، حتی اگر زبر است؛ و نباید با زرق‌وبرقِ کارخانه وسوسه شوند که به معنای واقعی کلمه هرگز نمی‌تواند لختی‌شان را بپوشاند. تنها راه پوشاندنِ لختی‌شان و دور کردنِ گرسنگی برای آنان این است که خوراک‌شان را خود کشت کنند و لباس‌شان را خود تهیه کنند. این کمالِ شادمانه اگر بتواند اتفاق بیفتد چشمان همه‌ی دنیا به سمت هند برمی‌گردد. (۳۳)

پیش از رسیدنِ چرخه به اوج فعالیت، همه‌ی چیزهای دیگر از نظرِ من ملال‌آور و بی‌جان خواهند بود. چون معتقدم "راما"ی من^{۱۷۲} در هر نخی که کشیده می‌شود رقصان است. من خودگردانی را در آن می‌بینم. وقتی که بر روی توانِ نخی تعمق می‌کنم که چهارصد میلیون دست آن را می‌ریسند قلبام پر می‌شود از نشئه‌ی لذت. شما می‌گویید "اوه این طور نیست،

^{۱۷۲} - گاندی صحبت از خدا را برای گرسنگان بی‌معنا می‌دانست و در انگلیس گفت که خدا برای گرسنگان به معنای کار و نان است. به همین صورت، راما (خدا) را در چرخه می‌بیند که برای گرسنگان به معنای کار است.

دویست میلیون هندی ریسندگی را در پیش نمی‌گیرند." آیا این نشانه‌ی جهلِ ما و نبودِ ایمان نیست که از باور به "ممکن" خودداری می‌کنیم؟ آیا این که توقع داشته باشی که هر یک از نیمی از جمعیت یک ساعت در روز بریسند چیزی ناممکن است؟ اگر حتی در همین حدِ ناچیزِ ظرفیتِ فداکاری برای مادرِ وطن را نداشته باشیم، عشقِ ما به کشور چه ارزشی دارد؟

(۳۴)

فصل ۲۰

سایر صنایع روستایی

چرا صنایع روستایی؟

صحبتی را با فضل‌بهبایی در سال ۱۹۲۰ به یاد می‌آورم، در زمانی که در آغاز جنبش خودکفایی اقتصادی بودم. او صریحاً به من گفت، "اگر شما، اعضای کنگره، نماینده‌های تبلیغاتی ما بشوید، هیچ خیری نمی‌رسانید جز این که به ساخته‌های ما بها بدهید و قیمت محصولات ما را بالا ببرید." استدلال‌اش درست بود. اما وقتی که به او خبر دادم که قرار است تشویق به خادی دست‌ریس و دست‌بافت کنم حیرت زده شد، خادی‌ای که به شکل غم‌انگیزی فراموش شده و اگر که قرار باشد به میلیون‌ها نفر گرسنه و بیکار خدمتی شود لازم است احیا شود.

اما خادی تنها صنعتی نیست که مبارز است. بنابراین پیشنهاد من این است که توجه و تلاش مستقیم خود را به سمت همه‌ی صنایع کوچک‌مقیاس، جزئی و سازمان‌نیافته‌ای متوجه کنید که امروزه نیازمند پشتیبانی عمومی‌اند. آن صنایع ممکن است محو شوند، اگر که هیچ تلاشی به نمایندگی از آنها انجام نشود. بعضی از آنها از طرف صنایع بزرگ‌مقیاسی که بازار را با تولیدات‌شان پر کرده‌اند در حال عقب‌نشینی‌اند. این‌ها هستند که عاجزانه کمک شما را می‌طلبند. (۱)

در ذهن‌ام شکی ندارم که اگر به صنایع کوچک‌مقیاس کمک کنیم، ثروت ملی را اضافه می‌کنیم. شک هم ندارم استقلال اقتصادی واقعی عبارت است از تشویق و احیای این صنایع خانگی. تنها همین است که می‌تواند به میلیون‌ها انسان زبان بسته کمک کند. در ضمن این‌ها راهی برای استعدادهای خلاق و کاردانی مردم فراهم می‌کنند. می‌توانند به شکل مفیدی صدها جوان را هم در کشور به کار بگیرند، جوانانی که نیاز به کار دارند. من نمی‌خواهم هیچ یک از کسانی که در مشاغل درآمدزاتر مشغول به کار اند آن‌ها را رها کنند و صنایع کوچک را به دست بگیرند. درست همان‌طور که در مورد چرخ‌نخ‌ریسی انجام دادم، من فقط از کسانی که از بیکاری و مسکنت رنج می‌برند می‌خواهم که بعضی از این صنایع را به دست بگیرند و کمی به منابع ناچیزشان اضافه کنند.

بنابراین معلوم است که تغییر در فعالیتی که من به شما پیشنهاد داده‌ام به هیچ وجه تعارضی با منافع صنایع بزرگ ندارد. من می‌خواهم تا این حد به شما، خادمان ملی، بگویم که فعالیت‌های خود را محدود به صنایع کوچک کنید و بگذارید صنایع بزرگ

همان طور که امروز عمل می‌کنند مشغول کارشان باشند. فکر می‌کنم صنایع خرد جانشین صنایع بزرگ نمی‌شوند بلکه آن‌ها را تکمیل می‌کنند. (۲)

ممکن است بی‌دلیل به کارخانه‌های نساجی، شکر و برنج کمک کنیم و به ترتیب چرخ نخ‌ریسی روستایی، دستگاه بافندگی دستی و محصول‌شان خادی، خردکن روستایی نی‌شکر و محصولات‌اش را، قند زرد یا مِلاس‌های پر ویتامین و مغذی را، برنج کوب دستی و محصولات‌اش را، برنج نساییده را، که پوسته‌ی رویی ویتامین‌دارش با این برنج کوب‌ها دست‌نخورده باقی می‌ماند نابود کنیم. بنابر این وظیفه‌ی ما حفظ وجود "چرخه‌ی روستایی، خردکن روستایی نی‌شکر، برنج کوب روستایی است، و با تبلیغ محصولات‌شان، کشف کیفیت‌های‌شان، مطمئن شدن از حال و روز کارگران و تعداد کارگران آواره شده با ماشین‌آلات صنعتی و کشف روش‌های بهبود وضعیت آنان، در ضمن حفظ خصلت روستایی‌شان، کاری کنیم تا آنان را قادر به رقابت با کارخانجات کند. چه قدر بد و شرم‌آور از آنان غفلت کرده‌ایم!

در این صحبت‌ها دشمنی‌ای با کارخانجات نساجی یا شکر یا برنج وجود ندارد. محصولات‌شان باید به تولیدات مشابه خارجی ترجیح داده شود. اگر در اثر رقابت با خارجی در معرض ورشکستگی قرار بگیرند باید پشتیبانی لازم را دریافت کنند. اما آنان به چنین چیزی نیاز ندارند. آن‌ها با وجود رقابت با خارجی در حال شکوفایی‌اند. آن‌چه که لازم است حمایت از صنایع روستایی و کارگران آن‌ها در برابر رقابت خردکننده‌ی ماشین‌آلات صنعتی است، چه این که در داخل یا در سرزمینی خارجی کار کنند. ممکن است که خادی، قند زرد و برنج نساییده کیفیت ذاتی نداشته باشند و در نتیجه در حال انقراض باشند. اما تا جایی که من خبر دارم، به جز برای خادی، کوچک‌ترین تلاشی برای دانستن چیزی در مورد سرنوشت ده‌ها هزار روستایی انجام نگرفته است که از راه خرد کردن نی‌شکر و برنج کوبی نان‌شان را در می‌آورند. (۳)

من صنایع سازمان یافته را کنار گذاشته‌ام نه به خاطر این که عامل سوادشی (استقلال اقتصادی) نیستند، بلکه به این دلیل که حمایت خاصی لازم ندارند. آن‌ها می‌توانند روی پای خود بایستند و در وضعیت بیداری فعلی ما، به آسانی می‌توانند بازاری را در تسلط داشته باشند. (۴)

خلاصه این که، در کالاهایی که استفاده می‌کنیم، باید خریدهای‌مان را محدود به اجناسی کنیم که روستائیان تولید می‌کنند. تولیدات آنان ممکن است بی‌ظرافت و زمخت باشند. ما بایستی سعی کنیم آنان را ترغیب کنیم که کیفیت کارشان را بهتر کنند، آن‌ها را به خاطر برتری اجناس خارجی یا حتی اجناسی که در شهرها تولید می‌شوند، یعنی در کارخانجات بزرگ کنار

نگذاریم. به عبارت دیگر، بایستی استعداد هنرمندانه‌ی روستایی را بیدار کنیم. به این ترتیب قدری از بدهی‌مان را به آن‌ها خواهیم پرداخت.^{۱۷۳} نباید وحشتی از آن داشته باشیم که آیا در این تلاش موفق خواهیم شد یا نه. در همین دوران خودمان مواردی داریم که وقتی فهمیده باشیم که وظایف مان برای رشد ملت اساسی‌اند به دلیل سختی آن‌ها متوقف نشده‌ایم. بنابراین اگر ما به‌عنوان فرد معتقدیم که احیای روستاهای هند ضرورتی برای هستی ماست، اگر باور داریم که فقط در آن صورت است که می‌توانیم نجس‌پنداری را ریشه کن کنیم و یکی را با همه ببینیم، فارغ از این که آنان به چه قومیتی یا دینی ممکن است متعلق باشند، بایستی از نظر ذهنی به روستاها برگردیم و با آنان مثل الگوی خودمان رفتار کنیم، به‌جای این که شهر را برای تقلید کردن جلوی آن‌ها بگذاریم. اگر این نگاه نگرشی درست است، پس طبعاً باید از خودمان شروع کنیم و به همین دلیل مثلاً از کاغذ دست‌ساز به‌جای کارخانه‌ای استفاده کنیم، هر جا که ممکن باشد از قلم نی به جای خودنویس و جاقلمی، جوهر ساخت روستا به جای جوهر کارخانجات بزرگ و امثال این‌ها استفاده کنیم. من می‌توانم از این نوع چندین برابر مثال بزنم. تقریباً هیچ چیزی با کاربرد روزانه در خانه وجود ندارد که روستائیان قبلاً نساخته باشند و نتوانند حتی الان بسازند. اگر ذهن‌مان را درست کنیم و به آنان چشم بدوزیم، فوراً میلیون‌ها روپیه به جیب روستائیان می‌رسانیم، در حالی که فعلاً مشغول استثمار روستائیان هستیم، بدون این که بازدهی که ارزش داشته باشد به آنان برسانیم. در این حالت است که پیشرفت فاجعه را متوقف کرده‌ایم. (۵)

مردم روستایی ذره‌ذره فقط به کار دست‌به‌دهان شخم زمین محدود می‌شوند. کم‌اند کسانی که امروز می‌دانند کشاورزی در زمین‌های کوچک و نامنظم^{۱۷۴} هند راه حلی نیست که جواب بدهد. روستائیان زندگی بی‌جانی را می‌گذرانند. زندگی‌شان روال گرسنگی آهسته است. آنان زیر فشار قرض‌اند. (۶)

انقراض صنایع روستایی^۱ ویرانی هفت صد هزار روستای هند را تکمیل خواهد کرد (۷)

ماشینی‌کردن کار موقعی خوب است که نیروی کار برای انجام کاری که قرار است انجام شود انگشت‌شمار باشد. اما موقعی

آسیب‌زا است که دست‌های بیشتر از نیاز برای کار وجود داشته باشد، همان‌طور که در هند مصداق دارد. (۸)

اما اگر پارچه‌ی تولید کارخانجات کارگر روستایی را آواره می‌کند، کارخانجات برنج و آرد نه تنها هزاران کارگر زن فقیر را آواره

^{۱۷۳} - گاندی به بدهی تاریخی شهرنشینان به روستا نشینان معتقد بود، چرا که رابطه‌ی این دو را در طول تاریخ استثماری می‌دید.

^{۱۷۴} - انرژی مصرفی برای کار در زمین‌های تخت بزرگ طبعاً کمتر است و مرزهای بی‌حاصل بین زمین‌های کوچک نامنظم بیشتر است. نیروی کار هم باید چند بار در چند جا تمام مقدمات کار را تکرار کند. بهره‌وری فردی و جمعی در این زمین‌ها طبعاً کم است.

می‌کنند، بلکه به سلامتی همه‌ی کسانی که در این ماجرا هستند آسیب می‌زند. در جایی که مردم مخالفتی با خوردن غذای گوشتی ندارند و از پس هزینه‌اش برمی‌آیند خوردن آرد سفید و برنج ساییده ضرری نمی‌رساند، اما در هند که میلیون‌ها نفر حتی در مواردی که اگر هم مخالفتی با خوردن غذای گوشتی نداشته باشند دست‌شان به این نوع غذا نمی‌رسد، گناه دارد که آنان را از عناصر مغذی و حیاتی درون گندم سبوس‌دار و برنج نساییده محروم کنیم. الان وقت‌اش رسیده که پزشکان و دیگران با هم مردم را از خطری آگاه کنند که همراه با خوردن آرد سفید و برنج ساییده وجود دارد. (۹)

راه بردن کار به روستاها با ماشینی کردن کشاورزی و مهارت‌های دیگر نیست، بلکه از راه احیای صنایعی است که تا همین امروز دنبال می‌کرده‌اند. (۱۰)

از این رو کار اتحادیه‌ی سراسری صنایع روستایی هند (ایویا)^{۱۷۵} به نظر من، بایستی تشویق صنایع موجود و در موارد ممکن و مطلوب، احیای صنایع روستایی در حال انقراض یا منقرض بنا به روش‌های روستایی باشد، یعنی روستائیان در کلبه‌های خودشان کار کنند، همان‌طور که از دوران‌های بسیار قدیم کار کرده‌اند. این روش‌های ساده می‌توانند به شکل چشم‌گیری بهسازی شوند، همان‌طور که در پنبه پاک‌کنی دستی، فتیله سازی دستی، نخ‌ریسی دستی و بافندگی دستی انجام شده است. (۱۱)

خادی خورشید منظومه‌ی شمسی روستاست. سیارات همان صنایع مختلفی اند که می‌توانند در عوض انرژی و معاشی که از خادی می‌گیرند آن را حمایت کنند. بدون آن، صنایع دیگر نمی‌توانند رشد کنند. اما در طی آخرین سفری که داشتم کشف کردم که بدون احیای صنایع دیگر خادی نمی‌تواند رشد بیشتری کند. برای این که روستائیان قادر به پر کردن سودزای وقت اضافی‌شان باشند، باید از همه نظر به روستا رسیدگی شود. (۱۲)

بطالت خودخواسته یا ناخواسته‌ی روستائیان آنان را طعمه‌ی دائمی استثمارگران، چه خارجی یا بومی می‌کند. استثمارگر چه خارجی باشد یا از هر جای هند، وضعیت‌اش یکسان است، در چشم‌انداز خودگردانی وجود ندارد. به همین دلیل به خودم گفتم "بیاییم از این مردم بخواهیم کار دیگری انجام دهند؛ اگر خودشان علاقه‌ای به خادی نداشتند، بیاییم کاری به آنان بدهیم که از قدیم اجدادشان آن را انجام می‌دادند، کارهایی که خیلی وقت است کنار گذاشته شده." خیلی چیزهای قابل استفاده در زندگی روزمره وجود دارند که سال‌هایی نه‌چندان دور خودشان تولید می‌کردند، اما الان برای همان‌ها به دنیای

بیرون وابسته اند. چیزهای زیادی در زندگی روزمره‌ی شهرنشینان وجود دارد که برای‌شان به روستائیان وابسته اند اما روستایی‌الان آن‌ها را از شهر وارد می‌کند. لحظه‌ای که روستائیان تصمیمی بگیرند که همه‌ی وقت آزادشان را به انجام کارهای مفید وقف کنند و شهرنشینان آن محصولات روستایی را بخرند، پیوند قطع شده بین روستائیان و شهرنشینان دوباره برقرار می‌شود.^{۱۷۶} (۱۳)

من از شهرنشینان نمی‌خواهم که به روستا بروند و در آن جا زندگی کنند. اما از آنان می‌خواهم که چیزی را در اختیارشان بگذارند که مناسب‌شان است. اصلاً هیچ ماده‌ی خامی وجود دارد که شهرنشینان به جز از روستا تهیه کنند؟ اگر نمی‌توانند، پس چرا به او آموزش داده نشود که خودش بر روی تکمیل آن کار کند، همان‌طور که الان هم انجام می‌دهند، اما برای تجاوزگران استثمارگر^{۱۷۷} ما (۱۴)

ما باید در آینده ببینیم که روستائیان قبل از هر چیز متکی به خود شوند و پس از آن نیازهای شهرنشینان را برآورده کنند. (۱۵)

سایر صنایع روستایی به‌عنوان همراه خادی وارد عرصه می‌شوند. آن‌ها نمی‌توانند بدون خادی وجود داشته باشند، و خادی بدون آن‌ها از ارزش‌اش خالی می‌شود. اقتصاد روستایی بدون صنایع اساسی روستایی مثل آسیاب‌کنی دستی، برنج‌کوبی دستی، صابون‌سازی، کاغذسازی، کبریت‌سازی، دباغی، روغن‌کشی و امثال این‌ها نمی‌تواند تکمیل شود. اعضای کنگره می‌توانند خود را در این‌ها سهیم کنند و اگر روستایی باشند یا ساکن روستا بشوند، به این صنایع حیات تازه و جلوه‌ی تازه‌ای بدهند. همه باید به این افتخار کنند که فقط از اجناس روستایی در هر وقت و هر جای موجود استفاده می‌کنند. با وجود تقاضا، شکی نیست که بیشتر خواسته‌های ما می‌تواند از طرف روستاهای مان عرضه شود. وقتی که روستا-اندیش شده باشیم، خواستار تقلید از غرب یا تولیدات ماشین-ساز نخواهیم شد، بلکه مشرب و رغبت ملی حقیقی‌ای را به وجود خواهیم آورد که سازگار با تصویر هندِ تازه‌ای است که در آن فلاکت، گرسنگی و بطالت ناشناخته خواهد بود. (۱۶)

احیای صنایع روستایی چیزی نیست جز گسترش و ادامه‌ی برنامه‌ی خادی. در غرب پارچه‌ی دست‌باف، کاغذ دست‌ساز، برنج دست‌کوب و نان و مربای خانگی چیزهای غریبه‌ای برای مردم نیستند. تنها فرق در این است که این‌ها یک صدم اهمیتی را که

^{۱۷۶} - نکته‌ی تاسف‌بار این است که این روزها عین این ماجرا در همه‌ی روستاهای ایران، به‌خصوص روستاهای تک‌محصولی تکرار شده است.

^{۱۷۷} - این اشاره ممکن است به کارگران کارخانجات مربوط باشد.

در هند دارند در آن جا ندارند. چون احیای شان به کمک ما^۱ به معنای زندگی، و نابودی شان به معنای مرگ است برای روستایی، چیزی که به راحتی می تواند دیده شود. عصر ماشین هر کاری اگر بکند، هرگز شغلی برای میلیون ها نفری تولید نمی کند که عرضه ی عمده ی ماشین آلات صنعتی آواره شان می کند. (۱۷)

همه ی ما باید بفهمیم که چرخه نماد خودکفایی اقتصادی بی خشونت است. (۱۸)

پیگیری چرخه بایستی سرچشمه ی چند شاخه ی سایر فعالیت های صنایع روستایی، آموزش نو و امثال آن ها باشد. اگر بتوانیم چرخه را هوشمندانه به کار بگیریم می توانیم کل زندگی اقتصادی روستاهای مان را بار دیگر احیا کنیم. (۱۹)

کنش گر ما بایستی بتواند خود را به همه ی آن چیزهایی مرتبط کند که لازم است در روستا انجام شود، یعنی با کل زندگی روستایی، و در عین حال خود را همیشه مثل یک منبع نور حس کند. (۲۰)

من چرخه را مثل مرکز بهسازی و اصلاح روستا می بینم. به علاوه، کنش گر باید ببیند که کدام حرفه های روستایی می توانند در روستایش شکوفا شوند. در میان این حرفه ها، در اول فهرست روغن کشی با گاو است. کنش گر ما باید فوت و فن اش را آن طور که این روزها در ماگان وادی بهسازی شده است بداند. صنعت دیگری که می تواند عرضه شود کاغذسازی دستی است. این کار باید یاد گرفته شود، اما نه برای این که برای کل کشور کاغذ تامین شود، بلکه به خاطر خودکفا کردن روستا و تامین کمی درآمد باید انجام بگیرد.

بعد از روغن کشی و کاغذ دست ساز، بایستی دست آس (آسیاب دستی) را احیا کنیم که در هر روستا چیزی است حیاتی. در غیر این صورت مجبوریم که به کارخانجات آرد رجوع کنیم که چندین سال مایه ی نگرانی ام بوده اند. همین طور در باره ی برنج. ما بایستی مردم روستا را برای انتخاب برنج کوبی دستی یا دست آس برای پوست کنی شلتوک آماده کنیم، چون واقعیتی است کاملاً شناخته شده که برنج ساییده سفید کارخانه ای برای سلامتی ضرر دارد. (۲۱)

کنش گر روستایی بایستی دانش کاملی در باره ی بهسازی کل روستا به دست بیاورد. کمی کار دوخت و دوز، آهنگری، نجاری، چرم سازی، کشاورزی و امثال این ها در روستا وجود دارد. کنش گر روستا باید به دنبال ایجاد همکاری بین فعالان این اشتغالات مختلف باشد تا آنان را آماده کند که مانند بخش های هماهنگ یک کل خدمت کنند. (۲۲)

حالا ما باید کار را بار دیگر با هدف بهسازی سراسری روستا انجام بدهیم. بیایید ببینیم تا کجا می‌توانیم جلو برویم. اگر فعالیت های فعلی ما گاهی وقت‌ها به خاطر این تغییرات کند شود یا به صفر برسد، مسئله‌ی مهمی نیست. ما قدری احساس در مورد خادی در بین مردم ایجاد کرده‌ایم. اما اگر خطاهایی در آن نکاتی باشد که در باره‌ی اهمیت خادی به مردم گفته‌ایم باید مکث کنیم. اگر حرف‌های مان ادعایی نادرست باشد باید علناً خطای مان را اعلام کنیم و ادعای مان را پس بگیریم.

من از شهرنشینان خواستارم که خادی خودشان را تولید کنند. خواستارم که وسوسه‌ی تامین خادی برای آنان را کنار بگذاریم. ما به روستاها خواهیم رفت و ساکن آن‌ها می‌شویم. در صورتی که کنش‌گران بخواهند به دلیل این تغییر ما را ترک کنند، می‌گذاریم بروند. تا زمانی که مغز و دل ما به این حد ایمان نیاورد، به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌توانیم برسیم. ما در اتحادیه‌ی ریسندگان سراسر هند (ایسا) صرفاً سیاست‌گذاری را هدایت می‌کنیم. اما با تمرکززدایی از کارمان تا حد ممکن خودمان را از کار هر روزه‌ی کامل برای خادی آزاد می‌کنیم. بعد از آن انرژی و توجه مان را به سایر فعالیت‌ها و حرفه‌هایی معطوف می‌کنیم که در حوالی روستاهایی وجود دارند که ساکن‌شان هستیم. فقط در آن موقع است که جوهر واقعی کار ما عملی می‌شود. ... امروز مسئله‌ی اصلی مان بایستی پی‌ریزی هر چه عمیق‌تر برای این کار باشد. (۲۳)

من در فکر راه‌ها و ابزار بهبود شرایط مردم از راه توان‌بخشی کشاورزی، دام‌داری و همه‌ی سایر صنایع روستایی هستم. مسئله‌ی من وقتی حل خواهد شد که حتی در چند تایی روستا موفق شوم، چون مشت نمونه‌ی خروار است. (۲۴)

از خود شروع کن

روزنامه‌نگاران تا همین الان دارند می‌نویسند، و دوستان تا همین الان وقتی مرا می‌بینند، می‌پرسند چه‌طور می‌خواهی صنایع روستایی را شروع کنی و اول از همه چه کاری می‌کنی:

پاسخ روشن این است که "از خودت شروع کن و کاری را که برایت آسان‌ترین کار است اول از همه انجام بده."

اما این پاسخ سؤال‌کنندگان را راضی نمی‌کند. پس بگذارید واضح‌تر بگوییم:

هر کسی می‌تواند به همه‌ی اجناس خوراکی، پوشاکی و چیزهای دیگری که روزانه به کار می‌برد نگاه کند و اجناس ساخت

خارج یا ساخت شهر را با آن‌هایی عوض کند که به‌دست روستائیان در خانه‌ها یا مزارع‌شان و با ابزار ساده‌ی ارزانی تولید می‌شوند که می‌توانند به سادگی به کار گرفته شده و تعمیر شوند. این جایگزینی به‌خودی‌خود آموزشی خواهد بود با ارزش بالا و شروعی است اساسی. گام بعدی خودش را به شخص نشان خواهد داد. مثلاً فرض کنید، آدم تازه‌کار تا این‌جا از مسواکی استفاده می‌کند که ساخت کارخانه‌ای در بمبئی است. حالا می‌خواهد آن را با مسواکی روستایی عوض کند. به او استفاده از شاخه‌ی درخت صمغ عربی^{۱۷۸} توصیه می‌شود. اگر دندان سستی دارد یا اصلاً بی‌دندان است، باید یک سر آن را با سنگی گرد یا چکش بر روی سطحی سخت له کند. سر دیگر را با چاقو شکاف می‌دهد و از این نیمه‌ها به‌عنوان زبان پاک‌کن استفاده می‌کند. او متوجه خواهد شد که این مسواک‌ها ارزان‌تر و خیلی تمیزتر از مسواک‌های بسیار غیر بهداشتی کارخانه‌ای هستند. طبعاً پودر دندان شهری را با ذغال چوب تمیز کاملاً پودر شده و نمک تمیز به اندازه‌ی مساوی هم عوض می‌کند. پارچه‌ی کارخانه‌ای را با خادی روستابافت، و برنج کارخانه‌ای را با برنج شالی کوبی‌شده‌ی دستی و ساییده نشده، و شکر سفید را با قند زرد روستا عوض می‌کند. این‌ها را به‌عنوان نمونه مطرح کردم ... تا مشکلاتی را پاسخ بدهم که کسانی مطرح کرده‌اند که در مورد این وسایل با من بحث می‌کنند. (۲۵)

لبنیات‌سازی

غفلت شرم‌آور تنها علت وضعیت تاسف‌بار دام‌های ماست. گاوسراهای ما، هرچند که پاسخی اند به رَحِمِ فطری ما، اما نمایش بدشکل اجرای آن هستند. این‌ها به‌جای این‌که مزارع دام‌پروری نمونه و موسسات ملی سودزا باشند، صرفاً انبارهایی اند برای جمع‌شدن دام‌های از کار افتاده. در عین پذیرفتن سنت حمایت از گاو ماده، ما گاو ماده و فرزندان‌اش را برده کرده‌ایم، و خودمان هم برده شده‌ایم. (۲۶)

پناهگاه‌های گاو مناسب ساکنین شهر را با شیر کامل و ارزانی تامین می‌کند که از دام‌های تحت نظارت خودشان به‌دست می‌آید، و همین‌طور کفش‌هایی نه از پوست سلاخی‌شده‌ها بلکه از پوست دام مرده در اختیار می‌گذارد. این پناه‌گاه‌ها در یک دو جریب^{۱۷۹} زمین داخل قلب شهر یا در محله‌های چسبیده به شهر نخواهد بود، بلکه در فاصله‌ای از شهر اما در دسترس، در ۲۰ هکتار یا ۴۰ هکتار زمین تاسیس می‌شود که در آن یک دام‌داری مدرن و دباغ‌خانه‌ای مدرن به صورت تجاری جدی اما بر اساس خط مشی ملی اداره می‌شوند. به این ترتیب نه سودی در بین است و نه سود سهمی که پرداخت شود و نه ضرری هم که وارد شود. در دراز مدت، این نوع بنیادها که در سراسر هند پراکنده می‌شوند مدرکی برای پیروزی هندوگری خواهند بود و

^{۱۷۸} - babul: بابل. اسم دیگر آن آکاسیای مصری است.

^{۱۷۹} - acre: جریب، برابر با ۴۰۵۰ متر مربع.

نشانه‌ای از جدیت هندویی در باره‌ی گاو ماده خواهد بود، یعنی حفاظت از دام و اشتغال آبرومندان برای هزاران نفر از جمله افراد تحصیل کرده؛ چرا که هم لینیات و هم دباغی نیازمند دانش علمی کارشناسی هستند. نه دانمارک، بلکه هندی‌ها باید کشور الگو برای دقیق‌ترین آزمایش‌های لینیاتی باشند و هند نبایستی شرم‌زده‌ی این باشد که هر ساله نود میلیون روپیه پوست دام مرده صادر کند و برای مصرف خود پوست دام کشتار شده‌ی وارداتی را استفاده کند.

اگر این وضع برای هند شرم‌آور باشد برای هندوها شرم‌آورتر است. آرزویم این است که همه‌ی کمیته‌های پناهگاه‌ها صحبت‌های مرا صمیمانه جدی بگیرند، همین‌طور صحبت‌هایی را که در پاسخ به سخن‌رانی "گیریدیه" کردم تا پناهگاه‌های‌شان را به کارگاه‌های لبنی و دباغی‌های مطلوبی تبدیل کنند و همین‌طور پناهگاهی برای همه‌ی دام‌های فرسوده و معلول.

هر گاوسرا یا پناهگاه بایستی یک دباغخانه‌ی مناسب برای نیازهایش در کنار خود داشته باشد. به کلام دیگر مدیر مسئول هر یک از این موسسات باید دانش کاملی از اقدامات فوری برای استفاده از بقایای دام مرده داشته باشد. اگر این کار انجام شود، مسئله‌ی زیادی تعداد دام در یک واحد پناهگاه به هیچ وجه پیش نخواهد آمد.

من از میزان مرگ‌ومیر دام در پناهگاه‌ها بی‌اطلاع هستم و این مسئله به پیشنهاد من هم مربوط نیست. تا زمانی که یک راس دام در یک پناهگاه باشد مدیر آن بایستی بداند بعد از مرگ‌اش با بقایای آن چه کار کند، درست همان‌طور که در موقعی که زنده است از او انتظار می‌رود که به چه نحوی از آن مراقبت کند.

این نوع نهاد انسان‌دوستانه برای حفاظت از دام‌ها به شکلی که شرح دادم بایستی، به شکل معمول، مسئولیت بقایای دام را که ممکن است بمیرد به عهده بگیرد. در این نکته هم منفعت دام‌ها، و هم منفعت طبقات محروم و هم منفعت عموم مردم وجود دارد. در روستاهایی که پناهگاه یا دباغ‌خانه‌های ضمیمه‌ی آن وجود ندارد، یکی از افراد محلی که معتقد به حفاظت از گاو است بایستی مسئولیت بردن لاشه به نزدیک‌ترین دباغ‌خانه را به عهده بگیرد یا کارهای اولیه‌ای را انجام دهد که باید بر روی لاشه انجام بدهند و قسمت‌های مفیدش را به آن‌جا بفرستند. ایجاد این دباغ‌خانه‌ها آن‌طور که شرح دادم هزینه‌ی سرمایه‌ی زیادی لازم ندارد. فقط کمی هزینه‌ی اولیه برای آموزش کارگران برای این کار لازم است.

برنج کوبی دستی و آسیاب دستی غله

در نوشته‌ام برای استقلال اقتصادی کامل، نشان داده‌ام که چه‌طور به بعضی از جنبه‌های آن می‌توان فوراً پرداخت که برای میلیون‌ها گرسنه هم از نظر اقتصادی و هم بهداشتی نفع دارد. ثروت‌مندترین افراد هم در این منافع می‌توانند شریک شوند. به این ترتیب اگر برنج بتواند به سبک قدیم در روستاها کوبیده شود، دست‌مزدها به جیبِ خواهران برنج‌کوب می‌رود و میلیون‌ها برنج‌خور قدری ماده‌ی مغذی از برنج نساییده به بدن‌شان می‌رسانند، به‌جای این‌که نشاسته‌ای خالی را بخورند که برنج ساینده عرضه می‌کند. طمع انسانی که اهمیتی به سلامتی و ثروت مردمی نمی‌دهد که زیر پایش له می‌شوند، مسئول کارخانه‌های نفرت‌انگیز برنجی است که افراد در همه‌ی سرزمین‌های برنج‌خیز می‌بینند. اگر افکار عمومی قوی بود به سادگی می‌توانست با اصرار بر مصرفِ برنجِ نساییده کار کارخانجاتِ برنج را ناممکن کند و از مالکین آن‌ها بخواهد کسب‌وکاری را متوقف کنند که سلامتِ کل یک ملت را زیر پا می‌گذارد و از مردم فقیر ابزار شرافت‌مندانه‌ی معیشت را می‌دزدد. (۲۹)

من وجود چرخ‌های صنعتی آسیاب غله را در هزاران روستا به عنوان حدّ بیچارگی مان می‌بینم. فکر می‌کنم هند همه‌ی موتورها و ماشین‌آلاتِ آسیاب را تولید نمی‌کند. ... نصب این ماشین‌آلات و موتورها در مقیاسی وسیع در روستاها هم 'نشانه‌ی طمع است. آیا درست است به این شکل به حساب فقرا جیب کسی پر شود؟ هر یک از این ماشین‌آلات هزاران آسیاب دستی را از کار می‌اندازد و اشتغال را از هزاران خانم خانه‌دار و صنعت‌گری می‌گیرد که این دست‌آس‌ها را می‌سازند. علاوه بر این‌ها، این روند مسری است و به هر صنعت روستایی سرایت می‌کند. زوال این صنعت به معنای زوالِ صنعت‌گری هم هست. اگر به معنای جایگزینی صنایع دستی قدیمی با صنایعی تازه بود، آدم ممکن بود که چیز زیادی نداشته باشد که بر ضدشان بگوید. اما این آن چیزی نیست که دارد اتفاق می‌افتد. در هزاران روستایی که ماشین‌آلات صنعتی وجود دارند، انسان حسرتِ شنیدن موسیقی آسیاب‌ها را در صبح زود می‌کشد (۳۰)

روغنِ ماشینی و روغنِ روغن‌کش‌های دستی

شری جاویربهایی هم علت بی‌قدر شدنِ روغنِ دستی روستایی را بررسی کرده است. قوی‌ترین دلیل^{۱۸۰} ناتوانی شخصِ روغن‌کش در دسترسی منظم نداشتن به عرضه‌ی دانه است. روستاها عملاً بعد از فصل تولید بابت دانه‌ها اغفال می‌شوند^{۱۸۰}. روغن‌کش پولی ندارد که دانه‌ها را انبار کند، برای خرید از شهر هم پول‌اش خیلی کمتر است. به همین دلیل او ناپدید شده است یا به سرعت در حال ناپدید شدن است. صدها هزار روغن‌کش امروزه عاطل مانده‌اند که باعث هدر رفتن شدید منابع کشور شده. مطمئناً وظیفه‌ی حکومت است که روغن‌کش‌های فعلی را با حفظ دانه‌ها در محل مبدا احیا کند و آن‌ها را با قیمت معقول در دسترس آنان بگذارد. دولت با انجام این کمک چیزی از دست نمی‌دهد. به قول جاویربهایی این دانه‌ها از طریق انجمن‌های

^{۱۸۰} - یعنی همه‌ی دانه‌ها را به دلالاتی می‌فروشند که از شهر آمده‌اند و روستاها را از دانه خالی می‌کنند.

تعاونی یا شوراهای پنج نفره‌ی روستایی (پنچایات‌ها) تحویل داده می‌شود. نظر شری جاوربهای بر اساس پژوهش‌اش این است که اگر این کار انجام شود آن روغن می‌تواند با محصول ماشینی رقابت کند و روستایی می‌تواند از خیر روغن ناخالصی که امروزه به دست‌اش می‌رسد بگذرد. باید توجه داشت که تنها چربی‌ای که روستایی گیر می‌آورد، اگر که گیرش بیاید، همان است که روغن گیاهی به او می‌رساند. روستایی عموماً با روغن حیوانی غریبه است.

او (شری جاوربهای) کشف کرده که چرا روغن ماشینی در کل ارزان‌تر از روغن روغن‌کش‌ها است. او سه دلیل می‌آورد که دوتای آن‌ها گریزناپذیرند. آن دو سرمایه و توانایی ماشین در بیرون کشیدن آخرین قطره‌ی روغن و همین طور در زمانی کوتاه‌تر از روغن‌کش هستند. این مزیت‌ها با کمی‌یونی که مالک کارخانه به دلالت می‌دهد خنثی می‌شوند. اما شری جاوربهای از عهده‌ی دلیل سوم، یعنی ناخالصی بر نمی‌آید، مگر این که او هم همین کار را بکند. او طبیعتاً دست به این کار نخواهد زد. بنابراین پیشنهاد می‌کند که قانون باید در باره‌ی ناخالصی حکم کند. این کار با "قانون ضد اضافه کردن ناخالصی" می‌تواند انجام شود، اگر قانونی وجود داشته باشد، یا با اعمال آن از راه الزامی کردن گواهی‌نامه‌ی خلوص برای کارخانجات روغن‌کشی. (۳۱)

قند زرد دست‌ساز^{۱۸۱} و شکر محلی^{۱۸۲}

کارخانه‌ی شکر را در نظر بگیرید: بزرگ‌ترین صنعت عمده‌ی بعد از نساجی صنعت تولید شکر است. این صنعت به کمک ما هیچ نیازی ندارد. کارخانه‌های شکر به سرعت دارند چند برابر می‌شوند. سازمان‌های مردمی^۱ کمک کمی به رشد این صنعت کرده‌اند. رشد صنعت شکر^۱ و ام‌دار قانون‌گذاری مساعد است. و امروزه این صنعت تا آن حد درآمدزا و گسترش‌یابنده است که تولید شکر زرد دارد به چیزی متعلق به گذشته تبدیل می‌شود. شکر زرد به گفته‌ی همگان از نظر ارزش تغذیه‌ای از شکر تصفیه‌شده بالاتر است. این جاست که این صنعت روستایی بسیار ارزشمند شدیداً خواستار کمک شما است. خود این عرصه‌ی بزرگی برای پژوهش و کمک فراوان به وجود می‌آورد. ما باید در باره‌ی راه‌ها و ابزار زنده نگهداشتن آن تحقیق کنیم. این صرفاً تصویری کلی است از منظور من. (۳۲)

^{۱۸۱} - gur

^{۱۸۲} - khandsari

ارزش‌های غذایی منسوب به تادی^{۱۸۳} همگی در سایر مواد خوراکی وجود دارند. تادی از عصاره‌ی خاجوری^{۱۸۴} درست می‌شود. عصاره‌ی تازه‌ی خاجوری سمی نیست. در زبان هندوستانی به آن نیرا^{۱۸۵} می‌گویند و خیلی از مردم با نوشیدن نیرا از یبوست خلاص شده‌اند. من خودم آن را مصرف می‌کنم اما برای من نقش ضد یبوست ندارد. متوجه شده‌ام که همان ارزش غذایی آب نیشکر را دارد. اگر کسی یک لیوان نیرا در صبح به جای چای و امثال آن بخورد چیز دیگری برای صبحانه احتیاج نخواهد داشت. عصاره‌ی نخل (پالم) مثل نی‌شکر می‌تواند پخته شود تا شکر زرد پالم درست شود. خاجوری گونه‌ای از درخت نخل است. چندین زیرگونه‌ی نخل خودرُو در کشور ما رشد می‌کند. همه شان عصاره‌ی نوشیدنی دارند. چون نیرا خیلی سریع تخمیر می‌شود باید فوراً تماماً مصرف بشود و به همین دلیل باید در همان محل آبیگری مصرف شود. چون تامین این شرایط سخت است مگر در حد محدودی، بهترین کاربرد نیرا تبدیل آن به شکر زرد نخل است. شکر زرد نخل به خوبی می‌تواند جای شکر زرد نی‌شکر را بگیرد. بعضی از مردم در واقع آن را به شکر زرد نی‌شکر ترجیح می‌دهند. یک مزیت آن نسبت به نی‌شکر آن است که کمتر شیرین است و بنابراین فرد می‌تواند از آن بیشتر بخورد. اتحادیه‌ی صنایع روستایی سراسری هند (ایویا) کارهای زیادی کرده تا تولید و مصرف شکر زرد نخل را رایج کند، اما باز هم کارهای بیشتری باقی مانده. اگر از نخلی که برای درست کردن تادی استفاده می‌شود برای تولید شکر زرد استفاده شود، هند هرگز شکر کم نمی‌آورد و فقرا با پول بسیار کمی می‌توانند شکر زرد خوب بخرند. شکر زرد نخل می‌تواند به مَلاس و شکر تصفیه شده تبدیل شود. اما شکر زرد خیلی مفیدتر از شکر تصفیه شده است. نمک موجود در شکر زرد در روند تصفیه از دست می‌رود. درست مثل آرد گندم آلك شده و برنج ساییده شده که به علت نبود برون‌بر (پوسته‌ی رویی) مقداری از ارزش غذایی‌شان را از دست می‌دهند، شکر تصفیه‌شده هم بخشی از ارزش غذایی شکر زرد را از دست می‌دهد. آدم می‌تواند این تعمیم را بدهد که همه‌ی مواد خوراکی اگر تا حد ممکن در حالت طبیعی‌شان خورده شوند غنی‌تر اند. (۳۳)

زنبورداری

فکر می‌کنم که زنبورداری امکانات بسیار بالایی دارد. جدا از ارزش آن در روستا، زنبور می‌تواند به شکل سرگرمی زنان و مردان پول‌دار هم پرورش داده شود. آن‌ها می‌توانند به ثروت‌های کشور چیزی اضافه کنند و بهترین شکر سلامت بخش را برای خودشان تولید کنند. اگر تمایل انسان دوستانه هم داشته باشند می‌توانند آن را به عنوان غذای سلامت‌بخش در بین کودکان بی‌رمق‌ها ریجان‌ها قسمت کنند. دلیلی ندارد که عسل بایستی تجملی برای پول‌دارها یا داروی طبیی گران‌قیمت حکیم‌ها و

^{۱۸۳} - tadi: شیرابه‌ی نخل‌های مختلف که به‌عنوان نوشیدنی مصرف می‌شود. از آن نوشابه‌ی الکلی هم تولید می‌کنند.

^{۱۸۴} - khajuri

^{۱۸۵} - nira

وایدیها^{۱۸۶} باشد. بی شک امید من بر استنباط ناشی از داده‌های ناچیز است. تحقیقاتی که می‌تواند در روستاها و شهرها به‌دست‌مردان و زنان جوان انجام شود بایستی نشان بدهد که آیا عسل می‌تواند یک ماده‌ی خوراکی عمومی باشد یا همان‌طور که امروز هم هست یک ماده‌ی غیر رایج باقی بماند. (۳۴)

دبّاغی

برآورد می‌شود سالانه ۹۰ میلیون روپیه پوست خام از هند صادر می‌شود و بیشتر آن به‌صورت اجناس ساخته‌شده به هند برمی‌گردد. این نه فقط فرار مادی است، بلکه فرار مغزها هم هست. ما از آموزشی محروم هستیم که باید در زمینه‌ی دبّاغی و آماده‌سازی اجناس بی‌شمار چرمی‌ای که برای کارهای روزمره داشته‌باشیم.

دبّاغی نیازمند مهارت فنی زیادی است. لشکری از شیمی‌دان‌ها می‌توانند در این صنعت بزرگ میدانی برای استعداد خلاقانه‌ی خود پیدا کنند. برای شکوفایی دو راه وجود دارد. یکی برای ترقی‌هایریجان‌هایی که در روستاها بود و باش دارند و به زور زندگی سخت خود را می‌گذرانند، در کثافت و تحقیر و در گتوی^{۱۸۷} روستا مهجور و منزوی و دور از جمع روستا زندگی می‌کنند. این به‌معنای سازمان‌دهی دوباره‌ی جزئی از روستاهاست و دادن مهارت، آموزش، پاکیزگی، شکوفایی و احترام به آنان است. این به‌معنای کاربرد توان‌مندی شیمیایی در برنامه‌ی شکوفایی روستاست. شیمی‌دان‌های دبّاغی بایستی روش‌های بهتر این کار را کشف کنند. شیمی‌دان روستا بایستی تن به پیروزی بدهد. او باید روش دبّاغی بی‌ظرافت روستا را یاد بگیرد و بفهمد روش‌هایی که هنوز وجود دارند، اما به دلیل غفلت، اگر نگوییم به دلیل نیاز به پشتیبانی، به سرعت رو به مرگ اند. اما روش بی‌ظرافت نمی‌تواند فوراً به دور انداخته شود، حداقل نه قبل از یک بررسی هم‌دلانه. این روش قرن‌ها خوب عمل کرده است. اگر مزیتی نداشت نمی‌توانست این همه دوام بیاورد. تنها پژوهشی که در این موضوع در حال انجام است در سانتینی‌کتان^{۱۸۸} بوده است و بعد از آن در آشرام^{۱۸۹} برچیده‌شده‌ی سابارماتی^{۱۹۰} شروع شد. نتوانسته‌ام در جریان پیشرفت کار آزمایشات در سانتینی‌کتان قرار بگیرم. همه نوع چشم‌اندازی در باره‌ی احیای آن در آشرام هاریجان که حالا جانشین سابارماتی است وجود

^{۱۸۶} - vaydia: پزشکی طب سنتی آیروودایی است که با ترکیبی از گیاه‌درمانی، ماساژ و یوگا درمان می‌کند.

^{۱۸۷} - Ghetto: محله‌ی یهودی‌نشین، محله‌ی تا حدودی محصور در یک شهر یا روستا که محل سکونت اقلیت‌های قومی، نژادی، یا دینی است. در

بعضی موارد سختگیری به اقلیت‌ها، گتو با دیوار و دروازه از باقی شهر جدا می‌شده.

^{۱۸۸} - Santiniketan: آشرامی بوده که رابیندرانات تاگور، شاعر بزرگ هند تاسیس کرده بود. معنای آشرام در پانوشت بعدی می‌آید.

^{۱۸۹} - ashram: خانقاه، عبادت‌گاه اقامتی، عزلت‌کده، گوشه، زاویه. گاندی آشرام‌هایی بنیاد کرد که برخلاف قبلی‌ها محل کار و زندگی و عبادت توامان

بود. یعنی اعضا باید کار و تولید هم می‌کردند، به‌جای این که از راه نذورات و گدایی زندگی کنند.

^{۱۹۰} - Sabarmati: اسم آشرامی است که گاندی آن را تاسیس کرد.

دارد. این آزمایشات فقط قطره‌هایی از اقیانوس پژوهش‌های ممکن اند.

حفاظت از گاو ماده در هندوگری نشانه‌ی ایمان است. هیچ هاریجان لایقی دام را برای غذا نمی‌کشد. اما او در حالی که نجس به چشم آمده است، عادت زشت خوردن مردار را یاد گرفته است. او گاوی را نمی‌کشد، اما با لذت تمام گوشت گاو مرده را خواهد خورد. ممکن است از نظر فیزیولوژیکی بی‌ضرر باشد، اما از نظر روانی شاید چیزی نفرت‌انگیزتر از خوردن مردار نباشد. و با این حال، وقتی که گاو مرده‌ای به خانه‌ی دباغ هاریجان آورده می‌شود برای همه‌ی خانوار روز شادی است. بچه‌ها به دور لاشه می‌رقصند، و وقتی حیوان پوست‌کنده می‌شود، استخوان‌ها یا تکه‌های گوشت را به‌دست می‌گیرند و به طرف هم پرت می‌کنند.

آن طور که یک دباغ که در آشرام هاریجان زندگی می‌کند صحنه‌ی خانه‌ی ترک‌کرده‌ی خودش را شرح می‌دهد به من می‌گوید همه‌ی خانوار در جلوی حیوان مرده سرمستی می‌کنند. با کار کردن در بین هاریجان‌ها متوجه شدم که چه‌قدر سخت است آنان را از عادت مخرب روح مردارخواری ترک‌شان داد. دباغی اصلاح شده به معنای ناپدید شدن خودبه‌خود مردار خواری است.

بسیار خوب، این جا دیگر محل استفاده از هوش مندی زیاد و هنر کالبدشکافی است. این جا همان جا است که باید گامی قدرت‌مند هم در جهت حفاظت و نگهداری از گاو برداشت. گاو بایستی در دستان قصاب بمیرد، مگر این که هنر افزایش ظرفیت شیردهی او را یاد بگیریم، مگر این که نژادش را بهسازی کنیم و گوساله‌های نر اش را مفیدتر برای مزرعه و حمل بار کنیم؛ مگر این که از همه‌ی فضولات‌اش به‌عنوان کود استفاده‌ی علمی کنیم و مگر این که وقتی او و گاوهای نر و گوساله‌ها می‌میرند آماده باشیم که از پوست، استخوان، گوشت، دل و روده، و اندام‌های دیگرش عاقلانه‌ترین استفاده را بکنیم.

من الان فقط نگران لاشه هستم. در این جا باید خوب به‌یاد داشت که، خدا را شکر، دباغ روستا فقط با لاشه طرف است، نه با حیوان سلاخی شده. او برای آوردن حیوان مرده به شکل مناسب وسیله‌ای ندارد. آن را بلند می‌کند، بر زمین می‌کشد، و این کار او پوست را زخمی می‌کند و ارزش آن را پایین می‌آورد. اگر روستائیان و عموم مردم خدمت پرارزش و شریفی را که دباغ انجام می‌دهد بفهمند، می‌توانند روش‌های ساده و راحتی برای حمل آن عرضه کنند، به‌طوری که اصلاً به پوست لطمه‌ای نخورد.

روند بعدی پوست‌کنی حیوان است. این کار مهارت بسیار زیادی می‌خواهد. به من گفته‌شده که هیچ کسی، حتی جراحان نمی‌توانند این کار را که دباغ روستا به سرعت با چاقوی روستایی‌اش انجام می‌دهد بهتر انجام بدهند. من این مطلب را از

کسانی که باید بدانند پرسیده‌ام. آنان نتوانسته‌اند به من پیشرفتی در کار دباغ روستا نشان بدهند. این به معنای آن نیست که بگویم بهتر نشده است. من فقط نتیجه‌ی تجربه‌ی بسیار محدودم را می‌خواهم به خواننده بدهم. دباغ روستا کاربردی برای استخوان ندارد. آن را دور می‌ریزد. سگ‌ها دور لاشه‌ی در حال پوست‌کنی این پا و آن پا می‌کنند، و بعضی از استخوان‌ها را، نه همه‌شان را، دور می‌برند. این نوعی آسیب منفعل برای کشور است. استخوان‌ها اگر خوب پودر شوند، جدا از باقی‌مصارف‌شان، کود ارزشمندی را می‌سازند. بعد از آن که سگ‌ها سهم‌شان را دور می‌برند، آن‌چه که باقی می‌ماند به کشورهای خارجی حمل می‌شود و به شکل دسته، دکمه و امثال این‌ها به ما برمی‌گردد.

راه دوم شهری کردن این صنایع است. در هند این کار را دباغی‌های بسیار زیادی انجام می‌دهند. بررسی آن‌ها از حوصله‌ی این مقاله بیرون است. این شهری‌سازی خیر کمی به هاریجان‌ها می‌رساند، به روستاها از آن هم کمتر. این وضع روند نشت مضاعف اقتصادی^{۱۹۱} است از روستاها. شهرنشینی در هند کند است، اما مطمئناً برای روستاها و روستائیان به معنای مرگ است. شهرنشینی هرگز نمی‌تواند ۹۰ درصد جمعیت هند را پشتیبانی کند که در ۷۰۰ هزار روستا زندگی می‌کنند. حذف کردن دباغی و سایر این نوع صنایع از روستاها به معنای حذف همه‌ی فرصت‌های کوچکی است که هنوز برای استفاده‌ی ماهرانه از دست و مغز وجود دارد. و موقعی که صنایع روستایی ناپدید می‌شوند، روستائینی که فقط با دام خود بر روی مزرعه کار می‌کنند، با بیکاری‌شان به مدت شش ماه تا چهار ماه در سال به قول مادوسدان داس، بایستی به سطح جانور نزول کنند و بدون تغذیه‌ی درست برای ذهن یا بدن و بنابراین بدون شادابی و بدون امید شوند.

این جاست که کار برای آدم عاشق استقلال اقتصادی تمام عیار مطرح می‌شود و فرصتی برای به‌خدمت گرفتن مهارت فنی در حل مشکلی بزرگ به‌وجود می‌آید. این کار سه سیب را با یک سنگ به زمین می‌ریزد. به هاریجان‌ها خدمت می‌کند، به روستائیان خدمت می‌کند و به معنای اشتغال شرافت‌مندانه برای روشن‌فکران طبقه متوسط است که دنبال کار می‌گردند. به همه‌ی این‌ها هم این حقیقت را باید اضافه کرد که روشن‌فکران فرصتی مناسب خواهند داشت تا با روستائیان تماس مستقیم داشته‌باشند. (۳۵)

صابون

^{۱۹۱} - بیرون رفتن ارزش و ثروت اقتصادی به جایی دیگر.

روستاها صابون خودشان را می‌توانند از خاکِ ساجی^{۱۹۲} تهیه کنند. این صابون بویِ اغواگرِ صابونِ کارخانه‌های تاتا و گودرچ را نخواهد داشت. بسته‌بندی‌اش هم جذاب نخواهد بود، اما کیفیتِ خودکفایی را حتی مثل خادی دارد (۳۶)

کاغذ دست‌ساز

به من گفته‌شده که اگر سفارشِ کافی وجود داشته باشد، کاغذ با همان قیمتِ جنسِ کارخانه‌ای می‌تواند عرضه شود. می‌دانم که کاغذ دست‌ساز هرگز نمی‌تواند تقاضای روزافزونِ کاغذ را تامین کند. اما انسان‌های عاشقِ هفت‌صد هزار روستا و صنایع دستی‌شان همیشه می‌خواهند که از کاغذِ دست‌ساز استفاده کنند، به شرطی که به آسانی بتواند تهیه شود. آیا آنانی که کاغذ دست‌ساز مصرف می‌کنند، می‌دانند که این کاغذ^۱ زیباییِ خودش را دارد؟ چه کسی است که کاغذ مشهور احمدآباد را شناسد؟ کدام کاغذ کارخانه‌ای است که بتواند در دوام و جلا با آن رقابت کند؟

دفترهای حسابداریِ مدل قدیم هنوز از آن کاغذ ساخته می‌شوند. اما احتمالاً همین هم صنعتی است در حال نابودی، مثل خیلی از صنایعِ دیگر. با کمی تشویق هرگز نباید از بین برود. اگر نظارتی وجود می‌داشت، روند کار می‌توانست بهتر شود و عیب‌هایی که در بعضی از این کاغذهای دستی دیده می‌شوند به آسانی رفع می‌شدند. شرایط اقتصادیِ افراد بی‌شماری که دست‌اندرکارِ این کسب‌وکارهای کمتر شناخته هستند کاملاً ارزش بررسی دارد. آنان مطمئناً به خودشان اجازه می‌دهند که راهنمایی شده، توصیه بپذیرند و از کسانی که به آنان علاقه‌مندند سپاس‌گزار باشند. (۳۷)

جوهر

جوهری که با آن می‌نویسم از تنالی^{۱۹۳} می‌آید. این جوهر ۱۲ نفر را حمایت می‌کند و در برابر رقابت‌ها در حال پیش‌روی است. من سه نمونه‌ی دیگر دارم که تولیدکنندگانِ مختلفی آن‌ها را فرستاده‌اند که همگی بدون شک مثل گروه تنالی در حال مبارزه [با رقیبان صنعتی] هستند. این‌ها مرا علاقه‌مند کردند. با آنان مکاتبه کردم. اما کار بیشتری برای‌شان نتوانستم بکنم. یک سازمانِ مرتبط با استقلال اقتصادی باید نمونه‌های این جوهرها را به شیوه‌ای علمی بررسی کند و آنان را هدایت کرده و خوش‌آیندترین‌شان را تشویق کند. جوهرسازیِ صنعتی خوب و در حال رشد است که نیازمند دانشِ شیمیایی کارشناسانه است. (۳۸)

^{۱۹۲} - saji در ایران ۵۰ سال پیش هم، از ریشه‌ی گیاه چوبک به‌عنوان صابون استفاده می‌شده. و البته صابون قالبی ساخته‌شده از چربی حیوانی هم در ساده‌ترین شکل آن یعنی سیاه‌رنگ برای رخت‌شویی و سفیدرنگ برای دست‌شویی وجود داشت.

^{۱۹۳} - tenali: شهری در ایالت آندرا پرادش هند.

نمایشگاه‌های روستایی

اگر بخواهیم و معتقد باشیم که روستا بایستی نه تنها بقا داشته باشد، بلکه قوی و شکوفا هم بشود، آن وقت چشم‌اندازِ روستا تنها منظر درست است. اگر این حرف درست باشد پس در نمایشگاه‌های مان نباید جایی برای زرق و برق و دنگ‌وفنگِ شهر وجود داشته باشد. ضرورتی برای بازی‌ها و سرگرمی‌های دیگری که مالِ شهرها هستند نباید باشد. نمایشگاه نباید به تماشاخانه تبدیل شود، و نه به منبع درآمد؛ نباید هرگز واسطه‌ی تبلیغ سوداگران و کاسب‌ها شود. هیچ فروشی نباید در آن جا مجوز بگیرد. حتی خادی و محصولات صنایع روستایی نباید فروخته شود. نمایشگاه بایستی واسطه‌ی آموزش باشد، بایستی جذاب باشد و بایستی طوری باشد که به روستایی این انگیزه را القا کند که این یا آن صنعت را در پیش بگیرد. بایستی معایب و ضعف‌های زننده در زندگی کنونی روستایی را بشکافد، و روش‌هایی را به نمایش بگذارد که برای اصلاح‌شان باید در پیش گرفته شود. همین‌طور باید بتواند میزان دستاوردها را در آن جهتی نشان بدهد که از زمان شروع برنامه‌ی حمایت از بهسازی روستا به دست آمده است. باید هم، آموزش بدهد که چه‌طور میتوان زندگی روستایی را هُنردوستانه کرد.

حالا بیاییم ببینیم اگر قرار باشد نمایشگاه با شرایط بالا مطابق باشد چه‌گونه باشد.

۱- باید دو مدل روستا نشان داده شود - یکی روستایی که الان وجود دارد و دیگری روستایی بهسازی شده. سراسر روستای بهسازی شده باید تمیز باشد. خانه‌هایش، راه‌هایش، اطراف‌اش، و مزارع‌اش همه باید تمیز باشند. شرایط دام‌ها هم باید بهسازی شده باشد. از کتاب‌ها، نمودارها و تصاویر بایستی استفاده شود تا نشان بدهند که کدام صنایع درآمد را اضافه می‌کنند و چه‌گونه این کار را انجام می‌دهند.

۲- باید نشان بدهد که انواع صنایع روستایی چه‌گونه عملی می‌شوند، ابزارهای لازم‌شان از کجا تهیه می‌شود و چه‌گونه ساخته می‌شوند. نحوه‌ی کارِ عملی هر صنعت بایستی نشان داده شود. همراه با این‌ها موارد زیر هم جای خود را دارند:

(الف) رژیم خوراکی مطلوب روستایی؛

(ب) مقایسه‌ی بین صنعت روستایی و صنعت ماشینی؛

(پ) درس‌های الگو در باره‌ی پرورش حیوانات؛

(ت) بخش هنری؛

(ث) الگوی مستراح روستایی؛

(ج) کود مزرعه در برابر کود شیمیایی؛

(چ) استفاده از پوست‌ها، استخوان‌ها و سایر اجزای حیوانات؛

(ح) موسیقی روستایی، سازهای موسیقی، نمایش‌های روستایی؛

(خ) بازی‌های روستایی، ورزش‌های رزمی^{۱۹۴} روستایی و انواع نرمش‌های ورزشی؛

(د) آموزش نو؛

(ذ) طب روستایی؛

(ر) زایشگاه روستایی.

بسته به سیاست اعلام‌شده در اول کار، این فهرست می‌تواند طولانی‌تر شود. مواردی را که اشاره کردم فقط به‌عنوان مثال بودند، نباید جامع و مانع فرض شوند. هیچ اشاره‌ای به چرخه و سایر صنایع روستایی نکردم، چون آن‌ها را بدیهی فرض کرده بودم. بدون آن‌ها نمایشگاه بی‌فایده خواهد بود. (۳۹)

فصل ۲۱

حمل و نقل روستایی

دفاعیه‌ای برای گاری روستایی

شری ایشوارپه‌ایی اس. امین از شهر بارودا برایم یادداشتی طولانی فرستاده، در باره‌ی توان حیوانی در برابر توان ماشینی. از آن یادداشت آن بخشی را که مربوط به بحث ماست در زیر می‌آورم:

"نیروی حیوان در مزارع یا فاصله‌های کوتاه گران‌تر از نیروی ماشینی نیست و از این رو می‌تواند در موارد زیادی با آن رقابت کند. گرایش امروزه کنار گذاشتن نیروی حیوان با ترجیح دادن به نیروی ماشینی است."

"به‌عنوان مثال یک گاری گاوران را در نظر بگیرید که گاوهایش ۱۰۰ تا ۲۰۰ روپیه قیمت دارند. گاوها می‌توانند حداقل ۱۵ مایل در روز^{۱۹۵} بار ۱۶ موند بنگالی را در جاده‌ی ناصاف شنی روستایی بکشند. این خدمت برای دو گاو ۰-۱۲-۰ روپیه^{۱۹۶} هزینه دارد، برای گاری چی ۰-۶-۰ روپیه و برای استهلاک گاری که جمعا ۰-۶-۰ روپیه می‌شود. وانت یک تنی برای ۱۵ مایل حداقل یک گالن بنزین می‌خواهد، قدری هم روغن موتور و پول زیادی برای تعمیر و نگهداری، و راننده‌ای پرهزینه. برای طول ۱۵ مایل وانت ۰-۱۲-۰ روپیه هزینه‌ی بنزین و روغن موتور دارد، ۰-۱۲-۰ برای تعمیر نگهداری به نرخ ۶ روپیه در هر روز کار هشت ساعته و ۰-۸-۰ برای راننده، نظافت کار و افراد اضافی برای بار زدن و تخلیه‌ی بار. به این ترتیب هزینه‌ی کل می‌شود ۰-۱۲-۰ روپیه یعنی ۰-۶-۰ روپیه برای هر بار گاری ۱۶ موند بنگالی. یک گاری گاوی در روز می‌تواند هفت یا هشت بار کود را از محل روستا به مزرعه‌ای در فاصله‌ی نیم مایلی ببرد و هزینه‌اش فقط ۰-۶-۰ به اضافه‌ی ۰-۶-۰ روپیه برای یک نفر اضافی لازم برای کمک به گاری‌چی در بار زدن و تخلیه خواهد بود. در حالی که وانتی که این کار را انجام بدهد در هر صورت هزینه‌اش کمتر نخواهد بود. وانت وقتی که باید بارها را در فاصله‌ی زیاد بر روی جاده‌ی خوب آسفالته حمل کند می‌تواند با گاو رقابت کند، چون که گاری گاوران بسیار کند و بی‌صرفه است. این هم مطلوب نیست که حیوانات را در یک سفر به فاصله‌ی دور برد، چرا که توان و انرژی زیادی از آنان می‌گیرد. اما معلوم شده است که گاری‌های گاوکیش فاصله‌های طولانی را می‌توانند در همه‌ی روز و شب در رقابت با وانت‌ها از ایستگاه‌های راه‌آهن به نقاط داخلی دور حمل کنند، ولی شرایط جسمی این گاوها فلاکت‌بار است، چون صاحبان‌شان به دلیل کمی درآمد^۱ غذای کمی به آن‌ها می‌دهند. تنها چیزی که ضعف گاری گاوران به

^{۱۹۵} - maund: واحد وزن که در هر جا متفاوت است. در هند برابر ۳۷ کیلوگرم است.

^{۱۹۶} - این مبلغ به ترتیب از چپ به راست به روپیه، آنه و پیسه اشاره می‌کند.

حساب می‌آید کندی آن است، وقتی که حمل و نقل سریع کالا یا جابه‌جایی سریع مسافران از جایی به جای دیگر اهمیت داشته باشد. اما روستائیان که برای شان وقت اضافی پولی به همراه نمی‌آورد و وقت صرفه‌جویی شده با وسیله‌ی موتوری برای شان اهمیتی ندارد، باید واجب بدانند که فاصله‌های کوتاه را پیاده طی کنند و برای سفرهای طولانی از گاری استفاده کنند. اگر کشاورز گاری خود را داشته باشد و با آن سفر کند مجبور نیست که چیزی به شکل پول نقد خرج کند، اما از محصول مزرعه‌ی خودش استفاده می‌کند تا با خوراندن به گاوها نیرو تولید کند. کشاورز به علف و غله‌ی واقعی بایستی به چشم بنزین‌اش نگاه کند و به گاری‌اش به چشم کامیون موتوردارش، و به گاو به چشم موتوری که علف را به نیرو تبدیل می‌کند. ماشین نه علف مصرف می‌کند و نه کودی به دست می‌دهد که خیلی اهمیت دارد. پس روستایی باید گاوهایش را نگهدارد؛ در هر حالتی او علف خود را دارد. و اگر گاری‌ای داشته باشد، نجار و آهنگر روستا را هم به کار مشغول می‌کند؛ و اگر گاو ماده‌ای هم نگهدارد دستگاه هیدروژنیزاسیونی دارد که روغن سبزیجات را به کره‌ی جامد یا روغن حیوانی تبدیل می‌کند و همزمان هم ماشین تولید گاو نر را در اختیار دارد - که در خدمت هدفی مضاعف است." (پایان نقل قول)

تهاجم وانت ممکن است موفق شود یا نشود. این نشانه‌ی خردمندی است اگر کنش‌گران هوشمند دلایل مخالف و موافق این بحث را مطالعه کنند و روستائیان را به‌طور مشخص راهنمایی کنند. نوشته‌ی شری ایشوارپهایی بایستی فکر همه‌ی کنش‌گران روستایی را در جهتی که نشان داده برانگیزد (۱)

وسيله‌ی موتوری در برابر گاری

نشریه‌ی گرام اودیوگ پاتریکا در ماه اگوست (۱۹۴۶) مزایای مربوط به گاری‌ها و وانت‌ها را برای روستا بررسی می‌کند. کسانی که همه‌ی آن استدلال‌ها را خواهند خواند باید نظرات‌شان را به آدرس پاتریکا بفرستند. در زیر مهم‌ترین بخش بحث را می‌آورم:

"از ما پرسیده می‌شود آیا کارکنان بخش‌داری و سایر نهادهای محلی، که می‌خواهند مبلغ مشخصی پول را برای کارهای روستایی هزینه کنند، درست است که بخشی از پول را در خرید وانت‌ها سرمایه‌گذاری کنند تا کارهای تبلیغاتی مختلف‌شان را در روستاها انجام بدهند. این نشانه‌ی خوبی است که نهادهایی مثل این‌ها دارند شروع می‌کنند به درک وظایف‌شان نسبت به روستاها و دنبال پل زدن بر روی شکافی هستند که امروزه بین شهر و روستا، و باسواد و بی‌سواد وجود دارد. مسئله این است که آیا سرعت بخشی به امور از راه استفاده از وانت‌ها که می‌توانند در یک شب به بیشتر از یک روستا سرکشی کنند

مناسب آن هدف است یا نه. در همه‌ی مخارج مان به‌خصوص هزینه‌هایی که مشخصا برای سودرسانی به مردم روستا تعیین می‌شود لازم است ببینیم پولی که خرج می‌شود در آخر به روستایی می‌رسد یا نه."

"کارکنان بخشداری و ادارات محلی پول‌شان را از مردم به‌دست می‌آورند و خریدهای‌شان باید به شکلی باشد که کمک به گردش پول در بین مردم بکند. از طرف دیگر اگر پولی که از روستائیان به شکل مالیات و عوارض گرفته می‌شود به بیرون محل برود، ناگزیر نتیجه‌اش فقیر کردن مردم خواهد بود، و این خواه‌ناخواه به این معناست که پول هر چه کمتری در خزانه‌ی هیئت بخشداری و محلی^{۱۹۷} باقی می‌ماند."

"هیئت محلی برای کارهای روستایی نمی‌تواند بیشتر از چندهزار روپیه تخصیص بدهد. اگر تصمیم بگیرد که یک وانت برای این هدف بخرد، یعنی ۵۰۰۰ روپیه برای خرید وانت به بیرون محل منتقل می‌شود، و به‌علاوه، هزینه‌ی ثابت لاستیک‌ها و سایر لوازم یدکی، در کنار هزینه‌ی روزانه‌ی بنزین که همه‌شان از بیرون وارد می‌شوند و پرداخت آن‌ها به معنای نشت پول از محل است. هدف اعلام‌شده‌ی این مخارج رفاه روستایی است، اما روستایی برای این که بتواند سخنرانی‌های گهگاهی در باره‌ی کشاورزی، سلامت، ممنوعیت‌ها، رفاه کودک و امثال آن‌ها را بشنود و به گرامافون و رادیو گوش بدهد باید این هزینه‌های سنگین را تحمل کند، در حالی که او و خانواده‌اش بایستی با حدود دو روپیه در ماه سر کنند. آن‌چه که روستایی پیش از هر چیز نیاز دارد اشتغال سودزا است. ما او را به شکل دائم با خرید کالای وارداتی از اشتغال محروم می‌کنیم، و در عوض به او سخنرانی، نمایش شهر فرنگی (فانوس خیال)^{۱۹۸} و موسیقی بازاری^{۱۹۹}، آن هم همه از جیب او می‌دهیم و خودمان را دلخوش می‌کنم که داریم برای رفاه‌اش کار می‌کنیم. چیزی می‌تواند از این پوچ‌تر هم باشد؟"

"حالا مقایسه کنید که چه اتفاقی می‌افتد اگر به جای وانت موتوری^{۲۰۰} از گاری گاوکیش به‌شدت خوار و خفیف‌شده استفاده می‌شد. نه هیجان زیادی ایجاد می‌کرد و نه به دنیا اعلام می‌کرد که کاری شگفت دارد برای روستاها انجام می‌شود. اما چون قصدمان بوق و کرنا نیست، بلکه انجام کار سازنده‌ی بی‌سروصدا برای روستاست، پس قبول می‌کنیم که گاری گاوکیش خیلی بهتر عمل می‌کند. گاری می‌تواند خیلی بهتر از وانت به روستاهای دور برسد.

^{۱۹۷} - به‌نظر می‌رسد که "هیئت محلی" یک واحد اداری پایین‌تر از بخشداری است.

^{۱۹۸} - magic lantern: فانوس خیال. فانوسی که تصاویر متحرک نقش‌شده بر روی آن را بیننده می‌بیند. یک نوع دیگر آن را در ایران به شهر فرنگ مشهور بود. شهر فرنگ یک چهارچرخه با دو دریچه بود که با نگاه کردن به داخل دریچه تصاویر متحرکی را می‌شد دید. به نمایش فیلم هم که بر روی پرده می‌افتاد، در ابتدا فانوس خیال گفته می‌شد.

^{۱۹۹} - tinned music

^{۲۰۰} - motor van: این وسیله در هند می‌تواند موتور سه‌چرخه‌ی بارکش و مسافرکش (توک‌توک) هم باشد.

هزینه‌ی این کار کسری کوچک از پول لازم برای یک وانت است، به طوری که اگر لازم باشد به گروه‌های زیادی از روستاها در یک بخش سرکشی کرد، تعداد زیادی گاری گاوکش می‌توان خرید. پول خریدشان به جیب نجار، آهنگر و گاری‌چی محلی می‌رود هیچ بخشی از این پول به بیرون منطقه نمی‌رود. خود گاری می‌تواند به شکل نمایشگاه در بیاید، اگر به شکلی علمی با استفاده از چرخ‌های دیسک‌دار، یاتاقان‌های فولادی مناسب و محورهایی با جاسازی درست و تویی‌ها، پره‌ها و کمانه‌های طراحی شده ساخته شود. نتیجه این که هزینه‌ی خرج کردن برای تجهیزات^۱ به جای نشت کردن ثروت به بیرون روستا به داخل آن هدایت می‌شود. موتور در جایی لازم است که سرعت در کاری که باید انجام شود اصل است. اما برای کار ترویجی و تبلیغاتی‌ای که باید برای رفاه روستایی انجام شود اصلاً نمی‌توان ادعا کرد که لازمی آن سرعت است. از طرف دیگر روش‌های آهسته و دائمی فایده‌ی بیشتری دارند. این خودش مزیتی است که نتوان از یک روستا به سرعت به روستای دیگر رفت، بلکه باید بتوان قدری وقت در هر مکان صرف کرد. فقط به این شکل است که زندگی و مشکلات مردم به خوبی فهمیده می‌شود، و کار هدایت‌شده برای حل آن مشکلات می‌تواند موثر شوند."

"بنابراین معلوم می‌شود که کار روستایی و وانت با هم جور نیستند. آن چه که نیاز است تلاش دائمی و سازنده، نه با سرعت برق و باد و نمایش توخالی. ما به هیئت‌های محلی و نهادهای عمومی‌ای که به راستی به رفاه روستایی علاقه‌مند باشند توصیه می‌کنیم که فقط با استفاده از کالاهای روستا-ساخت شروع به مطالعه‌ی شرایطی کنند که به شکل دائمی فقر را در روستاها تولید می‌کنند، و بر روی رفع یکی یکی آنان تمرکز کنند. وقتی که هر طرف زندگی روستایی نیاز به تلاش متمرکز و خوب-سنجیده دارد، دور ریختن پول مردم با روش‌هایی که تلاش دارند بهسازی روستایی را یک شبه خلق کنند به معنای اتلاف است." (پایان نقل قول)

باید امیدوار بود کسانی که به رفاه روستایی علاقه‌مندند استدلال روشنی را که به نفع گاری مطرح شد جدی بگیرند. بی‌رحمانه خواهد بود که اقتصاد روستا را به دست همان سازمانی نابود کرد که برای رفاه روستایی طراحی شده. (۲)

گاوهای نر به عنوان ابزار حمل و نقل

گاوهای نر در همه‌ی روستاهای ما ابزار حمل و نقل هستند و حتی در جایی مثل سیملا از این نقش دست نکشیده‌اند. قطار راه‌آهن و خودروی موتوری به آن جا می‌روند، اما در طول جاده‌ی کوهستانی گاوها را دیدم که گاری‌های سنگین بار را بالا و

پایین می‌کشند. انگار که این ابزار حمل‌ونقل بخشی از زندگی و تمدن ماست. و اگر قرار است تمدن صنایع دستی ما دوام داشته باشد، گاوهای نر باید دوام بیاورند.

باید ببینید حیوانات چه کسی بهترین حیوانات اند و کشف کنید که او به چه شکلی آن‌ها را به آن خوبی نگهداری می‌کند. باید ببینید گاو چه کسی بیشترین شیر را می‌دهد و کشف کنید که او به چه شکلی آن را نگهداری می‌کند و خوراک می‌دهد. باید جایزه‌ای برای بهترین گاو نر و گاو ماده در روستا تعیین کنید. بدون دام‌الگو نمی‌توانیم روستای الگو داشته باشیم (۳)

فصل ۲۲

پول رایج، مبادله و مالیات

در نظام فکری من این کار است که سکه‌ی بارزش است، نه فلز. هر کسی که می‌تواند از کارش استفاده کند آن سکه را دارد، یعنی ثروت دارد و او ثروت‌اش را به لباس تبدیل می‌کند و کارش را به غله تبدیل می‌کند. اگر نفت سفید می‌خواهد که خودش نمی‌تواند تولید کند، از غله‌ی اضافی‌اش برای گرفتن نفت استفاده می‌کند. این مبادله‌ی کار به صورت آزاد، منصفانه و برابر است — و به همین دلیل دزدی نیست. ممکن است اعتراض کنی که این بازگشتی است به نظام بدوی کالا به کالا. اما مگر همه‌ی تجارت بین‌المللی بر پایه‌ی نظام کالا به کالا نیست؟ (۱)

به این ترتیب هر روستای هند تقریباً واحدی متکی به خود و خودکفا خواهد بود که فقط آن اجناس خاصی را با روستاهای دیگر مبادله می‌کند که در محل تولید ناپذیرند. (۲)

تجربه‌ام به من می‌گوید برای فراگیر کردن خادی، هم در شهرها و هم در روستاها، فقط در عوض دادن نخ باید مبادله انجام شود. با گذشت زمان امیدوارم مردم خودشان بر روی خرید خادی با "ارز" نخ پافشاری کنند. (۳)

کار به عنوان واقعیت همان قدر پول است که پول فلزی. اگر بعضی‌ها "پول" شان را در هر شغل و کار و باری می‌گذارند، شما "کار" خود را در این یا آن شغل می‌گذارید. درست مثل این که بدون پول کارات بی‌فایده است، به همان نحو هم، پول در دنیا بدون کار کاملاً بی‌فایده خواهد بود. (۴)

خودکفایی به معنای محدودیت نیست. خودکفایی بی‌نیازی از هر جهت نیست. در هیچ شرایطی نمی‌توانیم همه‌ی چیزهایی را که لازم داریم تولید کنیم. بنابراین با این که هدفمان خودکفایی کامل است، بایستی آن‌چه را که نمی‌توانیم در روستا تولید کنیم، از بیرون روستا تهیه کنیم؛ ما بایستی آن چیزهایی را که می‌توانیم تولید کنیم، بیشتر تولید کنیم تا آن‌چه را که نمی‌توانیم تولید کنیم با آن مبادله کنیم. (۵)

خادی درست مثل طلا و نقره که به شکل سکه در ضرابخانه شکل می‌گیرند، باید به تنهایی از یک "بانک نخ" شکل بگیرد. (۶)

در هند منطقه‌ی من گوش‌ماهی و بادام خشک‌شده‌ی بی‌مغز به عنوان سکه‌ی پذیرفته‌ی مردم و خزانه‌ی ایالتی به کار می‌رفت. آن‌ها ارزش ذاتی نداشتند. آن‌ها مقیاسی برای فقر عمیق مردم بودند. قدرت داشتن کم ارزش‌ترین سکه‌ی فلزی را نداشتند. پنج‌تا گوش‌ماهی می‌توانست کمی سبزی یا یک سوزن بخرد. من مقیاسی را پیشنهاد داده‌ام که صرفاً نماد نیست بلکه همیشه ارزشی ذاتی دارد که "ارزش بازار"ی آن هم هست. به آن معنا می‌توان مقیاسی مطلوب باشد. به عنوان کمترین مقیاس طولی از تار یک رشته‌ی تک نخ را پیشنهاد داده‌ام تا در درجه‌ی اول در معاملات بین نخ‌ریسان و به طور کلی در بین عاشقان خادی استفاده شود. نخ‌ریسان می‌توانند همه‌ی نیازهای روزانه‌شان را در ازای مقدار ثابتی نخ تامین کنند. فروشگاه‌ها لازم خواهد بود که به دست اتحادیه‌ی ریسندگان سراسر هند (ایسا)^{۲۰۱} به همراهی اتحادیه‌ی صنایع دستی سراسر هند (ایویا)^{۲۰۲} و نهایتاً با همکاری داوطلبان اداره شوند. آن‌طور که در ذهن‌ام است، این نظام می‌تواند فقط در صورتی به کار گرفته شود که نامتمرکز باشد. این نقطه ضعفش نیست، بلکه نقطه‌ی قوت آن است. (۷)

پرداخت (مالیات) به شکل کار به ملت نیرو می‌دهد^{۲۰۳}. در مواردی که مردم به شکل داوطلبانه در خدمت به جامعه کار انجام می‌دهند، مبادله‌ی پول ضرورت ندارد. مقداری کار برای جمع‌آوری مالیات‌ها و حساب و کتاب آن‌ها هم صرفه‌جویی می‌شود و نتایج این روش به همان اندازه خوب خواهند بود. (۸)

^{۲۰۱} - All India Spinners association (AISA)

^{۲۰۲} - All India Village Industries Association (AIVIA)

^{۲۰۳} - به معنای انجام کار معین به جای پرداخت پول نقد

بهداشت محیط روستا

جدایی بین فکر و کار به شکل بی‌توجهی شرم‌آور به روستاها منجر شده است. و به این ترتیب به جای آبادی‌های قشنگی که زمین را خال خال کرده باشند ما گپه‌های تپاله داریم. نزدیک شدن به خیلی از روستاها تجربه‌ی خوشایندی نیست. در بیشتر موارد آدم دوست دارد چشم‌اش را ببندد و دماغ‌اش را بگیرد؛ آن قدر که در دور و بر کثافت و بوی زننده وجود دارد. اگر اکثریت اعضای کنگره اهل روستاهای مان بودند، که باید هم این‌طور می‌بود، می‌توانستند روستاهای مان را از هر نظر "الگوی تمیزی" کنند. اما آنان هرگز وظیفه‌ی خود ندانسته‌اند که در زندگی روزانه با روستائیان هم‌ذات‌پنداری کنند. حس بهداشت ملی یا اجتماعی فضیلتی در بین ما نیست. ممکن است به هر صورتی که شده حمامی کنیم، اما کثیف کردن چاه، مخزن یا رودخانه‌ای که در کنارش غسل می‌کنیم یا وضو می‌گیریم برای مان اهمیتی ندارد. من این عیب را ردیلتی می‌بینم که مسئول وضعیت ناخوشایند روستاها و ساحل‌های مقدس رودخانه‌های مقدس و بیماری‌هایی است که از بی‌بهداشتی بیرون می‌زند. (۱)

کارهایی که باید در روستاها انجام شوند تمیز کردن مخزن‌ها و چاه‌ها و تمیز نگهداشتن آن‌ها و خلاص شدن از گپه‌ی تپاله است. اگر کنش‌گران کار را از خودشان شروع کنند، مثل رفتگرهای^{۲۰۴} مزدبگیر روز به روز کار کنند و همیشه به روستائیان بفهمانند که انتظار می‌رود به آنان بپیوندند، به طوری که در نهایت همه‌ی کار را خودشان انجام بدهند، در این صورت می‌توانند مطمئن باشند که روستائیان دیر یا زود همکاری خواهند کرد.

کوچه‌ها و خیابان‌ها از همه‌ی آشغال‌ها باید پاک‌سازی شود، آشغالی که بایستی طبقه‌بندی شود. بخش‌هایی از آن‌ها می‌تواند به کود تبدیل شود، بخش‌هایی که فقط باید دفن شوند، و بخش‌هایی که مستقیماً می‌توانند به ثروت تبدیل شوند. هر تکه استخوانی که از زمین جمع می‌شود ماده‌خام باارزشی است که از آن اجناس مفید می‌توان ساخت یا می‌تواند آسیاب شود و به کود غنی تبدیل شود. پارچه‌های کهنه و پس‌ماند کاغذی می‌تواند به کاغذ تبدیل شود، مدفوع جمع‌آوری شده کود طلایی مزارع روستا می‌تواند باشد.

^{۲۰۴} - Bhangi: رفتگری که جزو پایین‌ترین گروه داخلی طبقه‌ی نجس‌ها به حساب می‌آید.

از چاله‌های رو باز آب روستا^{۲۰۵} به شکل بی حساب و کتاب برای حمام کردن، شستن لباس، و نوشیدن و پختن استفاده می‌شود. از خیلی از چاله‌ها دام‌ها هم استفاده می‌کنند. اغلب دیده می‌شود که گاومیش‌ها هم در آن‌ها غلت می‌زنند. تعجب در این جاست که چطور می‌شود که با این مصرف نادرست نابخشودنی از آب مخازن، روستاها هنوز از همه‌گیری بیماری‌ها نابود نشده‌اند. دلایل جهانی پزشکی می‌گویند که این غفلت از تضمین پاک‌ی منبع آب روستاها مسئول خیلی از بیماری‌هایی است که روستائیان دچار می‌شوند.

بعدها تصدیق خواهد شد که این کار خدمتی دل‌چسب و آموزنده‌ی پر افتخاری است، لبریز از فواید بی‌شمار برای بشریت رنج‌کشیده‌ی هند. امیدوارم با شرح من از نحوه‌ی برخورد با مشکل واضح باشد که، با حضور کنش‌گران مشتاقی که جارو و بیل را به همان راحتی و افتخاری برمی‌دارند که قلم و مداد را، مسئله‌ی هزینه تقریباً به طور کامل منتفی می‌شود. تمام هزینه‌ای که لازم است یک جارو، سبد، بیل و کلنگ و در صورت امکان، ماده‌ی ضد عفونی‌کننده است. خاکسترهای خشک شاید به اندازه‌ی مواد ضد عفونی‌کننده‌ای که داروسازان می‌دهند می‌تواند موثر باشد. اما در این‌جا باید گذاشت تا داروساز بشر دوست به ما بگوید که موثرترین و ارزان‌ترین ضد عفونی‌کننده‌ی روستایی که روستائیان بتوانند در روستای‌شان سر هم کنند چیست. (۲)

^{۲۰۵} - از نوع همان مانداب‌های آلوده‌ای که در جنوب ایران هم هنوز دیده می‌شود و آب‌شان به مصرف شرب می‌رسد. در بلوچستان به آن هوتک می‌گویند.

سلامتی و بهداشتِ فردی روستایی

در جامعه‌ی بسامان، شهروندان^۱ قوانینِ سلامتی و بهداشتِ فردی را باید بدانند و رعایت کنند. بدون شک معلوم است که جهل و بی‌توجهی به قوانینِ سلامتی و بهداشتی مسئول اکثریت بیماری‌هایی است که بشر وارث آن‌هاست. میزان بسیار بالای مرگ در میان ما بی‌شک اکثراً به دلیل فقر جانکاه است، اما اگر مردم در زمینه‌ی سلامتی و بهداشتِ فردی آموزش ببینند می‌تواند کم شود.^{۲۰۶}

عقل سالم در بدن سالم شاید اولین قاعده برای بشریت باشد. عقل سالم در بدن سالم حقیقتی بدیهی است. رابطه‌ای گریزناپذیر بین ذهن و جسم وجود دارد. اگر مالکِ ذهن‌های سالم می‌بودیم همه‌ی انواع خشونت را کنار می‌گذاشتیم، و طبعاً از قوانین سلامتی پیروی می‌کردیم، آن وقت بدون تلاش بدن‌های سالمی می‌داشتیم. (۱)

لازم است که معنای کلمه‌ی سلامتی را بفهمیم. سلامتی یعنی راحتی جسم. کسی سالم است که بدن‌اش از تمام بیماری‌ها آزاد باشد. فعالیت‌های عادی را بدون خستگی انجام بدهد. این چنین فردی می‌تواند به راحتی ۱۰ تا ۱۲ مایل را در روز پیاده برود، و کار جسمی معمولی را بدون خسته شدن انجام بدهد. می‌تواند غذای ساده‌ی معمولی را هضم کند. کسی که ذهن و حواس‌اش در هماهنگی و توازن باشد. (۲)

قوانین اساسی سلامتی و بهداشت ساده‌اند و به آسانی یاد گرفته می‌شوند. مشکل در رعایت آن‌هاست. در زیر بعضی را می‌آورم:

- پاکترین اندیشه‌ها را داشته‌باش و همه‌ی فکرهای ناپاک و بی‌فایده را کنار بگذار.

- تازه‌ترین هواها را در شب و در روز تنفس کن.

- تعادلی بین کار جسمی و ذهنی برقرار کن.

- مستقیم بایست، مستقیم بنشین، و در هر کارت مرتب و تمیز باش و بگذار که این‌ها نشانه‌ای از شرایط درون‌ات باشند.

- بخور تا زنده بمانی که به هم‌نوعان‌ات خدمت کنی. برای میدان دادن به تنبلی و هوس زندگی نکن. بنابر این خوراکیات باید

فقط آن قدر کافی باشد تا ذهن و جسم‌ات را به‌سامان نگهدارد. انسان هر آن‌چه که می‌خورد همان می‌شود. (۳)

^{۲۰۶} - گاندی در این جا هند آن روز و حتی امروز را تشریح می‌کند. اما امروزه در جوامعی که بیماری‌های عفونی و مسری کم است، بیماری‌های سبک زندگی متهم اول مرگ‌ها هستند.

درمان طبیعی برای بیماری‌ها

تجویز درمان طبیعی نیازمند مدارج دانشگاهی بالا یا دانش زیاد نیست. سادگی گوهر جهان شمولی است. هیچ چیزی که به کار منافع میلیون‌ها نفر بخورد دانش زیادی نمی‌خواهد. دانش زیاد را فقط افراد کمی می‌توانند بدست بیاورند و بنابراین می‌تواند فقط در خدمت ثروتمندان باشد. اما هند در ۷۰۰ هزار روستایش - روستاهای گمنام، بسیار کوچک و دورافتاده‌ای - زندگی می‌کند که در بعضی موارد جمعیت‌شان به زحمت از چند صد نفر بیشتر می‌شود، و در بیشتر موارد زیر صد نفرند. دوست دارم بروم و در این نوع روستاها سروسامان بگیرم. این هند واقعی است؛ هند من، که برای‌اش زنده‌ام.

برای این مردمان فروتن نمی‌توانی لوازم دکترهای بسیار حاذق و تجهیزات بیمارستانی ببری. درمان‌های طبیعی ساده و راماناما^{۲۰۷} است که تنها امیدشان است. (۴)

معتقدم که وقتی قواعد بهداشت فردی، خانگی و عمومی با تاکید رعایت شوند و توجه شایسته‌ای به مسئله‌ی رژیم خوراکی و تحرک جسمی بشود، فرصتی برای ناخوشی و بیماری وجود نخواهد داشت. جایی که پاکی مطلق، چه درونی و چه برونی وجود دارد، بیماری ناممکن می‌شود. اگر روستائیان فقط همین را می‌فهمیدند، دیگر به دکتر، حکیم یا وایدیها^{۲۰۸} نیازی نداشتند.

درمان طبیعی از یک شکل مطلوب زندگی حکایت می‌کند؛ درمانی که به نوبه‌خود شرایط مطلوب زندگی را در شهرها و روستاها مُسَلَّم فرض می‌کند. البته که نام خدا هسته‌ی مرکزی‌ای است که نظام درمان طبیعی به دور آن می‌چرخد (۵)

درمان طبیعی اشاره دارد به این که درمان باید تا حد امکان ارزان‌ترین و ساده‌ترین اقدام باشد. کمال مطلوب آن است که این درمان در خود روستا انجام شود. روستائیان باید بتوانند ابزارها و تجهیزات لازم آن را تامین کنند. آن‌چه که در روستا نمی‌تواند وجود داشته باشد بایستی از بیرون تهیه شود. درمان طبیعی به معنای تغییری در جهت بهسازی چشم‌انداز زندگی خود فرد است. به معنای تنظیم زندگی فرد مطابق با قوانین سلامتی است. به معنای گرفتن داروی رایگان از بیمارستان یا داروی پولی نیست. کسی که درمان رایگان از بیمارستان دریافت می‌کند صدقه را قبول می‌کند. اما کسی که درمان طبیعی را می‌پذیرد هرگز گدایی نمی‌کند. خودپاری^۱ عزت نفس را تقویت می‌کند. او خودش با حذف سم از سیستم برای درمان گام برمی‌دارد و

^{۲۰۷} - نام خدا، ذکر نام خدا. گاندی به شدت به این ذکر باور داشته.

^{۲۰۸} - Vaidya: پزشک طب آیروداپی. آیرودا در زبان سانسکریت به معنای علم زندگی است. طبی که عرضه می‌کند، ترکیبی از گیاهان دارویی، ماساژ و یوگا است.

بر ضد مریضی‌های بعدی احتیاط‌هایی را در پیش می‌گیرد.

رژیم خوراکی درست و متعادل ضروری است. امروزه روستاهای ما مثل خودمان ورشکسته اند. تولید سبزی‌جات، میوه‌جات و شیر تازه در روستا بخش اساسی طرح درمان طبیعی است. وقت مصرفی برای این‌ها نباید اتلاف وقت حساب شود. مُسَلَم است که به نفع همه‌ی روستائیان و در نهایت به نفع همه‌ی هند خواهد بود. (۶)

درمان طبیعی در ذهن من برای روستائیان محدود به ارائه‌ی آن نوع کمک‌هایی است که از راه چیزهایی به آنان داده می‌شود که می‌توانند در روستا تهیه شوند. مثلاً، من برای‌شان به برق یا یخ نیاز ندارم. آن کارها فقط برای امثال من می‌تواند باشد که روستا-اندیش شده‌ام. (۷)

درمان طبیعی من فقط برای روستائیان و روستاها طراحی می‌شود. بنابراین جایی برای میکروسکوپ، رادیوگرافی و امثال آن‌ها ندارد. داروهایی مثل کینین^{۲۰۹}، اِمِتین^{۲۱۰} و پنی‌سیلین هم در آن جایی ندارند^{۲۱۱}. بهداشت فردی و زندگی سالم اهمیت اساسی دارند و همین‌ها بایستی کفایت کنند. اگر هر کسی بتواند در این هنر به کمال برسد مریضی‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد. و در همان حالی که از همه‌ی قوانین طبیعت به‌خاطر درمان بیماری اطاعت می‌شود، اگر بیماری پیش بیاید، درمان مطلق همیشه در امانا است. اما این درمان با امانا نمی‌تواند در یک چشم به هم زدن فراگیر شود. برای متقاعد شدن بیمار، درمان‌گر بایستی تجسم زنده‌ی قدرت امانا باشد. در این بین، همه‌ی آن چیزهایی را که ممکن است از پنج واسطه‌ی طبیعت در حد ممکن داشته باشد باید به کار بگیرد و استفاده کند. آن‌ها خاک، آب، هوا، آتش، و باد هستند. از نظر من این حدّ درمان طبیعی است. بنابراین تجربه‌ام در اُرلی کانچان عبارت است از آموزش به روستائیان که چه‌طور سالم و تمیز زندگی کنند و چه‌طور تلاش کنند که بیمار را از راه استفاده‌ی درست از پنج واسطه درمان کنند. در صورت ضرورت گیاهان دارویی که در محل رشد می‌کنند هم می‌توانند استفاده شوند. البته که رژیم غذایی سالم و متوازن بخش جدایی‌ناپذیر درمان طبیعی است (۸)

^{۲۰۹} - quinine: دارویی که سابقاً برای درمان مالاریا هم استفاده می‌شد. کینین، داروی تب‌بر سنتی قوم کچوا در پرو بود که از پوست درخت گنه گنه بدست می‌آمد. اثر ضد تب، ضد مالاریا و ضد درد دارد. امروزه در برخی بیماری‌های روماتولوژی مانند آرتریت روماتوئید و لوپوس سیستمیک و اسپاسم عضلانی نیز استفاده می‌شود. در دوران گاندی، تعداد داروهای پزشکی مدرن بسیار کمتر از امروزه بودند.

^{۲۱۰} - emetin: دارویی است که قدرت کُشندگی آمیب به ویژه در دیواره روده و در کبد دارد. کارکرد ایجاد تهوع هم دارد و به تخلیه‌ی معده از راه دهان کمک می‌کند.

^{۲۱۱} - گاندی در جایی دیگر در همین کتاب درمان با کینین و سایر مواد دارویی مدرن و مراجعه به بیمارستان را توصیه می‌کند. اما در سطرهای بالا می‌خواهد درمان طبیعی حداقلی خودش را معرفی کند.

دانشِ درمانِ گریِ طبیعی در درمانِ بیماری بر پایه‌ی استفاده از همان پنج عنصری است که بدن انسان را تشکیل می‌دهند (۹)

خاک

آدولف ژوست^{۲۱۲} به استفاده از خاک طبیعی تاکید زیادی دارد. حس می‌کردم که باید با آن آزمایشی کنم. برای یبوست، ژوست تنها ضماد^{۲۱۳} گل سرد بر روی پایین شکم را توصیه می‌کند. من ضمادی درست کردم از ترکیب خاک خشک با آب. آن را در تکه پارچه‌ی نازکی پیچیدم و تمام شب بر روی شکم گذاشتم. نتیجه بسیار راضی کننده بود.^{۲۱۴} (۱۰)

ضماد گل بایستی سه اینچ عرض، شش اینچ طول و نیم اینچ ضخامت داشته باشد. (۱۱)

به تجربه‌ی من ضماد گل بر روی سر در خیلی از موارد سردرد را تسکین می‌دهد. من آن را در صدها مورد امتحان کردم. سردرد می‌تواند به علت‌های زیادی باشد، اما علت هر چه باشد، به عنوان قاعده‌ای کلی، به کارگیری ضماد گل آن را در آن زمان تسکین می‌دهد.

ضمادهای گل 'جوش‌های معمولی را درمان می‌کنند. من گل را برای آبسه‌های سر باز کرده هم به کار برده‌ام. برای این موارد ضمادی را با پوشاندن گل در یک تکه پارچه‌ی فرو برده در محلول پرمنگنات پتاسیم تهیه می‌کنم. بعد از تمیز شستن آبسه با محلول پرمنگنات، آن را بر روی آبسه می‌گذارم. در اکثر موارد این درمان کاملاً جواب می‌دهد. من آن را در بسیاری از موارد نیش عقرب استفاده کرده‌ام،^{۲۱۵} هر چند که با موفقیت خیلی کمتر (۱۲)

در تب بالا، گذاشتن ضماد گل بر روی سر و شکم خیلی مفید است. هر چند که همیشه دما را پایین نمی‌آورد، اما بدون استثنا

^{۲۱۲} - Adolf Just، طبیعت-درمانگر آلمانی (۱۸۵۹-۱۹۳۶)

^{۲۱۳} - پماد، خمیر، کرم که برای درمان روی پوست می‌مالند یا می‌گذارند.

^{۲۱۴} - آثار تعمیم شتابزده در این توصیه‌های گانندی ممکن است وجود داشته باشد، هر چند که در بعضی از این موارد صریحاً از این کار خودداری کرده و اشاره‌ی مستقیم به تجربه‌ی شخصی صرف کرده است و حتی در یک مورد مسئولیت عمل را به عهده‌ی خود بیمار گذاشته.

^{۲۱۵} - رعایت راستگویی برای پیشگیری از تعمیم شتابزده. با این که گرایش به درمان طبیعی دارد، اما گزارش دقیق می‌دهد، هر چند که مخالف تمایلش باشد.

بیمار را تسکین می‌دهد و احساس‌اش را آن قدر بهتر می‌کند که بیماران خودشان این تجویزها را می‌خواهند.^{۲۱۶}

من آن را در بسیاری از موارد تبِ حصبه استفاده کرده‌ام. تب بی‌تردید دوره‌ی خودش را طی می‌کند، اما تجویز گِلِ ظاهرا بی‌قراری را تسکین می‌دهد و رنج را کم می‌کند. (۱۳)

در آشرامِ سیواگرام^{۲۱۷} از ضماد گِلِ داغ به جای آنتی‌فلوژیستین^{۲۱۸} استفاده‌ی آزادانه کرده‌ایم. کمی روغن و نمک به گِل اضافه می‌شود و به مدت کافی حرارت داده می‌شود تا استریل شدن‌اش تضمین شود. (۱۴)

استفاده از خاکِ رُسِ آبرفتی که نه شن دار و نه چسبناک است بی‌خطر است. آدم هرگز نباید از خاک کوددار استفاده کند. خاک بایستی خشک شده، کوبیده شده و از آلكِ ریزی رد شود. اگر هر شکلی در باره‌ی تمیزی آن وجود داشته باشد، بایستی خوب حرارت ببیند تا به این ترتیب استریل شود. (۱۵)

آدولف ژوست می‌نویسد که خاک تمیز می‌تواند برای غلبه بر یبوست خورده شود. پنج تا ۱۰ گرم حداکثر یک وعده است. گفته شده که دلیل منطقی آن این است که خاک هضم نمی‌شود. مثل مواد سلولزی عمل می‌کند و بایستی تخلیه شود. حرکات موج‌وار لوله‌ی گوارش که با خوردن خاک تحریک شده، ماده‌ی مدفوعی را هم به جلو می‌راند. من خودم آن را امتحان نکرده‌ام. بنابراین کسانی که می‌خواهند این کار را بکنند باید آن را به مسئولیت خود انجام بدهند.^{۲۱۹} من حس می‌کنم که یک یا دو نوبت آن احتمالاً ضرری برای هیچ کس ندارد. (۱۶)

آب

حمام کَفَل و حمام مالشی نَشسته مهم‌ترین خدمتِ کُهن^{۲۲۰} به آب درمانی است. او لگن مخصوصی برای این کار طراحی کرده، هر چند که بدون آن هم کار انجام می‌شود. هر لگنی به طول ۳۰ تا ۳۶ اینچ^۱ متناسب با قد بیمار عموماً می‌تواند برای

^{۲۱۶} - گاندی باز هم احتیاط لازم علمی را در این جارعبت می‌کند. از طرفی، احساس تسکین بدون استئنا را گزارش می‌دهد و از طرف دیگر گزارش می‌دهد که در همه‌ی موارد تب را پایین نمی‌آورد

^{۲۱۷} - Sevagram: نام شهرکی در ایالت مهاراشترای هند. محل آشرام گاندی و اقامت او از سال ۱۹۳۶ تا ترورش در سال ۱۹۴۸

^{۲۱۸} - Antiphlogistine: محصول عامه‌پسندی است برای درمان درد سخت عضلانی، آرتریتی، روماتیسمی، و ...

^{۲۱۹} - در این جا هم فقط نقل قول می‌کند و در کنار آن احتیاط را هم رعایت می‌کند.

^{۲۲۰} - Louis Kuhne: لویی کوهن (۱۸۳۵-۱۹۰۱). طبیعت‌درمانگر آلمانی، ابداع‌گر روش‌های آب‌درمانی سرد و سم‌زدایی طبیعی. وی گیاه‌خواری و تحریم نمک و شکر را به‌عنوان راه پیشگیری از خیلی از بیماری‌ها پیشنهاد می‌کرد.

این کار استفاده شود. تجربهٔ اندازه‌ی مناسب را تعیین خواهد کرد. لگن باید با آب شیرین سرد به‌صورتی پر شود که وقتی بیمار در آن می‌نشیند لب‌پر نزند. در تابستان اگر آب به اندازه‌ی کافی سرد نباشد، از یخ می‌توان استفاده کرد تا شوکِ ملایمی به بیمار بدهد. آبی که در کوزه‌های گلی از شب قبل نگه داشته شده باشد عموماً برای این هدف جواب می‌دهد. آب هم می‌تواند با گذاشتن یک تکه پارچه روی سطح آن و باد زدن تند خنک شود. لگن بایستی به دیوار تکیه داشته باشد و یک تخته برای تکیه‌ی کمر در آن گذاشته شود. بیمار باید در لگن بنشیند، در حالی که پاهایش بیرون است. بخش‌هایی از بدن بیمار که بیرون می‌مانند باید خوب پوشانده شوند تا احساس سرما نکند. بعد از این که بیمار در لگن نشست، با یک حوله نرم باید شکم‌اش مالش داده شود. این حمام می‌تواند از ۵ تا ۳۰ دقیقه طول بکشد. کار وقتی تمام می‌شود، بدن باید با حوله خشک شود و بیمار به بستر برود.

حمام کفل در تبِ بالا دما را پایین می‌آورد و در صورتی که به شکل بالا انجام شود هرگز ضرری ندارد و ممکن است خیلی هم خوب عمل کند. یبوست را هم کم کرده و هضم را بهتر می‌کند. بیمار بعد از آن شاداب و فعال می‌شود. در یبوست، گُهَن توصیه می‌کند که بعد از حمام بلافاصله نیم ساعت پیاده روی تند انجام شود. این کار هرگز نباید با شکم پر انجام بگیرد.

من حمام کفل را با تعداد نسبتاً بالایی امتحان کرده‌ام. در بیش از ۷۵ مورد در ۱۰۰ مورد خود را کارآمد نشان داده است. در تب‌های شدید اگر حالِ مریض اجازه‌ی نشستن در لگن را بدهد بدون استثنا دمای بدن فوراً و حداقل دو یا سه درجه کم شده و از شروع هذیان جلوگیری می‌شود. (۱۷)

و حالا درباره حمامِ نشسته با کیسه‌کشی یا سیتز^{۲۲۱}

اندام تناسلی یکی از حساس‌ترین بخش‌های بدن است. درباره حساسیت حَشَفَه^{۲۲۲} و پوسته‌ی حشفه نکته‌ی گمراه‌کننده‌ای وجود دارد. به هر صورت من الان نمی‌دانم که آن را چه‌طور شرح بدهم. گُهَن این اطلاعات را برای اهداف درمان استفاده کرده است. او توصیه می‌کند به کیسه کشیدن ملایمِ سرِ بیرونیِ اندام جنسیِ خارجی با استفاده از یک تکه پارچه‌ی خیس در حالی که آب سرد دارد می‌ریزد. در مورد مردان^{۲۲۳} حشفه بایستی قبل از کیسه کشیدن با پوست‌اش پوشیده شده باشد. روشی که

^{۲۲۱} - Sitz: حمامی است که شخص تا بالای کفل اش در آب می‌نشیند. برای کم کردن ناراحتی و درد در بخش پایین بدن به‌دلیل بواسیر، شقاق،

پروستات، مثانه، اندام تناسلی و امثال این دردها به‌کار گرفته می‌شود.

^{۲۲۲} - گردی سر آلت تناسلی مرد

^{۲۲۳} - احتمالاً در مقایسه با کودکان

گهن توصیه می کند همین است. باید یک چهارپایه در لگن آب سرد گذاشته شود تا نشیمنگاه درست در سطح آب لگن باشد. بیمار بایستی روی چهارپایه بنشیند، اما پاهایش بیرون لگن باشد و کیسه کشیدن ملایم را بر روی اندام جنسی ای که فقط سطح آب لگن را لمس می کند انجام بدهد. این مالش هرگز نباید باعث درد بشود، برعکس بیمار باید از این کار خوشاش بیاید و بعد از پایان حمام خستگی اش در برود و آرامش پیدا کند. بیماری هرچه باشد حمام سیتز در همان وقت، حال بیمار را بهتر می کند. گهن حمام سیتز را بالاتر از حمام کفل می داند. من تجربه خیلی کمتری از اولی نسبت به دومی داشته‌ام. فکر می کنم کوتاهی از خود من بوده است. تنبلی کرده‌ام. کسانی که به آنان حمام سیتز را توصیه کرده‌ام با این تجربه صبوری نکرده‌اند، بنابراین من نمی توانم نظری درباره کارآمدی این حمام ها بدهم که بر پایه تجربه شخصی باشد. ارزشش را دارد که هر کسی آن را امتحان کند. اگر در پیدا کردن لگن مشکلی باشد می شود آب را از یک پارچ یا یک قوری لوتا^{۲۲۴} ریخت و حمام کیسه کشی گرفت. قطعاً خستگی بیمار را می گیرد و به او آرامش می دهد. مردم عموماً توجه کمی به تمیزی اندام جنسی می کنند. حمام سیتز به آسانی این نتیجه‌ی بهداشتی را هم دارد. به جز در افرادی که بسیار تمیز هستند، کثافت بین حشفه و پوست آن جمع می شود. این کثافت باید پاک شود. اصرار بر تمیز نگهداشتن اندام جنسی و رعایت صبورانه‌ی درمانی که در بالا گفته شد رعایت براهماچاریا را نسبتاً آسان تر می کند. نتیجه‌اش این می شود که از حساسیت سر عصب‌های موضعی کمتر می شود و احتمال خروج ناخواسته منی را کمتر می کند. حداقل چیزی که می توان گفت این است که اجازه دادن به خروج ناخواسته‌ی منی به معنای ناپاکی زیاد است. اصرار زیادتر به تمیزی این اندام نوعی حس نفرت از این فرایند را ایجاد خواهد کرد و باید ایجاد کند و فرد را نسبت به موضوع منضبط‌تر از زمانی می کند که مجبور است همه احتیاطها را برای خویشنداری جنسی انجام دهد (۱۸)

چهار لایه پارچه‌ی خیس در درمان عرق سوز، کهیر، سایر شکل های التهاب پوستی، سرخک، آبله و امثال این‌ها هم مفید است. من آنها را در موارد نسبتاً زیاد برای این بیماری‌ها امتحان کردم. برای آبله و سرخک، آن قدری از پرمنگنات پتاسیم به آب اضافه کرده‌ام که رنگ آن را صورتی کم‌رنگ کند. پارچه‌ای که برای این بیماران استفاده می شود، بعداً بایستی با ریختن آب جوشان، استریل شده و کنار گذاشته شود تا به اندازه‌ی کافی خنک شده و بعد با صابون و آب شسته شود.

در مواردی که گردش خون کند شده است، عضلات پا کوفتگی داشته و درد غیر عادی و احساس ناراحتی در پا وجود دارد ماساژ یخ خوب عمل می کند. این درمان در ماه‌های تابستان موثرتر است. ماساژ دادن بیمار ضعیف با یخ در زمستان ممکن

^{۲۲۴} - Iota: نوعی قوری در باز که در مراسم دینی هندوان هم به کار گرفته می شود.

است ماجرای پرخطر از کار در بیاید.

و حالا چند کلمه‌ای درباره درمان‌شناسی آب داغ. استفاده‌ی هوش‌مندانه از آب داغ در خیلی از موارد آرامش می‌دهد. به کارگیری ید^۱ درمانِ پرترفداری برای همه‌ی انواع زخم‌ها و امثال آن‌ها است. به کارگیری آب داغ در خیلی از موارد همان‌قدر موثر است. تنتور ید بر روی مناطق ورم کرده و کبود به کار می‌رود. کمپرس آب داغ احتمالاً تسکین مشابهی دارد اگر که بیشتر نیست. از این گذشته قطره‌ی ید در موارد گوش درد استفاده می‌شود. ریختن آب گرم در گوش احتمال دارد که درد را در بسیاری از موارد تسکین بدهد. استفاده از ید با خطرهای مشخصی همراه است. بیمار ممکن است نسبت به دارو حساسیت داشته باشد. یدی که اشتباهاً برای چیزی دیگر مصرف شود و خورده شود ممکن است مصیبت به بار بیاورد. اما خطری در مصرف آب داغ اصلاً وجود ندارد. آب جوشان هم به اندازه تنتور ید برای ضد عفونی خوب است. منظورم این نیست که فایده‌ی ید را دست کم بگیریم یا بگوییم که آب داغ در همه‌ی موارد می‌تواند جانشین آن بشود. ید یکی از معدود داروهایی است که آنرا خیلی مفید و لازم می‌دانم، اما گران قیمت است. فقراً توان خرید آن را ندارند و به علاوه استفاده از آن برای هر کس نمی‌تواند بدون خطر تضمین شود. اما آب همه جا پیدا می‌شود. ما نمی‌توانیم ارزش درمانی‌اش را به این خاطر دست کم بگیریم که خیلی آسان در دسترس است. دانش درمان‌هایی که در خانواده‌های معمولی رایج است در بیشتر مواقع در بسیاری از بحران‌ها، دانشی خداداده از آب درمی‌آید. (۱۹)

بخار یک عامل درمانی ارزشمندتر است. از آن می‌توان برای عرق کردن بیمار استفاده کرد. حمام بخار در موارد روماتیسم و سایر دردهای مفصلی بسیار مفید است. آسان‌ترین و قدیمی‌ترین حمام بخار این است که می‌گوییم. یک یا دو پتو را روی یک تخت سفری^{۲۲۵} با بافت تَنُک اما محکم پهن کنید و یک یا دو ظرف در پوشیده‌ی پر از آب جوش را زیر آن بگذارید. بیمار را صاف روی تخت بخوابانید و روی‌اش را به شکلی بپوشانید که انتهای پتوهای روی او زمین را لمس کنند و به این ترتیب جلوی نشت بخار را بگیرند و جلوی ورود هوا را هم بگیرند. بعد از این ترتیبات، درپوش آب جوش برداشته می‌شود و بخار کمی بعد به بیمار که زیر پتو است می‌رسد. لازم است که آب یک بار یا دو بار عوض شود. مردم در هند معمولاً یک اجاق سه پایه زیر قابلمه‌ها می‌گذارند تا آب را در حال جوش نگه دارند. این کار تولید مداوم بخار را حتمی می‌کند، اما همراه است با خطر حادثه. یک جرقه ممکن است پتوها را یا خود تخت را به آتش بکشد و زندگی بیمار به خطر بیفتد. بنابراین، توصیه می‌شود روشی را که شرح دادم به کار گرفته شود، هرچند که ممکن است کند و خسته کننده باشد.

^{۲۲۵} - cot: تختی که تاشونده است و سطح آن معمولاً توری چشمه درشت فلزی است.

بعضی افراد برگهای یاسمین هندی^{۲۲۶} یا گیاهان دیگر را به آب بخارکننده اضافه می‌کنند. نمی‌دانم که این مواد اضافی کارایی بخار را زیاد می‌کند یا نه. هدف ایجاد عرق است که آن‌هم با خود بخار تامین می‌شود.

در موارد سردی پا یا درد پا، بیمار باید طوری نشانده شود که کف پا تا زانو در آب داغی فرو رفته باشد که بتواند تحمل کند. کمی پودر خردل می‌تواند به آب اضافه شود. حمام نباید بیشتر از ۱۵ دقیقه طول بکشد. این درمان گردش موضعی خون را بهتر می‌کند و فوری تسکین می‌دهد.

در موارد سرماخوردگی معمولی و گلو درد، کتری‌ای که خیلی شبیه کتری معمولی چای با لوله بلند باشد می‌تواند برای بخار دادن بینی و گلو استفاده شود. یک لوله‌ی لاستیکی با طول لازم می‌تواند برای این منظور به هر کتری معمولی اضافه شود.

(۲۰)

آکاش^{۲۲۷}

آکاش می‌تواند فضای خالی بین دور و بر زمین و جو دور آن فرض شود. (۲۱)

آسمان یا اثیر^{۲۲۸} مکان جو است. آدم می‌تواند هوا را مثلاً از یک بطری خالی بیرون بکشد و خلاء ایجاد کند. اما چه کسی میتواند خود خلاء را بیرون بکشد؟ آکاش این است.

این آکاش را می‌خواهیم استفاده کنیم تا سلامتی را حفظ کنیم یا برگردانیم (۲۲)

هر قدر که از این عنصر مهم آکاش استفاده می‌بریم سالم‌تر خواهیم بود. اولین درسی که باید یاد بگیریم این است که ما نباید بین خودمان و آسمان بی‌نهایت دیواری درست کنیم، آسمانی که خیلی نزدیک است و در عین حال خیلی دور است. اگر بدن

^{۲۲۶} - neem

^{۲۲۷} - akashi یا akashi: واژه‌ی سانسکریت بسته به دین، برای فضا یا اثیر (ایتر) در کیهان‌شناسی سنتی هند. در زبان‌های جدید هندو-آریایی به معنی

آسمان است.

^{۲۲۸} - ether: یا ایتر

ما بدون دخالتِ خانه‌ها، سقف‌ها و حتی لباس‌ها با آسمان می‌توانست در تماس باشد، احتمالاً از حداکثر میزان سلامتی برخوردار می‌شدیم. این برای هر کسی ممکن نیست. اما هر کسی می‌تواند و باید اعتبار این ادعا را بپذیرد و زندگی را مطابق با آن بسازد. ما هر قدر که بتوانیم در عمل به این عادت نزدیک بشویم، از رضایت و آرامش ذهن بیشتری برخوردار خواهیم شد (۲۳)

این نوع فکرها^۱ آدم متفکر را مجاب می‌کند اطراف‌اش را تا حد ممکن باز نگهدارد. به این ترتیب خانه را با اثاثیه‌ی نالازم پر نمی‌کند و از حداقلِ لباسی استفاده می‌کند که لازم است. خیلی از خانوارها آن‌قدر پُر اند از انواع دکوراسیون‌های نالازم و اثاثیه‌ای که شخص می‌تواند بدون آنها زندگی کند که یک انسان ساده‌زیست در آن محیط‌ها احساس خفگی می‌کند. آنها چیزی نیستند مگر ابزار جمع شدن آشغال، باکتری و حشرات (۲۴)

انسان باید خود را به نقطه‌ای برساند که در فضای باز بخوابد. باید برای حفاظت خود از سختی آب و هوا -در برابر سردی و رطوبت- از پوشش کافی استفاده شود. در فصل‌های بارانی بایستی سقفی به شکل چتر بدون دیوار برای دور ماندن از باران استفاده شود. برای باقی‌فصل‌ها چتر آبی روشن‌شده از ستاره‌ی آسمان^{۲۲۹} سقف را شکل می‌دهد به طوری که هر وقت چشمان شخص باز می‌شود آنها را به جشن سراسرنمای^{۲۲۹} زیبای آسمان مهمان کند که دائماً هم صحنه اش عوض می‌شود. او هرگز از این صحنه‌ها خسته نمی‌شود و برق آن‌ها چشمان‌اش را هم نمی‌زند و به آنها ضرری نمی‌رساند. برعکس، تاثیر آرامش‌بخشی بر روی او خواهد داشت. تماشای صورت‌های فلکی پرستاره‌ی شناور در عظمت‌شان جشنی است برای چشم‌ها. کسی که با ستاره‌ها به عنوان شاهد زنده همه افکارش تماس برقرار می‌کند هرگز به هیچ شری یا به هیچ ناپاکی‌ای اجازه نمی‌دهد که به فکرش وارد شود، و خواب آرام و نیروبخشی هم خواهد داشت.

بیاییم از آکاش بالای سرمان پایین بیاییم و به سراغ آکاش درون و بی‌فاصله‌ی اطرافمان برویم. پوست میلیون‌ها منفذ دارد. اگر ما فاصله‌ی خالی بین این منغذها را پر کنیم قطعاً می‌میریم. بنابراین هرگونه بستن این منافذ بایستی در جریان یکدست و منظم سلامتی اختلال ایجاد کند. از همین رو نباید لوله‌ی گوارش را با مواد غذایی نالازم پر کنیم. ما فقط آنقدر که نیاز داریم باید بخوریم، نه بیشتر. در بیشتر موارد فرد^۱ خوراکی بیشتر از حد خود یا خوراکی هضم‌ناپذیر را می‌خورد بی‌آن که خبر داشته باشد. روزه‌ی گهگاهی مثلاً هفته‌ای یک بار یا دو هفته یک بار^۱ فرد را قادر می‌کند که تعادل را حفظ کند. اگر کسی نمی‌تواند که همه‌ی یک روز را روزه بگیرد، بایستی یک یا دو وعده را در طول روز کم کند. این تعبیر که "طبیعت از خلا نفرت دارد"

^{۲۲۹} panorama: تمام‌نما، نمای سراسری، تصویر گسترده. تصویری که ۳۶۰ درجه زاویه‌ی دید را نشان بدهد.

فقط به شکلی جزئی حقیقت دارد. طبیعت دائماً خواستار خلاء است. فضای گسترده‌ی اطراف ما شاهد دائمی این حقیقت است. (۲۵)

خورشید

حمام آفتاب به همان اندازه‌ی حمام آب معمولی مفید است، هر چند که این دو نمی‌توانند جانشین هم بشوند. در موارد ناتوانی و کندی گردش خون، رفتن به زیر آفتاب صبحگاهی با بدن نپوشیده مثل یک ماده‌ی تقویت کننده‌ی تمامی بدن عمل می‌کند و سوخت و ساز را سرعت می‌دهد. آفتاب صبح بیشترین تابش‌های ماورای بنفش را در خود دارد که از موثرترین بخش‌های آن است. اگر بیمار سردش می‌شود بایستی با لباس در زیر آفتاب دراز بکشد و وقتی که بدنش عادت کرد کم‌کم بخش‌های بیشتر و بیشتری از بدنش را در معرض آفتاب بگذارد. فرد می‌تواند با قدم زدن در آفتاب بدون هیچ لباسی، در محوطه‌ای خصوصی و در هر جای دیگری دور از نگاه مردم، حمام آفتاب بگیرد. اگر این‌طور جایی به آسانی در دسترس نباشد، می‌تواند فقط جاهای خصوصی خود را با تکه پارچه‌ای یا با لنگ بپوشاند و باقی بدنش را در برابر آفتاب بگذارد (۲۶)

من خیلی‌ها را می‌شناسم که از حمام آفتاب استفاده برده‌اند. حمام آفتاب درمان شناخته‌شده‌ای است برای بیماری سل. (۲۷)

آفتاب درمانی در درمان زخم‌های مهارناپذیر جواب می‌دهد. (۲۸)

هوا

پنجمین عنصر به اندازه‌ی چهار عنصری مهم است که در سطرهای قبل بحث‌شان شد. انسان که از پنج عنصر تشکیل می‌شود نمی‌تواند بدون یکی از آنها عمل کند. بنابراین هیچ‌کسی نباید از هوا بترسد. به طور کلی مردم ما هر جایی که می‌روند وسایلی می‌سازند تا از هوا و آفتاب در امان باشند و به این ترتیب سلامت‌شان را به خطر می‌اندازند. اگر کسی عادت زندگی در فضای باز، در میان هوای تازه‌ی زیاد را از همان اول کودکی در خودش پرورش بدهد بدنش آب‌دیده می‌شود و هرگز از سردی در سر و بیماری‌های مشابه رنج نخواهد برد. (۲۹)

حد و حدود کمک‌های پزشکی

با شروع فعالیت‌های انجمن صنایع روستایی سراسری هند، کمک‌های پزشکی اهمیت چشمگیری در برنامه‌های بسیاری از کنش‌گران به دست می‌آورد، اگرچه که این موقعیت تقریباً انحصاری نیست. این کمک‌ها عبارت‌اند از توزیع داروی رایگان و

درمان‌های آلوپاتی، آیرودی، آنانی یا هومئوپاتیک^{۲۳۰} یا ترکیبی از همه. داروفروشان که این داروها را می‌فروشند کاملاً آماده‌ی لطف به کنش‌گرانی هستند که برای تعداد کمی دارو به آنان مراجعه می‌کنند، داروهایی که هزینه‌ی خیلی کمی دارند و از نظر خود آنان اگر منفعت‌طلبانه به این هدیه نگاه کنند، برای‌شان مشتری بیشتری می‌آورند. بیماران فقیر قربانی کنش‌گران خوش‌نیت، اما ناآگاه و بیش‌ازحد مشتاق می‌شوند. بیش از سه‌چهارم این داروها نه تنها بی‌فایده‌اند، بلکه به‌طور نامحسوسی، اگر محسوس نباشند، برای بدن‌هایی که مصرف‌شان می‌کنند ضرر دارند. در مواردی هم که قدری تسکین موقتی به بیماران می‌دهند، معمولاً جایگزین‌شان در بازار روستا پیدا می‌شود.

بنابراین سازمان صنایع روستایی سراسر هند دارد کمک‌های پزشکی را از آن نوعی که با جدیت شرح دادم به‌حال خود رها می‌کند. ماموریت اولیه‌ی سازمان آموزش بهداشت و اقتصاد است. آیا این دو به هم ربط ندارند؟ آیا بهداشت به‌معنای ثروت برای میلیون‌ها نفر نیست؟ بدن‌شان، نه‌قوای ذهنی‌شان ابزارهای اولیه‌ی ثروت‌اند. به‌همین دلیل ایویا (سازمان صنایع روستایی سراسر هند) به‌دنبال آموزش نحوه‌ی جلوگیری از بیماری به مردم است. همه می‌دانند که خوراک این میلیون‌ها نفر از نظر ارزش غذایی خیلی کمبود دارد. آن‌چه را که می‌خورند بد مصرف می‌کنند. اطلاعات بهداشت فردی‌شان عملاً صفر است. بهداشت محیط روستایی تا آن حد که بتوان فکر کرد بد است. به‌همین خاطر اگر این معایب بتوانند رفع بشوند و مردم قواعد ساده‌ی بهداشت فردی را بپذیرند، بیشتر بیماری‌هایی که از همه زیادتر از آن‌ها رنج می‌برند بایستی بدون تلاش زیاد یا هزینه‌کرد پول ناپدید شوند. به‌همین دلیل سازمان در فکر باز کردن درمانگاه نیست. در حال حاضر تحقیقاتی در حال انجام است تا معلوم شود که روستاها چه چیزهایی را به‌شکل دارو می‌توانند تامین کنند. درمان‌های ارزان ساتیش بابو^{۲۳۱} تلاشی در آن جهت‌اند. هر چند که به‌شکل باورناپذیری ساده‌اند، او دارد آزمایش‌هایی با این هدف می‌کند که تعداد این درمان‌ها را به‌شدت کم کند، اما بدون کم‌کردن کارآمدی‌شان. او داروهای بازاری را دارد بررسی می‌کند و آن‌ها را آزمایش می‌کند و با داروهای مشابه در فارماکوپه‌ی بریتانیا مقایسه می‌کند. آرزو این است که روستائیان ساده‌دل از دست هیبت قرص‌ها و

^{۲۳۰} - allopathic: دگر درمانی، ضد درمانی. طب مشهور به هومئوپاتیک، طب دانشگاهی رایج را قبول ندارد و آن را آلوپاتیک می‌نامد. منظور از این نام‌گذاری نظام درمانی‌ای است که هدف‌اش مبارزه با بیماری با استفاده از درمان‌هایی مثل دارو یا جراحی است که اثراتی ایجاد می‌کنند که با اثرات بیماری تحت درمان متفاوت یا ناسازگارند.

- ayurvedic: طب آیرودایی. آیرودا در زبان سانسکریت به معنای علم زندگی است. طبی که عرضه می‌کند، ترکیبی از گیاهان دارویی، ماساژ و یوگا است.

- unani: نوعی طب جایگزین که از یونان باستان آمده، اما در هند به‌کار گرفته می‌شود؛ طبی که از درمان گیاهی، رژیم‌های خوراکی و درمان‌های جایگزین استفاده می‌کند.

- homeopathic: شبیه درمانی، همانند درمانی، "درمان به مثل". یک نظام شبه‌علمی درمان جایگزین است. این نظام معتقد است که ماده‌ای که باعث عارضه‌های بیماری در انسان‌های سالم می‌شوند می‌توانند همان نشانگان را در افراد بیمار درمان کنند، یعنی شبیه^۱ شبیه را درمان می‌کند.

دم‌نوش‌های اسرارآمیز خلاص شوند. (۳۰)

وقتی که مردم با مواردی از تب، یبوست یا امثال این بیماری‌های شایع برای کمک گرفتن به سراغ کنش‌گران روستایی می‌آیند، آنان قطعاً آن کمکی را که می‌توانند باید ارائه کنند. وقتی کسی از تشخیص بیماری مطمئن است، بی‌شک داروهای بازار روستا ارزان‌ترین و بهترین داروها هستند. اگر شخصی بایستی برای خود دارو نگهداری کند، روغن کرچک، کینین و آب درحال جوش بهترین عوامل پزشکی اند. روغن کرچک می‌تواند در محل خریده شود. برگ سینا^{۲۳۲} می‌تواند به همان هدف کرچک مصرف شود. کینین را باید به مقدار کم مصرف کنیم. هر تبی نیاز به درمان با کینین ندارد. همین‌طور هر تبی به کینین تسلیم نمی‌شود. خیلی از تب‌ها بعد از روزه گرفتن یا نیم‌روزه ناپدید می‌شوند. پرهیز از غلات، حبوبات، و شیر و به‌جای آن‌ها خوردن آب‌میوه یا آب‌کشمش جوشان، حتی آب جوشان قند زرد با آب لیموی تازه یا تم‌رندی، یک نیم‌روزه است. آب جوشان عامل بسیار قوی درمان است. می‌تواند روده‌ها را تحرک بدهد، باعث تعریق می‌شود و بنابراین تب را کم می‌کند؛ مطمئن‌ترین و ارزان‌ترین ضد عفونی کننده است. در هر موردی که لازم باشد نوشیده شود، باید گذاشت خنک شود به طوری که نسبتاً برای پوست قابل تحمل باشد. جوشاندن به معنای گرم کردن صرف نیست. آب شروع به حباب دادن می‌کند و بعد از این که به جوش می‌آید بخار می‌کند.^{۲۳۳}

در مواقعی که کنش‌گران در مورد خاصی نمی‌دانند چه کنند، باید بگذارند که وایدی‌های محلی حکم کامل داشته باشند. در صورتی که وایدی‌ی نباشد یا قابل اعتماد نباشد و کنش‌گران دکتر انسان‌دوستی را در نزدیکی بشناسند، می‌توانند از کمک او استفاده کنند.

اما متوجه خواهند شد که موثرترین راه برخورد حتی با بیماری^۱ رعایت بهداشت محیط است. بهتر است یادشان باشد که طبیعت عالی‌ترین پزشک است. می‌توانند مطمئن باشند که طبیعت آن‌چه را که انسان به آن آسیب زده ترمیم می‌کند. طبیعت وقتی که انسان دائماً جلوی او را می‌گیرد ناتوان به نظر می‌رسد. آن وقت است که مرگ را می‌فرستد - آخرین و قاطع‌ترین عامل برای نابودی هر آن‌چه که ترمیم‌پذیر نیست، و لباسی تازه برای پوشنده در اختیار می‌گذارد. به همین دلیل کنش‌گران بهداشت محیط و بهداشت فردی بهترین مددکاران یا بهترین پزشکانی اند که هر کس دارد، چه بداند یا نداند. (۳۱)

کمک رسانی پزشکی به‌عنوان بخشی از کار روستایی یا خدمات اجتماعی بخش مهمی از بسیاری از گزارشاتی است که از سازمان‌های مختلف دریافت می‌کنم. این کمک‌رسانی‌ها از تامین دارو برای بیماران دور و نزدیک شروع می‌شود و تا هر کسی

^{۲۳۲} - senna: گونه‌ای بزرگ از بوته، درختچه و درخت است که در ایران هم به این اسم نامیده می‌شود. نوعی از آن به‌عنوان مسهل استفاده می‌شود.

^{۲۳۳} - در واقع، حباب دادن نشانه‌ی جوشش است، اما بخار از حدود ۴۵ درجه شروع می‌شود.

که خود را به عنوان توزیع کننده‌ی این نوع کمک‌ها معرفی می‌کند ادامه پیدا می‌کند. این به معنای آن است که مشکلی از جهت مسئول پزشکی وجود ندارد. او نیازی ندارد که دانش زیادی یا اصلاً دانشی از بیماری‌ها و نشانه‌های‌شان داشته باشد. داروها را اغلب به رایگان از داروسازان یاری‌گر دریافت می‌کند. هدیه‌ها همیشه از اهداکنندگان بی‌حساب و کتابی داده می‌شود که اگر بتوانند احسان خود را در راه کمک به بشریت رنج‌کشیده توزیع کنند وجدان‌شان راضی می‌شود.

این خدمت اجتماعی به نظر من کندترین شکل خدمت و حتی اغلب زیان‌آور است. به این علت زیان‌آور است که از بیمار انتظار نمی‌رود برای بلعیدن دارویی که به او داده می‌شود هیچ کاری نکند. او با دریافت دارو اصلاً عاقل‌تر نمی‌شود. اگر اتفاقی هم می‌افتد این است که بدتر از قبل می‌شود. دانستن این که می‌تواند به رایگان یا با پولی بسیار کم، قرصی یا معجونی را مصرف کند که فلان مشکل‌اش را حل می‌کند او را وسوسه می‌کند که این کار را باز هم تکرار کند. این واقعیت که می‌تواند آن کمک را مجانی بگیرد عزت نفس‌اش را تضعیف می‌کند؛ عزت نفسی که بایستی "دریافت در برابر هیچ" را عار بدانند.

کمک پزشکی دیگری وجود دارد که نعمت است. این کمک را کسانی می‌دهند که ذات بیماری را می‌شناسند، کسانی که به بیمار خواهند گفت چرا فلان شکایت جسمی را دارند و به آنان هم خواهند گفت چه طور از آن‌ها پیشگیری کنند. این نوع خدمت‌گزاران در همه‌ی ساعات غیر معمول روز یا شب برای کمک می‌شتابند. این نوع کمک سنجیده و با حساب و کتاب آموزش بهداشت است، یاد دادن رعایت نظافت و دستیابی به سلامتی است. اما این خدمت کمیاب است. در اکثریت موارد اشاره به کمک‌رسانی پزشکی در گزارش‌ها، تکه‌ای آگهی تبلیغاتی اند که آخرشان به هدایایی برای سایر فعالیت‌هایی می‌رسد که شاید به اندازه‌ی کمک پزشکی نیازمند تلاش و دانش نیستند. بنابراین من از همه‌ی کنش‌گران در زمینه‌ی اجتماعی، چه شهری یا روستایی می‌خواهم فعالیت پزشکی‌شان را به عنوان کم‌اهمیت‌ترین بخش خدمت‌شان در نظر بگیرند. بهتر است که به کلی اسم این نوع خدمت نیاید. کنش‌گران خوب بلد اند اقداماتی کنند که در محل کارشان از بیماری جلوگیری کنند. موجودی داروهای‌شان تا آن جا که ممکن است باید کم باشد. آنان باید داروهای موجود بازار را در دهکده‌شان بررسی کنند، خاصیت‌های مشهورشان را بدانند، تا جایی که ممکن است از آن‌ها استفاده کنند. همان‌طور که ما در سیندی (روستایی در نزدیکی واردا) در حال فهمیدن‌ایم، آنان هم متوجه خواهند شد که آب داغ، آفتاب، نمک تمیز، و جوش شیرین همراه با استفاده‌ی گهگاهی از روغن کرچک یا کینین بیشتر اهداف را جواب می‌دهند. ما باید ترتیبی بدهیم که همه‌ی موارد جدی را به بیمارستان عمومی بفرستیم. بیماران دور میرابن جمع می‌شوند و درس‌هایی در زمینه‌ی بهداشت و پیشگیری از بیماری می‌گیرند. بیماران از این روش رسیدگی به جای گرفتن پودر و معجون خالی دلخور نمی‌شوند. (۳۲)

رژیم غذایی

در حالی که واقعیت دارد که انسان نمی‌تواند بدون هوا و آب زندگی کند، اما چیزی که بدن را تغذیه می‌کند خوراک است. ازین روست که گفته‌شده "خوراک زندگی است."

خوراک می‌تواند به سه دسته تقسیم شود: گیاهی، گوشتی، و مخلوط. خوراک‌های گوشتی شامل گوشت پرنده‌ها و ماهی است. شیر محصولی حیوانی است و به هیچ وجه نمی‌تواند در یک رژیم منضبط کاملاً گیاهی قرار بگیرد. شیرتا حد زیادی در خدمت هدف گوشت است. به‌زبان پزشکی، خوراکی حیوانی است. آدم عادی شیر را خوراک حیوانی به حساب نمی‌آورد. از طرف دیگر، انواع تخم‌مرغ‌ها را به عنوان خوراک حیوانی حساب می‌کند. در واقعیت این‌طور نیست. این روزها تخم‌مرغ‌های عقیم هم تولید می‌شوند. مرغ را نمی‌گذارند که خروس را ببیند و با این حال تخم می‌گذارد. تخم عقیم هرگز به جوجه تبدیل نمی‌شود. بنابراین آن کسی که مجاز می‌داند که شیر بخورد نباستی مخالفتی هم با خوردن تخم‌های عقیم داشته باشد.

نظر پزشکی بسیار به نفع رژیمی مختلط است، هر چند که مکتب رشدیابنده‌ای وجود دارد که با قوت طرفدار این است که شواهد کالبد شناسی و فیزیولوژیکی به نفع انسان گیاه‌خوار است.^{۲۳۴} دندان‌ها، معده، روده‌ها و امثال این‌ها در انسان ظاهراً اثبات می‌کنند که منظور طبیعت این بوده که انسان گیاه‌خوار باشد.

رژیم گیاه‌خواری در کنار غلات، حبوبات، ریشه‌های خوردنی، غده‌های گیاهی و برگ‌ها شامل میوه‌های تازه و خشک می‌شود. میوه‌های خشک شامل مغزهایی مثل بادام، پسته، گردو و امثال این‌ها است.

من همیشه طرفدار رژیم گیاهی خالص بوده‌ام. اما تجربه یادم داده که برای کاملاً سالم ماندن رژیم گیاهی بایستی شامل شیر و محصولات شیر مثل دلمه‌ی شیر، کره، روغن کره و امثال این‌ها باشد. این تغییر نظر^۱ فاصله‌گیری چشم‌گیری از نظر اولیه‌ی من است. مدت شش‌سال شیر را از رژیم غذایی‌ام حذف کردم. مشکلی از بابت این خودداری حس نکردم. اما در سال ۱۹۱۷، در نتیجه‌ی ناآگاهی خودم، دچار اسهال خونی شدید شدم. شکل اسکلت شده بودم، اما با کله‌شقی هیچ دارویی

^{۲۳۴} - گاندی گیاه‌خوار است، اما گزارش پزشکان را بدون پنهان‌کاری و همراه با امانت‌داری مطرح می‌کند.

نمی‌خوردم و با همان قدر کله‌شقی از خوردن شیر یا شیر بدون چربی خودداری می‌کردم، به طوری که نمی‌توانستم بدن‌ام را تقویت کنم و توان کافی برای ترک بستر در بدن‌ام جمع کنم. عهد کرده بودم که شیر نخورم. دوستی که اهل پزشکی بود گفت که در موقع عهد بستن من، من فقط شیر گاو و گاو میش را می‌توانستم در ذهنم داشته باشم، پس چرا این عهد باید مانع خوردن شیر بز بشود. همسر من از او پشتیبانی کرد و من تسلیم شدم. راستش را اگر بخواهید برای کسی که شیر را کنار می‌گذارد اگرچه در زمان عهد بستن فقط گاو و گاو میش در ذهن‌اش باشد، شیر باید به کلی ممنوع باشد. شیر های همه حیوانات عملاً ترکیب مشابهی دارند هرچند که نسبت اجزای آنها در هر مورد فرق داشته باشد. به همین دلیل می‌تواند به من گفته شود که ظاهر عهد را انجام داده‌ام نه باطن آن را. با همه‌ی این حرف‌ها شیر بز فوراً آماده شد و من خوردم. ظاهراً جان تازه‌ای به من داد به سرعت برخاستم و کمی بعد توانستم بستر را ترک کنم. به حساب این تجربه و چندین تجربه‌ی دیگر مجبور شدم ضرورت اضافه کردن شیر به رژیم گیاهی خشک سختگیرانه را بپذیرم. فکر می‌کنم که در دنیای بزرگ گیاهان بایستی گیاهانی باشند که ضمن تامین مواد ضروری‌ای که از شیر و گوشت می‌گیریم خالی از عیوب اخلاقی و سایر اشکالات آنها باشند.

از نظر من معایب مشخصی در خوردن شیر و گوشت وجود دارد. برای داشتن گوشت باید حیوانی را بُکشی و از طرف دیگر قطعاً مستحق شیر دیگری جز شیر مادر در کودکی‌مان نیستیم. گذشته از اشکال اخلاقی، اشکالات دیگری هستند که صرفاً از نظر سلامتی اند. هم شیر و هم گوشت با خودشان آسیب‌هایی می‌آورند که مال حیوانی اند که گوشت از آنها به دست می‌آید. دام‌ها کمتر پیش می‌آید که کاملاً سالم باشند. دام 'درست مثل انسان از بیماری‌های بی‌شماری آسیب می‌بیند. حتی وقتی که دام‌ها معاینه‌های دوره‌ای پزشکی می‌شوند چندین بیماری در این‌ها نادیده گرفته می‌شود. به علاوه در حال حاضر معاینه‌ی پزشکی همه‌ی دام‌ها در هند در هر صورت ظاهراً کار بزرگ ناممکنی است. من یک دام‌داری در آشرام سواگرام را اداره می‌کنم. به آسانی می‌توانم از دوستان اهل پزشکی کمک بگیرم. با این حال با قاطعیت نمی‌توانم بگویم که همه‌ی دام‌های دام‌داری سواگرام سالم اند. برعکس گاوی که از نظر همه سالم به نظر می‌آمد، معلوم شد که از سل رنج می‌برد. قبل از این که بیماری تشخیص داده شود شیر این گاو دائماً در آشرام مصرف شده بود. آشرام در ضمن شیر را از کشاورزان محله هم می‌گیرد. دام‌های آنان معاینه‌ی پزشکی نشده‌اند. تعیین این که آیا مصرف یک نمونه‌ی مشخص شیر بی‌خطر است یا نه 'مشکل است. ما به آن میزانی که جوشاندن شیر می‌تواند ما را از بی‌خطری آن مطمئن کند باید تکیه کنیم. اگر آشرام نتواند به معاینه پزشکی بی‌خطای خود ببالد و از ایمنی محصولات لبنی خود مطمئن باشد وضعیت در جاهای دیگر احتمالاً خیلی بهتر نخواهد بود. همان ایرادهایی که در دام‌های شیری وجود دارد تا حد خیلی زیادتری در حیواناتی که برای گوشت سلاخی می‌شوند مصداق دارند. معمولاً آدم برای فرار از این نوع خطرها فقط به شانس تکیه می‌کند. به نظر نمی‌رسد که زیاد نگران سلامتی‌اش باشد. او

خودش را در قلعه‌ی دکترها، وایدیها و حکیم‌ها کاملاً ایمن می‌بیند. دل‌نگرانی و دغدغه‌ی اصلی‌اش کسب ثروت و منزلت در جامعه است. این دغدغه بر روی همه‌ی چیزهای دیگر سایه می‌اندازد. بنابراین تا زمانی که دانشمندانی فداکار در نتیجه‌ی کار پژوهشی بر روی بیمار، جانشینی گیاهی برای شیر و گوشت کشف کنند، انسان به خوردن شیر و گوشت ادامه خواهد داد.

بگذارید به سراغ رژیم مخلوط برویم. انسان نیازمند خوراکی است که بتواند مواد سازنده‌ی بافت را تامین کند تا رشد و استهلاک روزانه‌ی بدن را جواب بدهد. این خوراک باید چیزی را هم داشته باشد که بتواند انرژی، چربی، نمک‌های خاص، و سلولز را تامین کند که به تخلیه‌ی مواد پس‌ماند کمک می‌کند. مواد سازنده‌ی بافت به نام پروتئین شناخته می‌شوند. آن‌ها از شیر، گوشت، تخم‌مرغ‌ها، سبوس‌ها و مغز میوه‌ها به‌دست می‌آیند. پروتئین موجود در شیر و گوشت، به‌عبارت‌دیگر، پروتئین حیوانی که به آسانی هضم‌پذیرتر و جذب‌پذیرتر است، خیلی ارزش‌مندتر از پروتئین گیاهی است. شیر بالاتر از گوشت است. اهل پزشکی به ما می‌گویند در مواردی که گوشت نمی‌تواند هضم شود، شیر کاملاً آسان هضم می‌شود. برای گیاه‌خواران شیر که تنها منبع پروتئین حیوانی است، ماده‌ی خیلی مهم رژیم خوراکی است. پروتئین‌های تخم‌مرغ خام راحت‌ترین و هضم‌شونده‌ی همه‌ی پروتئین‌ها است.

اما هر کسی توان مالی خوردن شیر را ندارد. و شیر در همه‌جا پیدا نمی‌شود. می‌خواهم در این جا واقعیت خیلی مهمی را در باره‌ی شیر یادآوری کنم. برخلاف نظر عامه، شیر بی‌چربی ماده‌ی خیلی ارزشمندی برای رژیم خوراکی است. مواردی هست حتی مفیدتر از شیر با چربی است. کار اصلی شیر تامین پروتئین برای بافت‌سازی و ترمیم بافت است. چربی‌گیری، با این حال که تا حدی چربی‌ها را می‌گیرد، اصلاً کاری به پروتئین ندارد. علاوه بر این، دستگاه‌های موجود چربی‌گیری نمی‌توانند همه‌ی چربی را از شیر بگیرند. احتمال این هم وجود ندارد که چنین دستگاهی در حال ساخت باشد. بدن به چیزهای دیگری علاوه بر شیر، چه با چربی، چه بی‌چربی نیاز دارد. من دومین مقام را به غلات می‌دهم - یعنی گندم، برنج، ذرت خوشه‌ای، باجری^{۲۳۵} و امثال آن‌ها. این‌ها به‌عنوان رژیم خوراکی اصلی استفاده می‌شوند. در استان‌های هند از انواع متفاوت غلات به‌عنوان خوراک اصلی استفاده می‌شود. در خیلی جاها، هم‌زمان فقط از یک نوع غله استفاده نمی‌شود، به‌عنوان مثال، اغلب مقادیر کم گندم، باجری و برنج با هم در غذا استفاده می‌شود. این مخلوط برای تغذیه‌ی بدن لازم نیست. این کار تنظیم کمیت مصرف خوراک را مشکل می‌کند و فشار اضافه‌ای در هضم آن‌ها وارد می‌کند. چون همه‌ی این انواع اساساً نشاسته دارند، بهتر است که در هر بار فقط از یکی از آن‌ها استفاده شود. گندم کاملاً می‌تواند پادشاه غلات توصیف شود. اگر به نقشه‌ی دنیا نگاهی کنیم، متوجه می‌شویم مقام اول را دارد. از نظر بهداشتی، اگر بتوانیم گندم داشته باشیم، برنج و غلات دیگر لازم نمی‌شوند. اگر گندم موجود

^{۲۳۵} Bajra - bajri - نوعی غله‌ی نامرغوب که خوراک اصلی فقرا است و در مناطق خشک هند کشت می‌شود.

نباشد، و ذرتِ خوشه‌ای و امثال آن به دلیلِ ناخوش آمدن یا سختی هضم‌شان نتوانند خورده شوند، باید به برنج رو آورد.

غلات باید خوب پاک شوند، روی سنگ آسیاب آرد شوند و آرد بدست آمده به شکل دست نخورده مصرف شود. باید از آلك کردن آرد خودداری شود. با این کار احتمال دارد غلاف آن که منبع غنی نمک‌ها و ویتامین‌ها است و هر دو از نظر تغذیه ارزشمندترین بخش آن است حذف شود. غلاف سلولز لازم را هم تامین می‌کند که به عمل روده‌ها کمک می‌کند. دانه‌ی برنج که خیلی ظریف است، طبیعت آن را مجهز به پوششی خارجی یا "برون بر" کرده است. این بخش خوردنی نیست. برای برداشتن این بخش ناخوردنی، برنج باید کوبیده شود. این کوبیدن فقط باید آن قدری باشد تا همین پوشش را از پوسته‌ی خارجی دانه‌ی برنج جدا کند. اما برنج کوبی ماشینی نه تنها پوست بیرونی را جدا می‌کند، بلکه برنج را با برداشتن غلاف‌اش می‌سابد. دلیل محبوبیت برنج ساییده در این واقعیت است که ساییدن به طول مدت نگهداری کمک می‌کند. غلاف برنج خیلی شیرین است و تا زمانی که برداشته نشود، موجودات خاصی به آسانی به برنج حمله می‌کنند. برنج ساییده و گندم بی غلاف، به ما تقریباً نشاسته‌ی خالص می‌دهند. مواد موجود مهمی در غلات با جدا کردن غلاف از دست می‌روند. غلاف برنج به عنوان پودر ساب برنج فروخته می‌شود. این ماده و غلاف گندم می‌توانند خودشان به تنهایی پخته و خورده شوند. به شکل نانِ تاوه‌ای کوچک (چاپاتی) یا کیک هم درست شوند. ممکن است که چاپاتی‌های برنج بتوانند هضم پذیرتر از برنج سبوس دار باشند و در حالت سبوس دار یک مقدار کمتر می‌تواند رضایت کامل ایجاد کند.

عادت داریم که هر لقمه‌ی چاپاتی را قبل از خوردن در سسِ سبزی جات یا دال فرو ببریم. نتیجه این که خیلی‌ها غذای‌شان را بدون جویدن درست فرو می‌برند. جویدن گام مهمی در روند هضم است، به خصوص در هضم نشاسته. هضم نشاسته از زمان تماس گرفتن آن با آب دهان در خود دهان شروع می‌شود. جویدن مخلوط شدن کامل غذا با آب دهان را حتمی می‌کند. بنابراین خوراک‌های نشاسته‌ای بایستی به شکلی نسبتاً خشک خورده شوند، چرا که منجر به جریان بیشتر آب دهان می‌شود و جویدن کامل آن را هم ضروری می‌کند.

بعد از غلات تامین کننده‌ی نشاسته، نوبت حبوبات تامین کننده‌ی پروتئین - لوبیاه‌ها، عدس و غیره می‌رسد. تقریباً به نظر می‌آید هر کسی فکر می‌کند که حبوبات بخش اساسی رژیم غذایی اند. حتی گوشت خواران باید حبوبات بخورند. به آسانی می‌توان فهمید کسانی که بایستی کار سخت بدنی انجام بدهند و کسانی که توان مالی شیر خوردن را ندارند، بدون حبوبات نمی‌توانند سر کنند. اما من بدون هر تردیدی از هر نوع آن می‌توانم ادعا کنم آنانی که اهل مشاغل نشسته اند، مثلاً کارمندان، کاسب کاران، حقوق دانان، دکترها، معلمان و آنانی که آن قدر فقیر نیستند که از پس خرید شیر نیابند، نیاز به حبوبات ندارند.

عموماً حبوبات را سخت‌هضم حساب می‌کنند و نسبت به غلات به مقدار بسیار کمتری خورده می‌شود. از بین حبوبات نخودها، ماش و لوبیاسفیدها^۱ بیشترین مشکل هضمی و مانگ و ماسور (انواع عدس)^۱ کمترین را دارند.

سبزیجات و میوه‌ها در فهرست ما سوم اند. آدم می‌تواند انتظار داشته باشد که در هند ارزان و به آسانی در دسترس باشد. اما این طور نیست. آن‌ها تنقلاتی برای مزه‌ی بیشتر غذای مردم شهری به حساب می‌آیند. در روستاها سبزیجات تازه کمیاب است، و در خیلی از جاها میوه در دسترس نیست. این کمبود سبزیجات و میوه‌ها ایرادی به نظام اداری هند است. روستائیان اگر بخواهند می‌توانند سبزی‌های زیادی بکارند. مسئله‌ی میوه نمی‌تواند به این سادگی‌ها حل شود. قانون اراضی از نظر روستایی قانونی بد است. اما من دارم آن را زیر پا می‌گذارم.

در بین سبزیجات تازه مقدار مناسبی از سبزیجات برگ‌دار بایستی هر روز خورده شود. من در بین سبزیجات سیب‌زمینی، سیب‌زمینی شیرین، سیب‌زمینی سوران و امثال آن‌ها را شامل این‌ها نمی‌بینم، که اساساً تامین نشاسته می‌کنند. آن‌ها باید در همان طبقه‌ی غلات تامین نشاسته دسته‌بندی بشوند. توصیه می‌شود که کمک معقولی از سبزیجات معمولی تازه دریافت شود. بعضی انواع خاص مثل خیار، گوجه‌فرنگی، خردل و شاهی و سایر برگ‌های ترد و تازه لازم نیست که پخته شوند. باید خوب شسته شوند و در اندازه‌های کوچک مصرف شوند.

در مورد میوه‌ها، رژیم روزانه‌ی مان باید میوه‌های موجود فصل را در خود داشته باشد. میوه‌هایی مثل انبه، جامبو^{۲۳۶}، انواع انگور، پاپایاها، لیمو شیرین یا ترش، انواع پرتقال، موسامبی (نوعی مرکبات) و امثال این‌ها. همه‌ی این‌ها باید در فصل‌شان مصرف شوند. بهترین زمان مصرف میوه اول صبح است. صبحانه‌ای از میوه و شیر بایستی رضایت کامل را فراهم کند. کسانی که زود نهار می‌خورند می‌توانند برای صبحانه فقط میوه بخورند.

موز میوه‌ی خوبی است. اما چون از نظر نشاسته خیلی غنی است، جای نان را می‌گیرد. شیر و موز خوراک کاملی را می‌سازند. مقدار معینی هم چربی لازم است. این را می‌شود از روغن حیوانی یا روغن نباتی به‌دست آورد. اگر روغن حیوانی موجود باشد، روغن نباتی لازم نیست. هضم روغن گیاهی سخت است و به اندازه‌ی روغن حیوانی خالص مغذی نیست. یک اونس و نیم^{۲۳۷} روغن حیوانی برای هر نفر در هر روز برای تامین نیازهای بدن باید بسنده در نظر گرفته شود. شیر با چربی هم منبع روغن

^{۲۳۶} - Jumbo: نوعی میوه‌ی گرمسیری

^{۲۳۷} - ounce: هر اونس ۲۸ گرم است. با این حساب یک و نیم اونس ۴۲ گرم می‌شود.

حیوانی است. کسانی که توان مالی اش را ندارند باید برای تامین چربی لازم روغن کافی بخورند. در بین روغن‌ها، روغن خوراکی معمولی، روغن بادام زمینی، روغن نارگیل بایستی ترجیح داده شوند. روغن باید تازه باشد. در صورت امکان بهتر است از روغن دست‌افشرد استفاده کرد. روغن گیاهی و روغن حیوانی موجود در بازار عموماً به کلی بی‌فایده‌اند. این مایه‌ی تاسف و شرم بسیار است. اما تا زمانی که درست‌کاری بخش جداناپذیر اخلاق کسب‌وکار نشده باشد، چه از راه آموزش یا قانون‌گذاری، هر فردی مجبور است با صبر و پشتکار و جستجو جنس خالص را تهیه کند. آدم نباید به هر چه که گیرش می‌آید بدون توجه به کیفیت‌اش رضایت بدهد. خیلی بهتر است که کلاً بدون روغن حیوانی و نباتی گذراند تا روغن گیاهی فاسد و روغن حیوانی ناخالص خورد. همان‌طور که در مورد چربی گفته شد، مقدار معینی شکر هم لازم است. هر چند که میوه‌های شیرین^۱ شکر زیادی تامین می‌کنند، اما ضرری ندارد که روزانه یک تا یک و نیم اونس شکر سفید یا قهوه ای خورد. اگر کسی دست‌اش به میوه‌های شیرین نمی‌رسد، شکر ضرورت پیدا می‌کند. اما اهمیتی که این روزها به چیزهای شیرین می‌دهند نادرست است. آدم‌های شهری چیزهای شیرین خیلی زیادی می‌خورند. پودینگ‌های شیری، شیرینی‌های شیری و انواع دیگر شیرینی به مقدار بسیار زیاد مصرف می‌شوند. آن‌ها همگی نالازم‌اند و به‌جز در مواقعی که مقدار خیلی کمی استفاده می‌شوند مضر‌اند. می‌توان بدون ترس از هر اغراقی گفت خوردن شیرینی‌ها و سایر خوردنی‌های لذیذ، در کشوری که میلیون‌ها نفر یک وعده خوراک معمولی گیرشان نمی‌آید معادل دزدی است.

هر آن‌چه که در مورد شیرینی‌ها قابل‌اعمال است، با همان شدت در مورد روغن حیوانی و روغن گیاهی مصداق دارد. نیازی نیست که خوراک در روغن حیوانی یا نباتی سرخ شود. مصرف روغن حیوانی در تهیه‌ی پوریس^{۲۳۸} و لاددس^{۲۳۹} اسراف‌کاری غیر عاقلانه است. آن‌هایی که عادت به این خوراکی‌ها ندارند اصلاً نمی‌توانند این خوراک‌ها را بخورند. مثلاً انگلیسی‌ها دفعه‌ی اولی که به کشور ما می‌آیند نمی‌توانند شیرینی‌ها و خوراکی‌های سرخ‌شده‌ی ما را بخورند. آن‌هایی هم که می‌خورند اغلب دیده‌ام که مریض می‌شوند. ذائقه را یاد می‌گیریم و با ما به دنیا نمی‌آید. همه‌ی غذاهای لذیذ دنیا با لذتی که گرسنگی به غذا می‌دهد برابری نمی‌توانند بکنند. آدم گرسنه یک تکه نان خشک را با بیشترین لذت می‌خورد، در حالی که کسی که گرسنه نیست، از بهترین شیرینی‌ها خودداری می‌کند.

حالا برویم به سراغ این که یک فرد چند بار و چه قدر باید بخورد. خوراک باید به‌عنوان یک وظیفه - حتی به‌عنوان دارو - خورده شود تا بدن را زنده نگه دارد، نه برای خوشایند کام و ذائقه. به این ترتیب، حس لذت بخش از ارضای گرسنگی حقیقی

^{۲۳۸} -puris: نوعی غذای سنتی هندی که آرد سبوس‌دار کامل را گلوله کرده و در روغن سرخ می‌کنند.

^{۲۳۹} - laddus: نوعی شیرینی کوچک گلوله گلوله‌ی هندی

ناشی می‌شود. به‌همین دلیل، می‌توانیم بگوییم لذت وابسته است به گرسنگی و نه خارج از آن. به دلیل عادت‌های اشتباه و شیوه‌ی مصنوعی زندگی ما، آدم‌های انگشت‌شماری خبر دارند که سیستم بدن‌شان به چه احتیاج دارد. معمولاً والدین ما که ما را به دنیا می‌آورند خویشتن‌داری را به ما نمی‌آموزند. عادت‌ها و شیوه‌ی زندگی‌شان در حد معینی بر روی فرزندان تاثیر می‌گذارد. خوراک مادر در طی حاملگی بنا به قاعده بر روی کودک اثر می‌گذارد. بعد از آن در طی کودکی، مادر با همه‌ی انواع غذاهای بامزه ذائقه‌ی کودک را لوس بار می‌آورد. مادر از هر آن چه که ممکن است در حال خوردن باشد تکه‌ای به بچه بدهد و سیستم هاضمه‌ی او را از همان کودکی آموزش غلط بدهد. عادت‌ها که شکل بگیرند، سخت است که فراموش شوند. خیلی کم اند کسانی که موفق شوند از دست آن‌ها خلاص شوند. اما وقتی که انسان متوجه می‌شود که محافظ بدن‌اش است، و بدن‌اش وقف خدمت شده است، مایل می‌شود که قوانین حفظ بدن در شرایط مناسب را یاد بگیرد و سخت تلاش می‌کند که آن‌ها را رعایت کند. حالا ما رسیده‌ایم به این نقطه که می‌توانیم مقدار غذاهای مختلفی را تعیین کنیم که یک فرد با عادت‌های نشستنی نیاز دارد، که بیشتر مردان و زنانی که این صفحات را می‌خوانند از این دسته هستند:

شیر گاو/ ۲ پوند

غلات (گندم، برنج، باجری در مجموع)/ ۶ اونس

سبزی‌جات برگ‌دار/ ۳ اونس

سایر سبزی‌جات/ ۱ اونس

روغن حیوانی/ ۱ و نیم اونس

یا کره/ ۲ اونس

قند زرد محلی یا شکر سفید/ ۱ و نیم اونس

میوه‌های تازه بنا به ذائقه و جیب. در هر صورت خوب است روزی دو عدد لیموی ترش خورد. آب آن را باید گرفت و با سبزی‌جات یا در آب سرد یا داغ خورد.

همه‌ی این وزن‌ها بر حسب ماده‌ی خام‌اند. مقدار نمک را تعیین نکرده‌ام. آن را بنا به ذائقه بعداً باید اضافه کرد.

حالا این سؤال که فرد چند بار باید بخورد. خیلی‌ها دو وعده در روز می‌خورند. قاعده‌ی عمومی خوردن سه وعده است: صبحانه در اول صبح و قبل از رفتن به سر کار، ناهار در میانه‌ی روز و شام در اول شب یا دیرتر. ضرورتی در خوردن بیش از سه وعده وجود ندارد. در شهرها بعضی افراد عادت به ناخنک زدن گاه‌به‌گاه را ترک نمی‌کنند. این عادت مضر است. دستگاه هاضمه به استراحت نیاز دارد. (۱)

حفاظت از روستاها

جمعیتِ صلح

چند وقت پیش پیشنهاد تشکیل جمعیتِ صلحی دادم که اعضایش جان خود را در رسیدگی به ناآرامی‌ها به‌خصوص ناآرامی‌های قومی به خطر بیندازند. این طرح می‌گفت که این جمعیت باید جانشینِ پلیس و حتی ارتش بشود. به‌نظرجاه‌طلبانه می‌آید. اهدافش ممکن است ناممکن از کار در بیاید. با این حال، اگر کنگره قرار است در مبارزه‌ی بی‌خسونت‌اش موفق شود، بایستی قدرتِ رسیدگی صلح‌آمیز با این چنین اوضاعی را ایجاد کند.

پس بیایم ببینیم که یک عضو این جمعیتِ سنجیده چه صلاحیت‌هایی را باید داشته باشد.

(۱) او (مرد یا زن) باید ایمان پرشوری به بی‌خسونت‌ی داشته باشد. این ایمان بدون اعتقاد پرشور به خدا ممکن نیست. یک انسان بی‌خسونت کاری نمی‌تواند بکند مگر با کمک قدرت و رحمت خدا. بی آن جرات مردنِ بی‌خشم، بی‌ترس و بی‌انتقام را ندارد. این شجاعت از این اعتقاد ناشی می‌شود که خدا در قلب همه است و در حضور خدا نباید ترسی داشت. دانستنِ فراگیری حضور خدا به معنای احترام به جان‌ها است، حتی به جان‌هایی که ممکن است دشمن یا قاتلان حرفه‌ای نامیده شوند. این دخالتِ سنجیده‌روند آرامش‌بخشیدن به خشم انسان است در موقعی که دیو درون‌اش به او فرمان می‌دهد؛

(۲) این پیام‌آور صلح بایستی احترامِ یکسانی به همه‌ی ادیانِ اصلی دنیا داشته باشد؛ بنابراین اگر هندو باشد، به سایر اعتقاداتِ فعلی هند احترام می‌گذارد. به همین علت است که باید از اصول کلی ادیانِ ادعایی مختلف در کشور اطلاعاتی داشته باشد؛

(۳) به‌طور کلی، این کار صلح‌آمیز فقط می‌تواند به دستِ افرادِ محلی در محل خودشان انجام شود؛

(۴) این کار می‌تواند انفرادی یا گروهی انجام شود. بنابراین هیچ کس لازم نیست منتظرِ همراه بماند. با این حال شخص می‌تواند در خودِ یک محل در جستجوی همراه محلی باشد و تشکیل جمعیتِ محلی بدهد؛

(۵) این پیام‌آور صلح از راه تماس‌های خدمت‌ی شخصی با مردمِ محلِ خود یا با حلقه‌ای گزینش‌شده گرم می‌گیرد به‌طوری که

وقتی در موقعیت‌های خصمانه ظاهر می‌شود تا به آن رسیدگی کند، خود را در برابر جمعیت آشوب‌زده به‌عنوان غریبه‌ای بی‌ارزش نمی‌کند که سزاوار مظنون‌شمردن باشد و مهمان‌ناخواسته به حساب بیاید؛

(۶) لازم به گفتن نیست که فرد آشتی‌آور بایستی شخصیتی داشته باشد که ورای سرزنش و ملامت باشد و به بی‌طرفی قطعی خود شهره باشد؛

(۷) عموماً قبل از سر رسیدن توفان نشانه‌های هشدار و وجود دارند. اگر این‌ها شناخته‌شوند، جمعیت صلح تا در گرفتن آتش درگیری صبر نخواهد کرد، بلکه سعی می‌کند پیشاپیش به وضعیت رسیدگی کند؛

(۸) در صورتی که جنبش گسترده شود، خوب است اگر تعدادی کنش‌گر تمام‌وقت وجود داشته باشند، اما وجود آنان ضرورت مطلق ندارد. برنامه این است که تا حد ممکن زنان و مردان خوب و اصیلی وجود داشته باشند. این افراد داوطلب را در سنین مختلف می‌توان پیدا کرد، اما این‌ها باید وقت کافی برای ایجاد روابط دوستانه با مردمی داشته باشند که در حلقه‌ی شان زندگی می‌کنند، و از این‌ها گذشته صلاحیت‌های لازم عضویت در جمعیت صلح را داشته باشند؛

(۹) اعضای جمعیت باید لباس متمایزی بپوشند به طوری که بعد از مدتی بدون کوچک‌ترین مشکلی قابل تشخیص باشند. این‌ها فقط پیشنهاداتی کلی اند. هر مرکزی می‌تواند آیین‌نامه‌ی خود را بر پایه‌ی نکات بالا طراحی کند. (۱)

طرح من برای نیروی پلیس

نیروی پلیس حتی در حکومتی بی‌خسونت هم ممکن است ضروری باشد. می‌پذیرم که این نشانه‌ی بی‌خسنتی ناکامل من است. جرات این را ندارم که اعلام کنم که می‌توانیم بدون پلیس زندگی کنیم، آن‌طور که در مورد ارتش معتقدم که می‌توان. البته حکومتی را که در آن پلیس لازم نباشد می‌توانم تصور کنم و تصور هم می‌کنم، اما این که در تحقق آن موفق خواهیم بود چیزی است که فقط آینده نشان خواهد داد.

اما پلیس تصویری من الگوی کاملاً متفاوتی با نیروی پلیس امروزی خواهد داشت. مامورین آن از باورمندان به بی‌خسنتی تشکیل می‌شوند. آنان خدمت‌گزاران مردم و نه ارباب‌انان خواهند بود. مردم خودبه‌خود، هر گونه کمکی را در اختیارشان می‌گذارند و از راه همکاری دوجانبه‌ی آنان به آسانی به ناآرامی‌های دائماً کاهنده رسیدگی خواهند کرد. نیروی پلیس نوعی

اسلحه خواهد داشت، اما آن را به ندرت به کار خواهد گرفت، اگر که اصلاً به کار بگیرد. در واقع پلیس‌ها باید اصلاح‌گر باشند. کار پلیسی‌شان اساساً محدود به دزدان و سارقان مسلح محدود می‌شود. نزاع بین نیروی کار و سرمایه، و اعتصاب‌ها در یک حکومت بی‌خشونت باید تک‌وتوک شوند، چون نفوذ اکثریت بی‌خشونت آن قدر زیاد خواهد بود که احترام به عناصر اساسی نظام جامعه را در بین مردم حاکم می‌کند. به همین ترتیب جایی برای ناآرامی‌های قومی وجود نخواهد داشت. (۲)

جمعیت‌های داوطلب بی‌خشونت

چند وقت پیش به درخواست من تلاشی برای تشکیل سپاه‌های صلح^{۲۴۰} انجام شد، اما چیزی از آن در نیامد. ولی این درس را یاد داد که عضویت، به‌خودی‌خود، در این نوع سازمان‌ها نمی‌تواند زیاد باشد. به‌طور معمول، راه‌اندازی کارآمد یک جمعیت بزرگ داوطلب بر پایه‌ی زور، به معنای امکان استفاده از زور در صورت بروز نقض انضباط هم هست. در این چنین نهادهایی بر روی شخصیت انسان تاکید کمی می‌شود یا اصلاً نمی‌شود. در این‌ها قد و قامت بدن عامل اصلی است. برعکس، عامل اصلی را بایستی در سازمان‌های بی‌خشونت پیدا کرد که در آن‌ها نیروی شخصیت یا روح به معنای همه‌چیز است و قد و قامت بایستی در مرتبه‌ی دوم اهمیت باشد. پیدا کردن تعداد زیادی از این افراد مشکل است. علت این که گروه بی‌خشونت بایستی کوچک باشد همین است، اگر که قرار باشد موثر باشند. این گروه‌ها می‌توانند در همه‌جا پخش شوند؛ برای یک روستا یا محله یک گروه وجود دارد. اعضا بایستی یکدیگر را خوب بشناسند. هر گروهی سرپرست خود را انتخاب می‌کند. همه‌ی اعضا یک جایگاه و مقام دارند، اما در جایی که هر کس دارد یک کار را انجام می‌دهد بایستی یک نفر باشد که همه به زیر اطاعت او در بیایند، در غیر این صورت کار لطمه خواهد دید. وقتی دو یا چند جمعیت وجود داشته باشد، روسای آن‌ها بایستی بین خودشان مشورت کنند و در مورد خط مشی مشترک تصمیم بگیرند. موفقیت فقط به این شکل به دست می‌آید. اگر جمعیت‌های داوطلب بی‌خشونت مطابق با اصول بالا تشکیل بشوند، به آسانی می‌توانند ناآرامی را متوقف کنند. این گروه‌ها نیازی ندارند که همه‌ی آموزش‌های جسمی ورزش‌های رزمی سنتی^{۲۴۱} را بگذرانند، اما بخش خاصی از آن ضرورت خواهد داشت.

اما یک چیز در اعضای همه‌ی این سازمان‌ها بایستی مشترک باشد و آن اعتقاد بی‌قید و شرط به خداست. او تنها رفیق عمل‌کننده است. بدون ایمان به او این جمعیت‌های صلح بی‌رُمق خواهند بود. فرد به هر اسمی که خدا را صدا بزند، باید بداند که فقط به واسطه‌ی قدرت اوست که عمل می‌کند. این فرد هرگز جان کسی را نخواهد گرفت. اگر لازم باشد می‌گذارد کشته شود و به این وسیله از راه پیروزی‌اش بر مرگ زنده می‌ماند.

Shanti dal - ۲۴۰

akhada - ۲۴۱

فکر انسانی که در زندگی‌اش تحقق این قانون به یک واقعیت زنده تبدیل شده است در بحران سرگردان نمی‌شود. او به شکل غریزی راه درست عمل را می‌داند.

اما با وجود مطالبی که در بالا گفتم، دوست دارم بعضی اصول را که از تجربه‌ی خودم انتخاب کرده‌ام در این جا مطرح کنم:

- ۱- داوطلب نمی‌تواند هیچ سلاحی حمل کند؛
- ۲- اعضای هر جمعیت بایستی به آسانی قابل تشخیص باشند؛
- ۳- هر داوطلبی باید با خود بانداژ، قیچی، سوزن و نخ، چاقوی جراحی و امثال این‌ها را برای ارائه‌ی کمک‌های اولیه با خود داشته باشد.
- ۴- باید بلد باشد که زخمی‌ها را چه‌طور حمل کند و بیرون ببرد.
- ۵- باید بداند آتش را چه‌طور خاموش کند، چه‌طور بدون این که بسوزد وارد منطقه‌ی آتش بشود، چه‌طور برای عملیات نجات از بلندی‌ها بالا برود و با بار یا بدون بار سالم پایین بیاید.
- ۶- باید با تمام ساکنین محله‌ی خود آشنا باشد. این خودش به‌تنهایی یک خدمت است.
- ۷- باید بی‌وقفه، راما^{۲۴۲} را در قلب خود تکرار کند و آنانی را که به این کار معتقدند تشویق کند. انسان اغلب نام خدا را طوطی‌وار تکرار می‌کند و انتظار نتیجه از این کارش دارد. جستجوگر حقیقی بایستی آن ایمان زنده را داشته باشد که نه تنها تکرار طوطی‌وار غیرحقیقی را از درون او پس می‌راند، بلکه از قلب دیگران هم دفع می‌کند. (۳)

کنش گر آرمانی روستا

پیشنهاد می‌کنم که در باره‌ی کار و زندگی مطلوبی صحبت کنم که در جلوی چشم داشته باشید و در جهت آن کار کنید.

شما این‌جا نیامده‌اید که دنبال یک جریان شغلی درآمدزا به معنای واقعی کلمه باشید. ارزشِ امروزی انسان با روپیه، پیسه و آنه^{۲۴۳} اندازه‌گیری می‌شود و آموزشِ تحصیلی فرد مقوله‌ای است سوداگرانه. اگر با آن ملاک در ذهن تان جلو بیایید محکوم به نومیدی هستید. بعد از تحصیل تان ممکن است با دست‌مزدی ده روپیه‌ای شروع کنید و با آن هم تمام کنید. نمی‌توانید این دستمزد را با آن‌چه که رئیس یک شرکت بزرگ یا مقام رسمی بالا به دست می‌آورد مقایسه کنید.

بایستی استانداردهای فعلی را عوض کنیم. ما قولِ شغل و حرفه‌ی دنیوی به شما نمی‌دهیم. در واقع شما را می‌خواهیم از این نوع جاه‌طلبی‌ها دور نگهداریم. از شما انتظار می‌رود که کمک هزینه‌ی خوراک خود را در حد ۶ روپیه در ماه نگهدارید. کمک هزینه‌ی خوراک یک کارمند رسمی عالی‌رتبه‌ی خدمات دولتی ممکن است تا ۶۰ روپیه در ماه بالا برود. اما به آن معنا نیست که او به دلیل این کمک‌هزینه‌ی بالاتر^۱ از نظر جسمی یا فکری یا اخلاقی بالاتر از شماست یا بالاتر خواهد بود. او ممکن است برای همین زندگی شاهانه‌اش در همه‌ی این زمینه‌ها پایین‌تر از شما باشد. این را فرض می‌گیرم که شما به این بنیاد آمده‌اید چون صلاحیت‌های تان را با فلز ارزش‌گذاری نمی‌کنید. شما از خدمت کردن تان به کشور در ازای حقوقی صرفاً ناچیز لذت می‌برید. کسی ممکن است هزاران روپیه در بازار بورس دربیورد، اما ممکن است کاملاً برای اهداف ما بی‌فایده باشد. آنان در محیط محقر ما ناراضی خواهند بود و ما هم طبعاً بایستی در محیط آنان ناخشنود باشیم. ما "کنش‌گران"ی آرمانی در جهت آرمان کشور می‌خواهیم. آنان از خوراکی که گیرشان می‌آید ناراحت نمی‌شوند، یا به خاطر رفاهیات ناچیزی ناراضی نمی‌شوند که روستائیان برای‌شان فراهم می‌کنند، روستائینی که کنش‌گران به آنان خدمت می‌کنند. آنان برای آن‌چه که نیاز دارند به خدا توکل می‌کنند و در آزمون‌ها و مصیبت‌هایی که ممکن است به سرشان بیاید شاد می‌شوند. در کشور ما که ۷۰۰ هزار روستا دارد این نوع فکر ناگزیر است. ما توان‌اش را نداریم کنش‌گرانی حقوق‌بگیر داشته باشیم که چشم‌شان به اضافه‌حقوق‌های معمول، صندوق‌های پس‌انداز کارکنان و حقوق بازنشستگی باشد. خدمت‌مومنانه به روستائیان به خودی‌خود آجر خود است.

^{۲۴۳} - اشاره به واحدهای پولی رایج در هند و پاکستان و برمه‌ی دوران گاندی است.

ممکن است بعضی از شما وسوسه بشوید و بپرسید که این استاندارد برای روستائیان هم هست یا نه. در پاسخ می‌گویم نه، به هیچ وجه. این انتظارات از ما خدمت‌گزاران است و نه از مردم روستا که اربابان ما هستند. ما همه‌ی این سال‌ها بر پشت‌شان سوار بوده‌ایم، و می‌خواهیم فقر داوطلبانه و افزایش‌یابنده را برای خود بپذیریم تا سهم اربابان مان خیلی بهتر از امروزشان بشود. باید آنان را قادر کنیم که خیلی بیشتر از آن چه که امروز در می‌آورند در بیاورند. این هدف اتحادیه‌ی صنایع روستایی است. این انجمن نمی‌تواند رونقی بگیرد مگر آن که تعداد هرچه بیشتری از خدمت‌گزاران به شرحی که گفتم وجود داشته باشند. امیدوارم که شما از آن نوع خدمت‌گزاران باشید. (۱)

صلاحیت‌های لازم

[نکات زیر بعضی از مشخصات پیشنهادی گاندی‌جی برای ستیاگرهی^{۲۴۴} است. اما چون در نظر او کنش‌گر روستا هم باید یک ستیاگرهی حقیقی باشد، این مشخصات می‌تواند برای به‌کارگیری بر روی یک کنش‌گر روستا هم در نظر گرفته شود. - ویراستار]

- ۱- باید ایمانی جان‌دار به خدا داشته باشد، چون اوست که تنها تکیه‌گاه محکم است.
- ۲- باید به حقیقت و بی‌خسوفی به عنوان اعتقادش باور داشته باشد و بنابر این به خوبی ذاتی طبیعت انسان ایمان داشته باشد. خوبی‌ای که انتظار دارد با حقیقت و عشقی در انسان‌های دیگر بیدار کند که با رنج کشیدن کنش‌گر بیان می‌شود.
- ۳- او باید زندگی پاکدامنی را در پیش بگیرد و آماده باشد که به خاطر آرمان‌اش زندگی و اموال‌اش را رها کند.
- ۴- او باید خادی‌پوش و ریسنده‌ی همیشگی باشد. این برای هند اساسی است.
- ۵- او باید ضد مشروب باشد و از استفاده از سایر مست‌کننده‌ها هم آزاد باشد تا عقل‌اش شفاف و فکرش استوار باشد.
- ۶- بایستی از صمیم قلب همه‌ی اصول انضباطی‌ای را رعایت کند که ممکن است گهگاهی مقرر شود.

^{۲۴۴} - satyagrahi: ستیاگرهی؛ کسی است که پیرو ستیاگره باشد، کسی که پیرو پایداری و پافشاری در راه حقیقت باشد.

این شرایط نایستی جامع فرض شوند. این‌ها فقط توضیح‌دهنده اند. (۲)

وظایف‌اش

۱- هر کنش‌گری باید پوشنده‌ی همیشگی خادی‌ای باشد که از نخِ خود بافت یا نخِ تاپیدشده از سوی ایسا^{۲۴۵} بافته شده باشد. باید ضدِ مشروب باشد. اگر هندو است باید به نجس‌انگاری به هر شکل یا نوع در شخص خود یا در خانواده‌اش پشت کند و باید فارغ از نژاد، اعتقاد و جنسیت^۱ به آرمانِ وحدتِ بین‌قومی و برابریِ فرصت‌ها و مقام‌ها برای همگان^۲ باور داشته باشد.

۲- بایستی شخصا با هر روستایی منطقه‌ی تحتِ نظارت‌اش در تماس مستقیم باشد.

۳- بایستی کارگران را از بین خود روستائیان استخدام کرده و آموزش بدهد و دفتر ثبتی را برای همه‌ی این‌ها تهیه و نگهداری کند.

۴- بایستی روز به روز گزارش کارهایش را نوشته و نگهداری کند.

۵- بایستی روستاها را به‌شکلی سازمان بدهد که آنان را از راه کشاورزی و صنایع دستی‌شان خودکفا و خوداتکا کند.

۶- بایستی مردم روستا را در زمینه‌ی بهداشت محیط و بهداشت فردی آموزش بدهد و همه‌ی اقدامات را برای پیشگیری از ناسلامتی و بیماری در بین آنان انجام بدهد.

۷- بایستی آموزش مردم روستا را از تولد تا مرگ در راستای "آموزش نو" مطابق با سیاست تعیین‌شده‌ی انجمن آموزش هندوستان^{۲۴۶} سازمان بدهد.

۸- بایستی مراقبت کند تا آنانی که اسم‌شان در فهرست قانونی رای‌دهندگان از قلم افتاده است به درستی در آن فهرست وارد

^{۲۴۵} - اتحادیه‌ی نخریسان سراسر هند.

^{۲۴۶} - Hindustani Talim Sangh

۹- بایستی آنانی را که هنوز واجد صلاحیت قانونی نیستند، تشویق کند تا آن صلاحیت‌ها را برای داشتن حق رای به دست آورند. (۳)

کار در روستا

محور اصلی زندگی کنش‌گر روستایی باید چرخه‌ی ریسندگی باشد. فکر پشت‌خادی آن است که خادی مکمل صنعت کشاورزی و همزیست با آن است. چرخه‌ی ریسندگی را نمی‌توان در جایگاه درست خودش در زندگی مان مستقر دانست مگر این‌که بیکارگی را از روستاهای مان دور کنیم و هر خانه‌ی روستایی را به کندویی پرکار تبدیل کنیم.

کنش‌گر نه تنها منظم‌اً بایستی بریسد، بلکه برای نان‌اش با تیشه یا بیل یا قالب، بنابه‌مورد، سروکار داشته باشد. همه‌ی ساعات‌اش منهای هشت ساعت خواب و استراحت بایستی کاملاً با کارهایی پر شود. بایستی وقتی برای تلف کردن نداشته باشد. بایستی به خود اجازه‌ی تنبلی ندهد و دیگران را هم اصلاً نگذارد که تنبلی کنند. زندگی‌اش باید برای همسایگان‌اش درسی دائمی از تلاش بی‌وقفه و لذت‌بخش باشد. بیکارگی ناخواسته یا خودخواسته‌ی ما باید کنار گذاشته شود. اگر کنار گذاشته نشود، هیچ نوشدارویی برای‌اش فایده‌ای نخواهد داشت و نیمه‌گرسنگی مشکلی ابدی خواهد ماند که الان هم هست. آن کسی که دو دانه می‌خورد باید چهار دانه تولید کند. تا زمانی که این قانون به شکل فراگیر پذیرفته نشود، کاهش جمعیت هر قدر هم که باشد به حل مشکل خدمت نخواهد کرد. اگر این قانون پذیرفته و رعایت شود، برای جادادن به میلیون‌ها نفر بعدی جای کافی داریم.^{۲۴۸}

به این ترتیب کنش‌گر روستایی تجسم زنده‌ی سخت‌کوشی باید باشد. او باید بر همه‌ی روندهای خادی تسلط پیدا کند، از کاشتن پنبه و پنبه‌چینی تا بافتن؛ و همه‌ی فکرش را وقف به کمال رساندن آن روندها کند. اگر با آن مثل یک علم برخورد

^{۲۴۷} - در دموکراسی‌های انتخاباتی واقعی، رای‌دهندگان باید روزهایی قبل از انتخابات در محل زندگی خود ثبت‌نام کرده باشند. به این ترتیب رای‌دهی اتوبوسی غیرممکن می‌شود.

^{۲۴۸} - طبیعی است که ضمانتی قطعی برای تحقق این کفایت وجود ندارد. بنابراین بی‌توجهی به افزایش جمعیت، عملاً کاری خطرناک است. علاوه بر این، ظرفیت بهره‌برداری از منابع طبیعت، در هر سرزمینی، محدودیت دارد، چون قوانین فیزیک و زیست‌شناسی بر آن حاکم است. گاندی این نکته‌ها را در سخن خود در نظر نمی‌گیرد و به اغراق دچار می‌شود. برای پیشگیری از این لغزش، ادعای او باید به یافته‌های علم جمعیت‌شناسی، آمار و پیش‌بینی‌های آماری قابل قبول برای همگان متکی می‌شد.

کند، او را آزار نخواهد داد. بلکه چون هر چه بیشتر به امکان‌های وسیع آن پی می‌برد هر روز از آن لذتی تازه می‌برد. اگر به‌عنوان معلم به روستا می‌رود، بایستی به‌عنوان دانش‌آموز برود، بله، درست شنیدید. کمی بعد از شروع کار متوجه خواهد شد که از روستایی ساده نکات زیادی باید یاد بگیرد. او وارد همه‌ی جزئیات زندگی روستایی می‌شود. باید صنایع دستی روستا را کشف کند و رشد و بهسازی‌شان را بررسی کند. ممکن است روستائیان را نسبت به پیام‌خادی کاملاً بی‌تفاوت ببیند، اما با زندگی خدمت‌گزارانه‌اش بایستی علاقه و توجه را در آنان برانگیزد. البته، نباید محدودیت‌هایش را فراموش کند و درگیر کار بی‌فایده‌ی حل مشکلاتِ بدهی‌های کشاورزان بشود، کاری که برای او بی‌فایده است.

بهداشت محیط و بهداشت فردی بخش عمده‌ی توجه او را باید به خود جلب کند. خانه و اطراف‌اش نه‌تنها باید الگوی تمیزی باشند، بلکه در ترویج بهداشت محیط در کل روستا با در دست‌داشتن جارو و سبد کمک خواهد کرد.

او نباید برای ایجاد داروخانه‌ی روستایی و دکتر روستا شدن تلاشی کند. این‌ها چاله‌هایی‌اند که نباید به دام‌شان افتاد. یک بار در طی سفر هاریجان‌ام^{۲۴۹} با روستایی برخورد کردم که یکی از کنش‌گران‌مان که انتظار می‌رفت باید بیشتر از این‌ها از این مسائل آگاه می‌بود، ساختمانی پرتکلف ساخته بود که در آن داروخانه‌ای جا داده بود و مشغول توزیع دارو به روستاهای اطراف بود. در واقع، داروها به دستِ داوطلبان از خانه‌ای به خانه‌ی دیگر برده می‌شدند و داروخانه به خود می‌بالید که ۱۲۰۰ بیمار را در عرض یک ماه ثبت‌نام کرده است. من طبعاً به‌شدت این کار را به نقد کشیدم. به او گفتم این راه کارکردن برای روستا نیست. وظیفه‌ی درست‌اش انتقال و القای درس‌های بهداشت فردی و عمومی در بین مردم روستا است تا به این ترتیب به آنان نشان بدهد که چه‌طور می‌توان از بیماری پیشگیری کرد و نه این که تلاش برای درمان آنان کند. ازو خواستم که ساختمان قصرمانند را ترک کند و آن را به هیئت‌مدیره‌ی محلی^{۲۵۰} اجاره بدهد و در کپر ساکن شود. تمام ذخیره‌ی دارویی که کنش‌گر لازم دارد کینین، روغن کرچک و ید و امثال این‌ها است. کنش‌گر بایستی تمرکزش بیشتر بر روی کمک به مردم در زمینه‌ی فهم ارزش پاکیزگی شخصی و روستایی و حفظ آن به هر قیمتی باشد.

بعد هم باید خود را به رفاه هاریجان‌های^{۲۵۱} روستا مشغول کند. در خانه‌اش به روی آنان باید باز باشد. در واقع آنان طبیعتاً برای کمک به رفع مشکلات و سختی‌های‌شان به او رو می‌کنند. اگر مردم روستا تحمل نکنند که در خانه‌اش در میان روستا از دوستان هاریجان پذیرایی کند، بایستی جایش را عوض کند و در قلب محله‌ی خاص هاریجان‌ها ساکن بشود.

^{۲۴۹} - گاندی برای خاطر بهروزی هاریجان‌ها (نجس‌ها) و تبلیغ حقوق برابر آنان یک سفر دور هند داشته است.

^{۲۵۰} - Local Board: بخشی از نظام اداری هند که حوزه‌ی مسئولیت‌اش در روستا بوده.

^{۲۵۱} - harijan: اصطلاحاً همان نجس‌ها

در این جا چند کلمه در باره‌ی دانش الفبا جای خود را دارد، اما من بایستی در باره‌ی تاکید نابه‌جا بر روی آن به شما هشدار بدهم. با این فرض اقدام نکنید که نمی‌توانید آموزش روستایی را بدون یاد دادن خواندن و نوشتن به کودکان و بزرگسالان شروع کنید. اطلاعات خیلی زیادی در باره‌ی امور جاری، تاریخ، جغرافی و حساب مقدماتی می‌تواند با کلام و قبل از سروکار داشتن با الفبا منتقل شود. چشم و گوش و زبان قبل از دست به کار می‌افتند. خواندن قبل از نوشتن، و نقاشی قبل از کپی حروف الفبا نوبت‌شان سر می‌رسد. اگر این روش طبیعی در پیش گرفته شود، درک کودکان فرصت رشدی بهتری برای آنان است تا زمانی که آموزش کودکان با الفبا و زیر کنترل انجام شود.

زندگی کنش گر باید هماهنگ با زندگی روستا باشد. نبایستی خود را به صورت ادیبی نشان بدهد که سر در کتاب‌هایش فرو برده و از گوش دادن به جزئیات زندگی ملال آور معمولی متنفر است. برعکس، مردم هر وقت که او را ببینند باید او را مشغول به کار با ابزارش ببینند - ابزاری مثل چرخه‌ی ریسندگی، دستگاه بافندگی، تیشه، بیل و غیره - و باید همیشه پاسخ‌گوی پیش‌پاافتاده‌ترین پرسش‌های آنان باشد. او باید همیشه اصرار داشته باشد که برای نان‌اش کار کند. خدا به هر کسی این ظرفیت را داده که بیشتر از نیاز روزانه‌اش تولید کند، و اگر فقط از کاردانی خود استفاده کند منتظر شغلی مناسب با ظرفیت‌اش نخواهد بود، هر چقدر هم که فقیر باشد. خیلی احتمال دارد که مردم با خوش حالی خرج او را بدهند، اما نامحتمل نیست که در بعضی جاها بی‌اعتنایی ببیند. او بایستی باز هم با زحمت راه خود را برود. احتمال دارد که در بعضی روستاها به خاطر هاریجان‌گرایی‌اش تحریم شود. بهتر است در این صورت به هاریجان‌ها نزدیک‌تر شود و به آنان متکی شود تا غذایش را تامین کنند. کنش گر همیشه به خاطر دستمزد کارگری‌اش قیمتی دارد و اگر با وجدان به آنان خدمت کند، عیبی ندارد که تردیدی در پذیرفتن خوراک از هاریجان‌ها نداشته باشد، البته همیشه به این شرط که بیش از آنچه که می‌گیرد بدهد. البته در مراحل خیلی اولیه^۱ کمک مالی ناچیزش را در مواردی که ممکن باشد از صندوقی مرکزی خواهد گرفت.

یادتان باشد که سلاح‌های ما معنوی اند، نیرویی معنوی که اگر نامحسوس و کم‌کم عمل کند، مقاومت ناپذیر عمل می‌کند. رشدش تصاعدی است نه حسابی^{۲۵۲}. تا زمانی که در پشت‌اش موتور پیش‌رونده باشد، هرگز متوقف نمی‌شود. بنابراین پیشینه‌ی همه‌ی فعالیت‌های شما بایستی معنوی باشد. همین‌طور است ضرورت صریح‌ترین خلوص در رفتار و شخصیت.

نبایستی به من بگوئید که این برنامه‌ای است ناشدنی و این که صلاحیت آن را ندارید. این که آن را تا حالا احراز نکرده‌اید

^{۲۵۲} - در ریاضی، تابع با رشد نمایی (تصاعدی)، در طول زمان از تابع رشد حسابی (خطی) به‌شدت پیشی می‌گیرد.

نباید مانعی در راه‌تان باشد. اگر برای عقل و قلب‌تان جذابیت دارد، نباید تردید کنید. از آزمایش کردن طفره نروید. تجربه^۱ به‌خودی‌خود تلاش بیشتر و بیشتر را سرعت می‌دهد. (۴)

انواع وظایف کنش‌گر در روستا

اولین مشکلی که کنش‌گر روستایی باید حل کند، بهداشت محیط عمومی است. بهداشت محیط^۲ فراموش‌شده‌ترین مشکلی است که کنش‌گران را گیج می‌کند و تیشه به ریشه‌ی سلامت جسمی می‌زند و بیماری را رشد می‌دهد. اگر کنش‌گر به یک رفتگر سنتی^{۲۵۳} تبدیل بشود، با جمع کردن مدفوع و تبدیل آن به کود و جاروکردن خیابان‌های روستا شروع خواهد کرد. او به مردم بایستی بگوید که چه‌طور و کجا دستشویی کنند و با آنان در باره‌ی بهداشت محیط و لطمه‌ی بزرگی که ناشی از بی‌توجهی به آن است باید صحبت کند. کنش‌گر کار را ادامه خواهد داد، چه روستایان به او گوش بدهند یا نه. (۵)

اگر بازسازی روستایی قرار نباشد که شامل بهداشت محیط شود، روستاهای ما همین کپه‌های تپاله‌ای که هستند باقی می‌مانند. بهداشت محیط روستایی بخش حیاتی زندگی روستایی است و همان قدر که مهم است سخت هم هست. تلاش قهرمانانه‌ای می‌خواهد تا ناپاکی دیرپا محو شود. کنش‌گری روستایی که از دانش بهداشت محیط روستایی بی‌خبر باشد و رفتگری موفق نباشد، نمی‌تواند خود را برای خدمت به روستا سزاوار بشناسد.

به‌نظر، عموماً پذیرفته‌اند که بدون آموزش تازه یا پایه^۳ آموزش میلیون‌ها کودک در هند تقریباً ناشدنی است. بنابراین، کنش‌گر روستایی بایستی در این کار استاد شود و خودش معلم آموزش پایه شود.

آموزش بزرگسالان به دنبال آموزش پایه به شکل طبیعی سر می‌رسد. در جایی که این آموزش نو ریشه کند، خود کودکان معلم‌های والدین‌شان خواهند شد. باین‌حال، کنش‌گر روستا بایستی آموزش بزرگسالان را هم به‌گردن بگیرد.

گفته‌شده که زن نیمه‌ی بهتر مرد است. تا وقتی که او همان حقوق مردها را در قانون نداشته باشد، تا وقتی که به تولد دختر به اندازه‌ی تولد پسر خوش‌آمد گفته نشود، تا آن زمان باید بدانیم که هند مبتلا به فلج نسبی است. سرکوب زن نفی بی‌خسونتی است. بنابراین هر کنش‌گر روستایی بنا به مورد به هر زنی به چشم مادر، خواهر یا دختر خود نگاه می‌کند و به او

^{۲۵۳} - bhangi: رفتگر عضو پایین‌ترین گروه طبقه‌ی پاریا یا نجس‌ها که طبعاً جمع‌کردن مدفوع از معابر را هم به عهده دارد.

با احترام برخورد می‌کند. تنها این چنین کنش‌گری است که از اعتماد مردم روستا برخوردار خواهد شد.

رسیدن به خودگردانی برای افراد ناسالم ناشدنی است. بنابراین، از این پس دیگر نباید به دلیل غفلت از سلامتی مردم مان مجبور به سرزنش خودمان بشویم. هر کنش‌گر روستایی باید اطلاعاتی از اصول عمومی سلامتی داشته باشد.

هیچ ملتی بدون زبان مشترک نمی‌تواند به وجود بیاید. کنش‌گر روستایی به جای نگران کردن خود برای اختلاف در زبان‌های هندی-هندوستانی و اردو اطلاعاتی از زبان "راشترا بهاشا"^{۲۵۴} باید کسب کند که به شکلی است که هم هندو و هم مسلمان آن را می‌فهمند.

شیفتگی ما به زبان انگلیسی ما را نسبت به زبان‌های ایالتی بی‌وفا کرده است. فقط به خاطر توبه از این بی‌وفایی هم که شده، کنش‌گر روستایی بایستی عشق به زبان خودشان را پرورش بدهد. او باید احترامی مساوی برای همه‌ی زبان‌های دیگر هند قائل باشد، و زبان منطقه‌ای را که ممکن است در آن کار کند یاد بگیرد، تا به این ترتیب قادر باشد روستائیان آن جا را به احترام به زبان خودشان ترغیب کند.

اما همه‌ی این برنامه‌ها^۱ ساختمانی بر روی ماسه خواهد بود اگر بر روی زیربنای محکم برابری اقتصادی بنا نشود. برابری اقتصادی هرگز نباید به معنای مالکیت برابر همه کس در کالاهای دنیوی باشد. بلکه به این معناست که هر کسی باید خانه‌ای مناسب داشته باشد که در آن زندگی کند، غذایی متعادل برای خوردن داشته باشد، و باید خادی کافی داشته باشد که با آن خود را بپوشاند. به این معنا هم هست که نابرابری خشنی که امروزه مرسوم است باید با ابزار کاملاً بی‌خسونت از بین برود. (۶)

کلامی هم خطاب به کنش‌گران روستایی

خادی قطعاً باید در مرکز صنایع روستایی قرار بگیرد. اما به یاد داشته باشید که باید بر روی خودکف کردن روستائیان در خادی تمرکز کنیم. به طور طبیعی از درون خادی خودکفاست که به دنبال آن خادی تجاری خواهد آمد.

البته بایستی هر صنعت دیگر موجود در روستاها را حمایت کنید، صنعتی که برای آن می‌توانید بازاری پیدا کنید. ضمناً باید

مراقبت شود که هیچ مغازه‌ای نباید با ضرر کار کند و هیچ جنسی که بازار ندارد تولید نشود. هشت ساعت از وقت‌تان را به هر مهارت حرفه‌ای خانگی‌ای که دوست دارید اختصاص بدهید و به روستائیان نشان بدهید همان‌طور که شما دست‌مزدتان را می‌گیرید، به همین صورت آن‌ها هم با هشت ساعت کار خواهند گرفت.

نبایستی رفیق و همراهی برای کار با خودتان به روستا ببرید. سیاست ما این است که یک کنش‌گر تنها را به یک یا گروهی روستا بفرستیم. این کار او را قادر می‌کند که کاردانی‌اش را با تمام قدرت نشان بدهد. می‌تواند هر تعداد از خود روستائیان را با خود همراه کند. آنان تحت مدیریت او کار خواهند کرد، اما او عمدتاً مسئول روستای تحت نظرش باید باشد.

بهتر است فریب‌های عصر ماشین و سوسه‌مان نکنند؛ بهتر است بر روی عرضه کردن ماشین‌های بدن‌مان به‌عنوان ابزارهای کامل و کارآمد انجام کار تمرکز کنیم، و بهتر است که بهترین نتایج را از دل آن‌ها بیرون بکشیم. این وظیفه‌ی شما است. بدون تزلزل به سوی آن پیش بروید. (۷)

عقدی هراس

خیلی از کنش‌گران آن‌قدر از زندگی روستایی در هراس اند که می‌ترسند اگر از طرف سازمانی پول دریافت نکنند نتوانند زندگی‌شان را با کار کردن در روستاها بگذرانند، مخصوصاً اگر ازدواج کرده باشند و خانواده‌ای تحت سرپرستی‌شان باشد. به عقیده‌ی من این باوری است نومیدکننده. شکی نیست که اگر کسی با ذهنیت شهری به روستایی برود و بخواهد در روستا زندگی شهری داشته باشد، هرگز به قدر کافی درآمد نخواهد داشت مگر این که او هم مثل مردم شهر روستائیان را استثمار کند. اما اگر کسی در روستایی ساکن شود و تلاش کند که مثل روستائیان زندگی کند، مشکلی در گذران زندگی با عرق جبین نخواهد داشت. باید اطمینان داشته باشد که اگر روستائینی که برای تقلا در طول سال به روش سنتی ناهوش‌مندانه آماده اند، می‌توانند زندگی خود را بگذرانند، او هم حداقل به اندازه‌ی یک روستایی متوسط درآمد خواهد داشت. او این کار را بدون آواره کردن حتی یک روستایی بایستی انجام بدهد، چرا که باید به‌عنوان فردی مولد و نه انگل به روستا برود.

اگر که کنش‌گر 'خانواده‌ای به اندازه‌ی معمول داشته باشد، همسرش و یک عضو دیگر خانوار بایستی کارگر تمام وقت باشند. این نوع کارگر فوراً عضلات روستایی را نخواهد داشت، اما هوش‌مندی‌اش این کمبود را بیش از حد جبران خواهد کرد، اگر که فقط عقدی دو دلی و ترس را به‌دور بیندازد. او کار مولدش را انجام خواهد داد و مصرف‌کننده‌ی صرف نخواهد بود، تا زمانی که پاسخ کافی از روستائیان دریافت کند، به‌طوری که همه‌ی وقت‌اش را در خدمت به آنان پر کند. در آن حالت ارزش دریافت

کارمزدی را خواهد داشت که از اضافه تولید روستائیان گرفته شود، اضافه تولیدی که با تلاش او به دست می‌آید. اما تجربه‌ی چند ماهی که کار روستایی تحت سرپرستی ایویا (اتحادیه‌ی صنایع دستی سراسر هند) ادامه داشته‌است نشان می‌دهد که پاسخ روستائیان خیلی کند خواهد بود و این که کنش‌گر باید الگوی فضیلت و کار در برابر چشم روستائیان باشد. این بهترین درس عینی برای آنان است که قطعاً آنان را دیر یا زود تحت تاثیر قرار می‌دهد، به این شرط که او مثل یکی از آنان زندگی کند، نه مثل فرد پشتیبانی که بین آنان نشسته است و از فاصله‌ای محترمانه ستایش می‌شود.

بنابراین، مسئله این است که چه کار درآمدزایی می‌تواند در روستای خودگزیده‌اش انجام بدهد. او و اعضای خانواده بخشی از وقت خود را صرف تمیز کردن روستا می‌کنند، چه آن که روستائیان به او کمک کنند یا نه. او آن نوع از کمک‌های ساده‌ی پزشکی در حد توان را به آنان می‌رساند. هر کسی می‌تواند داروی مسهل یا کینین تجویز کند یا دُمَل یا زخمی را بشوید، چشم‌ها و گوش‌های کثیف را بشوید و پمادی تمیز را بر روی زخم ببندد. من دنبال کتابی می‌گردم که ساده‌ترین دستوراتی را نوشته باشد که در موارد عادی روزانه در روستاها پیش می‌آید. به هر صورت این دو مورد بایستی یک بخش اصلی کار در روستا باشند. این کارها نباید بیشتر از دو ساعت در هر روز از وقت او را بگیرند. کنش‌گر روستایی چیزی به عنوان روز هشت‌ساعت کار ندارد. در نظر او کار برای روستایی کار عاشقانه است. بنابراین برای زندگی‌اش حداقل هشت ساعت به اضافه‌ی دوساعت وقت می‌گذارد. باید به خاطر داشت که بر طبق طرح تازه‌ای که ایویا و ایسا پیشنهاد کرده اند همه‌ی کارها یک ارزش حداقلی دارند. بنابراین یک شانه‌زن پنبه که به مدت یک ساعت با کمان‌اش کار می‌کند و متوسط مقدار کار را انجام می‌دهد، درست همان دست‌مزدی را می‌گیرد که بافنده، نخ‌ریس یا کاغذساز برای یک مقدار کار معین مربوطه در ساعت می‌گیرند. پس کنش‌گر آزاد است که هر کاری را که به آسانی می‌تواند انجام بدهد انتخاب کند و یاد بگیرد. همیشه باید دقت شود که آن کاری انتخاب شود که محصول‌اش به آسانی در روستا و منطقه‌ی اطراف قابل فروش باشد یا اتحادیه‌ها آن را تقاضا کنند.

نیاز بزرگی که در هر روستا وجود دارد این است که مغازه‌ی امینی وجود داشته باشد که مواد خوراکی غیر تقلبی و سایر جنس‌ها بتوانند به قیمت هزینه‌ی تمام‌شده و کارمزدی متعادل در آن فروخته شوند. درست است که یک مغازه، هر چند کوچک، قدری سرمایه لازم دارد، اما کنش‌گری که در منطقه‌ی کاری‌اش کاملاً شناخته شده است، بایستی به اندازه‌ی کافی از اطمینان دیگران به دست کاری‌اش برخوردار باشد تا بتواند خریدهای عمده‌ی کوچکی را نسیه انجام بدهد.

بهتر است این پیشنهادات عینی را بیشتر از این ادامه ندهم. یک کنش‌گر تیزبین همیشه کشف‌های مهمی خواهد کرد و کمی بعد خواهد دانست که چه کاری می‌تواند بکند تا زندگی‌اش را بگذراند و هم‌زمان درسی عملی برای روستائیان باشد که

قرار است به آنان خدمت کند. بنابراین کاری را انتخاب خواهد کرد که روستائیان را استثمار نکند، و به سلامتی و اخلاقشان لطمه نزند، اما به روستائیان آموزش خواهد داد که صنایعی را در پیش بگیرند تا ساعات آزادشان را پر کنند و درآمد ناچیزشان را بیشتر کنند. در طی مشاهده‌هایش توجه‌اش به سمت پسماندهای روستا از جمله علف‌های خودرو و منابع طبیعی سطحی روستا هدایت خواهد شد. کمی بعد متوجه خواهد شد که می‌تواند از خیلی از آنان استفاده کند. اگر علف‌های خودروی خوراکی را بچیند، انگار که بخشی از غذایش را به دست می‌آورد. میرابین^{۲۵۵} مجموعه‌ای از سنگ‌های مرمگون زیبا را به من نشان داده است که همان‌طور که هستند به چندین مصرف مفید می‌توانند برسند، و من اگر وقت داشته باشم آن‌ها را به زودی به کالای بازاری تبدیل می‌کنم و در زمینه‌ی ابزار ساده‌ای سرمایه‌گذاری می‌کنم تا به آن‌ها شکل‌های مختلفی بتوان داد. کاکا صاحب^{۲۵۶} پسماندهای بامبویی را که به او داده شده است و قرار بوده که بسوزانند^۱ تکه تکه کرده و با چاقویی ساده بعضی از آن‌ها را به کارد پاکت‌بازکنی و قاشق چوبی تبدیل کرده که هر دوی‌شان در تعداد محدود قابل فروش اند. بعضی کنش‌گران در ماگان وادی وقت آزادشان را در درست کردن پاکت یک‌رو سفید پر می‌کنند.

واقعیت این است که روستائیان همه‌ی امیدشان را از دست داده‌اند. آنان مشکوک اند که هر دست‌غریبه‌ای بر گلویشان است و این که به سراغشان آمده تا استثمارشان کند. جدایی بین فکر و کار قوه‌ی تفکر آنان را فلج کرده است. از ساعات کاری‌شان به بهترین وجهی استفاده نمی‌کنند.

کنش‌گر بایستی لبریز از عشق و امید به این روستاها وارد شود، مطمئن باشد که در جایی که مردان و زنان هوش‌مندانه کار نمی‌کنند و نیمی از سال بیکار می‌مانند، او که همه‌ی سال را کار می‌کند و کار را با هوش‌مندی ترکیب می‌کند، نمی‌تواند در کسب اعتماد روستائیان کوتاهی کند و از گذران شرافت‌مندانه و خوب زندگی با کار در بین آنان کوتاه بیاید.

"اما در مورد بچه‌هایم و آموزش‌شان چه باید کرد؟" این پرسش کنش‌گر داوطلب است. اگر کودکان قرار باشد آموزش‌شان را به سبک مدرن انجام بدهند من راهنمایی مفیدی نمی‌توانم بکنم. اما اگر والدین به اندازه‌ی کافی مصمم اند که کودکان‌شان را روستائیانی سالم، پرقدرت، شریف و هوش‌مند بار بیاورند، کودکانی که هر روزه بتوانند درآمد معاش خود را در خانه‌ی تحت

^{۲۵۵} - Shrimati Mirabehn. مادلین اسلید (۱۸۹۲ - ۱۹۸۲) دختر دریادار انگلیسی‌ای بود که با راهنمایی رومن رولان به گاندی معرفی شد و تا آخر عمر گاندی در حلقه‌ی اول یاران او باقی ماند و بعدها هم در جهت تحقق رویاهای گاندی عمل کرد. او عملاً یکی از معتمدترین منشی‌هایش بود. گاندی نام میرابهن را به یاد یکی از زنان مقدس اسطوره‌ای هندو بر او گذاشت.

^{۲۵۶} - Kaka Kalelkar یا Kakasaheb: کاکا کالکار (۱۸۸۵ - ۱۸۸۱)، فعال استقلال هند، اصلاح‌گر اجتماعی، روزنامه‌نگار و پیرو برجسته‌ی فلسفه و روش‌های ماهاتما گاندی.

اختیار والدین‌شان کسب کنند، آن وقت است که آموزش تمام وقت خود را در سایه‌ی والدین خواهند دید. وانگهی، از لحظه‌ای که به سن عقل می‌رسند بخشی از اعضای کسب درآمد خانواده می‌شوند و می‌توانند از دست‌ها و پاهای‌شان به شکلی روش‌مند استفاده کنند. هیچ مدرسه‌ای با خانه‌ای مطلوب برابر نیست و هیچ معلمی با والدین فضیلت‌مند شریف برابر نیست. آموزش دبیرستانی مدرن بار سنگینی است بر دوش روستائیان. بچه‌های‌شان هرگز نمی‌توانند آن آموزش را بگیرند، و خدا را شکر که اگر آموزش خانگی مطلوب را گرفته باشند هرگز چیزی را از دست نداده‌اند. اگر کنش‌گر روستا مردی یا زنی شایسته نباشد که بتواند خانه‌ای شایسته را اداره کند، بهتر است اعتبار بالا و افتخار کنش‌گر روستایی شدن را آرزو نکند (۸)

پرسش‌های کنش‌گران روستا

(I)

اگر همایش کنش‌گران به جای این که از گاندی جی خواسته شود که حرفی بزند، آنان فهرستی از سئوالاتی به او دادند که خواستار روشن‌گری او در موردشان بودند. پرسش‌ها در باره‌ی وظایف کنش‌گران روستا، معیشت‌شان، کار بدنی، رسیدگی به دام‌داری، کار در بین دوبلاهای^{۲۵۷} گجرات و غیره بودند.

تنها وظیفه‌ی کنش‌گر روستا خدمت به روستائیان است، و او می‌تواند به بهترین شکلی به آنان خدمت کند اگر که یازده عهد را به عنوان چراغ راهنما در جلوی خود داشته باشد. این عهدها در دو بیت شعر سروده‌شده‌ی وینوبا^{۲۵۸} آمده‌اند و الان در هر نیایش ساکنان بسیاری از آشرام‌های کشور تکرار می‌شوند:

اَبی‌خشونتِی، حقیقت، دزدی نکردن، براهماچاریا^{۲۵۹}، عدم تملک، کار بدنی، کنترل ذائقه، بی‌ترسی، احترام برابر به همه‌ی ادیان، سوادشی (محدود کردن خود به مبادله‌ی خدمات و تولیدات با نزدیک‌ترین محیط بلافصل اطراف خود و ترجیح به نقاط دورتر)، روحیه‌ی برادری فراگیر – این یازده عهد باید با روحیه‌ی فروتنانه رعایت شوند.

^{۲۵۷} Dubla - قومی که در طول ساحل غرب مرکزی هند و در گجرات زندگی می‌کنند و زبان‌شان گجراتی است. این قوم هم جزو نجس‌ها به حساب می‌آیند.

^{۲۵۸} Vinoba Bhave - وینوبا بهاوی (۱۸۹۵ - ۱۹۸۲)، طرفدار بی‌خشونت و حقوق بشر اهل هند؛ مشهور به آچاریا. به‌خاطر جنبش اهدا و توزیع زمین بهودان شهرت دارد. او به‌عنوان "معلم ملی هند" و جانشین معنوی ماهاتما گاندی به حساب می‌آید. فیلسوفی برجسته بود. در جنبش بهودان، روستا به روستا می‌رفت و تلاش می‌کرد از صاحبان زمین‌های زیاد، برای دهقانان بی‌زمین، زمین‌های اهدایی بگیرد.

^{۲۵۹} Brahmacharya - عهد با خدا برای پرهیزگاری کامل و به معنای لغوی "رفتار سازگار با برهمن" یا "در مسیر برهمن. در یوگا، هندویسم و بودیسم عموماً به سبک‌زندگی‌ای اشاره می‌کند که با خویشتن‌داری یا ریاضت‌جنسی‌ایکد همراه است. در این عهد، طبعاً دزدی و دروغ هم ممنوع است. براهماچاریا وقتی است که شخص بدن و ذهن‌اش را از راه ریاضت کاملاً تحت کنترل قرار می‌دهد.

خرج معاش‌اش را چه‌طور در بیاورد؟ آیا کمک‌هزینه‌ای باید از موسسه‌ای بگیرد، یا آن را با کارکردن به‌دست بیاورد، یا برای آن به روستا وابسته باشد؟ راه مطلوب وابسته بودن به روستا است. شرمی در این کار نیست، جز فروتنی. برای تن‌پروری هم فضایی وجود ندارد، چرا که من نمی‌توانم روستایی را تصور کنم که تن‌پروری را تشویق یا تحمل کند. تمام آن‌چه که کنش‌گر لازم دارد این است که تمام ساعات کاری‌اش را برای روستا کار کند و تمام غلات و سبزی‌جات مورد نیاز اش را از روستا دریافت کند. او می‌تواند پول کمی هم دریافت کند (برای تمبر پست و سایر هزینه‌ها)، البته اگر که به آن احتیاج داشته باشد، هر چند که فکر نمی‌کنم نتواند بدون آن سر کند. روستا به میل خود او را پشتیبانی می‌کند اگر که به دعوت روستا رفته باشد. تصور وضعیتی را می‌کنم که روستائیان نتوانند نظرات‌اش را تحمل کنند و پشتیبانی‌شان را قطع کنند، مثل همان‌طوری که وقتی در سال ۱۹۱۵ نجس‌ها را در آشرام ساتیاگراها پذیرفتم با من کردند. آن وقت است که برای معاش خود باید کار کند. وابستگی به یک موسسه فایده‌ای ندارد.

کنش‌گر روستا به این خاطر در روستا است که تا حد ممکن کار جسمی کند و به روستائیان بیاموزد که با گذشت زمان بیکارگی را کنار بگذارند. او می‌تواند هر نوع کاری بکند، اما ترجیح با رفتگری است. رفتگری قطعا کار مولدی بود. من اصرار بعضی از کنش‌گران را دوست دارم به این که حداقل نیم‌ساعت را تماما به کار خدمات و از نوع مولد اختصاص بدهند. رفتگری قطعا در آن دسته‌بندی قرار داشت. همین‌طور آسیاب کردن؛ چون پول صرفه‌جویی شده انگار پولی است که به‌دست آمده.

شک ندارم که کنش‌گر روستا بایستی برای حساب‌کشی از هر دقیقه‌ی ساعات بیداری‌اش آماده باشد و آن‌ها را با کار پر کند و آن را به شکل واضح در دفتر یادداشت روزانه‌اش بنویسد. خاطرات واقعی آینده‌ی ذهن و روح خاطره‌نویس است، اما خیلی‌ها گزارش‌دهی صادقانه‌ی فعالیت‌های ذهن‌شان را مشکل می‌بینند. در آن صورت باید خود را محدود کنند به ثبت فعالیت‌های جسمی‌شان. اما نباید به‌طور درهم و برهم انجام شود. صرف گفتن "کار در آشپزخانه" به معنای انجام این کار نیست. کسی ممکن است وقت خود را در آشپزخانه تلف کند. در این گزارش باید کارهای کاملا مشخصی نوشته شود.

خدمت به دوبلاها، به معنای آمادگی در شراکت با تقلا و سختی‌های‌شان است، و تماس پیدا کردن با اربابان‌شان و دیدن منصفانه و مشفقانه‌ی آن چیزهایی است که با آن‌ها درگیرند.

کنش‌گر روستایی سیاست را به حال خود رها می‌کند. ممکن است عضو حزب کنگره باشد، اما نمی‌تواند در کارزار انتخاباتی

شرکت کند. او به میل خود و برای خودش کارش را ترک کرده است. هر دو اتحادیه‌ی ایویا و ایسا را کنگره تاسیس کرده است، با این حال آن‌ها مستقل از کنگره کار می‌کنند. علت این که چرا آن‌ها و اعضای‌شان از همه‌ی سیاست‌های کنگره دوری می‌کنند در همین جا است. راه بی‌خسوفتی این است.

او دسته بندی‌های روستا را هم به حال خود رها می‌کند. او بایستی به آن جا برود و ساکن بشود، اما مصمم برای انجام ندادن خیلی از کارهایی که در شهر بدون آن‌ها کارش راه نمی‌افتد. اگر در روستایی ساکن بشوم باید تصمیم بگیرم که چه کارهایی را با خودم به روستا ببرم، هر قدر هم که آن کارها ذاتا بی‌ضرر باشند. مسئله این است که آیا آن مسائل با زندگی یک روستایی عادی هم ساز اند یا نه. او باید فسادناپذیر باشد و مثل صخره در برابر هجوم و سوسه‌ها بایستد و روستا را از دست‌شان نجات بدهد. حتی یک روح پاک می‌تواند کل یک روستا را نجات بدهد، همان طور که یک بیب‌هیشانا^{۲۶۰} توانست لانکا را نجات بدهد. سدوم و عمورا^{۲۶۱} اگر که یک روح پاک در بین‌شان وجود می‌داشت نابود نمی‌شدند. (۹)

(II)

اگر پاسخ به یک کنش‌گر روستایی که می‌پرسید آیا می‌تواند به خود اجازه بدهد که از شیر و میوه و سبزی جاتی استفاده کند که روستائیان در توان‌شان نیست، گاندی می‌نویسد:

نکته‌ی اصلی‌ای که کنش‌گر روستایی باید در ذهن داشته باشد این است که برای خدمت به روستایی در آن جا است، و این حق و وظیفه‌ی اوست که از مواد خوراکی و ضروریات دیگری که او را سالم نگه می‌دارند و قادر می‌کنند که وظایفش را انجام بدهد استفاده کند. این سخن ضرورتاً پذیرش استاندارد بالاتر زندگی کنش‌گر را پیش می‌آورد، اما حس می‌کنم که روستائیان نسبت به این چیزهای ضروری از کنش‌گر چیزی به دل نمی‌گیرند. او باید خویشتن‌دار باشد، هیچ چیزی را نباید به دلیل ارضای ذائقه‌اش بخورد، زندگی‌اش را باید بدون تجمل بگذراند و همه‌ی ساعات بیداری‌اش را با کار خدمت‌وار پر کند. با این حال احتمال دارد افراد انگشت شماری به شیوه‌ی زندگی‌اش ابراد بگیرند. باید آن انتقادات را فراموش کنیم. رژیم غذایی پیشنهادی من در یک روستا با مقداری کار کافی کلاً دور از دسترس نیست. شیر عموماً به دست می‌آید، و میوه‌های متنوعی

^{۲۶۰} - Bibhishana یا Vibhishana: برادر کوچک‌ترِ راونانا، پادشاه لانکا در حماسه‌ی باستانی رامایانا. او با وجودی که خودش راکشاشا بود، راونانا را

ترک کرد و به ارتش راما پیوست. بعداً، وقتی راما راونانا را شکست داد، راما قبل از برگشتن به آیودیا، بیب‌هیشانا را پادشاه لانکا کرد.

^{۲۶۱} - Sodom and Gomorrah: دو شهر که در سفر پیدایش کتاب مقدس مسیحیان و قرآن یاد شده‌اند. برطبق داستان این دو شهر و چهار شهر

دیگر در ساحل شرقی رود اردن قرار داشتند. مردم این دو شهر به دلیل گناه لواط^۱ عذاب شده و نابود شدند. شهر صوغر از عذاب در امان ماند و لوط پس از هجرت از شهر سدوم به آن جا رهسپار شد.

وجود دارند، مثل بر، کارامدا، گُلِ مورا که به آسانی در دسترس اند، اما ارزشی برای شان قائل نیستیم چون به سادگی در دسترس اند. انواع برگ‌های دیگر در دسترس اند که در روستاهای مان به شکل خودرو در می‌آیند، برگ‌هایی که به خاطر بی‌خبری و تنبلی محض از آن‌ها استفاده نمی‌کنیم. (اگر فخر فروشی نباشد) من خودم از گونه‌های مختلف این برگ‌های سبز دارم استفاده می‌کنم که هرگز قبلاً امتحان نکرده بودم؛ برگ‌هایی که متوجه شدم بایستی از قبل هم استفاده می‌کردم. این امکان کاملاً در روستا وجود دارد که گاو ماده بتواند خرج نگهداری و خوراک‌اش را در بیاورد. من این تجربه را امتحان نکرده‌ام، اما فکر می‌کنم ممکن باشد. این حس را هم دارم که برای روستائیان ناشدنی نیست که همان مواد خوراکی مصرفی کنش‌گران روستا را تهیه کنند و با آن‌ها زندگی کنند و به این ترتیب همان استاندارد زندگی را در پیش بگیرند. (۱۰)

(III)

پرسش: تقریباً در همه‌ی روستاها احزاب و دسته‌بندی وجود دارد. وقتی فراخوان کمک می‌دهیم، خواه‌ناخواه، درگیر جنگ قدرت محلی می‌شویم. چه طور می‌توانیم از این مشکل دور بمانیم؟ آیا بایستی تلاش کنیم هر دو دسته را دور بزنیم و کار را به کمک کارگران بیرون از روستا انجام بدهیم؟ تجربه‌ی ما این است که این نوع کار کاملاً مشروط به کمک از بیرون می‌شود^{۲۶۲} و به محض این که منبع بیرونی کنار بکشد، کار فرو می‌پاشد. پس ما چه کار باید بکنیم تا ابتکار عمل محلی را رشد بدهیم و همکاری محلی را بپروریم؟

پاسخ: برای هند دریغ و افسوس می‌خورم که سروکله‌ی احزاب و دسته‌جات در روستاها باید پیدا شود، همان‌طور که در شهرها پیدا می‌شوند؛ و وقتی که جنگ قدرت با بی‌فکری نسبت به رفاه روستاها و بیشتر برای سوء استفاده از آنان برای بیشتر کردن قدرت حزب وارد روستا می‌شود، این مانعی می‌شود برای رشد روستائیان به جای کمک به آنان. معتقدم هرچه که هم پیش بیاید، باید تا حد ممکن از کمک محلی استفاده کرد و اگر از آلودگی جنگ قدرت برکنار بمانیم، احتمالاً اشتباه نکرده‌ایم. یادمان باشد که مردان و زنان دست‌آموز انگلیس در شهرها به شکل شرم‌آوری از روستاهای هند که ستون فقرات کشور اند غفلت کرده‌اند. روند یادآوری غفلت‌مان موجب القای صبر برای کار طولانی در ما می‌شود. هرگز حتی به یک روستا نرفته‌ام که خالی از کنش‌گری صادق باشد. وقتی که به اندازه‌ی کافی فروتن نباشیم تا هر قابلیت را در روستاهای مان تشخیص بدهیم، در پیدا کردن این کنش‌گرها شکست می‌خوریم. البته که باید سیاست محلی را کنار بگذاریم و انجام این کار را وقتی یاد خواهیم گرفت که از همه‌ی احزاب و غیر احزاب کمک بگیریم، اگر که کمک‌شان واقعا مفید باشد. من دور زدن روستائیان را قاتل موفقیت می‌بینم. تا جایی که این مشکل خاص را می‌شناختیم با قاطعیت سعی کردم قاعده‌ی "یک روستا، یک کنش‌گر" را

^{۲۶۲} - منظور پرداخت هزینه‌ی کارگران مزد بگیر بیرونی است که باید از بیرون هم تامین شود.

رعایت کنم، به جز در مواردی که کنش‌گر زبان‌بنگالی نداند، در آن صورت یک مترجم با او همراه می‌شود. فقط می‌توانم بگویم که این سیستم تا این جا هدف را تامین کرده است. بنابراین بایستی تجربه‌ی شما را جدی بگیرم. باید این را هم بگویم که ما درگیرِ عادتِ خطرناکِ رسیدنِ سریع به نتایج شده‌ایم. قبل از صدورِ محکومیتِ گسترده آن‌طور که از جمله بر می‌آید "کار کاملاً مشروط به کمک بیرون می‌شود و به محض این که منبع بیرونی کنار بکشد کار فرو می‌باشد" من تا آن جا پیش می‌روم که بگویم حتی چند سالی تجربه‌ی اقامت در یک روستا، و تلاش برای کار از راه کارگران محلی، نبایستی به عنوان مدرکِ قاطع برای این نتیجه‌گیری به حساب بیاید که کار از راه کارگران محلی و به دست آنان نمی‌تواند انجام شود. برعکس آن به روشنی درست است. حالا برای من ضرورتی ندارد که آخرین جمله را به شکل جزء به جزء بررسی کنم. من می‌توانم به کنش‌گر اصلی با قاطعیت بگویم که: "اگر از بیرون کمکی می‌گیری، از آن دست بکش. تنها، با شجاعت و با هوش‌مندی با همه‌ی کمک‌محلی‌ای که می‌توانی بگیری کار کن و، اگر موفق نمی‌شوی، خود را متهم کن و نه کسی دیگر را و نه هیچ چیز دیگر را (۱۱)

گفتگو با کارآموزان

پرسش: آیا روستائیان به دیدن شما می‌آیند؟

پاسخ: بله می‌آیند، اما نه بدون ترس و شک. این یکی از موارد کوتاهی‌های آنان است. ما آنان را باید از این رفتار خلاص کنیم.

پرسش: چه گونه؟

پاسخ: به آرامی با جادادن خودمان در قلب‌شان. ما آنان را باید از این ترس که آمده‌ایم تا آنان را مجبور کنیم مثلاً از اشتباه دربیابند خلاص کنیم؛ باید با رفتارمان نشان بدهیم که قصد وادارکردن آنان را نداریم، انگیزه‌ی خودخواهانه هم نداریم، اما این کاری است صبورانه. نمی‌توانید آنان را به سرعت به حسن نیت‌تان مطمئن کنید.

پرسش: فکر نمی‌کنید که فقط آنانی که بدون هر مزدی یا کمک مالی کار می‌کنند می‌توانند در آنان اعتماد برانگیزند، یعنی آن‌هایی که از هیچ سازمانی یا از روستا چیزی دریافت نمی‌کنند؟

پاسخ: نه. آن‌ها حتی نمی‌دانند چه کسی برای مزد کار می‌کند و چه کسی نمی‌کند. آن‌چه که بر روی آنان تاثیر می‌گذارد

روش زندگی، عادت‌ها، سخنان، و حتی زبان بدن مان است. تعداد انگشت شماری وجود دارند که نسبت به میل ما به کاسبی مشکوک اند؛ بدون تردید باید شک آنان را برطرف کرد. و بعدش هم با این فکر خیال‌تان را راحت نکنید که کسی که چیزی از یک سازمان یا روستا نمی‌گیرد، در هر صورت خدمت‌گزار مطلوبی است. او اغلب طعمه‌ی حس حق به‌جانبی است که انسان را تباہ می‌کند.

پرسش: شما به ما صنایع روستایی را می‌آموزید. آیا این کار به هدف گذران زندگی ماست یا آموزش به روستائیان؟ اگر هدف دومی باشد، ما در عرض یک سال چه‌طور می‌توانیم استاد یک حرفه بشویم؟

پاسخ: به شما حرفه‌های معمولی را دارند می‌آموزند، چون تا زمانی که اصول را ندانید، نمی‌توانید با پیشنهاد‌های‌تان به مردم کمک کنید. مبتکرترین شما‌ها با دنبال کردن یک حرفه زندگی‌اش را هم می‌چرخاند. چیزهایی که ما در این جا می‌آموزانیم مواردی هستند که احتمال دارد بتوانید در مورد آن حرفه‌ها اطلاعات بهتری به روستایی بدهید. ما سنگ‌های آسیاب و سنگ‌های برنج‌کوبی و پرس‌های اصلاح‌شده برای روغن داریم. ما در حال انجام آزمایش‌هایی در اصلاح ابزارهای مان هستیم و بایستی این اصلاحات را به روستائیان برسانیم. بالاتر از هر چیز صداقت و حقیقت در کسب‌وکار است که باید یادشان بدهیم. آنان در شیر تقلب می‌کنند، در روغن تقلب می‌کنند، و برای منفعت‌های ناچیز حقیقت را دستکاری خواهند کرد. ایراد در آن‌ها نیست، بلکه در ما است. ما مدت‌ها از آنان بی‌خبر بوده‌ایم و فقط استمارشان کرده‌ایم، هرگز چیز بهتری یادشان نداده‌ایم. با تماس نزدیک با آنان می‌توانیم به آسانی راه‌های‌شان را اصلاح کنیم. غفلت و انزوای طولانی 'فکرشان را کند کرده و حتی حس اخلاقی‌شان را هم. ما باید آنان را با نشاط کنیم و در تمام مدت، زندگی دوباره بدهیم. (۱۲)

خطر از درون

هیچ جنبش یا سازمانی که سرزندگی دارد از حمله‌ی بیرونی نمی‌میرد. از فساد و تباہی درونی می‌میرد. آن چه که لازم است شخصیت قوی مبراً است، و تلاش بی‌وقفه همراه با دانش روزافزون از شگردهای کار و یک زندگی ساده‌ی منضبط. کنش‌گرانی که شخصیت‌شان قوی نیست، کنش‌گرانی که زندگی‌شان خیلی بالاتر از زندگی عادی روستائیان است، و خالی از دانشی است که برای کارشان لازم است، تاثیری نمی‌توانند بر روی روستائیان بگذارند.

در همان حالی که این سطرها را می‌نویسم، نمونه‌هایی از آن کنش‌گرانی به ذهن‌ام می‌آیند که به دلیل نداشتن شخصیت سالم یا زندگی ساده^۱ به آرمان و به خودشان صدمه زدند. خوشبختانه نمونه‌های صریح رفتار ناشایست کمیاب اند. اما بزرگ‌ترین

مانع برای رشد کار^۱ ناتوانی کنش گران در برابرسازیِ دخل و خراجشان با مقیاس روستا است. اگر هر یک از این کنش گران بر روی کارش قیمتی بگذارد که خدمت گزارِ روستایی نتواند آن را تاب بیاورد، در نهایت این سازمانها بایستی برچیده شوند. چرا که اصرار بر دست مزد با مقیاس شهر به جز در موارد کمیاب و موقتی، به این معناست که شکاف بین شهرها و روستاها برطرف شدنی نیست. جنبش روستا همان قدر آموزش شهریان است که آموزش روستائیان. کنش گرانی که از شهرها بیرون می آیند بایستی ذهنیت روستایی را در خود ایجاد کنند و هنر زندگی کردن به سبک روستائیان را یاد بگیرند. این حرف معنایش این نیست که مثل روستائیان گرسنگی بکشند. اما به معنای این هست که بایستی تغییری ریشه‌ای در سبک قبلی زندگی به وجود بیاید. در حالی که استاندارد زندگی در روستا باید بالا بیاید، در استاندارد شهر هم بایستی تجدید نظری چشم گیر انجام شود، بدون این که از کنش گر انتظار داشت که به هر صورت نوعی زندگی را در پیش بگیرد که سلامتی اش را تضعیف کند. (۱۳)

وضعیت روستاهای ما

مرد جوانی که تلاش می کند در روستایی زندگی کند و خرج اش را در آورد^۱ نامه‌ای دردآور برای من نوشته است. او انگلیسی زیاد بلد نیست. بنابراین من نامه‌ی زیر را به طور خلاصه در این جا می آورم:

"سه سال پیش که ۲۰ ساله بودم بعد از ۱۵ سال زندگی در شهری کوچک به این روستا آمدم. شرایط خانوادگی ام اجازه نمی داد که به دانشگاه بروم. کاری که شما برای احیای روستایی به عهده گرفته‌اید تشویق ام کرده که زندگی روستایی را دنبال کنم. کمی زمین دارم. روستایم جمعیتی در حدود ۲۵۰۰ نفر دارد. بعد از تماس با این روستا این نکات را در بین سه چهارم جمعیت می بینم:

(۱) حساسیتها و نزاعهای حزبی؛

(۲) حسادت؛

(۳) بی سوادگی؛

(۴) رذالت؛

(۵) چند دسته گی؛

(۶) سهل انگاری؛

(۷) نبود ادب و احترام؛

(۸) پای‌بندی به سنت‌های بی‌معنای کهنه؛

(۹) بی‌رحمی.

این روستا از جاده‌ها دور است. هیچ شخصیت بزرگی تا به حال از این نوع روستاهای دور دیدار نکرده است. همراهی افراد بزرگ در این جا برای پیش‌روی بسیار اهمیت دارد. بنابراین من از زندگی در این روستا می‌ترسم. آیا این روستا را ترک کنم؟ اگر که نه، راهنمایی‌تان به من چه می‌تواند باشد؟

هر چند که بی‌شک در تصویری که نامه‌نویس جوان ترسیم کرده مبالغه وجود دارد، گفته‌اش عموماً پذیرفته است، دلیل این وضعیت تاسف‌بار خیلی دور از دست نیست. روستاها مدت زیادی از غفلت کسانی که از آموزش سود برده‌اند رنج برده‌اند. این کسان زندگی در شهر را انتخاب کرده‌اند.

جنبش روستا تلاشی است برای ایجاد تماس سالم با روستاها، با برانگیختن آنانی که موتور حرکت‌شان روحیه‌ی خدمت است تا در میان آنان زندگی کنند و خودبیان‌گری وجود خود را^{۲۶۳} را در خدمت به روستائیان به عمل دریاورند. ایرادهای نویسنده^۱ ذاتی زندگی روستایی نیست. آنانی که با فکر خدمت در روستاها ساکن شده‌اند با مشکلات رو در رو وحشت‌زده نمی‌شوند. آنان قبل از این که به آن‌جا بروند می‌دانند که در نتیجه‌ی رفتار روستائیان باید با مشکلات بسیاری از جمله حتی افسردگی دست‌وپنجه نرم کنند. بنابراین فقط آنانی که به خود و ماموریت خود ایمان دارند به روستائیان خدمت کرده و بر زندگی‌شان تاثیر می‌گذارند. زندگی حقیقی‌ای که در بین مردم بگذرد، خودش درسی عملی است که بایستی تاثیر خودش را بر روی محیط نزدیک خود بگذارد. شاید مشکل این مرد جوان این باشد که صرفاً به روستا رفته است تا خرج زندگی را درآورد، بدون آن‌که در پشت تصمیم‌اش روحیه‌ی خدمت باشد. قبول دارم که زندگی روستایی جذابیتی برای آنانی عرضه نمی‌کند که به دنبال پول به آن‌جا می‌روند. بدون انگیزه‌ی خدمت، زندگی روستایی بعد از این که تازگی‌اش از بین برود آدم را آزار می‌دهد. هیچ فرد جوانی که به روستا رفته است نمی‌تواند با جزئی‌ترین تماس با مشکلات، پیگیری کار را کنار بگذارد. تلاش صبورانه نشان خواهد داد که روستائیان فرق زیادی با ساکنان شهرها ندارند و به مهربانی و اعتنا پاسخ می‌دهند. بی‌شک درست است که فرد در روستا این فرصت را نخواهد داشت که با انسان‌های بزرگ روی زمین برخورد کند. با رشد ذهنیت روستا‌اندیش^۱

^{۲۶۳} self-expression. یکی از نشانه‌های شخصیت سالم، داشتن قدرت بیان خود (خودبیان‌گری) به شکل‌های متنوعی است که خلاقیت می‌طلبند، اما در هر صورت از پنهان کردن و سرکوب شخصیت و هویت کاملاً به‌دور است. به کلام دیگر این بخشی از خودشکوفایی است در نظریه‌ی سلسله مراتب نیازهای مزلو.

رهبران لازم خواهند دید که به روستاها سفر کنند و تماس زنده ای با آنان برقرار کنند. به علاوه هم‌نشینی با بزرگان و خوبان از راه نوشته‌های مقدسین فراهم است، مقدسینی مثل چای‌تانیای، راما کریشنا، تولسیداس، کبیر، نانک، دادو، توکارام، تیروآلوار و دیگرانی که آن قدر زیادند که نمی‌شود یاد کرد، اما همان قدر شناخته شده و پرهیزکار اند. مشکل در آماده کردن ذهن برای دریافت ارزش‌های پایدار است. اگر فکر مدرن است - فکر سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی - به این معناست که تأمین متونی که اشتیاق و کنجکاوای را راضی کنند ممکن است. اما می‌پذیرم که آدم نمی‌تواند به آسانی متن مذهبی آنان را پیدا کند. مقدسین برای توده‌ها نوشتند و صحبت کردند. هنوز گرایش ترجمه‌ی اندیشه‌ی مدرن برای توده‌ها به شکلی در خور آنان کاملاً رایج نشده است. اما باید به موقع‌اش رایج شود. بنابر این من به جوانانی مثل نویسنده‌ی نامه توصیه می‌کنم که تسلیم نشوند، بلکه با پافشاری تلاش کنند و با حضورشان روستا را به جایی قابل‌زندگی‌تر و دوست‌داشتنی‌تر تبدیل کنند. این کار را باید با خدمت به روستاها به شکلی پذیرفتنی برای روستائیان انجام بدهند. هر کس می‌تواند کار را این‌طور شروع کند که روستاها را با کار خودشان تمیزتر کرده و بی‌سوادای را تا حد توان‌اش محو کنند. و اگر زندگی خودشان تمیز، روش‌مند و پر تلاش باشد، این بی‌شک مَسری است و تأثیر این نحوه‌ی زندگی در آن روستاها پخش خواهد شد. (۱۴)

زیارت روستاها

شری سیتارام ساستری مشغول سازماندهی چیزی بوده است که می‌تواند زیارت کنش‌گرانی نامیده شود که پیام خدمت به روستا را به محیط خود انتقال می‌دهند. پیشنهاد می‌دهم که زائران باید از هر سفر ریلی، موتوری یا حتی با گاری روستایی خودداری کنند. اگر توصیه‌ام را رعایت کنند متوجه خواهند شد که کارشان موثرتر خواهد شد و هزینه‌ها هم عملاً صفر خواهند شد. نباید بیشتر از دو یا سه نفر گروه تشکیل بدهند. امید دارم که روستائیان این گروه‌ها را جا و خوراک بدهند. گروه‌های کوچک فشاری مالی بر دوش روستائیان نخواهند بود، در حالی که گروه‌های بزرگ احتمال دارد باری به دوش روستائیان باشند. کار گروه‌ها بیشتر باید در زمینه‌ی خدمات بهداشتی محیطی، بررسی شرایط روستا و آموزش به روستائیان در این زمینه باشد که بدون نیاز به چیزهای زیاد چه کارهایی می‌توانند بکنند، و در صورت نیاز به هزینه برای این کارها، این هزینه برای بهبود سلامتی و شرایط اقتصادی خودشان است. (۱۵)

راه‌های نو به‌جای روش‌های کهنه؟

کنش‌گران نایستی بدون تجربه‌ی چشم‌گیر^۱ در امر ابزارهای قدیمی، روش‌های قدیمی، و همکاران قدیمی دخالت کنند. اگر در عین حالی که به اصلاحات فکر می‌کنند، تجربیات کهنه‌ی موجود را دست‌نخورده باقی بگذارند، در امان خواهند بود. آنان

متوجه خواهند شد که این برخورد واقعا به صرفه است. (۱۶)

خدمت روستایی همه‌جانبه

یک کنش‌گر "توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی روستایی"^{۲۶۴} بایستی هر کسی را که در روستا زندگی می‌کند بشناسد و آن خدمتی را که می‌تواند به آنان ادا کند. البته به این معنا نیست که با یک دست همه‌ی هندوانه‌ها را بردارد. او به آنان راه کمک به خودشان را نشان می‌دهد و کمک و موادی را که نیاز دارند برای‌شان تهیه می‌کند. او یاریگران خود را آموزش می‌دهد. به این ترتیب نظر روستائیان را به شکلی جلب می‌کند که دنبال توصیه‌های او باشند و آن‌ها را رعایت کنند. فرض کنید من به روستایی بروم و با یک دستگاه روغن‌کشی در آن جا ساکن بشوم؛ من یک روغن‌کش معمولی با درآمد ۱۵ تا ۲۰ روپیه در ماه نیستم. من ماهتمای روغن‌کش خواهم بود. کلمه‌ی ماهاتما را به شوخی به کار برده‌ام، اما منظورم این است که من به‌عنوان یک روغن‌کش، الگویی برای پیروی روستائیان خواهم شد. من روغن‌کشی هستم که گیتا و قرآن را می‌شناسم. آن قدر سواد کافی دارم که بچه‌های‌شان را آموزش بدهم. ممکن است به دلیل کمبود وقت نتوانم این کار را بکنم. روستائیان به سراغ‌ام می‌آیند و از من می‌خواهند: "لطفاً ترتیبی برای آموزش کودکان‌مان بدهید." به آنان خواهم گفت: "می‌توانم برای‌تان معلمی پیدا کنم، اما باید خرج‌اش را بدهید." و آنان با کمال میل آماده‌ی این کار خواهند شد. من به آنان نخ‌ریسی یاد می‌دهم و وقتی که به سراغ‌ام می‌آیند و از من خدمات بافندگی می‌خواهند، برای‌شان بافنده پیدا می‌کنم به همان شکلی که معلم را پیدا کرده بودم. و بافنده آنان را آموزش خواهد داد که لباس خود را چه‌طور ببافند. در آنان اهمیت بهداشت فردی و محیطی را القاء خواهم کرد و موقعی که می‌آیند و از من سراغ رفتگر را می‌گیرند، به آنان خواهم گفت: "من رفتگرتان خواهم بود و همه‌تان را با این کار آشنا خواهم کرد." این برداشت من از "توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی روستایی" است. (۱۷)

دولت و روستاها

آن چه که دولت می تواند بکند

این پرسشی به جاست که وزرای کنگره حالا که به قدرت رسیده اند چه کاری برای خادار و سایر صنایع روستایی انجام خواهند داد. چه این که وزیری مستقل برای این کار منصوب شده باشد یا نه، باید مطمئناً یک اداره‌ی مستقل برای این کار پیش بینی بشود. در این دوران کمیابی خوراک و پوشاک، این اداره می تواند بیشترین کمک را ارائه کند. وزرا از طریق ایسا و ایویا^{۲۶۵} کارشناسانی در اختیارشان دارند. امروزه این امکان وجود دارد که همه‌ی مردم هند را با خادی، با کمترین هزینه و در کمترین زمان ممکن پوشاند. هر دولت استانی بایستی به روستائیان بگوید که باید خادار خودشان را برای مصرف خود تولید کنند. این خودبه خود تولید و توزیع محلی را با خود می آورد. و بی شک مازادی برای شهرها حداقل تا حد مشخصی ایجاد می کند که به نوبه‌ی خود، فشار را بر کارخانه‌های محلی کم می کند. بعد این کارخانه‌ها می توانند در تامین تقاضای پارچه در سایر بخش‌های دنیا شرکت کنند.

این نتایج چه طور می توانند بدست بیایند؟

دولت‌ها باید به روستائیان اطلاع بدهند که از آنان انتظار می رود خادار را تا یک تاریخ معین برای نیازهای روستای‌شان تولید کنند که بعد از آن پارچه‌ای برای‌شان عرضه نخواهد شد. دولت‌ها به نوبه‌ی خود به روستاها بذر پنبه یا خود پنبه را هر جا که لازم باشد می‌رسانند، به قیمت تمام شده و ابزار تولید هم به قیمت تمام شده، که با قسط های راحت قابل پرداخت مثلا در عرض پنج سال یا بیشتر بتوانند تسویه شوند. آنان هر جا که لازم باشد برای روستائیان مربیانی تامین خواهند کرد و تعهد می کنند که مازاد خادار را بخرند، به این شرط که روستائیان مورد نظر^۱ نیازهای پوشاکی‌شان را با محصول خودشان تامین کرده باشند. این برنامه^۱ کمبود پوشاک را بدون قیل و قال و با هزینه‌های بالاسری خیلی کم پایان می دهد.

روستاها باید پیمایش شوند و فهرستی از چیزهایی تهیه شود که با کمی کمک یا بدون آن می توانند در محل تولید شوند، چیزهایی ممکن است برای استفاده‌ی روستا یا برای فروش به بیرون باشند مثلا از قبیل روغن و کیک پرس شده با دستگاه

^{۲۶۵} - به ترتیب، اتحادیه‌ی نخ‌ریسان سراسر هند و اتحادیه صنایع روستایی سراسر هند

روغن کش، روغن سوخت تهیه شده با دستگاه روغن کش، برنج دست کوب، شیرهی شیرین نخل^{۲۶۶}، عسل، اسباب بازی، پلاس، کاغذ دست ساز، صابون روستایی و غیره. اگر به این ترتیب مراقبت و توجه کافی انجام بگیرد، روستاها که بیشترشان انگار که مرده اند یا در حال مرگ اند، از صدای زندگی پر می شوند و امکان های گسترده ای را به نمایش خواهند گذاشت که خودشان برای تامین بسیاری از خواسته هایشان و شهرها و شهرک های هند در خود دارند.

بعد از آن ثروت بی حساب دامی هند است که از غفلت شرم آور رنج می برد. انجمن حمایت دام^{۲۶۷} که تا به حال به طور درست تجربه نشده، هنوز هم می تواند کمک ارزشمندی بکند.

بدون آموزش پایه، روستاییان به خاطر نداشتن آموزش دارند محرومیت می کشند. این کمبود می تواند با فعالیت انجمن آموزش هندوستان^{۲۶۸} جبران شود. (۱)

اگر وزیر بودم

نظرات ام، که در بالا گفته شد، دست نخورده و بدون تغییر باقی می ماند. اما یک چیز سوء تفاهمی ایجاد کرده است. بعضی دوستان در آن یادداشت قبلی من زور و فشار دیده اند. بابت این ابهام متاسفام. در آن به این پرسش پاسخ داده بودم که دولت های منتخب اگر بخواهند چه کارهایی را می توانند انجام بدهند. با امیدواری ای راستین فرض کرده بودم که آن اعلامیه های دولت هم نمی تواند زور و فشار تفسیر شود. چون هر عمل یک دولت منتخب صالح^۱ رضایت رای دهندگانی را در پشت خود دارد که نماینده ی شان است. رای دهندگان به معنای همه ی مردم اند، چه این که به عنوان رای دهنده ثبت نام کرده باشند یا نه. با این پیشینه، نوشتم که دولت بایستی به روستائیان اعلام کند که بعد از یک مهلت معین، پارچه ی کارخانه ای به روستاها رسانده نمی شود، تا آنان را قادر کند که خادی ای را بیوشند که خودشان تولید کرده اند.

معنای مقاله ی بیست و هشتم آوریل بالا هر چه باشد، می خواهم بگویم که هر طرحی که برای خادی برگزیده شود، بدون همکاری ارادی آنانی که ذینفع اند بایستی به معنای مرگ خادی به عنوان ابزار دستیابی به خودگردانی باشد. آن وقت است که این طعنه که خادی بازگشتی به تاریکی و بردگی قرون وسطی است حرفی است درست. اما من به عکس این نظر معتقدم. در

۲۶۶ - tadgud

۲۶۷ - Goseva Sangh

۲۶۸ - Hindustani Talimi Sangh

حالی که خادی همراه زور و اجبار نشانه‌ی بردگی است، خادی‌ای که با هوشمندی و خودخواسته و اساساً برای استفاده‌ی خود فرد تهیه شده باشد، بی‌تردید نشانه‌ی آزادی ما است. آزادی اگر خودیاری تمام و کمال نباشد هیچ است. اگر خادی حق انسان آزاد و همین‌طور وظیفه‌ی او نباشد، من به‌عنوان یک فرد هیچ کاری با آن ندارم.

یک انتقاد و پرسش دوستانه می‌پرسد آیا خادی‌ای که به این شکل تهیه شده باشد می‌تواند همزمان برای فروش هم باشد. بله، اگر فروش کاربرد دوم آن باشد؛ نه این که تولید برای فروش تنها کاربرد یا کاربرد اصلی آن باشد. این که با فروش خادی شروع کنیم ضرورتی موقت را نشان می‌دهد و به‌علاوه نشانه‌ی بینش کوتاه بین ما است. تجربه 'معلمی بزرگ است. به ما خیلی چیزها یاد داده است. کاربرد اولیه‌ی آن اهمیت خاصی دارد. اما به هیچ وجه آخرین کاربرد هم نیست. اما من باید این زمینه‌ی فریبنده‌ی نظریه‌پردازی را کنار بگذارم و صریحاً به سراغ پاسخ پرسشی بروم که در اول بحث شده است.

دغدغه‌ی اول من به‌عنوان سرپرست مسئول احیای روستاها به‌عنوان مرکز همه‌ی فعالیت‌های دولتی این می‌تواند باشد که در بین کارمندان رسمی^{۲۶۹} افراد شریف و فساد ناپذیر را برای کار پیدا کنم. من بهترین‌شان را در تماس با اتحادیه‌ی نخریسان و اتحادیه‌ی صنایع روستایی که مخلوقات کنگره اند قرار می‌دهم، و طرحی برای بیشترین تشویق صنایع روستایی عرضه می‌کنم. تصریح می‌کنم که نباید هیچ فشاری بر روی روستائیان باشد، که نباید برده‌ی دیگران باشند و بایستی آموزش داده شوند که خودشان به خودشان کمک کنند، و به کار و مهارت خودشان برای تولید کالاهای خوراکی، پوشاکی و سایر ضروریات متکی باشند. پس این طرح باید جامع باشد. بنابراین به‌دستیار اول‌ام خواهم گفت که با انجمن آموزش هندوستان تماس بگیرد تا ببیند نظر آنان چیست.

بیا بیا فرض کنیم که طرح، به شرح بالا، ماده‌ای داشته باشد که بگوید روستائیان خودشان اعلام می‌کنند پارچه‌ی کارخانه‌ای را مثلاً پس از یک سال از تاریخی تعیین شده نمی‌خواهند، در این صورت آنان نیاز به پنبه، پشم و ابزار و راهنمایی‌های لازم دارند، نه به صورت هدیه، بلکه در ازای پرداخت با آسان‌ترین شرایط. این طرح 'پیش‌بینی هم می‌کند که به شکل یک‌باره بر روی کل هر استان اعمال نخواهد شد، بلکه برای شروع، فقط بر روی بخشی از روستاهای استان اجرا می‌شود. طرح علاوه بر این به شخص می‌گوید که اتحادیه‌ی نخریسان در مورد نحوه‌ی کار راهنمایی و کمک خواهد کرد.

بعد از قانع شدن از درستی طرح، من با مشورت دفتر حقوقی، به آن شکل قانونی می‌دهم و بیانیه‌ای صادر می‌کنم که به‌طور کامل تکوین طرح را شرح می‌دهد. روستائیان و همین‌طور کارخانه‌داران و دیگران بخش‌هایی از آن هستند. اطلاعات به شکل واضحی نشان خواهد داد که این اقدام مردم است، هر چند که مهر دولت را بر خود دارد. پول دولت خرج فقیرترین روستائیان خواهد شد، و بیشترین بازده را برای افراد ذینفع پس خواهد داد. بنابراین، احتمالاً سودآورترین سرمایه‌گذاری‌ای است که در آن کمک کارشناسانه^۱ داوطلبانه است و هزینه‌های بالاسری^۲ رقمی حداقلی است. اطلاعات به صورت مشروح کل هزینه برای کشور و بازده آن برای مردم را ارائه می‌دهد.

تنها پرسش برای من به‌عنوان سرپرست این است که آیا اتحادیه‌ی نخریسان ایمان و ظرفیت لازم برای به‌دوش کشیدن بار ایجاد و هدایت یک طرح خادی به‌طرف موفقیت را دارد یا نه. اگر داشته باشد، من زورق کوچک‌ام را با همه‌ی اطمینان‌ام روانه‌ی دریا می‌کنم (۲)

فصل ۲۹

هند و دنیا

وقتی که هند روی پای خود، متکی به خود و بی‌تاثیر در برابر وسوسه‌ها و استثمار شود، به این که هدفِ جاذبه‌های حریصانه برای هر قدرتی در غرب و شرق باشد پایان می‌دهد، و آن وقت بدون تحملِ بارِ گران‌قیمتِ اسلحه احساس امنیت خواهد کرد. اقتصاد داخلی‌اش قدرت‌مندترین خاکریز هند در برابر تجاوز خواهد بود. (۱)

انگاره‌ی من از خودگردانی ناب^{۲۷۰} استقلال منزوی نیست، بلکه استقلال سالم و بزرگ‌مَن‌شانه است. ملی‌گرایی من، هر چند سرسختانه، انحصارگرا نیست. طوری نیست که به هیچ ملتی یا فردی آسیب برساند. اصول قانونی تا زمانی که اخلاقی نباشند قانونی نیستند. من به حقیقتِ ابدیِ "مال‌ات را چنان استفاده کن که به مال همسایه‌ات ضرر نرساند."^{۲۷۱} معتقدم (۲)

یک هندِ آزادِ مردم‌سالار با کمال میل برای دفاع مشترک در برابر تجاوز و برای همکاری اقتصادی به سایر ملل دیگر می‌پیوندد. این هند برای برقراری یک نظم جهانی واقعی بر پایه‌ی آزادی و مردم‌سالاری با استفاده از دانش و منابع جهانی برای رشد و پیش‌روی انسانیت تلاش خواهد کرد. (۳)

این به آن معناست که ملت‌های غربی باید از مهارت‌هایشان استفاده کنند. اگر بخواهند مهارت‌هایشان را در خارج از کشور به کار بگیرند، آمریکا با انگیزه‌های بشردوستانه می‌گوید، "بسیار خوب، ما بلدیم چه‌طور پل بسازیم، آن را مثل راز پنهان نمی‌کنیم، بلکه به همه‌ی دنیا می‌گوییم، به شما آموزش می‌دهیم چه‌طور پل بسازید و در عین حال پولی از شما نمی‌خواهیم." آمریکا می‌گوید، "در حالی که سایر ملت‌ها می‌توانند یک ساقه گندم عمل بیاورند، ما می‌توانیم دو هزار عمل بیاوریم." بعد، آمریکا باید آن هنر را رایگان به آنانی که آن را یاد می‌گیرند آموزش بدهد، نه این که خواهان تولید گندم برای کل دنیا باشد، کاری که در واقع به معنای تولیدِ فلاکت برای همه‌ی دنیاست. (۴)

[آفریقاییان می‌خواستند بدانند هند چه چیزی به آنان می‌تواند بدهد و چه‌طور می‌توانند به صنعتی شدن همیارانه دست پیدا کنند تا از استثمار و حشمتناکی نجات پیدا کنند که از آن رنج می‌برند.]

^{۲۷۰} - Purna Swaraj: پورنا سواراج

^{۲۷۱} - - به لاتین: sic utere tuo ut alienum non laedas

بده-بستان هند و آفریقا باید از جنس دیدگاه‌ها و خدمات باشد، نه از جنس کالاهای ساخته‌شده در برابر مواد خام به مدل استثمارگران غربی. در آن صورت، هند می‌تواند به شما چرخ نخ‌ریسی را عرضه کند. اگر آن را در زمانی که در آفریقای جنوبی بودم کشف کرده بودم، در بین آفریقائینی که همسایه‌ی کوچ‌آباد ققنوس^{۲۷۲} بودند معرفی می‌کردم. شما می‌توانید پنبه بکارید، وقت فراغت زیادی دارید و یک عالمه مهارت دستی. باید بررسی کنید و درس صنایع روستایی ما را در پیش بگیرید که تلاش می‌کنیم احیایشان کنیم. کلید رستگاری‌تان درون این تلاش‌ها قرار دارد (۵)

"آیا چرخه‌ی نخ‌ریسی پیامی برای آمریکا دارد؟ آیا می‌تواند ضد سلاحی در برابر بمب اتمی باشد؟"

حس می‌کنم که پیامی برای آمریکا و تمام دنیا دارد. ... کمترین شکی ندارم که نجات هند و نجات دنیا در چرخه است. اگر هند برده‌ی ماشین شود، آن وقت است که می‌گویم خدا به دنیا رحم کند. (۶)

من از اعماق قلبام حس می‌کنم ... که دنیا از مرگ خونبار خسته شده است. دنیا دنبال راه حلی است و من خود را با این باور گول می‌زنم که شاید این امتیاز سرزمین باستانی هند باشد که آن راه برون‌رفت را به دنیای تشنه نشان بدهد. (۷)

اگر هند شکست بخورد، آسیا می‌میرد. هند سزاوارانه مهد بسیاری از تمدن‌های ترکیب شده نام گرفته است. بهتر است هند امید همه‌ی نژادهای استثمارشده‌ی زمین باشد و باقی بماند، چه این که در آسیا، آفریقا یا در هر بخش دیگر جهان باشند (۸)

ما نمی‌خواهیم همه‌ی دنیا را ترک کنیم. ما تبادلی آزادانه با همه‌ی ملت‌ها خواهیم داشت، اما مبادلات اجباری فعلی باید پی کار خود برود. نمی‌خواهیم استثمار شویم، و نه این که بخواهیم هیچ ملتی دیگر را استثمار کنیم. از راه این طرح، مشتاقانه منتظریم که همه‌ی کودکان را تولیدکننده کنیم، و به این ترتیب چهره‌ی کل ملت را عوض کنیم، چرا که این تغییر به همه‌ی هستی اجتماعی ما نفوذ خواهد کرد. اما این به معنای جدایی از همه‌ی دنیا نیست. ملت‌هایی هستند که خواهند خواست با

^{۲۷۲} Phoenix settlement - گاندی در ۱۹۰۴ در آفریقای جنوبی بود. کتابی به دست‌اش رسید به اسم "تا این آخرین" از جان راسکین. یک شبه آن را خواند و فردا تصمیم گرفت که زندگی‌اش را بر پایه‌ی بحث کتاب بازسازی کند. این شد که کوچ‌آبادی را در مزرعه‌ی ۴۰ هکتاری مخروبه‌ای تاسیس کرد و در آن جا همراه با خانواده در کنار دوستانی دیگر زندگی ساده‌ای را در پیش گرفت، البته در کنار کار و کالت و فعالیت اجتماعی‌اش. کتاب راسکین در باره‌ی اقتصاد سیاسی بود، اما گاندی از آن نتیجه گرفت که "۱- خیر فرد در خیر همگان است. ۲- کار وکیل همان ارزشی را دارد که کار سلمان؛ چون همگی انسان‌ها، حق یکسان گذران زندگی با کارشان را دارند. ۳- زندگی با کار دستی، یعنی زندگی کشت‌گر و صنعت‌گر دست‌ورز است که ارزش زیستن دارد.

دیگران مبادله داشته باشند چون نمی‌توانند کالاهای خاصی را تولید کنند. آنان قطعاً به خاطر آن‌ها به ملت‌های دیگر وابسته اند، اما این ملت‌های دارنده نبایستی ملت‌های نیازمند را به خاطر تامین آن نیازها استثمار کنند.

"اما اگر شما زندگی‌تان را تا آن حد ساده کنید که از کشورهای دیگر چیزی نیاز نداشته باشید، خودتان را از آنان منزوی خواهید کرد، در حالی که من از شما می‌خواهم که برای آمریکا هم مسئولیت خود را بپذیرید. نظرتان چیست؟"

- با دست کشیدن از استثمار کردن و استثمار شدن است که می‌توانیم برای آمریکا هم مسئولیتی برای خود بپذیریم. چون آمریکا آن موقع از نمونه‌ی ما پیروی می‌کند و در آن حالت مشکلی در یک مبادله‌ی آزادانه بین ما وجود نخواهد داشت (۹)

می‌دانم که کار شکل دادن به روستای آرمانی به اندازه‌ی تبدیل هند به یک کشور آرمانی سخت است. ... اما اگر کسی بتواند یک روستای آرمانی بسازد، نه تنها برای همه‌ی کشور، بلکه شاید برای همه‌ی دنیا الگویی خواهد ساخت. یک جستجوگر بعد از آن نمی‌تواند دنبال چیزی بیشتر باشد (۱۰)

"در هند آزاد منافع چه کسی بالاتر از همه خواهد بود؟ اگر دولت همسایه‌ای نیازمند باشد، آیا هند رویه‌ای انزواگرایانه در پیش خواهد گرفت و خواهد گفت که نیازهای خودش اولویت اول دارند؟"

یک هند واقعا مستقل و آزاد به کمک همسایگان گرفتار خود می‌شتابد. انسانی که روح فداکاری‌اش به فراتر از جماعت‌اش نمی‌رود، خودش و جماعت‌اش خودخواه می‌شود. پیامد منطقی این‌ها آن است که فرد^۱ خودش را برای جماعت فدا کند، و جماعت برای شهرستان، شهرستان برای استان؛ استان برای ملت فدا کند و ملت برای جهان. یک قطره از اقیانوس به تنهایی بدون انجام کار خیری نابود می‌شود. قطره به عنوان بخشی از اقیانوس^۱ شریک افتخار حمل همه‌ی ناوگان‌های کشتی‌های قدرت‌مند بر سینه‌ی خود است. (۱۱)

نباید هیچ کسی به اشتباه فکر کند که راما راجیا^{۲۷۳} به معنای قاعده‌ای منحصرأ هندو است. رامای من اسم دیگر خدا است. من خدایی راج^{۲۷۴} را می‌خواهم، که همان سلطنت الهی بر روی زمین است. برقراری چنان حکومتی نه تنها به معنای رفاه همه‌ی مردم هند بلکه به معنای رفاه همه‌ی مردم جهان است. (۱۲)

^{۲۷۳} Rama Rajya - حاکمیت راما (خدا)

^{۲۷۴} Khudai Raj - حاکمیت خدا (به تعبیر مسلمانان هند)

دلم می‌خواهد که هند را به شکلی آزاد و قوی ببینم که بتواند خود را به‌عنوان ایثارگر مشتاق و ناب‌بهبودِ حال دنیا عرضه کند. آدمی که پاک باشد^۱ خود را برای خانواده فدا می‌کند، خانواده برای روستا، روستا برای شهرستان، شهرستان برای استان،

استان برای ملت؛ و ملت برای همگان فدا می‌کند. (۱۳)

از راه خودگردانی به همه ی دنیا خدمت می‌کنیم. (۱۴)

محدودیتی برای گستراندن خدمت‌مان به همسایگان‌مان در آن طرفِ مرزهای دولت-ساخته وجود ندارد. خدا هرگز آن مرزها را

نساخت (۱۵)

منابع

SOURCES

[Note: *H.* stands for *Harijan*, *Y. I.* for *Young India* and *Natesan* for *Speeches and Writings of Mahatma Gandhi*, 4th ed. Natesan, Madras.]

Chapter 1

- 1 *Y. I.*, 19-3-'31, p. 38
- 2 *Y. I.*, 15-10-'31, p. 305
- 3 *Y. I.*, 29-1-'25, pp. 40-41
- 4 *H.*, 2-1-'37, p. 374
- 5 *Y. I.*, 1-12-'27, pp. 402-03
- 6 *Y. I.*, 6-8-'25, p. 276
- 7 *Y. I.*, 26-6-'24, p. 210
- 8 *Y. I.*, 28-7-'21, p. 238
- 9 *Y. I.*, 1-5-'30, p. 149
- 10 *Y. I.*, 16-4-'31, p. 78
- 11 *Y. I.*, 23-1-'30, p. 26
- 12 *Y. I.*, 5-3-'31, p. 1
- 13 *Y. I.*, 5-3-'31, p. 1
- 14 *Y. I.*, 26-3-'31, pp. 46-47
- 15 *Y. I.*, 26-3-'31, p. 51
- 16 *Constructive Programme*, 1961, p. 7
- 17 *Y. I.*, 18-6-'31, p. 147
- 18 *H.*, 2-1-'37, p. 374
- 19 *H.*, 27-5-'39, p. 143
- 20 *H.*, 25-3-'39, p. 64
- 21 *H.*, 25-3-'39, p. 65

Chapter 2

- 1 *Mahatma Gandhi—The*

Last Phase, 1956, Vol. I,
pp. 190-91

- 2 *Mahatma Gandhi—The Last Phase*, 1956, Vol. I,
pp. 539-40

- 3 *H.*, 18-1-'48, p. 526

Chapter 3

- 1 *Y. I.*, 12-11-'31, p. 355
- 2 *Y. I.*, 22-10-'31, p. 318
- 3 *Y. I.*, 7-10-'26, p. 348
- 4 *Y. I.*, 25-7-'29, p. 244
- 5 *Y. I.*, 7-10-'26, p. 348
- 6 *Y. I.*, 17-3-'27, p. 85
- 7 *H.*, 29-8-'36, p. 226
- 8 *H.*, 1-9-'46, p. 285
- 9 *Y. I.*, 30-4-'31, p. 88
- 10 *Natesan*, pp. 353-54
- 11 *H.*, 29-9-'40, p. 299
- 12 *H.*, 28-1-'39, p. 438
- 13 *H.*, 20-12-'28, p. 422
- 14 *Y. I.*, 7-10-'26, p. 348
- 15 *Y. I.*, 20-11-'24, p. 386
- 16 *Y. I.*, 5-11-'25, p. 377
- 17 *Y. I.*, 15-4-'26, p. 142
- 18 *Y. I.*, 3-11-'21, p. 350
- 19 *Y. I.*, 17-6-'26, p. 218

- 20 *Y. I.*, 13-11-'24, p. 378
- 21 *H.*, 27-2-'37, p. 18
- 22 *H.*, 2-11-'34, pp. 301-02
- 23 *Towards New Horizons*, 1959, pp. 45-46

Chapter 4

- 1 *Hindustan Standard*, 6-12-'44
- 2 *Amrita Bazar Patrika*, 30-6-'44
- 3 *Hind Swaraj*, 1962, p. 94
- 4 *H.*, 31-3-'46, p. 63
- 5 *Y. I.*, 17-3-'27, p. 86
- 6 *Gleanings*, 1949, p. 17
- 7 *H.*, 23-6-'46, p. 198
- 8 *H.*, 25-8-'46, p. 282
- 9 *H.*, 4-4-'36, p. 63
- 10 *H.*, 4-4-'36, pp. 63-64
- 11 *Natesan*, p. 323
- 12 *Y. I.*, 30-4-'31, p. 94
- 13 *H.*, 1-3-'35, p. 21
- 14 *Y. I.*, 11-9-'24, p. 300
- 15 *H.*, 1-3-'35, p. 21
- 16 *H.*, 1-3-'35, p. 21
- 17 *H.*, 7-3-'36, p. 30
- 18 *H.*, 11-4-'36, p. 68
- 19 *H.*, 16-5-'36, p. 112
- 20 *H.*, 27-2-'37, p. 18
- 21 *H.*, 9-10-'37, p. 293
- 22 *Y. I.*, 9-11-'29, p. 364

Chapter 5

- 1 *Y. I.*, 26-12-'29, p. 420
- 2 *H.*, 29-8-'36, p. 226

- 3 *H.*, 20-1-'40, p. 423
- 4 *Bunch of Old Letters*, 1958, pp. 506-7 (5-10-'45)
- 5 *H.*, 26-7-'42, p. 238
- 6 *H.*, 9-1-'37, p. 383
- 7 *Bunch of Old Letters*, 1958, pp. 506-07 (5-10-'45)

Chapter 6

- 1 *Y. I.*, 13-11-'24, p. 378
- 2 *H.*, 18-1-'42, p. 5
- 3 *Y. I.*, 15-11-'28, p. 381
- 4 *Y. I.*, 26-12-'24, p. 421
- 5 *Natesan*, p. 350
- 6 *Natesan*, p. 350
- 7 *H.*, 23-3-'47, p. 79
- 8 *Y. I.*, 6-10-'21, p. 314
- 9 *Y. I.*, 26-3-'31, p. 49
- 10 *From Yeravda Mandir*, 1957, p. 34
- 11 *H.*, 29-6-'35, p. 156
- 12 *Y. I.*, 13-10-'21, p. 326
- 13 *H.*, 29-6-'35, p. 156
- 14 *H.*, 23-2-'47, p. 36
- 15 *Y. I.*, 13-10-'21, p. 325
- 16 *H.*, 9-10-'37, p. 292
- 17 *H.*, 15-1-'38, p. 416
- 18 *Y. I.*, 17-3-'27, p. 86
- 19 *Constructive Programme*, 1961, p. 18
- 20 *H.*, 25-8-'40, p. 260
- 21 *H.*, 30-12-'39, p. 391
- 22 *H.*, 4-11-'39, p. 331
- 23 *Natesan*, pp. 336-42

24 *From Yeravda Mandir*,
1957, Chap. XVI, pp. 64-67

25 *Towards New Horizons*,
1959, p. 8

26 *H.*, 26-7-'42, p. 238

27 *H.*, 27-7-'35, p. 188

28 *H.*, 28-7-'46, p. 236

29 *H.*, 26-7-'42, p. 238

30 *H.*, 9-3-'47, pp. 58-59

31 *H.*, 26-7-'42, p. 238

32 *H.*, 28-7-'46, p. 236

33 *H.*, 26-7-'42, p. 238

34 *H.*, 26-7-'42, p. 238

35 *Towards New Horizons*,
p. 194

36 *H.*, 31-7-'37, p. 197

Chapter 7

1 *Y. I.*, 11-4-'29, pp. 114-15

2 *From Yeravda Mandir*,
1957, Chap. IX, pp. 35-37

3 *Y. I.*, 8-1-'25, pp. 15-16

4 *Y. I.*, 26-3-'31, p. 49

5 *H.*, 29-6-'35, p. 156

6 *H.*, 1-6-'35, p. 125

7 *H.*, 29-6-'35, p. 156

8 *Y. I.*, 13-8-'25, p. 282

9 *H.*, 11-5-'35, p. 99

Chapter 8

1 *Y. I.*, 26-11-'31, p. 368

2 *H.*, 25-8-'40, p. 260

3 *Y. I.*, 5-11-'31, p. 384

4 *H.*, 13-7-'40, p. 205

5 *H.*, 16-3-'47, p. 67

Chapter 9

1 *H.*, 3-6-'39, p. 145

2 *Modern Review*, 1935,
p. 412

3 *H.*, 3-12-'38, p. 358

4 *H.*, 7-1-'39, p. 417

5 *H.*, 16-12-'39, p. 376

6 *H.*, 22-2-'42, p. 49

Chapter 10

1 *Natesan*, pp. 336-44

2 *From Yeravda Mandir*,
1957, Chap. XVI, p. 66

Chapter 11

1 *The Ideology of the Char-*
kha, 1951, pp. 86-88

2 *H.*, 30-11-'35, p. 333

3 *Khadi—Why and How*,
1959, p. 166

4 *H.*, 19-10-'47, p. 379

5 *H.*, 5-4-'42, p. 107

6 *H.*, 27-7-'35, p. 188

7 *H.*, 22-8-'36, p. 217

8 *Khadi—Why and How*,
1959, p. 162

9 *H.*, 20-4-'35, p. 80

10 *Y. I.*, 25-4-'29, p. 135

11 *Y. I.*, 10-6-'26, p. 214

12 *H.*, 6-10-'46, p. 344

Chapter 12

1 *Y. I.*, 28-5-'31, p. 123

VILLAGE SWARAJ

254

- 2 *H.*, 28-7-'46, p. 236
- 3 *H.*, 18-1-'48, p. 517
- 4 *H.*, 4-1-'48, pp. 499-500

Chapter 13

- 1 *H.*, 21-12-'47, pp. 480
- 2 *H.*, 8-5-'37, p. 104
- 3 *H.*, 5-6-'37, p. 130
- 4 *H.*, 5-6-'37, p. 131
- 5 *H.*, 28-8-'37, p. 225
- 6 *H.*, 2-10-'37, p. 282
- 7 *H.*, 31-7-'37, p. 197
- 8 *H.*, 11-9-'37, p. 256
- 9 *H.*, 18-9-'37, p. 261
- 10 *H.*, 18-9-'37, p. 42
- 11 *H.*, 9-10-'37, p. 292
- 12 *H.*, 9-10-'37, p. 293
- 13 *H.*, 11-6-'38, p. 143
- 14 *H.*, 2-11-'47, p. 393
- 15 *H.*, 18-2-'39, pp. 14-15
- 16 *Constructive Programme*, 1961, p. 18

Chapter 14

- 1 *Khadi—Why and How*, 1959, p. 162
- 2 *Khadi—Why and How*, 1959, p. 181
- 3 *From Yeravda Mandir*, 1957, pp. 35-37
- 4 *H.*, 25-8-'46, pp. 281-82
- 5 *H.*, 28-1-'39, p. 439
- 6 *H.*, 28-1-'39, p. 439
- 7 *H.*, 1-3-'35, p. 21

- 8 *H.*, 16-5-'36, p. 111
- 9 *H.*, 6-3-'37, p. 29
- 10 *H.*, 6-3-'37, p. 29
- 11 *The Bombay Chronicle*, 28-10-'44
- 12 *H.*, 8-2-'48, p. 21

Chapter 15

- 1 *The Bombay Chronicle*, 28-10-'44
- 2 *H.*, 2-1-'37, p. 375
- 3 *H.*, 20-5-'39, p. 133
- 4 *H.*, 20-4-'40, p. 97
- 5 *Amrita Bazar Patrika*, 2-8-'34
- 6 *Amrita Bazar Patrika*, 3-8-'34
- 7 *Amrita Bazar Patrika*, 2-8-'34
- 8 *Amrita Bazar Patrika*, 2-8-'34
- 9 *H.*, 5-12-'36, p. 338
- 10 *Y. I.*, 5-12-'29 p. 396
- 11 *Y. I.*, 28-5-'31, p. 120
- 12 *H.*, 4-5-'47, p. 134
- 13 *H.*, 1-6-'47, p. 172
- 14 *H.*, 2-1-'37, p. 375
- 15 *H.*, 9-3-'47, p. 58

Chapter 16

- 1 *H.*, 15-2-'42, p. 39
- 2 *H.*, 9-3-'47, p. 59
- 3 *H.*, 9-3-'47, p. 59

Chapter 17

- 1 *H.*, 28-12-'47, p. 484
- 2 *H.*, 28-12-'47, p. 488
- 3 *H.*, 1-3-'35, p. 20
- 4 *H.*, 15-3-'35, p. 36
- 5 *H.*, 17-8-'35, pp. 213-15
- 6 *H.*, 24-8-'35, pp. 218-19, 224
- 7 *H.*, 26-7-'42, p. 238

Chapter 18

- 1 *H.*, 19-10-'47, pp. 376-77
- 2 *H.*, 25-1-'42, p. 12
- 3 *H.*, 24-2-'46, p. 19
- 4 *Y. I.*, 2-4-'25 p. 118 & *H.*, 14-9-'35, p. 244

Chapter 19

- 1 *Constructive Programme*, 1951, pp. 11-14
- 2 *Y. I.*, 17-9-'25, p. 321
- 3 *H.*, 17-11-'46, p. 404
- 4 *Y. I.*, 20-10-'21, p. 329
- 5 *Y. I.*, 21-7-'20, p. 4
- 6 *Y. I.*, 3-11-'21, p. 350
- 7 *Y. I.*, 8-12-'21, p. 405
- 8 *Y. I.*, 21-8-'24, p. 277
- 9 *Y. I.*, 18-6-'25, p. 211
- 10 *Y. I.*, 27-8-'25, p. 299
- 11 *Y. I.*, 17-2-'27, p. 52
- 12 *H.*, 27-4-'34, p. 85
- 13 *Y. I.*, 27-5-'26, p. 190
- 14 *Y. I.*, 27-5-'26, p. 190
- 15 *Y. I.*, 30-9-'26, p. 341
- 16 *H.*, 13-4-'40, p. 85
- 17 *Y. I.*, 8-12-'21, p. 406

18 *Y. I.*, 29-6-'21, p. 20619 *Y. I.*, 21-5-'25, p. 17720 *Swaraj through Charkha*, 1945, p. 821 *Swaraj through Charkha*, 1945, p. 522 *Khadi—Why and How*, 1959, pp. 153-5723 *Ideology of the Charkha*, 1959, p. 9424 *Khadi—Why and How*, 1959, p. 14925 *Khadi—Why and How*, 1959, p. 15026 *Khadi—Why and How*, 1959, p. 15127 *Khadi—Why and How*, 1959, p. 15428 *Khadi—Why and How*, 1959, p. 18129 *Khadi—Why and How*, 1959, p. 18430 *Khadi—Why and How*, 1959, p. 18531 *Khadi—Why and How*, 1959, p. 18932 *H.*, 22-9-'46, p. 32033 *H.*, 22-9-'46, p. 32234 *H.*, 22-9-'46, p. 322*Chapter 20*1 *Cent Per Cent Swadeshi* 1958, p. 42 *Cent Per Cent Swadeshi*, 1958, p. 5

VILLAGE SWARAJ

256

- 3 *H.*, 10-8-'34, p. 204
 4 *H.*, 28-9-'34, p. 259
 5 *H.*, 30-11-'34, p. 332
 6 *H.*, 16-11-'34, p. 316
 7 *H.*, 16-11-'34, p. 316
 8 *H.*, 16-11-'34, p. 316
 9 *H.*, 16-11-'34, p. 316
 10 *H.*, 16-11-'34, p. 316
 11 *H.*, 16-11-'34, p. 316
 12 *H.*, 16-11-'34, p. 317
 13 *H.*, 7-12-'34, p. 340
 14 *H.*, 7-12-'34, pp. 340-41
 15 *H.*, 7-12-'34, p. 341
 16 *Constructive Programme*,
 1961, pp. 16-17
 17 *H.*, 4-1-'35, p. 372
 18 *Khadi—Why and How*,
 1959, p. 150
 19 *Khadi—Why and How*,
 1959, p. 151
 20 *Khadi—Why and How*,
 1959, p. 159
 21 *Khadi—Why and How*,
 1959, p. 162
 22 *Khadi—Why and How*,
 1959, p. 163
 23 *Khadi—Why and How*,
 1959, p. 177
 24 *Khadi—Why and How*,
 1959, p. 181
 25 *H.*, 25-1-'35, p. 400
 26 *T. I.*, 6-10-'21, p. 318
 27 *T. I.*, 22-10-'25, p. 361
 28 *T. I.*, 3-11-'27, p. 367
 29 *H.*, 26-10-'34, p. 292
 30 *H.*, 10-3-'46, p. 34
 31 *H.*, 2-9-'39, p. 253
 32 *Cent Per Cent Swadeshi*,
 1958 p. 5
 33 *Key to Health*, 1960,
 pp. 33-34
 34 *H.*, 1-2-'35, p. 407
 35 *H.*, 7-9-'34, pp. 236-37
 36 *Khadi—Why and How*,
 1959, p. 185
 37 *H.*, 14-9-'34, p. 234
 38 *H.*, 14-9-'34, p. 241
 39 *Gram Udyog Patrika*, July
 1946
- Chapter 21
- 1 *H.*, 3-7-'37, p. 168
 2 *H.*, 16-9-'39, p. 276
 3 *H.*, 15-9-'40, p. 282
- Chapter 22
- 1 *H.*, 2-11-'34, p. 302
 2 *Natesan*, p. 336
 3 *Swaraj through Charkha*,
 1945, p. 5
 4 *H.*, 2-2-'34, pp. 2, 6
 5 *Khadi—Why and How*,
 1959, p. 166
 6 *H.*, 7-7-'46, p. 209
 7 *H.*, 18-1-'42, p. 5
 8 *H.*, 25-3-'39, p. 65
- Chapter 23
- 1 *Constructive Programme*,
 1961, p. 15

SOURCES

257

2 *H.*, 8-2-'35, p. 416

Chapter 24

- 1 *Constructive Programme*, 1961, p. 21
- 2 *Key to Health*, 1960, p. 3
- 3 *Constructive Programme*, 1961, p. 22
- 4 *H.*, 7-4-'46, p. 69
- 5 *H.*, 26-5-'46, p. 153
- 6 *H.*, 2-6-'46, p. 165
- 7 *H.*, 11-8-'46, p. 257
- 8 *H.*, 11-8-'46, p. 260
- 9 *Key to Health*, 1960, p. 57
- 10 *Key to Health*, 1960, pp. 58-59
- 11 *Key to Health*, 1960, p. 59
- 12 *Key to Health*, 1960, pp. 59-60
- 13 *Key to Health*, 1960, p. 60
- 14 *Key to Health*, 1960, p. 61
- 15 *Key to Health*, 1960, p. 61
- 16 *Key to Health*, 1960, p. 62
- 17 *Key to Health*, 1960, pp. 63-65
- 18 *Key to Health*, 1960, pp. 67-69
- 19 *Key to Health*, 1960, pp. 71-72
- 20 *Key to Health*, 1960, pp. 73-75
- 21 *Key to Health*, 1960, p. 75
- 22 *Key to Health*, 1960, p. 76
- 23 *Key to Health*, 1960, p. 77

24 *Key to Health*, 1960, p. 7825 *Key to Health*, 1960, pp. 79-8126 *Key to Health*, 1960, pp. 81-8227 *Key to Health*, 1960, p. 8228 *Key to Health*, 1960, p. 8229 *Key to Health*, 1960, p. 8330 *H.*, 5-4-'35, p. 5931 *H.*, 11-5-'35, p. 10032 *H.*, 9-11-'35, p. 308

Chapter 25

- 1 *Key to Health*, 1960, pp. 13-27

Chapter 26

- 1 *H.*, 18-6-'38, p. 152
- 2 *H.*, 1-9-'40, p. 265
- 3 *H.*, 5-5-'46, p. 113

Chapter 27

- 1 *H.*, 23-5-'36, p. 119
- 2 *H.*, 25-3-'39, p. 64
- 3 *H.*, 15-2-'48, p. 32
- 4 *H.*, 31-8-'34, pp. 227-30
- 5 *H.*, 9-1-'37, p. 383
- 6 *H.*, 18-8-'40, p. 252
- 7 *H.*, 2-11-'35, p. 302
- 8 *H.*, 23-11-'35, pp. 324-25
- 9 *H.*, 29-2-'36, pp. 18-19
- 10 *H.*, 24-8-'35, p. 223
- 11 *H.*, 2-3-'47, p. 44
- 12 *H.*, 25-7-'36, p. 187
- 13 *H.*, 11-4-'36, p. 68
- 14 *H.*, 20-2-'37, p. 16

- 15 *H.*, 22-3-'35, p. 42
 16 *H.*, 29-3-'35, p. 49
 17 *H.*, 17-3-'46, p. 42

Chapter 28

- 1 *H.*, 28-4-'46, p. 104
 2 *H.*, 1-9-'46, p. 288

Chapter 29

- 1 *Y. I.*, 2-7-'31, p. 161
 2 *Y. I.*, 26-3-'31, p. 51
 3 *H.*, 23-9-'39, p. 278
 4 *H.*, 2-11-'34, p. 302
 5 *H.*, 24-2-'46, p. 18

- 6 *H.*, 17-11-'46, p. 404
 7 *India's Case for Swaraj*,
 1932, p. 209
 8 *H.*, 5-10-'47, p. 354
 9 *H.*, 12-2-'38, p. 2
 10 *Towards New Horizons*,
 1959, p. 99
 11 *Towards New Horizons*,
 1959, p. 200
 12 *Towards New Horizons*,
 1959, p. 200
 13 *Y. I.*, 17-9-'25, p. 321
 14 *Y. I.*, 16-4-'31, p. 79
 15 *Y. I.*, 31-12-'31, p. 427

نمایه

اقتصاد ۵، ۸، ۱۸، ۴۹، ۵۴، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۷۷، ۹۸،
۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۳۱، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۹۰،
۲۳۰، ۲۳۱

اقتصاد روستا ۱۵۰، ۱۷۳

اقتصاد روستایی ۱۵۰

اقتصادی ۵، ۸، ۱۱، ۱۶، ۳۴، ۳۷، ۴۷، ۵۸، ۷۳، ۷۹،
۹۸، ۱۰۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۳۰

اقتصادیات ۱۱۴

اقلیدس ۳۳، ۷۴، ۱۰۱

اقلیدسی ۱۸، ۶۱، ۸۸

الفا ۹۴، ۲۱۰

الگو ۹، ۵۱، ۷۲، ۱۰۳، ۱۶۰، ۱۶۸

امانت‌داران ۱۱۱

امانت‌داری ۲۶، ۶۱، ۷۴، ۱۹۳

انتخابات ۱۹، ۲۰۸

انجمن ۸۴، ۸۶، ۱۴۸، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۲۷، ۲۲۸

انجیل ۴۳، ۵۹، ۶۷، ۱۳۸

انگلیس ۶، ۲۱، ۳۱، ۳۹، ۶۳، ۷۹، ۱۵۰، ۲۱۹

انگلیسی ۵، ۱۲، ۴۲، ۷۸، ۹۰، ۹۶، ۱۰۲، ۱۳۸، ۲۱۲،
۲۲۲

آهیمسا ۵، ۳۴، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۴، ۸۱

ایتالیا ۳۱، ۴۰

اینور ۱۲۰

ب

بازار ۴۶، ۵۲، ۶۳، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۲، ۱۷۶، ۱۹۰،
۱۹۸، ۲۰۵

بازار آزاد ۶۳، ۱۳۷

باسواد ۳۲، ۱۷۱

بخار ۴۰، ۱۰۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱

برابری ۱۶، ۲۶، ۵۹، ۷۲، ۷۴، ۱۹۸، ۲۱۲

برابری اقتصادی ۲۱۲

بردگی ۷۰، ۲۲۸

برده ۶۲، ۱۲۸، ۱۵۹، ۱۸۲، ۲۱۰، ۲۲۳

برق ۴۰، ۱۰۵، ۱۶۸، ۱۸۱

بریتانیا ۶، ۴۳، ۸۰، ۸۶، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۹۰

بشر ۷، ۱۵، ۴۰، ۷۰، ۸۴، ۸۸، ۱۰۲، ۱۷۸

بشریت ۱۵، ۳۹، ۵۴، ۸۱، ۸۲، ۱۳۸، ۱۷۹، ۱۹۲

بمبئی ۴۹، ۱۴۹

بودایی‌گرایی ۱۶

بهداشت ۱۱، ۵۱، ۱۰۶، ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۲۵

بهداشت فردی ۱۸۱، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۲۵

بهداشت محیط ۱۱، ۵۱، ۱۷۷، ۱۹۱، ۲۰۷

بهره‌کشی ۲۳، ۳۹

آ

آب درمانی ۱۸۳

آچارپا ۱۲، ۱۱۸، ۲۱۶

آرد ۷۲، ۱۵۴، ۱۹۶، ۱۹۸

آرمان ۹، ۱۵، ۱۸، ۴۸، ۵۸، ۱۴۴، ۲۲۱

آرمانی ۱۸، ۲۶، ۳۶، ۴۳، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۲۰۵، ۲۳۲

آزادی ۹، ۱۸، ۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۹، ۲۲۸، ۲۳۰

آسیاب دستی ۲۷، ۱۶۱

آشوب ۸۳، ۱۱۱

آشوکا ۱۶

آفریقا ۳۹، ۲۳۱

آفریقاییان ۲۳۰

آلمان ۳۱، ۳۹، ۱۱۷

آمریکا ۱۹، ۲۱، ۳۹، ۱۳۲، ۲۳۰

آمریکایی ۱۵، ۴۹

آموزش ۵، ۱۱، ۲۰، ۳۱، ۳۷، ۵۱، ۶۶، ۷۸، ۸۳، ۸۸،
۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۸

آموزش بزرگسال ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰

آموزش پایه ۲۱۱

آموزش نظامی ۹۹، ۲۲۷

آموزش نو ۱۴۴

آنارشیستی ۲۰، ۱۴۹، ۱۶۹

آنارشیستی ۱۸، ۱۳۹

آنارشیسم ۱۸

آهیمسا ۵

ا

اتمی ۱۵، ۲۳۱

اجرایی ۱۹، ۵۵

ارتش ۹۰، ۱۳۴، ۲۰۱، ۲۱۸

اردو ۱۰۰، ۲۱۲

ارز نخ ۵۴

اروپا ۴۱

استان ۱۶، ۲۲۸، ۲۳۲

استاندارد ۱۰۱، ۱۳۹، ۲۰۶، ۲۱۸

استثمار ۶، ۱۷، ۴۹، ۱۰۷، ۱۴۷، ۲۱۳، ۲۳۰

استقلال ۲۰، ۳۱، ۴۲، ۸۶، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۶۶، ۲۱۵، ۲۳۰

استقلال اقتصادی ۱۵۳، ۱۶۶

اسلام ۳۴، ۸۹

اشتغال ۳۵، ۷۳، ۱۴۰، ۱۶۶

اقتدار ۱۹

جماعت ۱۲، ۱۶، ۳۲، ۳۷، ۵۵، ۶۵، ۷۴، ۷۸، ۸۰، ۸۹، ۲۳۲
 جمعیت ۵۰، ۵۱، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۲۲
 جمعیت اضافی ۶۰
 جمعیت زیاد ۱۱، ۶۹
 جمعیت صلح ۲۰۱
 جمهوری ۲۰، ۵۵، ۸۸
 جمهوری‌های روستایی ۱۷
 جنگ ۸، ۱۵، ۴۰، ۱۳۷، ۲۱۹
 جوهر ۷، ۲۷، ۱۶۷
 جهانی ۱۵، ۴۸، ۵۸، ۷۹، ۸۴، ۹۲، ۱۴۳، ۲۳۰

چ

چرخ نخریسی ۷۰، ۹۴، ۱۳۹، ۲۳۱
 چرخه ۱۵، ۲۲، ۵۵، ۱۰۲، ۱۴۱، ۱۶۹، ۲۳۱
 چین ۹۰

ح

حق ۶، ۳۱، ۳۴، ۵۹، ۱۱۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۰۸، ۲۱۸
 حق رای ۲۰۸
 حمام ۵۱، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹
 حمام آفتاب ۱۸۹
 حمام سیتز ۱۸۵
 حمام کفل ۱۸۴
 حمل‌ونقل روستایی ۱۷۰
 حیوانات ۵۷، ۶۸، ۱۰۴، ۱۶۸، ۱۹۴

خ

خادار ۵۴، ۶۴، ۱۵۰، ۲۲۶
 خادی ۲۷، ۵۴، ۶۴، ۱۰۴، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۷۵، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۰۸
 خدا ۷، ۱۱، ۲۳، ۳۱، ۴۲، ۶۰، ۶۸، ۸۱، ۸۴، ۸۸، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۱۶
 خدای پول ۴۱، ۶۰
 خشونت ۶، ۱۶، ۳۴، ۴۱، ۵۴، ۶۲، ۷۴، ۸۳، ۹۴، ۱۱۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۷۹
 خواسته‌ها ۱۳، ۴۶، ۵۲، ۶۱، ۷۲، ۷۸، ۱۱۱، ۱۵۶
 خودبستگی ۸۲
 خودکفایی ۲۱، ۲۶، ۳۷، ۶۳، ۷۷، ۸۲، ۱۰۵، ۱۴۷، ۱۶۷، ۱۷۵
 خودگردانی ۹، ۱۸، ۲۰، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۵۱، ۱۰۳، ۱۴۳، ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۳۳
 خودگردانی روستایی ۲۰، ۲۹
 خود-ویرانگری ۱۶

بی‌خشونت ۲۰، ۳۴، ۶۱، ۷۲، ۷۵، ۸۳، ۱۰۷، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۸، ۲۰۱
 بی‌خشونتگی ۱۲، ۱۶، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۷، ۵۴، ۵۸، ۶۴، ۶۷، ۷۴، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۱۰۵، ۱۴۴، ۲۰۱، ۲۱۶
 بی‌سواد ۱۰۸، ۱۷۱
 بی‌سوادی ۲۲۲، ۲۲۴

پ

پارسیان ۹۷
 پارسی‌ها ۳۳، ۹۱
 پلیس ۶۲، ۹۰، ۲۰۱
 پنبه ۵۴، ۵۵، ۶۴، ۷۰، ۸۳، ۹۴، ۱۰۲، ۱۳۶، ۱۵۵، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱
 پنچایات ۶، ۸۷
 پوست دام ۱۵۹
 پیام ۶۰، ۱۳۸، ۲۲۴

ت

تا این آخرین ۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۲۳۱
 تحریم ۱۸۳، ۲۱۰
 ترومن ۱۳۲
 تضاد طبقاتی ۱۱۰
 تعاون ۲۷، ۸۲، ۱۴۱
 تعاونی ۱۲، ۵۵، ۶۴، ۸۴، ۱۱۴، ۱۴۲
 تقلب ۱۱۵، ۱۴۸، ۲۲۱
 تلگراف ۴۰
 تمامیت‌خواه ۱۹
 تمدن ۱۲، ۴۱، ۹۴، ۱۷۴
 تمدن صنایع دستی ۱۷۴
 تمرکززدایی ۶، ۲۶، ۴۸، ۵۸، ۸۳، ۸۷، ۱۳۱، ۱۵۸
 تمرکزگرایی ۶، ۵۸، ۶۳، ۱۳۱
 توده‌ها ۱۱، ۳۱، ۴۲، ۵۱، ۵۸، ۷۸، ۷۹، ۹۹، ۱۰۲، ۱۴۱، ۲۲۴
 توزیع ۱۲، ۴۶، ۶۱، ۶۳، ۷۲، ۷۷، ۸۰، ۸۵، ۱۳۹، ۱۹۲، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۶
 توزیع برابر ۶۱، ۷۲
 توسعه ۵، ۸، ۱۱
 توسعه‌ی هم‌جانبه‌ی روستایی ۲۲۵
 تولستوی ۶۷

ث

ثروت ۲۰، ۴۴، ۶۰، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۱۰۴، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۵

ج

جامعه ۱۵، ۲۱، ۲۳، ۳۲، ۳۵، ۴۳، ۵۸، ۶۲، ۶۸، ۷۲، ۷۵، ۸۲، ۹۵، ۱۳۹، ۱۷۶، ۱۹۵، ۲۰۳

روستا... ۶، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۸، ۴۳، ۵۲، ۶۰، ۷۳، ۸۲، ۸۶، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۳

روستا-اندیش..... ۹، ۵۰، ۶۵، ۱۵۶، ۲۲۳

روستا-محور..... ۶۲

روستاها..... ۵، ۸، ۱۲، ۱۸، ۲۶، ۴۶، ۵۴، ۷۰، ۸۳، ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۱۰۳، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۷، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸

روستایی... ۲، ۵، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۷، ۲۶، ۲۹، ۴۱، ۵۲، ۵۸، ۷۸، ۸۶، ۹۲، ۱۰۳، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸

روستاییان..... ۱۵۴، ۲۲۳، ۲۲۷

روستائیان..... ۷، ۹، ۴۱، ۴۱، ۵۱، ۷۸، ۸۲، ۸۶، ۹۳، ۱۰۴، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۲۳، ۲۲۸

روسیه..... ۱۹، ۳۱، ۴۳، ۱۱۳

روغن..... ۱۰۵، ۱۳۲، ۱۶۲، ۱۷۰، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۲۱، ۲۲۶

روغن دست‌افشرد..... ۱۹۸

روغن‌کش..... ۱۶۱

ز

زمین... ۸، ۲۳، ۲۴، ۳۷، ۵۵، ۵۸، ۶۴، ۶۷، ۷۴، ۸۱، ۸۴، ۸۹، ۹۵، ۱۰۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۱

زمین به خدا تعلق دارد..... ۱۱۳

زنبورداری..... ۲۷، ۱۶۳

زندگی..... ۵، ۱۲، ۱۵، ۳۲، ۳۵، ۴۰، ۵۱، ۵۸، ۶۸، ۷۴، ۷۹، ۸۴، ۸۸، ۹۲، ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۱

ژ

ژاپن..... ۳۹، ۱۳۷

س

سبارماتی..... ۱۶۴

ساتیاگراها..... ۵، ۲۶، ۳۴، ۵۵، ۶۴، ۲۱۷

سادگی..... ۷۹، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۸۰، ۲۱۹

ساده‌زیستی..... ۲۲، ۴۱، ۵۵، ۱۳۸

سانتینی‌کتان..... ۱۶۴

سرزمین مادری..... ۸۱

سرمایه..... ۶۱، ۶۷، ۱۱۰، ۱۳۸، ۲۰۳

سرمایه‌دار..... ۱۱۱

سرمایه‌داری..... ۱۳، ۱۹، ۴۲، ۱۱۳

سرمایه‌گذاری بر روی انسان..... ۱۳

خوراک... ۷، ۱۱، ۲۱، ۴۰، ۵۸، ۶۷، ۶۹، ۸۰، ۸۲، ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۲۴، ۲۲۶

خوراک کامل..... ۱۹۷

خیاطی..... ۹۵، ۸۹، ۴۵

د

دارا..... ۶۷، ۹۹، ۱۰۹

دارو..... ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۹

دارویی..... ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۹

دام..... ۸۳، ۹۰، ۱۰۴، ۱۳۰، ۱۶۰، ۱۷۸، ۱۹۴، ۲۲۷

دامداری..... ۱۱، ۲۷، ۱۱۶، ۱۵۸، ۱۹۴، ۲۱۶

دائمارک..... ۱۶۰

داوطلب..... ۵۶، ۲۰۲

دباغ‌خانه..... ۱۶۰

دباغی..... ۲۷، ۱۵۶

درآمد..... ۵۵، ۷۲، ۷۸، ۸۶، ۱۰۴، ۱۵۷، ۱۶۸، ۲۱۳، ۲۲۵

درآمد روستا..... ۵۵

درمان..... ۷، ۸، ۲۲، ۵۰، ۷۷، ۱۱۵، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۹

درمان طبیعی..... ۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲

دست‌ساز..... ۲۷، ۱۵۷، ۱۶۷، ۲۲۷

دسته بندی..... ۲۱۸

دستی... ۲۱، ۲۷، ۳۱، ۳۷، ۴۴، ۷۹، ۸۴، ۹۲، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۷، ۲۳۱

دفاع... ۱۲، ۲۱، ۵۶، ۶۲، ۶۸، ۸۳، ۸۸، ۱۱۲، ۱۴۰، ۲۳۰

دموکراسی..... ۱۲، ۳۱

دموکراسی‌های کوچک..... ۱۲

دنیا..... ۱۵، ۲۸، ۳۳، ۳۹، ۵۴، ۵۸، ۶۷، ۷۲، ۸۴، ۸۸، ۱۰۶، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۷۲، ۱۹۵، ۲۰۱، ۲۲۶، ۲۳۰

دولت..... ۱۹، ۲۸، ۳۲، ۴۵، ۶۴، ۷۱، ۷۵، ۸۰، ۹۵، ۱۰۴، ۱۳۵، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۳

دولت‌شهرهای یونان..... ۱۷

دهقان..... ۳۳، ۱۰۴، ۱۳۸

دهلی..... ۹۰، ۱۱۹، ۱۴۹

ر

راجها..... ۱۱۳

راما..... ۳۱، ۱۱۲، ۱۵۰، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۳۲

راما و جاناکا..... ۱۱۲

راماتاما..... ۱۸۰، ۲۰۴

راه‌آهن..... ۵۷، ۱۷۰

رای..... ۱۹، ۲۷، ۳۱، ۴۱، ۵۱، ۵۵، ۶۴، ۶۷، ۷۸، ۹۰، ۱۱۰، ۱۶۰، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۹۰، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۳۰

رژیم خوراکی..... ۵۰، ۱۹۵

رژیم غذایی..... ۱۸۱، ۱۹۳، ۲۱۸

طبیعی ۷، ۸، ۲۳، ۳۹، ۵۸، ۶۳، ۶۸، ۷۲، ۸۰، ۹۳،
۱۰۵، ۱۳۰، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۸، ۲۱۰

ع

عمر ۵۶، ۱۰۰، ۱۱۲
عُمَر ۱۱۲

غ

غذا ۵۹، ۷۰، ۸۰، ۱۰۶، ۱۳۳، ۱۵۵، ۱۹۵
غرب ۱۲، ۱۵، ۳۲، ۳۹، ۱۰۴، ۱۴۹، ۱۵۶، ۲۳۰
غلات ۵۶، ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۱۷
غله ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۷۵، ۱۹۵

ف

فراوانی ۱۳
فرهنگ ۲۳، ۲۴، ۳۷، ۸۸، ۱۰۶، ۱۱۲
فعال ۱۵، ۴۱، ۱۸۴، ۲۱۵
فعالان ۱۱، ۱۵۷
فقر ۴۴، ۷۰، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۴۶، ۱۷۳، ۱۷۶، ۲۰۶
فقرا ۶۰، ۶۷، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۸۶، ۱۹۵
فقیر ۲۱، ۳۳، ۴۶، ۶۰، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۷۲، ۱۹۰،
۱۹۶، ۲۱۰، ۲۲۹

ق

قانون‌گذاری ۶۵، ۱۹۸
قدرت ۶، ۱۷، ۱۸، ۳۱، ۴۲، ۵۵، ۷۰، ۷۴، ۷۸، ۸۳، ۸۸،
۱۱۳، ۱۴۳، ۱۸۱، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۶
قربانی ۱۶، ۴۶، ۸۴
قضایی ۱۹، ۵۵، ۶۵
ققنوس ۵، ۲۳۱

ک

کار ۶، ۹، ۱۱، ۱۹، ۲۷، ۳۵، ۳۹، ۵۱، ۵۴، ۵۷، ۵۹،
۶۰، ۶۴، ۶۷، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۸۰، ۸۲، ۸۶، ۹۲، ۱۰۰،
۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۶،
۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۱۶،
۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲
کار بنی ۵۹، ۶۹، ۲۱۶
کار تعاونی ۸۵
کارخانجات ۱۵۳، ۱۵۶
کارخانجات آرد ۱۵۷
کارخانجات روغن‌کشی ۱۶۲
کارخانه ۲۱، ۴۵، ۶۲، ۱۴۰
کارخانه‌داری ۲۳، ۳۹
کارخانه‌محور ۶۲
کارگر ۴۵، ۶۱، ۷۴، ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۴، ۲۱۳

سرمایه‌گذاری بر روی کالا ۱۳
سکه ۱۷۵
سلامت ۱۱، ۲۸، ۷۰، ۱۱۹، ۱۶۳، ۱۷۲، ۲۱۱
سواد ۶۶، ۹۶، ۲۲۵
سوادش ۶۳، ۷۷، ۷۸، ۲۱۶
سواراج ۱۸، ۲۶، ۳۱، ۳۶، ۵۲، ۲۳۰
سوسیالیست ۴۵، ۱۱۰
سوسیالیستی ۱۹، ۷۴
سوسیالیسم ۱۳
سیاسی ۵، ۷، ۱۱، ۱۷، ۱۸، ۳۱، ۱۰۲، ۲۲۴، ۲۳۱
سیک ۸۹
سینگر ۴۵، ۸۹

ش

شغل ۱۱، ۷۹، ۱۷۵، ۲۰۵
شکوفایی ۹، ۱۱، ۱۲۱، ۱۵۳
شورا ۵۵، ۶۵، ۸۶، ۱۱۳
شورای پنج نفره ۶۵، ۹۰، ۱۱۳
شورای روستا ۲۶، ۷۸
شوروی ۱۰۴
شهر ۶، ۸، ۴۶، ۵۲، ۶۲، ۷۰، ۹۳، ۱۱۲، ۱۳۴، ۱۴۴،
۱۴۹، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۲، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۳
شهر محور ۶۲
شهرنشینان ۴۹، ۹۳، ۱۴۴، ۱۵۴
شهروند ۲۱، ۳۴، ۵۲
شهروندان ۲۳، ۳۱، ۱۷۹
شهرها ۸، ۲۰، ۲۶، ۴۶، ۵۱، ۸۷، ۹۸، ۱۰۶، ۱۳۶،
۱۴۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۲۱۹، ۲۲۶
شهری‌کردن ۱۶۶
شیر ۴۹، ۷۹، ۹۰، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۳،
۲۱۸

ص

صلح ۱۵، ۴۱، ۵۴، ۱۱۱، ۱۴۳، ۲۰۱
صلح جهانی ۱۷
صنایع دستی ۹۲، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۶، ۲۰۷
صنایع روستایی ۱۱، ۱۴۹، ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۰۶، ۲۲۶،
۲۲۸، ۲۳۱
صنعت‌گر ۱۱، ۷۸، ۱۴۳
صنعت‌گرایی ۸، ۲۳
صنعتی‌کردن ۴۷، ۱۰۴

ط

طبقات ۸۰، ۹۹، ۱۶۰
طبقاتی ۲۳، ۲۴، ۳۵، ۱۱۰، ۱۴۲
طبقه ۲۳، ۷۴، ۱۰۷، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۶۶

ماشینبسم ۴۱، ۸
 مالیات ۱۷۶، ۱۷۲، ۸۰، ۲۸
 ماموریت ۱۹۰، ۲۴
 میادله ۲۳۲، ۱۷۵، ۸۲، ۷۹، ۶۴، ۶۳، ۵۴
 متعادل ۲۱۲، ۱۸۱، ۶۷، ۴۹
 محصول ۲۲۶، ۱۷۱، ۱۳۱، ۱۱۳، ۹۰، ۵۹
 محصولات ۴۱، ۶۸، ۱۵۲، ۱۳۷، ۱۳۱، ۱۲۱، ۸۰، ۵۵
 ۱۹۳
 محصولات نقدآور ۱۲۹، ۵۵
 محیط ۱۹۰، ۱۷۷، ۱۱۵، ۸۳، ۷۷، ۵۷، ۵۶، ۲۸، ۱۱
 ۲۲۳، ۲۱۶، ۲۰۵
 مردم روستا ۲۰۶، ۱۷۲، ۱۵۴، ۵۱، ۲۰
 مردمسالاری ۲۳۰
 مزرعه‌داری ۱۱۴
 مسلمان ۲۱۲، ۱۴۳، ۸۰، ۳۲، ۲۳
 مسلمانان ۱۴۶، ۱۳۱، ۹۰، ۳۳
 مسیحی ۱۰۶، ۸۹، ۷۷، ۵۱، ۳۴
 معاش ۲۱۷، ۲۱۵، ۱۴۱، ۹۵، ۵۹، ۱۲
 ملت ۴۱، ۱۶، ۳۲، ۳۹، ۶۱، ۷۰، ۸۱، ۸۲، ۹۶، ۱۳۱، ۱۵۴
 ۲۳۱، ۱۷۶
 منزلت ۱۹۵
 موز ۱۹۷، ۱۳۳
 موسولینی ۱۴۵
 موسیقی ۱۶۹، ۱۰۱، ۹۸
 موقعیت ۵۳
 میرابن ۲۱۵، ۱۹۲، ۱۱۸، ۹۰
 میرابهن ۲۱۵

ن

ناتال ۸۰
 ناوابستگی ۸۴، ۱۶
 نای‌تعلیم ۹۲، ۶۶
 نجاری ۱۵۷، ۱۰۳، ۹۳، ۶۸
 نخ ۲۰۴، ۱۷۵، ۱۴۴، ۱۴۰، ۱۰۱، ۶۴، ۵۴
 نظام ۴۱، ۷، ۲۰، ۳۴، ۴۰، ۵۵، ۶۱، ۷۸، ۸۶، ۹۳، ۱۱۵، ۱۳۵
 ۱۹۷، ۱۹۰، ۱۷۶، ۱۷۵
 نظام‌تعاونی ۶۴
 نوع بشر ۱۵

و

وابستگی ۲۱۷، ۱۳۱، ۸۸، ۸۲، ۵۵
 وانت ۱۷۰
 ورزش‌های رزمی ۲۰۳، ۱۶۹
 وطن ۱۴۲

ه

هرج و مرج ۳۲

کاغذ دست‌ساز ۱۶۷، ۱۵۴
 کاغذسازی ۱۵۶، ۹۵
 کالابه‌کالا ۱۷۵
 کتاب مقس ۲۱۸
 کشاورز ۱۷۱، ۱۳۷، ۱۰۴، ۶۷، ۴۴
 کشاورزان ۲۰۹، ۱۹۴، ۱۳۷، ۱۱۴، ۱۱۰، ۶۴، ۳۲، ۲۳
 کشاورزی ۴۱، ۱۱، ۲۰، ۲۷، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۵۱، ۶۸، ۸۴
 ۲۰۷، ۱۷۲، ۱۳۹، ۱۳۰، ۱۱۴، ۱۰۲، ۹۳
 کشت‌گر ۲۳۱، ۱۳۷، ۶۷
 کشتی ۱۴۸
 کشور ۱۳۰، ۱۰۴، ۹۷، ۷۹، ۷۴، ۷۰، ۵۹، ۴۰، ۱۸
 ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۱۶، ۲۰۱، ۱۹۸، ۱۴۸، ۱۳۸
 کلبه ۴۴
 کلکته ۱۴۹
 کمپوست ۱۱۸، ۹۰، ۸، ۷
 کمونیسم ۱۹
 کنش‌گر ۲۱۷، ۲۰۶، ۱۵۷، ۵۶، ۲۰، ۹، ۷
 کنش‌گران روستایی ۲۱۲، ۱۹۱
 کود ۲۱۱، ۱۷۷، ۱۶۹، ۱۶۵، ۱۳۴، ۱۱۸، ۹۰، ۵۶
 کود کمپوست ۱۲۰
 کود کمپوستی ۱۲۰
 کورتیس ۱۰۶

گ

گاری ۱۷۰، ۱۲۱
 گاو ۲۱۹، ۱۹۴، ۱۷۰، ۱۵۷، ۱۳۴، ۱۲۳، ۱۱۴، ۶۳
 گاو ماده ۲۱۹، ۱۷۱، ۱۵۹، ۱۱۵
 گاو نر ۱۷۱، ۱۱۵
 گاو میش ۱۹۴، ۱۰۴
 گدا ۳۷
 گدایی ۱۸۰، ۱۶۴، ۱۳۰، ۷۰
 گرامدان ۱۲
 گرسنگی ۱۳۰، ۱۱۵، ۸۳، ۶۷، ۵۹، ۵۲، ۴۴، ۲۲، ۱۱
 ۲۲۲، ۲۰۸، ۱۹۸، ۱۴۰، ۱۳۵
 گل ۱۸۲
 گوپال ۱۱۳
 گیاهان دارویی ۱۹۰، ۱۸۱، ۱۸۰
 گینا ۲۲۵، ۸۰، ۶۷

ل

لانکاشایر ۷۹
 لبنیات ۱۶۰، ۵۶، ۲۷
 لیونل کورتیس ۱۰۶

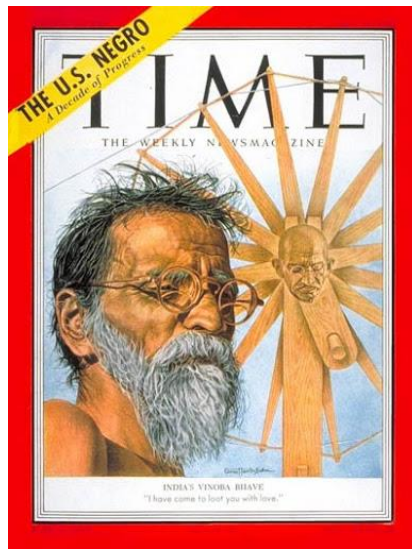
م

ماشین ۲۳۱، ۲۱۳، ۱۷۰، ۱۵۴، ۸۲، ۳۹، ۲۱، ۱۱، ۸
 ماشین‌آلات ۱۵۳، ۹۹

همکاری.....	۲۳۰، ۱۷۷، ۱۴۳، ۱۰۷، ۸۲
هندو.....	۶۰، ۸۹، ۸۰، ۷۷، ۷۰، ۶۳، ۶۰، ۵۵، ۳۴، ۳۲، ۲۳
	۲۳۲، ۲۱۵، ۲۰۱، ۱۸۷، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۲۰
هندوستانی.....	۲۱۲، ۱۶۳، ۱۰۰
هندوگرایی.....	۷۷
هندوگری.....	۱۵۹، ۳۴
هندی.....	۸۹، ۷۹، ۷۸، ۷۳، ۷۰، ۶۱، ۵۴، ۴۹، ۳۲، ۱۱
	۲۱۲، ۱۹۸، ۱۸۷، ۱۴۴، ۱۳۱، ۱۰۷، ۱۰۶
هندی-هندوستانی (زبان).....	۲۱۲
هنر.....	۲۳۰، ۲۲۲، ۱۸۱، ۱۶۵، ۹۴، ۲۴
هنری.....	۱۶۸، ۱۰۷، ۱۹
هیتلر.....	۱۱۷

روستا و جهان، یک بلندپروازی

در ساختارِ دنیای آینده ما فقط دو چیز داریم، روستا و جهان. ممکن است اسم کشورها را برای راحتی کار بر روی نقشه‌ها داشته‌باشیم، اما در واقعیت، هیچ واسطه‌ای بین دنیا و روستا وجود نخواهد داشت. همه‌ی مرجعیتِ بخشِ مادیِ زندگی به‌عهده‌ی روستا خواهد بود. روستا قدرت‌اش را دارد که زندگیِ خود را سامان بدهد. قدرتِ پیشرفتِ اخلاقیِ همه‌ی دنیا به‌عهده‌ی مرکز جهانی خواهد بود. قصبه‌ها و شهرها فقط عواملِ جماعتِ روستایی‌اند. بنابراین روستا را در پایه و مرجعیتِ جهانی را در قلبِ امور خواهیم داشت. جامعه‌ی انسانی بر پایه‌ی روستاهای کوچکِ مثلا دو تا سه هزار نفری سازمان خواهند یافت. در جماعتِ روستاییِ برادری و همکاریِ واقعی وجود خواهد داشت. مالکیتِ خصوصی وجود ندارد. روستا الگویی برای زندگی جمعی است. مرکز جهانی حلقه‌ی واسطه‌ی نهایی هماهنگ‌کننده بین این جماعت‌های اولیه است. (آچاریا وینوبا بهاوی، یکی از حواریون مشهور گاندی پس از مرگ او، بایودان ۸-۹-۱۹۶۲)



آمده‌ام تا شما را با عشق غارت کنم. (آچاریا وینوبا)

عنوان مجله‌ی تایم، ۱۱ مه ۱۹۵۳

کارهای دیگر این مترجم

- نافرمانی مدنی، هنری دیوید ثورو
- گاندی و استالین
- گاندی، گونه‌ای زندگی و ... چند نقد و نظر
- ۵۰ واقعه‌ای که جهان را باید دگرگون کنند
- دارندگی در بسندگی است
- برچیدن همه‌ی احزاب، سیمون وی
- سارودایا، بهروزی برای همه، گاندی
- صد و یک راه که جوانان می‌توانند جهان را دگرگون کنند
- کتاب پرسش‌ها
- میراث مشترک بشری (فهرست واژگان)
- ماهاتما گاندی، عبدالغفار خان و فلسطین
- سه چهره‌ی اورشلیم (قدس)
- زایش دین
- نمایی از توسعه‌ی انسانی
- و ...

سایت نوشته‌ها و دانلود: www.ghkeshani.com

ای میل: keshanigh@gmail.com